



عمل صالح

الموسوم به

شاهجہان نامہ

تصنیف

محمد صالح کنہو لاہوری

به تصحیح و تنقیح

غلام یزدانی از - بی - ای

ناظم محکمہ آثار قدیمہ در ریاست حیدر آباد دکن

و ماهر کتبات السنۃ عربیہ و فارسیہ در سرکار ہند

جلد سوم

بہتمام رائل ایشیائیک سوسائٹی بنگال

در مطبع پبلشٹ مشن کلکتہ طبع شد

سنہ ۱۹۳۹ عیسوی



عمل صالح

جلد سوم

فہرست مضامین

صفحہ	عنوان
۱ ...	آغاز سال بیست و یکم جلوس میمنفت مانوس
۳ ...	پناہ آوردن نذر محمد خان باستان دولت نشان و باز مرحمت فرمودن ملک بلنج و بدخشان بخان مذکور
۶ ...	معاہدت موکب ہمایون از کابل بدار السلطنت لاہور و از آنجا بمستقر الخلافت اکبر آباد
۱۰ ...	تذمہ احوال بلنج و بدخشان و مرحمت نمودن این دو ملک بہ نذر محمد خان
۱۹ ...	جشن وزن مبارک شمسی
۲۰ ...	کیفیت ارسال قذیل مرصع بروئے متبرکہ حضرت سرور کایذات صلی اللہ علیہ وسلم
۲۳ ...	نوروز عالم افروز
۲۴ ...	گزارش بنانی حصار و عمارات شاہجہان آباد و کیفیت آبادی و جریان نہر
۳۰ ...	حقیقت قلعه و عمارات مرکز محیط دولت

(ب)

صفحه

عنوان

	اساس یافتن مسجد جامع و احداث آن بنای خیر حسب الحکم
۵۱	خدیو عالم بر کوهچق که در وسط شاهجهان آباد واقع است ...
	نزول اشرف حضرت صاحبقرانی در شاهجهان آباد و تزئین پذیرفتن
۵۵	جشن عشرت و دیگر خصوصیات
۶۲	جشن وزن مبارک قمری
۶۴	آغاز سال بیست و دوم از جلوس اقدس
	انتهاض الویه بجانب سفیدون برای شکار و رسیدن خبر آمدن والی
۶۵	ایران بقندهار
۶۷	انتهاض الویه بصوب پنجاب و رسیدن خبر محاصره قندهار ...
	برآمدن قلعه قندهار از تصرف اولیای دولت و فرستادن بادشاهزاده
	محمد اورنگ زیب بهادر و جمله الملکی سعد الله خان
	و نبرد نمودن رستم خان و قلیچ خان بسرداران قزلباش و فتح
۷۰	یافتن اینها بر قزلباشان
۹۳	جشن وزن مبارک قمری
۹۷	آغاز سال بیست و سوم جلوس مبارک
۱۰۵	ارتفاع یافتن ریاست بصوب دارالخلافه
۱۰۶	جشن وزن شمسی
۱۰۷	تزئین یافتن بزم نوروز اول در دارالخلافه
۱۱۱	شروع سال بیست و چهارم جلوس مبارک
۱۱۹	جشن وزن شمسی
۱۱۹	توجه اشرف بگلگشت کشمیر
۱۲۱	جشن وزن قمری

(ج)

صفحه	عنوان
۱۲۴	آغاز سال بیست و پنجم از جلوس مبارک
۱۲۸	مراجعت از کشمیر به لاهور
۱۳۱	دستوری یافتن حاجی احمد سعید بسفارت روم
۱۳۴	جشن وزن مبارک شمسی
	نہضت رایات از لاهور بہ کابل و تعیین لشکر بسرداری بادشاہزادہ
	محمد اورنگ زیب بہادر و علامہ سعد اللہ خان بچیت
۱۳۸	تسخیر قندھار مرتبہ دوم
۱۴۲	جشن وزن قمری
۱۴۵	آغاز سال بیست و ششم از جلوس مبارک
۱۴۷	مراجعت نمودن لشکر ظفر اثر از قندھار بی نیل مقصود
۱۵۱	معاودت الویہ از کابل بصوب دارالخلافہ
۱۵۵	جشن وزن شمسی
۱۵۵	تعیّن یافتن بادشاہزادہ محمد دارا شکوہ بہ تسخیر قندھار
۱۵۹	جشن وزن قمری
۱۶۰	آغاز سال بیست و ہفتم از جلوس مبارک
	روانہ شدن شاہ بلند اقبال از لاهور بصوب قندھار و مراجعت
۱۶۱	نمودن
۱۷۵	تشریف شریف بمستقر الخلافت اکبر آباد
۱۸۰	جشن وزن شمسی
۱۸۱	جشن وزن قمری
	کدخدائی سلطان سلیمان شکوہ نا دختر راو امر سنگہ خواہر زادہ
۱۸۶	راجہ جی سنگہ

صفحه	عنوان
۱۸۸	آغاز سال بیست و هشتم از جلوس مبارک
۱۹۳	متوجه شدن اعلیٰ حضرت بصوب اجمیر
۱۹۸	جشن وزن شمسی
۲۰۴	آغاز سال بیست و نهم از جلوس مبارک
۲۱۴	جشن وزن شمسی
۲۱۵	جشن وزن قمری
۲۱۸	آغاز سال سیم از جلوس سعادت مانوس
	نهضت بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بگلکنده و آمدن میر
۲۲۱	محمد سعید میر جمله
	مامور شدن بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بمهم بیجا پور
	و مرخص گشتن معظم خان و دیگر امرای عظام بانصرام
۲۳۵	آن مهم
۲۳۷	نهضت والا بکنار گنگ
۲۳۸	جشن وزن شمسی
۲۳۹	جشن وزن قمری
۲۴۰	نهضت موکب معلیٰ بمنازل فیض آباد
۲۴۴	آغاز سال سی و یکم از جلوس والا
	کیفیت رسیدن معظم خان بخدمت بادشاهزاده محمد اورنگ زیب
۲۴۹	بهادر و مفتوح شدن اکثر قلاع بیجا پور و سوانج دیگر
	حقیقت عارض شدن عارضه نامالایم بر مزاج اشرف و وقوع رقاب
۲۴۳	عظیمه و برهم شدن معاملات سلطنت
	گزارش داستان عبوت افزای که در آغاز سال سی و دوم جلوس

صفحه	عنوان
	باقضای قضای نازل رو داد و وقوع حوادث و برهم
۲۷۲	شدن معامله ...
۲۹۰	نقل نامه بیگم صاحب ...
۲۹۲	نقل عرضداشت بادشاهزاده اورنگ زینب بهادر ...
۳۰۳	فرمان عالیشان ...
۳۰۴	جواب فرمان ...
	نقل فرمان که مصحوب خلیل الله خان و فاضل خان
۳۰۶	فرستاده شد ...
۳۰۸	نقل فرمان دیگر که مصحوب فاضل خان فرستاده شد ...
۳۱۱	عرضداشت در جواب فرمان ...
۳۳۴	گرفتار شدن بادشاهزاده محمد دارا شکوه ...
	آوردن بادشاهزاده محمد دارا شکوه را از نواحی بهگر و فیل سوار
	گزرانیدن از میان بازار دارالخلافه شاهجهان آباد و بردن
۳۳۹	بخضر آباد ...
	رحلت بادشاهزاده محمد دارا شکوه ازین جهان بی مدار و کشتن
	بادشاهزاده محمد مراد بخش بقضای قاضی گوالیار و فرستادن
	سلطان سلیمان شکوه و شاهزاده سلطان محمد بقلعه گوالیار
	و خوراندن کوکنار و در گزشتن شاهزاده سلیمان شکوه
۳۴۱	باجل طبیعی ...
	خرامش بندگان اعلی حضرت شاهجهان بادشاه غازی ازین
	وحشت سرای بسراستان ریاض قدس و قرین ملال گشتن
۳۴۶	متوطنان عرصه وجود ازین مصیبت عام ...

[illegible]

(ز)

صفحه	عنوان
۳۸۲	سرآمد دانشوران واجب التعظیم مولانا عبد الحکیم
۳۸۴	مجمع فضایل صوری و معنوی مولانا عبد الحق دهلوی
۳۸۵	واقف رمز عجمی و تازی مولانا شکر الله شیرازی مخاطب
۳۸۶	بافضل خان
۳۸۷	دانشور خرد پرور علامه دوران سعد الله خان
۳۸۸	منظور نظر عنايت بیچونی ملا عبد الملك تونی مخاطب
۳۸۹	بفضل خان
۳۹۰	مورد مرادم ایزدی مولانا شفیعی یزدی مخاطب بدانشمند خان
۳۹۱	بهر موج فیض بخشی مولانا فاضل بدخشی
۳۹۲	فاضل والا مقام مولانا عبد السلام
۳۹۳	سرآمد فضلی ملّت حنیف مولانا عبد اللطیف
۳۹۴	سر دفتر علمی خطّه وجود ملا محمود
۳۹۵	فضل عالی فطرت مولانا عوض وجیه
۳۹۶	مولانا یعقوب لاهوری
۳۹۷	مولانا ابو الفتح ملتانی
۳۹۸	حکیم صدرا خلف حکیم فخر الدین محمد شیرازی
۳۹۹	حکیم ابو القاسم ناقب بحکیم الملك
۴۰۰	حکیم رکذای کاشی
۴۰۱	حکیم مومنی شیرازی
۴۰۲	حکیم فتح الله شیرازی
۴۰۳	حکیم علم الدین مخاطب بوزیر خان
۴۰۴	حکیم داؤد

(ح)

صفحه	عنوان
۳۹۶ ...	شیخ حسن جراح متوطن کرانه
۳۹۷ ...	سرآمد جادو کلامان نادره فن حاجی محمد جان قدسی
۴۰۲ ...	ابو طالب متخلص بکلیم
۴۰۴ ...	واقف رموز نهان و پیدا ملا شیدا
۴۰۸ ...	نکته سنج بی نظیر مولانا ابو البرکات المتخلص به منیر
۴۱۴ ...	مولانا فیضا مهین برادر مولانا منیر
۴۱۵ ...	مظهر فیض نامتناهی میر آلهی
۴۱۷ ...	حکیم حائق
۴۱۸ ...	سعدای گیلانی
۴۲۰ ...	محمد قلی سلیم
۴۲۲ ...	ملا نسبتی تہانیر
۴۲۴ ...	حسن بیگ رفیع مشہدی
۴۲۶ ...	شیخ محسن فانی
۴۲۸ ...	اشعار غنی
۴۲۹ ...	محمد علی ماهر تخلص
۴۳۰ ...	ملا حسن فروغی
۴۳۲ ...	سعید خان ملتانی
۴۳۳ ...	ملا حاجی لاهوری
۴۳۴ ...	چندر بہان برہمن
۴۳۵ ...	میرزا جلالی طباطبائی یزدی
۴۳۶ ...	علامہ فہامی افضل خان
۴۳۷ ...	جمدة الملک سعد اللہ خان

(ط)

صفحه	عنوان
۴۳۷	علاء الملک مخاطب به نازل خان
۴۳۷	عبد اللطیف گجراتی لشکر خانی
۴۳۸	عبد الحمید لاهوری
۴۳۹	محمد وارث
۴۳۹	میرزا امینا
۴۳۹	شیخ عنایت الله
۴۴۱	ملا محمود جونپوری
۴۴۱	مولانا ابو البرکات المتخلص به منیر
۴۴۲	حکیم حاذق
۴۴۲	شیدا
۴۴۳	چندر بهان
۴۴۳	محمد مراد کشمیری مخاطب بشیرین قلم
۴۴۳	آقا رشیدا
	میر محمد صالح و میر محمد مومن پسران میر عبد الله
۴۴۴	مشکین رقم
۴۴۴	شرف الدین عبد الله
۴۴۵	میر سید علی تبریزی
	میرزا محمد جعفر مخاطب به کفایت خان و جلال الدین
۴۴۵	یوسف
۴۴۶	مناصب بادشاهزادهای عالی مرتبت
۴۴۸	امری نه هزاره
۴۴۸	امری هفت هزاره

(ی)

صفحه	عنوان
۴۴۹ ...	امرای شش هزاره
۴۵۰ ...	امرای پنج هزاره ...
۴۵۲ ...	امرای چهار هزاره ...
۴۵۳ ...	امرای سه هزاره ...
۴۵۶ ...	امرای دو هزار و پانصدی
۴۵۷ ...	امرای دو هزاره ...
۴۶۰ ...	امرای هزار و پانصدی
۴۶۴ ...	امرای هزاره ...
۴۷۰ ...	امرای نهصدی ...
۴۷۱ ...	امرای هشت صدی
۴۷۵ ...	امرای هفت صدی
۴۷۸ ...	امرای شش صدی ...
۴۸۱ ...	امرای پانصدی ...





شروع سال بیست و یکم جلوس میمنت مانوس

روز شنبه غره جمادی الثاني سنه هزار و پنجاه و هفت آغاز سال بیست و یکم از جلوس میمنت مانوس پیرایه مسرت و شادمانی برگزار داده چون با روز عید گلابی موافق افتاده بود بنابراین رعایت رسم این روز شاهزادهای والا قدر و امرای عظام آوانی موصع و زرین پراز گلاب در خور حالت و منزلت از نظر اشرف گزانیدند- مراد کام صفوی بخدمت فور بیگی و طاهر خان ولد محمد اشرف پسر اسلام خان باضافه منصب سرفرازی یافتند - بعرض مقدس رسید که لشکر اورنگیه که در نبرد بلخ راه فرار پیموده آواره دشت ادبار گشته بودند اراده دارند که بدخشان رفته دستبردی نمایند - لاجرم شاهزاده محمد مراد بخش را پنجم ماه مذکور بمحمت خلعت با نادری و در اسپ از طریقه خاصه بازمین میناکار و طلا نوازش نموده بدانجانب رخصت فرمودند - لهراسپ خان را بمنصب سه هزارى ذات دو هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه و اسپ بازمین نقره و هریک از شمس الدین ولد مختار خان و سید عالم و روح الله ولد یوسف محمد خان تاشکندی و نذیر بیگ سلدوز و سید محمد و قباد خان بعنایت اسپ سر بلند گشته همراه آن والا گهر رخصت گردیدند - و عبد الله ولد سعید خان بهادر ظفر جنگ که از جانب



پدر بنظم بهکرمی پرداخت از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار
سرافراز گردید *

پانزدهم بادشاه فلک جاه بسیر خیابان و دوانیدن اسپان خاصه
تشریف فرمودند - همین روز بمنزل شاه شجاع نزل اشرف ارزانی داشته از
جمله پیشکش آن والا گهر سه لک و بیست هزار روپیه جواهر و مرصع آلات و
فیل و افمشه و دیگر ظرایف بنگاله گرفتند - خدیو کرم گستر بآن والا گهر
سریچ یک قطعه لعل و دو دانگ مروارید و قدری مرصع آلات بقیمت یک
لک روپیه و اسپ عربی نژاد ظفر نام با زین میفکار و بهر دو پسر نیک اختر
آن نیز اوج خلافت سلطان زین الدین محمد و سلطان بلند اختر دو تسبیح
مروارید و دو طره مرصع مرحمت فرمودند - سیادت خان برادر اسلام خان
بمنصب دوهزاری هفت صد سوار و افتخار خان بمنصب دو هزار پانصد
سوار و صوفی بهادر بمنصب هزاری هزار سوار سربلندی یافتند *

چون از واقعه باغ و بدخشان معلوم اشرف گشت که اوزبکان فسخ اراده
تاخت بدخشان نموده اند شاهزاده محمد مراد بخش حسب الحکم مقدس
از چاریکار مراجعت نموده استلام رکن و مقام کعبه آمال و امانی بجا آوردند -
حکم شد لهراسپ خان درویش اسپ بواسطه احدیان و سرب و باروت
بنور الحسن تهانه دار غوری رسانیده بر گردد - نوزدهم شاهزاده مراد بخش
بعنایت خلعت و سر پیچ یک قطعه زمرد و دو دانگ مروارید و تقویض حراست
کشمیر سرافرازی یافته رخصت آنصوب گردید *

بیست و یکم ببادشاهزاده عالی مقدار محمد اورنگ زیب بهادر
خلعت خاصه با نادری و چهار اسپ با زین طلا و بامیر الامرا خلعت
و دو اسپ با زین طلا و بهر کدام از بهادر خان و رستم خان خلعت خاصه

با زین زرین و بشاد خان خلعت و اسب با زین مطلا از روی عنایت
 اسال داشتند - و خدمت قلعداری کابل از تغیر شیورام کور بعده شاد خان
 مقرر نموده حکم فرمودند که تا آمدن از میمنه ملتفت خان بکراست
 آن پردازد - و بیست و سوم سید هدایت الله قادری که پدرش سید احمد
 قادری در عهد حضرت جنت مکانی بصدارت کلّی هندوستان سرافرازی
 داشت بخدمت صدارت از انتقال برگزیده دردمان نجابت و اجلال
 سید جلال مرحوم مغفور و اضافه پانصدی و دویست سوار فرق عزت
 برافراخت - چون پرستار خاص اکبر آبادی محل را عارضه طاری گردید
 و بمداوی تقرب خان صحت یافت از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
 چار صد سوار بر نواختند *

پناه آوردن نذر محمد خان باستان دولت نشان بارگاه خلافت و باز مرحمت فرمودن ملک بلخ و بدخشان از روی فضل و احسان بخان مذکور

چون از ذره تا خورشید و ماه تا ماهی پیرو عدل و احسان خدیو
 زمین و زمان در موطن روح و راحت اند و ذات گاه این صفات آن وسیله
 ارزاق کائنات پیوسته در حصول این ماده مانند وجود حضرت واجب
 الوجود بالذات اقتضای عموم و شمول عطا می کند و در باب احسان از
 فیض سحاب دست نیسان مثال عمان نشان همواره در ایصال انواع
 مواهب بالطبع بهانه جو می باشد مکنون خاطر ملکوت ناظر آن بود که
 بعون عنایت الهی مملکت ماوراءالنهر از خس و خاشاک فتنه

کیشان پاک و صاف ساخته و بظلم و نسق آن دیار از قرار واقع پرداخته از کمال عنایت و مهربانی و پایه شناسی و مرتبه دانی باز به نذر محمد خان مرحمت فرمایند چنانچه از مضامین نامه‌های گرامی که بجانب خان مذکور صورت ارسال یافته این معنی مستفاد میگردد - و لیکن چون خان ادبار دریافته و دولت ازو رو برتافته بود بنابراین طالعی و بی نصیبی رو از قبله آمال گردانیده قدم در وادی ناکامی نهاد - و آشفته رانی و خام طمع که لازمه تئارل مغیرات است اضافه علت شده بمصلحت چندی از نافرودگان روزگار مرحله پیمای ایران شد - چون شجره املش در آن سیر زمین بجز ناکامی بری نداد و تردد و تگاپوئی بی محاصل نفعی نه بخشید لاجرم باز به بلخ مراجعت نموده خواست که در یکی از قلاع ولایت بلخ توقف نموده به تحصیل اسباب جمیعت و تهیه لشکر پرداخته پرو بال شکسته را درست نماید - چنانچه بمددگاری کفش قلماق و غیره قلعه میمنه را محاصره نموده قلعه را مرکز وار به پرکار احاطه تنگ فضا ساخت - و در یورش از کشتش و کوشش بهادران موکب سعادت سرها به تیغ و تنها بزخم داده بی نیل مدعا و فوز مراد مراجعت نموده رخت افامت به بیلچراغ کشید - و آنرا ماوا و منزل رفع حوادث روزگار اندیشیده منتظر خبر فتح و شکست عبد العزیز خان و غیره پسرانش که با کل لشکر ماوراءالنهر به بادشاهزاده والا گهر محمد اورنگ زیب بهادر مقابل شده سعی و کوشش از اندازه گزانیده بودند نشست - از آنجا که اغلب اوقات قلت عدد علت غلبه میگردید در آخر امر بمدد تأیید آههی شاهزاده مظفر و منصور شده اعدا مغلوب و مغذول راه فرار سرکردند - چون از همه جانب نومید مطلق شده از کرده نادام و پشیمان گردید لاجرم بحسب مصلحت دید خرد که در امثال این وقتبای نازک از پا افتادگانرا دستگیری می نماید ندامت

و خجالت را عذر نادانی "خود نموده مکتوبی مشعر بر اظهار اطاعت و توسل بذیل عاطفت خدیو زمان بشاهزاده نوشته خواهش ملاقات آن والا جناب را در ضمن مطالب ضراحت آمیز رافت آموز ظاهر ساخت - شاهزاده والا گهر بمقتضای به اندیشی و سعادت منشی عرضداشتی مشتمل بر حقیقت مذکور با نامه نذر محمد خان بدرگاه عالم پناه ارسال داشته التماس ترحم بر حال او نمودند - از آنجا که ذات ملایک صفات حضرت ظل سبحانی بالذات اقتضای عفو تقصیرات و فرو گزاشت زلات دارد و اغماض لازمه سرشت قدسی طینت آنحضرت است کدهای خان مذکور را ناکرده انگاشته متوقعات او را بقبول تلقی نموده حکم فرمودند که اگر نذر محمد خان ببادشاهزاده والا گهر ملاقات نماید بلغم و بدخشان را باو داده آن والا گهر لشکر ظفر اثر را از اطراف طلب داشته روانه حضور پهنور شوند - و عمده موجبات مراجعت تفق و بیدلی امر را شد و نیز بسبب شدت ضیق تعیش که از قلت غله و کثرت عسرت و فرط وقوع بلای قحط و غلا ناشی شده بود و وفور رغبت بادشاهزادهای والا تبار و امرای نامدار به تفعمات و مستلذات سرزمین دل نشین همدوستان که لم یخلق مثلها فی البلاد در شان اوست و تفرج مکانهای ارم آئین فردوس تزیین که از کمال آبادانی و جمیعت همگی بیوت و منازل معاننه چون فصور هفت حدقه بمردم نشین مشهور و از متاع عین مالا مال و معمور است و فرط تذفر سوار و پیاده از اقامت توقف این مملکت و دوام تردد بتعاقب اوزبکان تاخت آور که در آن بوم و بر و دشت و دراز عمارات علامات نگزاشته و آبادانی را از بنیاد بر انداخته عالم بر چغد و بوم گلستان ساخته بودند مجال توقف محال دانسته بی اختیار بدادن بلغم راضی گشتند *

معاودت موکب همایون از کابل بدارالسلطنت لاهور و از آنجا بمستقر الخلافه اکبر آباد

چون خاطر اشرف از سیر تفرهات کابل فارغ گشته از هیچ راه به هیچ
 رو در آن سرزمین حالت منتظره نماند بسمت قرار گاه خلافت بیدرنگ
 آهنگ فرموده سلح رجب از بت خاک گزشته منزل نمودند و شاهزاده
محمد شجاع را بعنایت خلعت با نادری سرافراز نموده حکم فرمودند
 که هرگاه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر داخل سرحد کابل شوند
 آن والا گهر عازم درگاه والا گردد - دهم باغ نیمه که در سال گزشته مشتمل بر
 سه دست عمارت اساس یافته بود درینولا باتمام رسیده از نزول اشرف صفا
 و طراوت تازه یافته بباغ فرح افزا موسوم گردید - چهارم باغ صفا
 که بنا نهاد حضرت فردوس مکانی ست از یمن قدم مبارک طراوت
 بی اندازه پذیرفته از فروغ چراغان شب برات که بر کنار نهر آن بترتیب
 چیده بودند رشک مشرق ماه منیرگشت - انار این هر دو باغ صفا و
 وفا که برنگینی و شادابی مشهور آفاق است بکمال رسیده حلاوت پیرای
 ذایقه خاص و عام شد - سعید خان را که از بلخ رسیده سعادت ملازمت
 حاصل نموده بود بگوناگون مراحم و عواطف تسلی نموده بعنایت صوبه
 بهار پایه رفعت قدش بمراتب درجات مقدار بخت والا رسانیدند - و یک
 یک رویه مطالبه سرکار خاصه که بر ذمه خانزاد خان و لطف الله خان
 بود بخشیده در وقت رخصت بعنایت خلعت خاصه و دو اسپ
 بساز طلا مختص و سر بلند فرمودند - و خلیل الله خان را بدستور سابق
 بمنصب چار هزاره سوار و فوجداری و جاگیر میوات از تغیر شاه بیگ خان
 معزز ساخته حکم فرمودند که ملازمت نموده از لاهور روانه خدمت

مرجوعه گردد - روز دیگر اسلن بیگ و میر عزیز که اولین فتح نامه بلخ نزد والی ایران و دریمین عنایت نامه به نذر محمد خان برده بودند بدرگاه معلی رسیده دولت کورنش اندوختند - رای تودرمل دیوان و امین و فوجدار سهرند و سرکار دیبالپور و جالندهر و سلطانپور که پنجاه لک روپیه هر ساله حاصل این خالصات است چون بمعاملات خاطر خواه پرداخته بود غائبانه بخطاب راجگی و منصب دو هزار و دو هزار سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختند *

بیست و ششم ظاهر پشاور را منخیم سرادفات جاه و جلال گردانیدند - سوم رمضان برای پلی که از کشتیها بر آب نیلاب بسته بودند عبور نموده خارج حصار اتک مرکز اعلام مضمون گردانیدند - درین تاریخ فهرست مجموعه دولت و اقبال شاهزاده سعادت پڑوه محمد دارا شکوه با پسر خجسته سیر سلیمان شکوه که از لاهور باستقبال آمده بودند شرف ملازمت حاصل نموده هزار مهر نذر گردانیدند - و بعنایت یک قطعه الماس که صد رتی وزن و یک لک روپیه قیمت داشت و اسپه از نسل عتقر موسوم ببادشاه پسند که پانزده هزار روپیه قیمت ابتیاع شده بود با زمین طلا سربلند گردانیدند - عبد الله بیگ نبیره شکور بی اتالیق امام قلی خان بیاروی طالع بیدار بعزم بندگی درگاه جهان پناه از عبد العزیز خان جدا شده بوسیله سفارش بادشاهزاده عالی فطرت فلک جاه محمد اورنگ زیب بهادر شرف ملازمت دریافته بعنایت خنجر مرصع و منصب هزار و چهار صد سوار و اسپه با زمین نقره و پانزده هزار نقد کامیاب گشت *

بیستم از پل سفاین که بر دریای بهت ترتیب داده بودند گزشته جریده بشکار قمرغه گزار تشریف برده بیست و چهار بز کوهی و بیست و پنج قوچ و چهار چکاره از آن میان چهارده به تفنگ خاصه و نه راس از

تفنگ شاهزاده صید گشته باقی را زنده گرفته مراجعت فرمودند - لهراسپ خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سه سوار و فراست خان بخدمت نظارت و منصب هزار و پانصدی چهار صد سوار از انتقال فیروز خان که در بهتاس پیمانده حیات برآمده بود سرافرازی یافتند - سید احمد سعید که از زر خیرات سرکار جهان مدار متاع یک لک و پنجاه هزار روپیه باب عرب حسب الحکم اشرف بحر مین شریفین برده در آنجا بده بیست که سه لک روپیه باشد فروخته باریاب استحقاق هر دو مکان که همیشه از فیض افضال بادشاه غریب نواز کرم گستر بهره یاب اند قسمت نموده بر گشته بود از دریافت ملازمت لازم البرکت و اسلام رکن و مقام آستانه قبله انام سعادت اندوز دین و دنیا گردید *

بیست و ششم از دریای چناب گزشته سلح ماه در عمارت حافظ آباد و سوم شوال مبارک فال در جهانگیر آباد تشریف ارزانی فرمودند - درین منزل خسرو سلطان و ملا علاء الملک میر سامان که در لاهور برای سرانجام بعضی مهم مانده بودند و ظفر خان و مسیح الزمان از کشمیر آمده شرف کورنش دریافتند - سید حسن سفیر عادلخان و میر فصیح حاجب قطب الملک تقبیل عتبه علیه نموده هر کدام پنج فیل از آن میان یکی بساز طلا و چهار با ساز نقره و برخی مرصع آلات که هر دو بعنوان پیشکش ارسال داشته بودند از نظر فیض اثر گزارانیده سید حسن بانعام خلعت و یک مهر و یک روپیه دو صد تولگی و میر فصیح بمرحمت خلعت معزز گردیدند - خسرو سلطان بعنایت یک فیل با ساز نقره و ملا علاء الملک بمنصب دو هزار و چهار صد سوار از اصل و اضافه مفتخر و مباهی گشتند - پنجم شوال بدولت و اقبال داخل عمارت دار السلطنت لاهور که باعتبار نزهت و صفا و خوشی و دلگشی آب و هوا از سایر عمارات روی زمین امتیاز دارد گشته

نوزدهم ماه مذکور بصوب مستقر الخلافت اکبر آباد نهضت فرمودند -
 'منزل اول در باغ فیض بخش و فرح بخش قرار یافته آن مکان سعادت
 نشان به میامی آثار قدوم همایون طراوت دیگر یافته در فیض بخشی و روح
 پروری نمونه ارم برین و بهشت روی زمین گردید - سید حسن لختی از
 اشیای نفیسه بیجا پور و میر فصیح امتعه گولکنده بعنوان پیشکش گزاشیده
 اولین را بانعام نه هزار روپیه و دومین را بمرحمت هشت هزار روپیه سرافراز
 ساختند - و قباد ولد اسد خان کابلی را بعنایت خلعت و خدمت قوش
 بیگی و خطاب خانگی و حکیم فتح الله را بمنصب هزارگی مد سوار کامیاب
 نمودند *

بیست و چهارم برای کانو واهن که میدگاه مقرریست متوجه اکبر آباد
 گشته غره ذیقعه آن سرزمین را مرکز رایات عالیات ساختند - سوم ماه
 مذکور از واقعه دکن بعرض اشرف رسید که اسلام خان صوبه دکن از کمال
 قابلیت و سعادت مندی و مزاجدانی بمنصب هفت هزارگی هفت هزار
 سوار و مرتبه والای وزارت رسیده الیوم بصوبه داری دکن سرافرازی داشت
 بمقتضای قضا بمرحمت حق پیوست و خبر فوت او بموجب تحکیر و تاسف
 تمام گشت - بادشاه قدردان بازماندهای او را بموجب ذیل سرافراز
 ساختند - برادرش سعادت خان به منصب دو هزار و پانصدی هزار سوار
 و خدمت قلعداری دولت آباد بآیین پیشین و محمد اشرف نخستین
 پسر او بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و محمد صفی پسر دومین
 بمنصب هزار و پانصدی چار صد سوار و محمد شریف پسر سومین بمنصب
 پانصدی دو صد سوار و غیاث الدین پسر چارمین بمنصب پانصدی صد سوار
 از اصل و اضافه و عبد الرحیم و عبد الرحمن دو پسر خرد سال بمنصب در خور
 سربلند ساخته اندوخته خان مرحوم بورثه مرحمت فرمودند - و به

شاهنواز خان صوبه دار مالوه حکم شد که تا رسیدن صوبه دار بمحافظت آن
ملک پردازد *

تتمه احوال بلخ و بدخشان و مرحمت نمودن این دو ملک به نذر محمد خان

چون نذر محمد خان در بیلچراغ اقامت نموده چندانکه کوشید
و اندیشها اندیشید سودمند نیفتاده خواهش او بجای نرسید لاجرم التجا
بدرگاه عالم پناه که مقرر و مفرجهانیان و مرجع و مجمع عالمیانست آورده
خصوصیات احوال خویش خصوص آوارگی و بیچارگی سفر ایران در طی
مکتوبات نوشته نزد شاهزاده فرستاد و استدعای عطای بلخ و آمدن طاهر
خان برای حصول جمعیت خاطر نمود لاجرم شاهزاده والا گهر نوزدهم
جمادی الثانی سنه بیست و یکم جلوس مبارک طاهر خان را با عطاء الله
بخشی خود نزد او فرستاده و فرستاده را ارشاد نمودند که دریافت مطالب
و مآرب او نموده و خاطرش از پراگندگی جمع نموده مکتوب بقلم آرند -
خان مذکور بعد از رسیدن فرستاده و نامه طاهر ساخت که قلعه میمنه را
اگر اولیای دولت بتصرف من دهند وابستگان و اسباب و اموال در آنجا
گذاشته روانه بلخ میشوم شاهزاده بعد از آگهی جواب دادند که اگرچه در
جذب عطای بادشاه فلک جاة این التماس معلوم هوکاه بلخ و بدخشان
بایشان تکلف نموده آید مرحمت قلعه میمنه نیز ضمیمه عطای دیگر خواهد
گشت اما پیش از آمدن بلخ این مطلب قابل ذکر نیست - خان مذکور
ازین معنی رنجیده در آمدن متامل گشته ظاهر ساخت اگر دادن بلخ

البته پیشنهاد همت والا می بود در دادن قلعه میمنه ایستادگی نمی نمودند - هرچند طاهر خان خاطر نشان او ساخت و کلمات دانش پسند بر زبان آورد از پس توهم قبول نکرده محمد قلی کلید را که از نوکران معتمد او بود برای تشیید مبانی معاهده همراهه عطاء الله فرستاد - شاهزاده بعد از رسیدن آنها عهد نامه موافق خواهش مرقوم قلم مرحمت رقم گردانیده با مکتوب استمالت آمیز مرسول داشتند - نذر محمد خان از بیلچراغ کوچ نموده بسبب خوف و هراس بآهستگی قطع مسافت نموده بهرجا که می رسید بی ضرورت چند روز توقف نموده قدم پیش نمی گذاشت - شاهزاده والا مرتبت شانزدهم بهادر خان را با لشکری که در بلخ بود تعیین نمودند که برسم استقبال بشبرغان رفته اگر نذر محمد خان را عزم آمدن اینجا مصمم باشد معزز و مکرم همراه آورده همه جا در تمهید مبانی احترام و اکرام او کوشش نماید و الا بدستور سابق از روی دلیری تمام بی تحاشی برزم پرداخته آنچنان آواره وادی فرار و سرگشته راه ادبار گرداند که دیگر پای جرأت از حد گلیم کوتاه خویش فرایش نهد - بهادر خان چون بآن سمت روانه گردید نذر محمد خان و طایفه قلمایه که راتق و فاتق مهمات او بودند در مضیق تعبیر و تفکر افتادند و صریح ظاهر کردند که ما را تاب صدمه عساکر منصوبه نیست - نذر محمد خان در قلق و اضطراب افتاده کفش قلماق را که سردار طایفه قلمایه بوک روانه نمود که اول به بهادر خان ملاقات نموده او را بلطایف الحیل برگرداند بعد آن مکتوبی که برای ملاقات بشاهزاده نوشته شده بگزراند - فرستاده مذکور در شبرغان بهادر خان را طلبیده ظاهر ساخت که بسبب نادر دادن قلعه میمنه خاطر خان ازیشان جمع نیست الحال اگر شبرغان را بخان خالی نموده بدهند ستورانرا آسایش داده و بنه و بار آنجا گذاشته متوجه ملاقات شاهزاده

می شود - اگر رعایت قدردانی و مهربانی در میان این ملتمس بدرجه قبول موصول نشود خان مذکور بی شبه از جای که رسیده مراجعت نموده بهرجا که مناسب داند خواهد رفت - بهادر خان بذابرفع دغدغه و تفرقه خاطر خان عزیمت و اراده او را پیش دید نظر عاقبت بین و پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته بمقتضای صلاح وقت قلعه شبرغان را خالی کرد کفش قلماق سپرد و خود کوچ نموده نواحی پل خطیب را مرکز دایره دولت یعنی لشکر ظفر اثر گردانید - کفش قلماق خاطر از شبرغان جمع کرده به ملازمت شاهزاده شتافت و نامه که تاریخ آمدن خود دوم ماه رمضان مقرر نموده فرستاده بود گزرا نید - شاهزاده کفش قلماق را خلعت و شصت هزار شاهی از سرکار بادشاهی داده رخصت نمودند و خود باراده استقبال از بلخ متوجه پیش گشته در نواحی فیض آباد دایره فرمودند *

درین اثناء نوشته نذر محمد خان رسید که اگر چه وعده ملاقات در نزدیکی پل خطیب بود اما این معنی را موجب تصدیق ایشان اندیشیده ملاقات را در نواحی شهر قرار داد - و امید که آن والا جاه بشهر مراجعت فرموده هرگاه انقاد عزیمت قریب الوقوع گردد در نزدیکی شهر هرجا مناسب دانند از ملاقات مسرور سازند - روز چهارم رمضان که ساعت ملاقات نذر محمد خان بود خبر رسید که آمدن خود بذابرموضی که برو طاری شده موقوف داشته قاسم سلطان نبیره خود با کفش قلماق و جمعی دیگر فرستاده معذرت کوتاهی خود خواست - حسب الامر شاهزاده والا قدر نوباره بوستان خلافت سلطان محمد با بهادر خان تا یک کوره استقبال نموده نزد بادشاهزاده آوردند - آن والا جاه قاسم مذکور را از روی عاطفت در آغوش عنایت آورده نزدیک بمسند خود نشاندند - و بعد از رخصت او بامیر

الامرا بهادر خان و راجه جی سنگه و غیره بطریق کنگاش ظاهر ساختند که باوجود گرانفی غله و ویرانی ملک و قرب موسم زمستان درین محال مجال توقف محال است - لاجرم غله رو بگرانی نهاده چنانچه منی بده روپیه رسیده و کاه و هیمة مطلق نایاب است - و سامان موسم زمستان نمودوده درین ملک ماندن بغایت دشوار و حکم اقدس صادر شده که بعد از آمدن نذر محمد خان بلخ و بدخشان را باو بگزارند و او بعد از مرض مستهسک گشته نبیره خود فرستاده علاج دولتخواهان چیست - همه متفق شده معروض داشتند که تا رسیدن جواب برف راهها مسدود ساخته فرصت عبور از کذل هندو کوه نمی دهد - در آن صورت نه سامان ماندن و نه طاقت کوچ نمودن بر مردم سخت مشکل میشود - لاجرم شاهزاده حارسان قلعهجات نواحی بلخ را بحضور طلبیده ازین جهت که اوزبک و المانان بسیار در آن نواحی متفرق شده هرجا جماعتی قلیل می دیدند بید رنگ بر آنها می تاختند - راجه جی سنگه را برای آوردن سعادت خان بترمذ فرستاده خواستند که بهادر خان را بمدد رستم خان تعیین نمایند - درین اثناء عرضداشت رستم خان رسید که بنده با جمعیت خود متوجه میمنه گردیده که شادخان را همراه گرفته براه شان چاریک روانه کابل می شوم - پانزدهم رمضان شاهزاده از فیض آباد مراجعت نموده در جلگی متصل شهر منزل اختیار نمودند - و آن ملک را بنذر محمد خان داده قلعه بلخ را به قاسم کش قلماق سپرده هنگام وداع یک قبضه خنجر مربع و یک راس اسب با یراق طلا و پنجاه هزار روپیه از سرکار والا بقاسم سلطان و پنجاه هزار من غله که به نرخ آن وقت پنج لک روپیه ارزش داشت سوای غلات ذخیره قلاع دیگر به نذر محمد خان عطا فرموده حواله او نمودند - اگر نذر محمد خان خود می آمد مطابق حکم معلی بادشاهزاده عالی قدر چهار لک روپیه

از سرکار والا و یک لک روپیه از خود تکلیف نموده او را از سامان و لوازم
ملک دارمي مستغني مي ساختند *

راجہ جی سنگھ با سعادت خان آمده درین منزل ملازمت نمود - از
آغاز تسخیر آن ملک تا تاریخ مراجعت بادشاهزاده دو کرور روپیه در وجه
موجب سپاه دو کرور روپیه بر سرانجام ضروریات این یساق صرف گشته -
در همه رزمها جمعی کثیر از طرفین به تخصیص در جنگ هفت شبانروزی
شش هزار سوار اوزبک و پنج هزار سوار بدهای بادشاهی بکار آمدند -
بالجمله چهاردهم رمضان بادشاهزاده توژک و ترتیب افواج بروشی شاهان
و دستور نمایان که دستور العمل اعیان سلطنت جمیع احیانرا شاید بدین
ترتیب که امیر الامرا برانغار و راجہ جی سنگھ جرانغار و بہادر خان چنداول
و معتمد خان با مردم توپخانه و پرتعی راج راتھور ہراول مقرر نموده روانہ
کابل گشتند - شانزدهم از تڭگی عرشک گزشتہ فرود آمدند و بہادر خان
بجہت تڭگی راہ و عبور لشکر تا سه روز در دہنہ آن تڭگنھا توقف نموده
ہرروز جمعی را برای محافظت عملہ اردو کہ برای آوردن ہیمنہ و گاہ در
صحرا متفرق مي شدند مي فرستاد - ہژدہم رمضان کہ نوبت کہی شمشیر
خان و خوشحال بیگ و دیگر کاشغریان بود طبقہ خیرہ سرالمان و اوزبک
از کوتاہ نظری و خود سري قریب پنج هزار سوار این جماعت را قلیل
پنداشتہ نصف آن جماعت شمشیر خان را بمیان گرفته نصف دیگر بر فراز
پشتھا برآمده ایستادند - دلیران عرصہ پیکار حملہ ایشانرا وقتی نہادہ -
بی محابا بزد و خورد درآمده یکہ تازی و جلو اندازی بجا آوردند - درین
اثناء بہادر خان مطلع شدہ ہمین کہ بسوی ایشان روانہ گشت بمجرد نمودار
شدن نشان خان مذکور مانند مشتی خس و پشنہ خاشاک کہ از پیش
صدمہ سیلاب با شتاب تمام راہی شود یکسر تا بفوج کلان خود گروزان گشتند

و اکثری راهگرای وادی دارالبوار شدند و جمعی ازین طرف نیز زخمی گردیده دیگران بسلامت بمنزل رسیدند *

بیست و پنجم غوری مضرب خیام دولت گشت - در اثناء راه افواج اوزبیکه از دو طرف نمودار گشته رفته رفته پیشتر آمدن گرفتند - فی الحال امیر الامرا باافواج جرانغار و جمیع ترکش بقدان جلو انداخته آن کم فوستان را از پیش برداشت و فوج دیگر را که از فراخی میدان اندیشه ناک گشته قدم پیش نمی گذاشتند معتمد خان میر آتش با برقداران متوجه گشته باندک دستبازی جمعی را قتل و بعضی را جریح ساخته براه فرار انداخت - چون حکم شده بود که غوری و کهمرد را داخل ممالک محروسه دانسته قلعدار آن را بکال دارند و نورالحسن قلعدار غوری توفیق اقامت نیافته ابا نمود لاجرم بادشاهزاده دو روز در آنجا مقام نموده ده لک روپیه سرکار والا و تور خانه که در آنجا بود همراه گرفته محافظت آن به نورالحسن قلعدار غوری و ذوالقدر خان مقرر نمودند *

بیست و نهم براه خواجه زید راهی گشته چون منزل آن روز بر کدز سرخاب مقرر شده بود بنابر تنگی راه و بیم دست انداز اوزبک امیر الامرا را برای حراست جمعی از لشکریان که از عقب می آمدند بر فراز تنگناها گذاشتند - چون میان امیر الامرا و بهادر خان ساقه کل لشکر زیاده از دو کوره فاصله بود در اثنای راه اسباب بسیاری از لشکریان را هزاره و اوزبک بتاراج نموده جمعی کثیر بر خزانه ریختند - و تا در آمد شب ذوالقدر خان و نور الحسن در ستیز و آویز بوده آخر بمدد امیر الامرا مخالفان به بدترین روشی راه گریز سپردند - غرق شوال کوچ نموده بنابر طی عقبات دشوار گزار و تنگی راه کتل که از غایت ارتفاع و طول مانند راه صراط بیابیکی و نذی زبان زد بود مقرر نمودند که بهادر خان و راجه جی سنگه تا عبور تمام لشکر

بر گذار سرخاب توقف نمایند - دوم و سوم شوال که مردم بجهت تنگی مسلک کتل که زالی سر راه برستم دستان می تواند گرفت تنگ آمده از کمرهای کوه چار چشمه بالا بر آمده بودند مردم بسیار و دواب بیشمار از کمال اضطراب و اضطراب غلطیده راه عالم بالا سر کردند - چهارم پیلای کتل هندو کوه رسیده مقرر نمودند که نخست بادشاهزاده از کتل عبور نمایند بعد از آن امیر الامرا پس از خزانه و قور خانه و توپخانه بادشاهی و کارخانجات شاهزاده و بعد آن راجه جی سنگه چنداول کارخانجات مذکور و پس از گزشتن همگی اردو بهادر خان بگذرد - و هنگام عبور شاهزاده اگرچه شورش در هوا نبود اما چون برف افتاده یخ بسته بود مردم بتصدیع تمام گزشتند - ششم بادشاهزاده والا گهر بغوربند و هفتم بجاریکار رسیده هشتم داخل کابل شدند - و امیر الامرا که از عقب می آمد چون بر کتل منزل نمود نصف شب برف ببارش در آمده خان مذکور را تصدیع بسیار داد - و راجه جی سنگه با همراهان وقتی که از چار چشمه گزشت برف شروع در بارش کرده تا دو روز دیگر در راه و تا گزشتن از کتل سه شبانه روز دیگر در بارش بوده بر طرف شد - ذوالقدر خان با خزانه از ملاحظه آنکه مبادا کثرت برف راه را مسدود سازد روانه شده وقتی که بکتل بر آمد بارش بجای رسید که اکثر شتران خزانه زیاده از نصف جا بجا افتاده از حرکت باز ماندند - هر چند ذوالقدر خان سعی نمود از کتل نتوانست گزشت - و تمامی همراهان او از سوار و پیاده از شدت سرما پراکنده شده با چفندی در عین بارش برف بمحافظت خزانه پرداختند - فردای آن قدری از خزانه بر شترانی که توانائی تردد داشتند با جمعی از سواران پیش از خود روانه غوربند ساخت و خود با چفندی هفت شبانه روز بر فراز هندو کوه با آنکه سحاب طوفان بار از کار خود فارغ نبوده از فرط برف و یخ و خوف دمه مردم را مشرف

بر هلاک داشت و قَلّت اَدَوَقَه و انتظار رسیدن بهادر خان سر بار تصدیعات دیگر شده بود گزرايند - و کیفیت حال بهادر خان برین مغوال که چون بکَنل تنگ شهر که بفاصله دو منزل از هندو کوه واقعست و نشیب دشوار نورد دارد و از بارش برف بغایت محال گزار شده بود معینا هزارهائی تنگ چشم بآرزوی ربودن مال مردم هجوم نموده در هر ساعت بر اردو می ریختند و خان مذکور به حملهای متواتر جمعی را قتل و جریح می ساخت باز از شوخ چشمی باز نمی آمدند رسید تمامی مردم را بسلامت از کرپوهلی دشوار عبور و تنگناهای صعب المرور گزرايند - و یک روز پائین کتل توقف نمود و همگی پس ماندها را پیشتر از خود راهی ساخت - و باوجود راه کم بذایر شدت برف و دمه اکثری از لشکریان شب بر فراز کتل گزراينده مردم و دواب بسیار هلاک شدند - چنانچه از آغاز مرور لشکرتا انجام ده هزار جاندار قریب بنصف آدم تنمه فیل و اسب و شتر وغیره ضایع شده فراوان اسباب در زیر برف ماند - وقتی که خان مذکور بر سر کتل رسید و حال ذوالقدر خان با خزانه بدین مغوال دید باخلاص خان و روپسنگه راتهور و گوکل داس سیسودی و مهیش داس راتهور و چندی دیگر شب همانجا توقف نموده سحرگاهان از شتران خود هر قدر یافت اسباب انداخته خزانه بار نموده تنمه بر اسپان و شتران لشکریان قسمت نمود - و همین که راهی ساخت جمعی از هزاره جمعیت خان مذکور بچشم کم دیده خواستند که برای بردن زر دستبردنی نمایند - سردار شهابت شعار لوالی تهور برافراخته و چهره از غضب برافراخته جمعی کثیر را طعمه تیغ و تیر ساخت و بقیه السیف را براه فرار انداخته خزانه و اردو را بسلامت گزراينده بیست و دوم شوال بکابل

رسید *

اکثرون باز بوقایع حضور می پردازد - ششم ذی قعدة از کانو واهن روانه
 پیش گشتند و بعد از طی سه منزل عارضه تب بر مزاج نو باره بوستان
 سلطنت شاهزاده مهر شکوه پسر دوم بادشاهزاده عالمیان محمد دارا شکوه
 طاری شد - هرچند اطبای پای تخت خون بزلو گرفته باقسام معالجه
 پرداختند چون خواست الهی بامری دیگر تعلق گرفته بود چاره گویی
 چاره گران بظهور نیامد - و بنابر مقتضای تقدیر قضیه ملال افزای آن نوگل
 گلشن اقبال که همگی اوقات حیانتش چار سال و نه ماه و پنج روز بود نهم
 ذی قعدة رو نموده کوه کوه غبار اندوه سراپای خاطر مبارک گرفت - و بجهت
 تسلی خاطر والدین آن مسافر عالم بقا با سایر حجاب گزینان نقاب عصمت
 بمنزل آن بیدار بخت تشریف برده باب نصایح اطفای نایره اندوه فرموده
 روز دیگر بنعش آن نوگل زینت افزای گلشن ارم بآئین پسندیده روانه
 لاهور نموده مقرر ساختند که در باغ والده اش مدفون سازند - یازدهم از آن
 منزل کوچ به کوچ متوجه شده هژدهم بهرند و بیست و یکم بیابان انباله
 ورود سعادت نمودند - بیرم دیو سیسودیه که پیش ازین نوکر رانا بود دولت
 استیلام شده سفیه دریافته به عنایت خلعت و اسب و منصب هشت
 صدی چهار صد سوار سر بلند گردید - و او را برادر سجان سفنگه سیسودیه
 ست که از دیر باز به بددگی این آستان فلک نشان مفتخر است - و اینان
 پسر سوچ مل دومین پور رانا امیر سفنگه اند - بیست و چهارم از یک
 منزل کرنال اردو را با جعفر خان و ملا علاء الماک میر سامان برآه راست
 رخصت نموده خود همعنان نشاط اندوزی با جمعی از مقربان و عمه
 برآه کنار نهر شکار کنان متوجه شدند - و بعد از فراغ شکار سوم ذی حجه
 داتل نور گده شده فردای آن بسیر عمارات شاهجهان آباد پرداخته تصرفات
 شایان و نمایان که بخاطر مبارک رسید خاطر نشان مکرمات خان و معماران

دموده حکم فرمودند که تا مراجعت لشکر جاه و جلال از اکبر آباد و رسیدن بیست و چهارم ربیع الاول که ساعت ورود اشرف درین دولتخانه است این عمارات دلکش باید که با زیب و زینت تمام باتمام رسد - و بنابر مزید ناکید عافل خان و آقا یوسف را نیز در اهتمام شریک مکرمست خان نمودند - و خود بدولت و اقبال براف دریا کشتی سوار هم عذای دولت و اقبال متوجه دار الخلافه اکبر آباد گشته پانزدهم ذی حجه به پرتو قدوم برخنده ساعت سعادت پیرای آنجا را فروغ آمود فیض ساختند *

جشن وزن مبارک شمسی

روز مبارک دوشنبه بیست و چهارم ذی حجه سنه یک هزار و پنجاه و شفت جشن وزن مبارک شمسی آغاز سال پنجاه و هفتم از عمر ابد طراز بادشاه فلک جاه بآراستگی ترتیب یافته در ساعت مسعود برسم معهود آن روح مجسم خود را بجواهر و طلا و نقره و دیگر اشیاء بر ساخته ماده آسودگی و در او محتاجان را مهیا و آماده ساخت و تهیدستان گیتی را راس المال و رفیقت عطا نمود - و فیل خرد کلان گوش که شایسته خان از گجرات اسالداشته بود از نظر اشرف گزشت - معز الملک بخدمت متصدی گری نذر سورت و کفایت و چتر بهوج که پیشتر دیوان اسلام خان بود بدیوانی عالیه سر افزای یافتند - غرق محرم رستم خان و محمد زمان طهرانی و بختیار خان و چندی دیگر که از شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر رخصت گرفته روانه درگاه جهان پناه شده بودند بادراک سعادت سجده درگاه والا سرمایه اعتبار ابدی و افتخار سرمدی اندوختند - و چون بعرض اشرف رسید که جانباز خان فوجدار مقدسوز بزم یکی از متمردان که خان مذکور وطن او را تاخته زنش را اسیر ساخته بود رخت هستی بر بست

بختیار خان را بعنایت خلعت و جاگیرداری آنجا سرافراز ساخته رخصت فرمودند - دوم صفر شاهزاده محمد شجاع با سلطان زین الدین نخستین پسر خود از کابل آمده سعادت ملازمت اشرف دریافتند - و دو فیل با ساز نقره و برخی از اشیای دیگر بعنوان پیشکش و هزار مهر بطریق نذر گزرانیده بعنایت صوبه بنگاله بار دیگر سرافرازی یافتند - و اعتقاد خان را حکم شد که روانه حضور گردد *

کیفیت ارسال قندیل موصع بروصه متبرکه حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و سلم

عاطفت سرمدی حضرت ایزدی شامل حال سعادت مژدی می باشد و این عطیه ربانی و لطیفه آسمانی در حق برگزیده عنایت آهی نزل می یابد که پیوسته آرزومند طواف قبله صوری و معنوی اعنی محراب درگاه جهان ملاذ گیتی پناه حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و اصحابه بوده از همه سو روی امید بدین والا جذاب داشته باشد - منت مر خدا را که این سعادت ارجمند و دولت بی گزند نصیب حضرت ظل سبحانی صاحبقرانی بوجه احسن گشته بمزیت نمایان ممتاز جاوید دارد - و هر چند بحسب ظاهر بجهت تمشیت امور فرمانروائی و سرانجام نظام مصالح کار خانه عالم حصول دولت زیارت میسر نیست اما باعتبار باطن پیوسته همه وقت فیض یاب سعادت حضور فایض النور بوده دل و جانرا فدای نام مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم دارند - از جمله دین ایام هفتم نیدن جواهر قطعه الماس نادری گرانمایه بوزن صد رتی بابت پیشکش قبل الملک بنظر انور در آمد که از خیرگی فروغ آن نظر دقیقه شناس

اهل خبرت را در قیاس قیمت آن مقیاسی درست اساس بدست نمی
آمد بنابراین از روی تخمین بهای آن گوهر بی بها مبلغ دو لک و پنجاه
هزار روپیه قرار یافت - خدیو هفت کشور بمقتضای صدق اعتقاد و درستی
ارادت آنرا نذر روضه مطهره مکرمه حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم
نموده این دست آویز متین را وسیله استدعای مطالب و استجاب مقاصد
از درگاه حضرت واهب العطا یا ساختند - و از جمله تحف اطراف و اکناف
هفت کشور شمامه عنبرین بوزن هفت صد تولاچه بقیمت ده هزار روپیه که
در سرکار خاصه شریفه بود بحسب اتفاق قذیلینی شکل افتاده امر فرمودند
که زرگران جادو اثر و میثاکاران هنرور آنرا بطلائی مشبک در گرفته و بر
اطراف آن نقشهای بدیع و بوتهای دلکش پر گل در غایت دقت و نزاکت
طرح افکنده بجواهر ثمینه مرصع نموده بعنوانی آن الماس گرانمایه را در آن
نصب کنند که حسن صنعتش هوش از اهل نظر روده رواج صنعت چرخ
مرصع کار را در نظرها بی موقع سازد - چون بموجب فرموده بصرف مبلغ
سه لک و پنجاه هزار روپیه آن کار نامه رنگین صنعت آفرین صورت اتمام یافته
بگل محمدی موسوم گردید حکم معالی بشرف نفاذ پیوست که سید احمد
سعید که پیش ازین خیرات بحر مین شریفین برده بعد از فروختن ده بیست
نفع گرفته بقفرا قسمت نموده بود باز بتقدیم این خدمت سعادت درجهائی
حاصل نماید - و بدستور سابق یک لک و شصت هزار روپیه متاع به عرب از
متصدیان گجرات گرفته بآئین سفر پیشین بده بیست فروخته یک لک
به شریف مکه و تتمه در مکه معظمه و مدینه منوره بسکنه آنجا و دیگر
محتاجان و مسکینان آن هر دو مکان سعادت نشان قسمت نماید - و از روی
کمال بنده نوازی او را از روز یانه داری بر آورده بمنصب پانصدی ذات و انعام
درازده هزار روپیه سر بلند ساخته بیست و سوم معلوم رخصت فرمودند *

غریب صفر شاهزاده والا گهر محمد شاه شجاع بهادر را بعفایت خلعت
خاصه با نادری و طرّه مرصع و سربیچ یک قطعه لعل و دو دانه مروارید
و متکلی مرصع الماس که قیمت همه یک لک روپیه بود و صد اسب از آن
میان دو با زین مرصع و طلا معزز و مفتخر ساخته به صوبه داری بنگاله
رخصت ساختند - و بسطان زین الدین پسر کلان آن کامگار جیغه مرصع
و تسبیح مروارید و اسب با زین طلا میفاکار و بسطان بلند اختر دوم پسر
آنوالا گهر جیغه مرصع و تسبیح مروارید عطا فرموده بهمراهی بادشاهزاده
دستوری دادند - بمیر مصمم الدوله ولد مرتضی خان خلف میر جمال
الدین حسین انجو خدمت دیوانی و بقاضی طاهر آصف خان خدمت
خانسامانی آن عالی نسبت والا تبار مرحمت نموده هنگام رخصت بهر
کدام اسب و خلعت عفایت فرمودند *

هزدهم راج کفور پسر جانشین رانا جگت سنگه که بجهت ادای
تهنیت فتح بلخ و بدخشان روانه درگاه آسمان جاه شده بود از زمین بوس
درگاه والا و سجده گزار پی آستان فلک نشان نامیه بخت را فروغ دولت
داد - و عرضداشت رانا با پیشکش از نظر اشرف گزارانیده بمرحمت
خلعت و تسبیح لعل و مروارید فرق عزت بر افراخت - چون بعرض رسید
که ذوالقدر خان حارس غزنین و ناظم هر دو بنگش از تعیناتیان ملک عدم
گشته سعادت خان نبیره زین خان کوکه را بجای او مقرر نمودند - راجه
جسونت سنگه را از امل و اضافه بمنصب پنج هزار پی ذات و سوار دو اسپه
سه اسپه سرافراز ساختند - خواجه عیسی و خواجه موسی پسران خواجه
طیب که از بلخ بکابل و از آنجا همراه پدر بدرگاه آمده بودند بعفایت
خلعت و ده هزار روپیه سرافراز گردیدند *

نوروز عالم افروز

درین هنگام سعادت فرجام که آوازه شادمانی آویزه گوش روزگار گشته
 بیست و پنجم شهر صفر نیز اعظم به برج حمل انتقال نموده و دشت
 و صحرا بگل و سبزه بپاراست بادشاه عالم پناه بر سریر دولت جلوس
 فرموده داد کامرانی دادند و امرای عظام و دیگر بزرگان باضافه نمایان
 سرافراز ساختند - نخست راجه جسونت سنگه را باضافه پانصد سوار دو
 اسبه سه اسبه سر بلند گردانیدند - و شاهزاده مراد بخش را بجهت ضبط
 ممالک دکن از کشمیر بحضور اشرف طلب داشته حسین بیگ خان
 خویش امیر الامرا را بخطاب خانی و از اصل و اغانه بمنصب هزار
 و پانصدی هزار و پانصد سوار و عنایت علم و فیل و اسب و صوبه دایمی
 کشمیر مفتخر و مهابهی ساختند - و معتمد خان را بخلمت و اضافه
 پانصدی بمنصب دو هزار و سوار برنواخته از تغیر مومنی الیه آخته
 بیکی و خواجه عنایت الله خسر پوره عبد الله خان بهادر فیروز جنگ را
 بخدمت توک سر بلند ساختند - اگرچه از بهادر خان در یساق بلغم ترددات
 نمایان و خدمت شایان بتقدیم رسیده بود لیکن چون بسبب اظهار بعضی
 مردم خاطر نشان اشرف شد که در تعاقب نذر محمد خان و مدد سعید
 خان در وقت غلبه اوزبک انماض عین نموده لاجرم سرکار کالپی و قنوج
 که در نیول او بود و درازده ماهه حاصل داشت تغیر نموده عوض سی لک
 روبیه مطالبه سرکار متعلق بخالصه شریفه گردانیدند - و جلال برادر او را
 بعنایت خلعت و منصب هزار و سوار از اصل و اغانه و خطاب
 دایم خان و مرحمت فیل و فرجدار بی آنجا مفتخر و معزز ساخته بهادر
 خان را بغایت آزاده دل ساختند •

درین تاریخ جانب درشن وقت مجرای مردم فیلی مست بر راجه مدین سنگه بهدوریه حمله آورده یکی از همراهان او را بضرب خرطوم افکنده بزیر دندان آورد - راجه از فرط تهور و جرأت بقوت تمام جمدهر بروز و بسر دادن چرخي و بان راجه بآن نوکر سلامت ماند و بانعام پنجاه هزار روپیه از جمله دو لک روپیه پیشکش راجگی سر بلندي یافت - حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که بادشاهزاده والا تبار عالی مقدار محمد اورنگ زیب بهادر که از بلخ مراجعت نموده بر کنار دریای بهت بموجب امر جلیل القدر توقف داشتند بلده ملتان را در جاگیر خود دانسته از همان راه بدانجا شتابند - و باقی طلب خود را که مطابق در ماهه هر ساله سی لک روپیه می شود نقد از خزانه ملتان میگرفته باشند - چون ساعت ورود موکب مسعود بدار الخلافه شاهجهان آباد نزدیک رسیده بود دوازدهم ربیع الاول موافق هژدهم فروردی ماه روز مبارک دوشنبه از اکبر آباد کوچ فرموده متوجه آنصوب با صواب شدند - و راج کنور پسر رانا را بانعام خلعت و در اسپ با ساز طلا و مطلق و یک زنجیر فیل مفتخر ساخته رخصت فرمودند - محمد ابراهیم و ذوالفقار خان هر دو را رخصت نمودند و از راه عنایت به ذوالفقار خان علم مصحوب او ارسال داشتند *

گزارش بنای حصار گردون آثار و عمارات عالی اساس شاهجهان آباد و کیفیت آبادی آن شهر و جریان نهر کوثر اثر

حکمت بالغه حضرت علی الاطلاق جل بهانه و جلت حجت هراکه از راه رعایت عباد و بلاد اقتضای برگزیدن دودمان دولتی از سایر خانوادهای

دیگر سلاطین روی زمین نماید و خداوندان آن دولت خدا داد را از جمیع ارباب دول بکمال جاه و جلال امتیاز بخشد هر آینه منسوبات و متعلقات و لوازم مایحتاج آن دولت را اگرچه از امور مستحسنه صوبی باشد که وجود آن در نظام جملگی چندان ضروری نبود از بایست دیگر دودمان دولتها امتیاز تمام و نمایش نمایان دهد فکیف امری که باعث مزید شان و شوکت و افزایش شکوه و زینت آن دولت گردد که درین ماده سنت سنیه آنحضرت علیه بر مجاری این نهج جاری گشته که در باب عطای ناگزیر وقت زیاده بر قدر کفایت عنایت مبذول دارد - چه ظاهر است که ارباب امثال این امور در واقع موجب وفور اعتبار ملوکست در انظار و باعث افزایش وقعت و وقار در قلوب - درین صورت نفاذ اوامر و نواهی و اجرای احکام و حدود الهی که علت غائی سلطنت و بادشاهیت بهمه جهت پیشتر رو میدهد - چنانچه برین دعوی بدیهه عقل شاهد است و نظیر این معنی از حضرت سلیمان علی نبینا و علیه الصلوة و السلام در کتاب مرویست که آن سرور در مجلس حکم بر سریری زرین مکمل بنوادار جواهر جلوس می فرمودند که در کمال عظمت و رفعت و زینت و زینت ترتیب یافته بود و بر پایها و اطراف آن جانوران مهیب از دست شیران قوی هیکل درشت چنگال و امثال آن در کمال هیبت و شہامت صورت و درستی هیئت ساخته بودند چنانچه بعنوان حیل محرکه ریاضیه باندک جنبشی در حرکت آمدندی و آوازه های سهگمین هولناک از جوف ایشان بر آمدی - و هم چنین مرغان عظیم الجثه از سیم و زر بر سر آن سریر نصب نموده بودند که چون بدستور صنعت مذکور ببال افشانی آمدندی انواع خوشبوها بر تارک مبارک آنحضرت نثار گردندی - و از مساعده این صور غریبه ارباب جنایات و انکار حقوق را وحشت و دهشت

تمام دست داده بحق و صدق اقرار نمودند. - بنابرین مقدمه مسلمه چون حضرت آفریدگار عالم جلّ سلطانه این دولت ابد پیوند را از سایر دول مزید ارجمندی داده اصحاب آنرا از جمیع اشباه ایشان بکمال عظمت و شوکت و رفعت و عزت و وفور جاه و حشمت و فسحت دستگاه مملکت برگزیده چنانچه عشر عشیر موالهبی که بآن سرور عطا نموده بدیگر سران نداده - ازین رهگذر که اهل هفت کشور بسوی ایشان رو برآه نموده و این درگاه را که نمونه درگاه احدیت است چنانچه صالح و طالح و مسلمان و کافر همگی ازان بهره‌ور اند حوالهگاه حوایج مردم کرده برأت روزی همکنانرا برین دولت نوشته - لاجرم همه چیز این دولت را فراخور لایق حال آن وسیله ارزاق خلائق آفریده مرکز دولت و منشأی سلطنت آن والا دودمان را که عبارت از لاهور و اکبر آباد ست در خور وسعت دستگاه حشمت و کشادگی بحرین کف نپسان آسای ایشان فسحت ساحت محیط بخشیده و هر دو مرجع خلائق و قبله برآمد حاجات و وجهه توجه اهل شش جهت را فراخور باز گشت عالمیان از جمیع جهات و وجوه دستگاه گنجائی داده وسیع گردانیده - در جمعیت و جامعیت و معموری و کثرت خلائق و عمارات عالیه و امثال آن از آنچه مدن را در کار روزگار است و تمدن را ازان ناگزیر همگی بر وجه اتم و اکمل درین دو مصر جامع یافته میشود بمرتبه که هزار مصر و شام در هر گوشه این هر دو گم گشته و هزاران قسطنطنیه عظمی و رومیه کبری در سر هر کوی شان سر گشته - لیکن چون از بعضی وجوه نقص الکمال بهر دو شهر عظمت بهر بر خورده اول آنکه در مبانی اکبر آباد که بر ساحل دریای جون است شکست و آبکند و نشیب و فراز بسیار وقوع دارد چنانچه در میان شهر نیز جا بجا واقع شده باعث ناهمواری آن گشته و هم چنین دارالسلطنت لاهور ازین جهت که یک

مرتبه اساس نیافته و رفته رفته بنیاد پذیرفته لاجرم آنچنان که باید و شاید بطرح مرغوب نیفتاده - دیگر آنکه ظاهر دروازه‌های قلاع هر دو جا که دولت سرای سعادت و سایر کارخانجات بیوتات سرکار خاصه در داخل آن سمت وقوع دارد بسیار کم فضا و تنگ ساحت است چنانچه جلو خانه که بی نهایت در کار است اساس نیافته و بدین سبب از کثرت آمد و شد مردم انواع بادشاهی و تابینان امرای عظام در اوقات ملازمت و هجوم بیل و اسب بسیار خصوص در عیدها و جشنها بضعاً آزار و اضرار بسیار می‌رسد - سوای این از تنگ میدانهای کوی و برزن و بازار و شوارع خاص و عام عموم آلوده و رونده بآلودگی و هجوم خلایق بیشمار زحمت و تشویش بسیار می‌یابند - لهذا بخاطر مبارک آوردند که بعنوانی که عامه عالمیان از توجه آن حضرت توسیع فراخ من جمیع الوجوه یافته در عهد راحت مهد آن حضرت از هیچ راه ضیق احوال خاصه در طریق عیش معاش که خاصیت دیت آنحضرت است ندارند بهمین دستور ازین تنگی و کمی نیز که از رهنمونها ناشی شده خلاص گشته هر کدام بوضع و طرز موافق مرغوب خود عمارتی اساس نهاده لدت زندگی یابند - و بر طبق این عزیمت نافذ امر ارفع عالم مطیع آن بانی مبانی جهانگیری و جهانبانی توقیع صدور یافت که مهندسان امطرلاب شناس و اقلیدس نظر مابین این دو شهر عظیم الشان قطع زمینی دلنشین بهشت نشان که بخوبی اعتدال آب و هوا متصف و مراتب کمیت و کیفیت محسنات آن از توصیف خرد افزون باشد بهم رسانیده قلعه والا بنیاد که بحسب هیئت نمونه سبع شداد باشد مشتمل بر عمارات بدیع و نشیمنهای وسیع بوضع غریب اساس نهند - چون معماران هندسه پرداز و بنایان سحر طراز در ظاهر دارالملک دهلی متصل نور گده مشرف بر دریای جرن قطعه زمینی بدیع آئین

* نظم *

بر لب آب جون فیض سرشت که بهشتش بود نمونه زشت
 خاکش از خرّمی نشاط افزای دلکش و جانفزا و دیده کشای
 جایگاهی کز اعتدال هوا یافت رنجور چند ساله دوا
 مرده را آب زندگانی ده پیر فرتوت را جوانی ده

برای این کار بهم رسانیده بعرض مقدّس رسانیدند - حسب الامر قضا نفاذ
 خدیو دادگر عمارت گر معموره هفت کشور که بعد از مرمت نزهستان
 دلهای صاحبان و صفا کده خاطر الو الالباب پیوسته در پی آبادی عالم
 خاک و آب اند بعد از پنج ساعت از شب جمعه بیست و پنجم
 ذی حجه مطابق نهم اردی بهشت سال دوازدهم از جلوس اقدس مطابق
 یک هزار و هشتاد و چهار هجری در زمان محمود و آوان مسعود استاد
 احمد سرآمد معماران نادره کار بسرکاری غیرت خان صوبه دار آنجا و صاحب
 اهتمام این کار مطابق طرحی بدیع و نقشی تازه که به هیچ وجه نظیر آن
 در شش جهت دنیا بنظر نظارگیان در نیامده بود رنگ ریخته بیلداران
 بحفر بنیاد آن پرداختند و پس از پنج ساعت و دوازده دقیقه نجومی
 از شب جمعه نهم محرم سال هزار و چهل و نه هجری مطابق سوم اردی
 بهشت اساس عمارات نو آئین در آن سر زمین فیض آگین که از کمال
 نزهت خدا آفرین رشک فرمای بهشت برین و سوادش بهمه حساب
 خال جبین سراسر متزهات روی زمین است نهادند - و هر جا ارباب
 هنرهای متعارفه و اصحاب بدایع و صنایع غریبه از ستمتراش و پرچین ساز
 و مثبت کار و نجار و معمار صاحب سلیقه ماهر در ممالک محروسه بود
 بحکم اشرف حاضر گشته مشغول کار گشتند - و هر کدام دیگر دعوی

تغرد در فن خویشتن نموده، لطف سعی بجای رسانیده بودند که در برابر حسن نمود کارشان کارنامه از رنگ و نگار خانه چین و فرنگ مانند نقش آب نه نمود داشت نه بود - و نهی که سلطان فیروز شاه در ایام سلطنت از برگشته خضر آباد تا سفیدون که شکار گاه مقرری او بود سی کروه آورده پس از رحلت او بمرور ایام از جریان باز مانده و در عهد حضرت عرش آشیانی شهاب الدین خان صوبه دار دهلی نهر مذکور را مرمت نموده جاری ساخته بود چون روزگار او سپری شد دیگری به تعمیر و ترمیم آن نپرداخت - حسب الحکم اشرف از منبع تا شاهجهان آباد بلند و پست آنرا هموار و گذارهای آنرا متین و استوار ساخته تا سفیدون که سی کروه است در مصر قدیم و از آنجا نهی تازه حفر نموده پیلای عمارت رسانیدند - از تاریخ بنا تا پانزدهم جمادی الاول سال مذکور چار ماه و دو روز در عمل غیرت خان بتاکید تمام گذشته و لختی مصالح جمع شده بعضی جا اساس هم بر آمد و بعد از تعیین شدن او بصوبه داری تنه در مدت دو سال و یک ماه و پانزده روز عمل صوبه داری الله و پردهی خان اساس قلعه از جانب دریا دوازده ذراع بر افراخته گشت - و پس از در عمل مکرمات خان بتاکید و اهتمام او در سال بیستم جلوس مبارک بانجام رسید - چون کیفیت اتمام آن در کابل معروض حجاب بازگاه سلیمانی گشت حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که راز دانان انجم و افلاک ساعتی مسعود که سعود آسمانی سعادت دو جهانی از آن کسب نماید بجهت نزول اشرف در آن عمارت مسرت افزا که در هفت کشور ربع مسکون بل هر دو کون چون بانئ خود ثانی ندارد برگزیده بعرض مقدس رسانند - اختر شناسان کامل نظر بدقت فکر بیست و چهارم ربیع الاول مطابق بیستم فروردی ماه سال هزار و پنجاه و هشت هجری اختیار نموده گوش زد عاقلان پایه سرپر سلیمانی

نمودند - چون وقت وسیع بود لاجرم از کابل بکابل آباد تشریف فرموده در
دوازدهم ربیع الاول مذکور روانه شاهجهان آباد گشتند *

حقیقت قلعه و عمارات مرکز محیط دولت یعنی دارالخلافه شاهجهان آباد

زبان خامه توصیف چگونه تعهد تعریف آن نماید و صفحه صحیفه
انشا باوجود تنگ روئی بچه روزمان تضمین ستایش آن گردد که فسحت
ساحت ممتنع المساحتش با فراخانی عالم امکان دم از برابری میزند
و رفعت پایه قوی مایه عرش سایه اش سر بمساوات سبع شداد سماوات فر
نمی آرد - زمین از استحکام توایمش همدوش ساق عرش برین گشته و پایه
رفعتش از برکت این بنای متین از کرسی آسمان هشتمین گزشته - بروج
گردون عروج البرز آتاش شرفه غره از علو کنگره این نهم منظره در گزرانیده -
آثار خاکپوش که مانند کوه خاک از سه طرف محاط آبست بنیاد بنا
بقعر بحر محیط رسانیده - بوارق انوار صفای دیوارش از ظهور مهر انور اظهر
و مراتب شهرت رفعتش از لیالی و ایام شهر و اعوام اشهر * نظم *

اساس متینش درین خاکدان	بود کنگر کشتی آسمان
قوی دل بود عالم خاک ازو	نشان میدهد غور ادراک ازو
جهان کهن راست بروی نظر	چو پیری که او را بود یک پسر
شد از رفعت شان سپهر دگر	نبود آفتابش شه بحر و بر
محیط کرم پادشاه جهان	جهان بخش ثانوی صاحبقران
شه عدل کیش ملایک خصال	سلیمان جلال و فلاطون کمال

بی عائله تکلف از مبدای بنیاد این طلسم آباد تا افراختن این نوع قلعه

عالی اساس که سرکنکره رفعتش تا زه پیشطاق ایوان کیوان برابر افتاده و حوض اندیشه شذور بغور عمق خندش پی نبرده در خواب و خیال هم هیچ بادشاه فلک جاه را دست نداده بلکه تا هنگام طی قطع این نطع دورنگ و برجیدن مهرهای سپید و سیاه هیچ صاحب اقتداری را ساختن این نوع عمارات که تا بقای زمین و آسمان اندراس بقواعد آن میسازد میسر نخواهد آمد - بالغرض و التقدير اگر دیگر فرمان روایان صاحب تدبیر بمساعدت وقت و یاورى بخت مراتب جاه و اقتدار و دولت و اعتبار بهم رسانیده بناهای مرتفع و عمارات عالی از روی زمین تا آسمان برافرازند و صد کاخ ملون منقش را برابر ایوان کیوان بسازند اما این فطرت بلند و دانش ارجمند و کمال عقل و جدت فهم و کثرت فراست و حدس عایب و تمیز تمام و سلیقه درست در احداث ابنیه عالیه و عمارات رفیعہ و منازل و نشیمنهای غریب و باغات و بستین دلپسند نظر فزین و اجرای انهار و اغراس اشجار و مزید تکلف و تصرف در جمیع امور توره و تزویر بادشاهی و رسم و آئین فرمان روائی که خانه این مظهر اتم قدرت الهی است و هیچ یکی از سلاطین روی زمین پی بدان نبرده در دنیا دیگری را میسر نیامده - و چگونه میسر می آید که بحکم قسمت حواله کند روز نخست ابداع این بدایع که رهن وقت بوده روزی بندگان آن خدیو روزگار شده و چیزی که در انتظام سلسله نظام جهان و طریق عیش و معاش جهانیان درکار باشد و بکار آید در پرده غیب نمانده که بعرضه ظهور نیامده -
 ۴ چنانچه بمحض اهتمام آنحضرت کار تصرف و تکلف در امثال این مهم مقامی که رسیدن بغرور پایه از آن ما فوق تصور خرد است رسیده - و ترقی در امور بمکانی که غایت مراتب امکانست کشیده سرزمین دانشین هندوستان در زمان آن حضرت رفته رفته گلستان روی زمین آمده و عهد

عاقبت مه‌دش موسم بهار روزگار بلکه سنّ شعیب لیل و نهار گشته - درین صورت ازین عالم صاحب فطرتی بلند اقبال و ازین دست مجدّدی دانش سگال خال حال بروی کار آمده رونق افزای عالم صورت می گردد بلکه باعقاد ارباب دانش و بینش چنین خلقتی والا فطرت مادر ایام نژاده و نعمی زاید - مجملاً این حصار گردون آثار که از مبداء تاریخ بنیاد ناهشت سال بکمال جد و جهد بسرحد اتمام رسیده و تا آن غایت مبلغ پنججاه یک روپیّه در مصارف بنای آن و موازی این مبلغ در مخارج عمارات عالیّه داخل قلعه مبارک بخرج رفته مشتملست بر چهار دروازه و دو دریچه و بیست و یک برج از آنجمله هفت مدر و چهارده مئمن و محیط چار دیوارش که مئمن بغدادیست هزار گز طول و ششصد ذراع عرض و بیست و پنج گز ارتفاع تا شرفات از خاکریز دارد - فسحتش شش لک ذراع و دورش سه هزار و سه صد ذراع - و تمام باره و بروج گردون عروج آن رفیع العماد از اوج تا حوض و از کنکرها تا خاکریز از سنگ سرخ تراشیده اساس یافته - خارا تراشان دقیقه اندیش فرهاد فن بدان مثبّه در تنگ درزی الواح آن دقت بکار برده اند که در ناخن فکر تیز تومیف آن بند نمی شود - لهذا کلیم طور معنی طالبا درین مقام که پا لغز اندیشه غور پیشه است چندان ایستادگی که در خور این مقام باشد بجا نیارده آنجا که میگوید

* نظم *

نه بینی بدیوارش از سنگ درز	که چسبان بود صحبت تنگ درز
در آینه سنگ خارا تراش	چو خورشید هذر کرده فاش
ز بنیاد تا کنگر از خار سنگ	تراشیده گویی ز یکپاره سنگ
متانت سرشت و صفا گستر است	هم آینه هم سدّ اسکندر است
بدینسان بنای فلک احتشام	شد از سنگ یکرنگ گلگون تمام

و همگی عمارات دولتخانه والا از برج شمالی و باغ ارم مثال حیات بخش و شاه محل آرامگاه مقدس و برج معروف بدرج طلا و امتیاز محل و دیگر عمارات قرینة آن و خواب گاه نواب قدسیه القاب زبده مقدسات دوران اسوه طاهرات زمان بیگم صاحب و دیگر پردگیان حریم حرمت در یک رسته به ترتیب واقع شده - از طرف مشرق بازتغاف دوازده ذراع مشرف بر آب و صحرا و از جانب مغرب بر باغ و باغچه‌های مسرت افزا و انهار و تالاب فیض پیرا سراپا از سنگ مرمر صاف شفاف بنیاد پدیدرفته از راه هر کدام باحجار رنگین پرچین کار و سقف و جدار هر یک در غایت زیب و زینت بنوعی مطلق و منقش و رنگین ساخته شده که مراتب کمیت و کیفیت محسنات آن از پایه توصیف خرد گذشته - و هر یک در خاطر پسندی و دلنشینی از روضه رضوان و غنچه تصور جهان نشان میدهد - و از همه رهگذرها خاصه از فیض بخشی جا و فرح افزائی نضا و فسحت ساحت و افاضه روح و راحت و صفای نظر و حسن منظر بهشتیست بر روی زمین بلکه روکش بهشت برین بنظر در آمده - رخشانی و درخشانی لاله زار سهیل آثار نقش و نگارش آب و رنگ جگر گوشه بدخشان و قرة العین عدن از یاد می برد - خاصه منظر آئینه نگار که پا لغز انظار افلاکیانست چه جای خاکیان بنور و صور گوناگون قلم بطلان بر نقش و نگار کارگاه بوقلمون کشیده و از عکس رنگ امیزی گلهای حدیقه روبرو شک فرمای اطلس ساده کارخانه چرخ برین گشته - نوعی چهره افروز حسن و جمال است که خورشید کیمیاگر هر صبح برای کسب فروغ بر در هر لوحش حلقه می زند و هر لحظه در رنگ منخیله سخنور صد رنگ صورت سراپا معنی بجلوه در آورده تماشای حیرت افزایش بی مبالغه ارباب معنی را پایند صورت می سازد - معهدا نهی کوثر اثر که بحسب فرموده

فرمان فرمای افس و جان بنهر بهشت زبان زج اهل روزگار ست مانند شاه
جوی مجرّه از اواسط هر یک روانست و حلق وسط جمیع عمارات مجرای
آب حیوان ساخته - حوضهای پیش و اندرون هر نشیمن فردوس موطن
بصورت آبشار و فواره ریزان و جوشان بی تکلف آب سیماب سل آن گوئی
جدولیست از سیم خام که بر الواج سنگ رخام غلطان است و یا مانند
سریان عین الحیوة روح طبیعی بمجاری شریان در کالبد روح روان - و در
پیش هر نشیمن ارم مانند باغچه در نهایت طراوت و دلپذیری که سر تا سر
سرزمین بهشت آئین آن از جوش سبزه تر روکش سپهر اخضر گشته معاینه
فردوس برین در نظر تماشائی جلوه گر میگردد - و در هر طرف از گرمی
هنگامه نشو و نما رونق بازار نشاط و انبساط و تقاضای تکلم لب اطفال غنچه
و کودکان شگوفه صدای سرشار گل تا سرحد چار دیوار دولتخانه فیض آثار
میرسد - و قبل از آنکه مشاطه باد بهاری بغازه کاری عذار گل و تازه کاری
طرقه سنبیل در آید از لطافت هوای روح افزای این مسیحکادهای دولت
سرا شاهدان تازه رخسار ازهر و افوار و نوفران گل و کلاله مویان سنبیل
چهره افروز حسن ادا میشوند - و پیش از رسیدن موسم فروردی واردی
بهشت درین وطن گاه نشو و نما که همانا مسقط الراس قوت نامیه است
نازنینان سیمبر شگوفه سیراب و تر سر از منظره شاخ بدر آورده خندان
و شگفته چشمک می زنند - لطف دیگر آنکه جا بجا درین حدایق
فردوس زیب و ایوانهای خاطر فریب حیاض مطبوع در کمال دلکشائی
و آبشارهای دلپذیر بی نظیر در نهایت خوشنمائی مانند لوح بلورین
سینه سیمبران عریض گشته بآئینی حسن افروز است که در جنب هر یک
از آن حوض دلکشا باعتبار لطافت روانی و سلاست جریان طلم است
داده فریب نظر بند و تفرجگاه عجیب اعجاب پیوند - صد چشمه آب

حیوان بلکه جمیع عیون روضهٔ رضوان بگرد رفته و موج آب و تاب هریک از آن مرآت صنع ربانی و پرتو نور بخشی آن بدایع مخترعات یزدانی از کمال اوج خوبی گزشته آئینهٔ آفتاب را از صبح روشن جبین رو نما گرفته - و متصل این مکانهای فردوس نشان ایوان غسلخانه بفسحت ساحت و فرح افزائی فضا بعنوانی زینت بخش عالم صورت گشته - و در برابر آن حمامی بغایت آب و تاب هوش ربانی نظارگیان گردیده که تا غایت در هیچ قرنی از قرون بالیه شبیه این هر دو عمارت بی قرین هیچ بیفنده در زیر چرخ برین ندیده - و نظیر آن و قصر فردوس نشان و حمام صفا پرور بادشاه جهان در هفت کشور ربع مسکون موجود نشده بنظر روزگار در نیامده - نه تنها من برینم که فردوس اعلی و عرش اقدس نیز بر این اند چه معجز رقصان هندوستان در تزئین سقف زرین ایوان غسلخانه که بطریق بندهای دلکشای خاطر پسند فرنگی و گرههای خوش طرح رومی سراسر بصرف نه لب رویه بانجام رسیده - و برجدار فیض آثارش بجای تصویر صورت آنگونه نگارش معنی بکار برده اند که اگر مانی تصور آن نمودی همانا مانند صورت دیوار بیهوش ماندی - و جادو رقصان عراق در نقش و نگار پرچین کاری بالای راه دیوار حمام عالی مقام بدانسان نزاکت و لطافت پرداخته بر روی کار آورده اند که بهزاد شبیه آن اگر در خاطر نقش بستی تا آن استادیها باعتراف شاگردی شان قلم از کف انگندی و گوش گزنتی چنانچه دستان سرای بستان سرای کلام صاحب طبع سلیم طالب کلیم در وصف این ایوانچه نیکو گفته

* نظم *

زهی عرش بنیاد و دولت اساس	چو خورشید در آسمان روشناس
مغایات بر افلاک پرتو فشان	ازین نور روشن سواد جهان
در آئینه عکست اگر جا کند	ز دیدار خوبان تبرا کند

زمین فروش راه تمنای تو فلک می زند سر ز سودای تو
 بنفش تو چون کلک تصویر رفت نه رنگ از گلستان کشمیر رفت
 بکان شفق رنگ دیگر نماند طلا در صدفهای اختر نماند
 همه رنگها را نثار تو کرد فلک ماند خود یک صدف لاجورد
 پر آوازه خوبیت روم و چین سرای شهنشاه باید چنیس
 شه کشور عدل شاه جهان جهان بخش ثانی صاحبقران
 گل شمع بزمش سواد سپهر ز درد بخورش فلک سبز چهر
 دیگر باغ ارم مثال حیات بخش که بحسن نمود رستهای خیابان و اقسام
 گلهای ایوان و انواع درختان سبز و خورم و شاداب رشک صفوف سروستان
 جنان و چشم و چراغ زمین و زمان است - و همه جا در مجاری انهار روان
 بخش آن روضه رضوان آبها روان و چشمه سارهای جوشان بلطافتی که
 میان آن و چشمه حیوان فرق از انسانست تا حیوان و از روی زمین
 تا آسمان - اگرچه سابقاً نیز انگاره نگارش توصیف آن مقام از کوتاه دستی
 بفان و سستی بیان نیمکاره ماند اکنون نیز بعلت قلت سرمایه سخنوری
 در همان پایه مانده دو کلمه شکسته بسته بطریق اجمال مرقوم قلم نیاز
 می گردد - نو آئین باغی که موج سبز نوخیزش از سر طوفان گل گزشته
 معنی لفظ سبز به گلگون بخود تفسیر می کند - و هر برگ سر خوش
 دلکشش که بتحریک جنبش نسیمی از خواب بر میخیزد خواب
 محمل را به بیخودی تعبیر می نماید - سبز نورسته همانا خط سبز پست
 بر رخ گلرخان تازه دمیده یا صفحات مصحف صنع است از قلم غبار بخط
 مصنف مرقوم گردیده - در هر گلزمین بل سر تا سر روی زمین دلنشینش
 چندانه نور نظر کار کند نهالهای پر گل بدیع صوت چون گلدسته بهم پیوسته
 نوعی بار آورده که جز گل چیزی منظور نمی شود - و در هر چمن توده

توده خرمن سنبل رونق شکن کاکل خم اندر خم و گیسوی شکن در شکن
 نازنینان گلیدن بر روی هم افتاده - و در هر طرف انواع درختان میوه دار
 سبز و خرم بنحوی سر در سر یکدیگر کشیده که هیچ جا آسمان بنظر در
 نمی آید - عرض و طول خیابانش که چون خیابان عمر دراز خوش آینده
 و مانند سن شهاب طرب افزاینده است بنحوی مطلوب ارباب تفرج افتاده
 که از ته دل نمیخواهند که آن نمودار کوچه عمر خضر هرگز بسر آید و آن
 مهبط انوار فیض نامتناهی تا ابد بی پایان انجامد - و چگونه چنین نباشد
 که در جای دیگر بر روی زمین چنین مکان ارم قرین که از افراط جوش
 سبزه و گل و وفور لاله و سنبل و اظلال اشجار سدره نشان طوبی مثال
 و سیلان انهار سلسبیل آثار از مرغزار خیابان ریاض رضوان دل نشین تر
 می نماید بنظر سیاحان بحر و بر در نیامده - و فروغ اقبال بی منتهای
 مبداء فیض بر ساحت قبول آن گلشن خدا آفرین زیاده از درجات فرض
 و همی و احتمال عقلی تافته مثل آن بهشتی مقام ایزد تعالی در زیر آسمان
 نیافریده چنانچه مشاهده شاهد و عیان دلیل بیانست * نظم *

بقدر سیر این گلشن نظر کو بهشتی اینچنین جای دگر کو
 ز هر برگش گلستانی نمایان چو از آئینه عکس خوهر رویان
 بود نشو و نما اینجا روانرا بهار دیگر است این بوستانرا
 درین گلشن ز جوش سبزه و گل نمی آید بگوش آواز بلبل
 ارم در پشت دیوارش نشسته خجل چون غنایب پر شکسته

یکی از جمله حجتهای کامله بر اثبات خوبیهای این نقش بدیع فاعل
 مختار کثرت جریان انهار و وفور آبشارهای فیض آثار است که از وقوع رسته
 اشجار بر کنار خیابان بی مبالغه نمودار جنات تجری من تحت الانهار
 از آن آشکار گشته - آب خوشگوار هر یک از غدیر و آبگیر آب تسنیم و کوثر

برده و از تصور سلاست آب نهرش جوی شراب بدهن آورده - خاصه
 حوضی بطول و عرض شصت در شصت در وسطش چون آئینه آفتاب
 بامواج نور چهره افروز ظهور گشته بهمه حساب اول دلایل واضحه بر اظهار
 قدرت جهان آفرین است - و از عکس رنگ آمیزی گلهای اطراف رشک
 فرمای نگار خانه چین بل روکش اطلس پر نقش و نگار کارخانه چرخ
 برین - آب خورشید حبابش بسکه چون لعل خوبان سیراب فیض حلاوت
 است زکوة عذوبت بدجله و فرات میدهد - و قطره قطره زلالش باعتبار صفا
 و لطافت بل بهمه حساب بر چشمه سار زندگی تفوق میجوید - فوارههای
 درون که بعدد چهل و نه از فواره ساخته شده چون سحاب رحمت ایزدی
 بریزش مروارید غلطان هوش از سر راز دانان سواد و بیاض روده - و صد
 و دوازده فواره دور که مایل بحوض نصب گشته پنداری چندین هلال
 بجهت دفع عین الکمال گرد چشمه آفتاب طلوع نموده - در هر چهار
 خیابان اطراف که هر کدام از سنگ یک رنگ سرخ بعرض بیست گز
 باتمام رسیده نهری چون جدول نور به پهنائی شش ذراع مشتملبر سب
 فواره در افشان در وسط آن بلطافتی روانست که چراغ چراغان نهر مجرّه از
 پرتو آن نورباب جاودانست - و از ذره تا خورشید و ماه تا ماهی فریفته
 و شیفته تماشای آن - چپ و راست این حدیقه ارم آئین که همانا قطعه
 ایست از فردرس برین دو دست عمارت دلنشین بغایت دلپسند و نظر
 فریب است از بس طراز صور گوناگون و نقش بوقلمون چون عرش میذاکار
 بقلیس با سریر زمرّد نگار سلیمان بآئینی صورت اساس یافته که بهمه
 معنی وقوع نظیر آن در عالم امکان صورت پذیر نیست - و نهر آبی در
 محاذی آن جاری گشته از دست انفاس روح الامین احیای اموات در
 طی شکن آستین دارد - و در حیاض وسط هر دو عمارت که چشمه حیوان

بچشم حسرت در آن نگرانست بفرهنگ خوبی در جوش آمده از کنار
 چبوتره بارتفاع یک و نیم گز بصورت آبشارها در پائین حوض ریزان - و در
 طاقهای زیر آن روزانه گلدانهای سیمین و زرین پر از گلهای طلا و شبها شمع
 کافوری در زیر نقاب آب مانند ستاره در پرده تنگ سحاب با معنی گلوسوز
 در چمن سخن شاداب بحسنی جلوه افروز ظهور میگردد که بی اختیار
 رحیل ابدی سبیل را بدل باقامت جاوید می سازد - و موج آب و تابش
 دست نظار بر چشمه مهر و قصیده مرغ کبکشان دراز نموده حسن
 تفرجش پرده طاق بر مست و مستور میدرد • نظم •

نکه را فروغش دهد آن صفا که چون باز گردد سوی دیدهها
 ازو دیده مهر تابان شود خطوط شعاعش مژگان شود
 فروغش دهد گر بآئینه آب برد دست از پنجگ آفتاب
 نهان جمله پیداست از آب و تاب صفا گشته غماز او چون حباب

دیگر تمامی طبقه شرقی سمت باغ که موافق طول باغ بعرض بیست
 و شش ذراع و ارتفاع یک و نیم ذراع محتوی بر سه دست عمارت مشرف
 بر دریای جون واقع شده همگی و تمامی از سنگ مرمر صاف و شفاف
 بر آمده بصفای درون و بیرون صبح را شرمزده آب و تاب خود دارد -
 و باطافت آب و هوا و دلنشینی جا و خوشی منظر هر لحظه باعث
 اعجاب دیده رزان شده نظر را واله و شیفته خود می سازد - و نور صفا
 و جلای سقف و جدار هر یک که چون آئینه چهره نمای مراد است
 مانند لوح بلورین سینه سیمبران والا نظرانرا حیران نظاره دارد - قطع نظر از
 تکلف و ساختگی سقف و جدار این هر سه مکان را که زینت بخش
 مفعله روزگار است نقاشان نادر کار که از نزاکت طرز و تازگی روش قلمرو
 حسن صنعت ملک ایشانست بصناف ریاحین و ازهار و انواع گل و گلزار

نگارین ساخته لطف صنعت خود را آن مرتبه داده اند که هر نقش دلکش
آن رقم نسخ بر خط یاقوت لعل بتان کشیده - و آن کار نامه رنگین صنعت
آفرین که سر جمله از توصیفش بمیانجی بیان و بیان دست بهم ندهد
بدرستی نقش و نگار رونق شکن بازار سپهر میثائی گردیده * نظم *

صفای خلد فروش آستانش
گرفته دلکشائی درمیانش
درو دیوارش از تصویری گلزار
در و باید نشستن رو بدیوار
سه جانب گلشن و در پیش دریا است
که هر موجش خم زلف فرح زاست

بنام ایزد نهری سلسبیل نژاد گوهر نهاد که رشک حوالیش که مانند
امتداد خط محصور کشیده دجله دجله سرشک خون از دیده سر چشمه فرات
و جیغون کشاده و در برابر عرض عریض نیل مصر چون نیلاب سزد بآن
مایه طول همانا از دست انگشت نیل که از برای دفع گزند عین الکمالش
بر روی صفحه زمین کشیده - و در وسط عمارت میانه حوضی کم عمیق ته نما
بطرح بدیع و هندسه غریب در نهایت صفا و زینت بطرح کره بندی
مرتب ساخته در سر هر بند سواخی گزشته اند که آب زندگی از آن
میجوشد - و فواره های جوشان که تفرج آنها بغایت طرب افزا و فرح
انگیز است در آن نصب نموده مانند انگشت فروزان شمع زینت بخش
عمارات ساخته اند که خرد در دریانت کیفیت آن حیران میگردد -
و جداول نور بهر چهار طرف از آن چشمه خورشید بر آمده بحوض یک
لخت سنگ مرمر که حاشیه اش بنقش و نگار پرچین پر آذین زین است
بصورت آبشار از عالم بلور صاف میریزد و از اطراف حوض سرشار گشته

داخل نهر پائین میگردد - و سنگ این حوض که از غرایب روزگار است از گن مکرانه بر آمده بحکم اشرف حوضی مربع چار در چار بعیق یک و نیم گز صورت گرفت - و از آنجا بشاهجهان آباد که صد کروه بادشاهی است بصد منصوبه جبر ثقیل رسیده در آن مکان نصب گردید - اگرچه حوضهای مطبوع در دولتخانه والا بسیار است اما این حوض که خارا تراشان فرهاد پیشه بفرک تیشه فولاد مثلش در سالهای دراز نتوانند انگیزخت لطف دیگر دارد - چون در هر مکان دلنشین از نشیمن های نزهت آفرین مشکوی دولت از آب نهر بهشت مذکور آبشاری و حوضی دلفریب ترتیب یافته مکرر بستایش آن و حوض کلان که در گلشن ارم آئین امتیاز محل مانند ظهور جان در سایر اشیا و آفتاب در وسط السما بذبر صفای نظر و حسن منظر بدستور حوض حیات بخش باحسن وجوه صورت نما است همه جهت پرداختن و سخن در وصف طول و عرض آن بر زبان آوردن بر فرض ایجاز محال بدور و دراز می کشد لاجرم بهمین قدر مذکور که عمارات مسطور بر تمام بستان سراهای فیض آثار که باعث آرایش صفحه جهانیان است و شاید آن نوع نزهت کدهای کشاده فضای طرب افزای برری زمین موجود نباشد بلکه سخن در بهشت می رود بچندین درجه تفوق دارد - اول آنکه امتیاز محل که بزرگ ترین عمارات دولتخانه والا است بطول پنجاه و عرض بیست و شش ذراع در کمال تکلف و تزئین و نهایت خوشنمائی نقش و نگار و رفعت پایه پای تفوق بر کرسی مثنی سپهر هشتم نهاده بحسن آب و رنگ روکش تصور و منازل بهشت موعود است بلکه همه حساب رشک سراستان ارم معهود در آن واقع شده کلاه و طرّه طارم و کلسهائش همه طلا اندود است - دوم آنکه بر یک جانب آن جهر و گره درشن که مشرق طلوع آفتاب روی زمین صاحبقران ثانی سعادت قرین است

و مشرف بر دریای جون و جانب دومش جهروکه خاص و عام قریفه ساخته شده اکتفا می نماید - و مزینتهای دیگر را از حوصله قدرت خود بیرون دانسته سخن از ستایش خاص و عام و بازار مسقف و آبادی شهر درمیان می آرد - صورت بنیاد این نسخه سبع شداد و دیوان کده عدل و داد که روکش بارگاه سلیمان و ایوان نوشیروانست برین نمط است که غریب امتیاز محل ایوانیست مشرف بر باغچه عمارت مذکور از سنگ سرخ ساخته بسنگ مهتابی سفید نموده شده از مهره کشی معماران جادوکار چون آئینه صبح جلا پذیرفته و چون سر منزل دیده نور و صفا و دلگشایی را در بر گرفته - متصل سقف آن جهروکه خاص و عام که سجده جای عالمیان و محل انجاء حاجات جهانیان است سراپا از سنگ مرمر بنگله مانند بطول چهار و عرض سه مبنی بر چار ستون و عقب آن بنگله طاقیست بدرجی هفت و پنجاهی دو و نیم ذراع بسنگ های رنگا رنگ پرچین نموده از تیز دستی نقاشان بدایع نگار به گوناگون نقش بدیع آن مایه زیب و زینت یافته که ترنج سیمین ماه و شمس زین سپهر در پیشش رنگی از آب و تاب ندارد - و نظارگی را تفرج آن از تماشای رنگ آمیزی صنعت گلشن بهار مستغنی می سازد - و در سه ضلع آن محجری از زرناب نصب شده گوئی خطوط شعاعی آفتاب بر روی هم پیچیده - هر اول روز این مکان سعادت نشان از جلوس اورنگ نشین سریر اقبال داغ دل منازل قمر بل غیرت افزای شرف خانه مهر انور می گردد - و از پرتو نور بخشی طلوع آنحضرت در برابر مطلع خورشید درکانچه عالم آرائی می کشاید - و در پیش آن بارگاه رفعت بنای مشتمل بر چهل ستون که هر یک از آن قائمه کوه بیستون بل قاعده هفت طایم لاجوردی و ستون این نه رواق نیلگون میتواند شد بطول بیست و هفت و عرض بیست و چهار در کمال رفعت اساس

یافته - و زیب و زینت سقف و جدارش که بنفش گوناگون مصور است
 گوناگون مانی را از رتبه انداخته - از سه طرفش محجری از سیم ناب بقدر
 آدم متوسط و خارج ایوان ساحتی در کمال فسحت بطول یک مد و چار
 و عرض شصت از فضای محوط خاص و عام جدا کرده بر سه جانب آن
 کتیره از سنگ سرخ کشیده بیافتهای مزین گردانیده اند - و بیرون آن
 صحنی چون دل دوست کویمان کشاده و مانند بطن بیدار درونان بغور
 سعادت آماده بطول دریست و چهار و عرض یک مد و شصت ذراع
 ترتیب داده بر درزش ایوانهای دل نشین بدیع آئین ساخته از زحمت
 بارش سحاب و آسیب تابش آفتاب مردم را فارغ البال گردانیده اند - از
 جمله سه دروازه آن دروازه جانب غرب که این هفت طبقه لاجوردی خرگاه
 در جنب رفعتش نمودی ندارد و این کارگاه بیستون در برابرش جز رنگ
 خجالت رنگی بر رو ندارد - و بیرون آن دروازه برای جلو خانه چوکی
 بطول دو مد و عرض یک مد و چهل سراسر مشتمل بر ایوان و حجرهای
 خاطر پسند و سه دروازه جانب شمال و جنوب و غرب که از دروازه شمالی
 قلعه تا دروازه جنوب دو رسته حجرهای نو آئین و ایوانهای دل نشین
 بعرض چهل ذراع در کمال استحکام و استواری بنحوی که توقف بر آن
 باعث ایستادگی عقل میشود برای اصطبل و دیگر کارخانجات صورت اتمام
 یافته نهر بهشت از وسطش جاریست - و از جانب غرب تا دروازه قلعه
 بازاری مسقف دو طبقه به نهایت زیبایی بعینه از عالم مراتب حده در
 کمال صفا و نور و مردم نشینی معمور مانند رسته خیابان فردوس کشیده -
 و حجرهای صفا آفرینش مانند خانهای چشم دیوار بدیوار و در بدر در هم
 اسس یافته همه جا دوکانهای مردم نشین مالا مال از متاع عین معانده
 چون چشم و ابرو بیکدیگر پیوسته - و در اطراف مبصران تیز نظر مانند

صفوف مؤگان متصل بهم صف بسته همانا در روی زمین نظیر و عدیل ندارد -
و آن شاهد زیبا اندام با زوین و زینت تمام از نهانخانه غیب درین صورت
بعالم شهود جلوه گر گردیده از آن طور چشم صاحب نظران را گرسنه چشم نظاره
خود دارد که اندیشه دقیقه رس اولی الابصار ادنی پایه کمیت و کیفیت
و زوین و زینتش را اصلا بجای نمی آرد - این نوع عمارت بازار مسقف که مردم
هندوستان اصلا ندیده بودند اختراع تازه ایست که بیمن توجه و عمارتگری
یگانه خدیو هفت کشور بر روی کار آمده *

گلش را چو بگرفت بنا در آب نماند آب در چشمه آفتاب
تماشای این خجسته مقام برد رشک بر چشم احول مدام
خدایش چنان دلبری داده است که سایه از دور نه افتاده است
نرفت است از حجرهایش نشاط چو صورت که شد بانقه در بساط
بهر خانه یک شهر عیش و سرور چسان یافت جا چشم بد باد دور
چنان دامن دل کشد سومی خویش که باد از فزایش نرفتست پیش
و پیش هر کدام دروازه قلعه متصل بازار مذکور و دروازه جانب اکبر آباد در
تمثال فیل پایه دار که بهمان کلانی که فرد اعظم این نوع باشد ساخته آنچنان
صورت درست و هیئت تمام معانی بر آورده اند که نظیر هر یک از آن چهار
نقش بدیع منظر در ذهن صور انگیز چه جای خارج اذهان صورت پذیر
وقوع نتواند شد - بی مبالغه تکلف و شایسته تصلف صورت نگاران خارا شکن
و سنگتراشان فرهاد فن این کشور که بذوک تیشه فولاد هزار گونه نقش و نگار
شیرین از دل سنگ بر می آرند که هر یک شور از جان صورت بیجان شبذیز
بل از دخمه فرهاد و پرزیز می انگیزد - و باعجاز تیز دستی صنعت آن
کوفه موج رطوبت از لوح سنگ خارا بر آورده بتموج در می آرند که شعله
رشک آن دمار از جان موج برند خارا و دود از دل آب حیوان بر آورد -

دربار آوردن این حصار فلک کردار و عمارات بدیع آثار و تمثال فیلهای پایه دار آن نوع صنعت لطیف پیشه خود بکار برده اند که بعد از ملاحظه بنظر هیچ خردمندی را بارز نمی آید که این گونه بنیانی غریب کار بشر تواند بود چه صفا و جلای در و دیوار هر یک از عمارات بمرتبه ایست که با وجود آنکه نظارگی آنجا بنابر حیرت تدابیر از پای تا سر نظر بند میشود اما هیچ جا پای نظر بند نمی شود و جز بانی کهن دار دنیا دیگری بر حسن صنعت آن اطلاع ندارد - الحق خرد برین معنی گواهی میدهد و راه احتمال می کشاید که این کارنامه روزگار بدوستی شبیه و تصویر کرده نقاش صنع بل نذر کرده نقشبند اختراع و فرد اول کار صنایع نقشهای بدیع ابداع است - آری کرده معلول فعل علت العلل است و بالآخر سایر آثار اثر اول الاول - چه باتفاق کلمه عقلا سر رشته وجود و ایجاد بدر می پیوندند و همه راه بدر بآن دهند همت میرود لا موجد سوى الله ولا موثر فی الوجود الا الله *

جانب راست و چپ قلعه بر کنار دریا سایر شاهزادهای بلند اختر کامگار و امرای نامدار عمارات وسیع بدیع و نشیمنهای غریب اساس نهاده اند - و از ابنیه عالیّه این مصر اعظم چندین بنا ازین عالم است که از بیست لک تا یک لک صرف متخرج آن شده - و کمتر ازین خود از آن بیشتر است که اگر بالغرض عقود انگشتان در حساب آن بغرساید تعداد اعدادش تا روز شمار دست بهم دهد - اهالی و موالی شهر از احاد الناس تا اکابر و اعالی در خور مراتب احوال و کثرت و قلت اموال بناهای عالی موافق خواهرش طبیعت خود ساخته اند در غایت تزئین و فسحت ساحات چنانچه در صحن هر یک جای شهر خالیست و هر طبقه عمارات هفتاد و شش مرتبه و هفت مرتبه مانند طبقات حدقه بر روی یکدیگر اسس یافته

همه شهر نشان و مردم نشین و بدین اعتبار اگر این سواد اعظم را ازین رو نیز بمنزله حدقه عالم دانند شده در وضوح آن نخواهد بود - و بر درر قلعه باغات و سرایستانها طرح شده که همانا همگی آب حسن نمود اینک عالیه بغداد که بر ساحل دجله بنیاد یافته برده و خوشی و دلکشائی نهر بصره را که از جذبات اربعه دنیا ست بباد فتنه و فزا بر داده - چه میگویم سخن در جنات عدن است که انهار عسل مصفا و عیون لبنی سلاج از مجاری تحت آن جاریست - مگر نظر بر رعایت جانب رضوان و ملاحظه خاطر نازنین حور عین نزهت این ریاض و عذوبت آبش به برابری روضه دارالسلام و عین ماء معین تن در دهد - در مراتب آبادانی این فسحت آباد بی پایان که بسیط معموره ربع مسکون در برابر آن بساط همسری نتواند چید چه مایه بسط سخن توان داد که وفور معموری آن بمرتبه ایست که در سر تا سر آن شهر در هر کوی و برزن چندانکه نظر کار گذرسته بازاری چون خیابان باغ بهشت کشیده و مانند دل و دست کریمان فراخ میدان و کشاده بنظر در می آید - خاصه اسواق عظیمه مثل بازار جانب اکبر آباد و بازار طرف دارالسلطنه لاهور که بعرض چهل گز زینت افزای شهر گشته و نهر بهشت در سر تا سر وسط آن جریان پذیرفته - در هر طرف معاملان خوش معامله در دوکانهای پر مال و خواسته نشسته اند و در درکان نازستی بسته و ابواب دارالفتح حسن سودا و صدق قول و وفای عهد و درستی نیت کشاده - و از چار سو مشتریان سرمایه دار را بدانچه دل طلبیده و خواطر خواسته صلا داده - چنانچه وفور نقایس و امتعه هفت کشور و نوادر و جواهر عدن معدن بحدیست که پس افکنده دریا و کان بخیرید متاع یک دوکان بس بیاید و دنیغه گنج شایگان چه جای خزینه قوی مایگان بسودای یک معامل و نذماید -

* نظم *

خیابانهای بازارش دل افروز در هر روز عید و نوروز
 بازارش ز خویان گل اندام شکفته گلبنی ییغی بهر گام
 بهر دوکان که افتاده است راحت پی سودا بجا مانده نگاهت
 برون آید اگر باشد خریدار ز یک دوکان او صد کاروان بار
 بدکانها فدا ده بر سر هم متاع شیر مرغ و جان آدم
 بدست پیر افتد رایگانی ز دوکانهایش کالای جوانی
 بجای دارد از دوکان عطار توان صحت خریدن بهر بیمار

این راسته بازار فیض آثار در رویه سمت لاهور بعضی چهل ذراع و طول
 یک هزار و پانصد و بیست گز مشتمل بر هزار و پانصد و شصت حجره
 و ایوان بدین دستور واقع شده - از آغاز بازار تا چوک هشتاد در هشتاد
 کوتوالی چوبنره چهار صد و هشتاد گز و از آنجا تا چوک دیگر که صد در صد
 است بطرز مثنی بغدادی بهمین قدر طول و عرض - و جانب شمالی این
 چوک سرای نوآیین در سقفه بطول و عرض یک صد و هشتاد و شش
 مشتمل بر نود حجره و چهار برج و پیش هر حجره ایوانی و قرینش
 چوبنره سراسر بعضی پنج ذراع حسب الامر شاهزاده جهان و جهانیان بیگم
 صاحب اسلحس یافته - یک درش جانب بازار و در دیگر جانب حدیقه
 اطف طراز موسوم به صاحب آباد بطول نه صد و هشتاد و دو ذراع و عرض
 در صد و چهل و دو ذراع مشتمل بر عمارت‌های دلفریب و آبشارهای دل‌آویز
 و حیاض و فواره‌های جوشان در کمال پاکیزگی و صفا و نهایت فیض بخشی
 آب و هوا و جانب ضلع جنوبی بازار مذکور حمامی بغایت مطبوع دلپسند
 بطول شصت و عرض بیست گز با ایوانها و نشیمن‌ها در کمال نزهت
 و صفا که آن هم بفرمان ملکه زمان صورت اتمام یافته بجهت احراز مثنوبات

اخروي وقف گشته - و ازین سرا و چوکه تا سرا و چوک مسجد پرستار
 خلیفه آلهی بی بی فتحپوری محل بانصد و شصت گز طول بازار واقع
 شده - طول مسجد مذکور چهل و پنج و عرض بیست در وسطش گنبدی
 از بیرون کاشی کاری و از اندرون بسنگ سرخ زینت یافته - و هر دو
 جانب گنبد ایوان در ایوان هریک سه چشمه بر روی کار آمده - و کرسی
 و ازاره سنگ سرخ سربسر منبت و فرش نیز از سنگ مذکور و در دو کنج
 در مناره چون دعای مستجاب رو بآسمان نهاده بازتغای سی و پنج گز -
 و در پیشش چبوتره با محجر سنگ سرخ بطول چهل و پنج و عرض
 سی و پنج و پائین آن حوض نو آئین شانزده در چهارده که آبش از نهر
 بهشت واقع شده - و بر دور مسجد سرای بدیع منبتی بر شصت و نه حجره
 و چهار برج و بدستور سراهلی دیگر در پیش ایوانها سراسر چبوتره عرض سه
 و صحن این سرای صد در صد گز است - و هم چنین بازار جانب اکبر آباد
 بطول هزار و پنجاه و عرض سی گز در نهایت پاکیزگی و صفا واقع شده
 مشتمل بر هشت صد و هشتاد و هشت حجره و ایوان - و در آغاز بازار
 محاذی دروازه قلعه جانب جنوب مسجد عالی بنام عصمت پناهی
 بی بی اکبر آبادی سربفلک کشیده - عمارتش بطول شصت و سه و عرض
 هفده و نیم گز بادشاهی محتوی بر هفت خانه گنبدی سقف از آن
 میان چهار سطح و سه خانه گنبد دار باتمام رسیده - نقوش سوره فجر از
 سنگ سیاه تراشیده بر دو بازو و پیشانی پیش طاقش که از سنگ مرمر
 است پرچین نموده اند - و در مناره رفیع مقدار در دو کنج شرقی سربفلک
 الافلاک برافراخته - و فرشش تمامی بسنگ سرخ بطرح جای نماز
 بسنگ سیاه پرچین نموده از راه درون و بیرون از سنگ سرخ منبت
 کار بر آمده - چبوتره محزش بدرازی شصت و سه و عرض پنجاه و هفت

و ارتفاع سه و نیم گز با معبر سنگ مذکور ساخته شده - پائین آن
جانب مشرق حوضی دوازده در دوازده از آب نهر بهشت لبریز گشته در نهر
اطراف می ریزد - و بر اطرافش سرای کشاده فضا بطول صد و پنجاه
و چهار گز و عرض صد و چهار و پیش هر حجره ایوانی و پیش ایوانها سراسر
چبوتره بعرض چهار گز بنا یافته - دروازه والایش که از درون و بیرون بسنگ
سرخ و پیشانییش از سنگ مرمر ساخته بالای آن کتیبه از سنگ سیاه
پرچین کرده اند و در پیش آن چوکی زیبا بطول یک صد و شصت و عرض
شصت ذراع و روبرو حمامی در کمال آب و تاب از سنگ سرخ بنا نموده
از نهر بهشت آب در و جاری ساخته اند - تمامی عمارات مسجد مذکور
اواخر رمضان المبارک در سال هزار و شصت بصرف یک لک و پنجاه
هزار روپیه باتمام رسیده •

سیاحان جهان گرد و سالکان گیتی نورد که مانند باد خشک و تر پیموده
اند و چون آب بر نشیب و فراز گردیده همگی باتفاق کلمه قایل اند که در
زیر چرخ برین شهری بدین پایه فسحت و مصری باین مایه جمیعت
و جامعیت بنا نیافته - و فی الحقیقت درین وادی بر طریق صدق و صواب
سلوک نموده مسلک حقیقت پیموده اند چه آنچه مدینه را درکار و تمدن
را از وجود آن ناچار است همگی بر وجه اتم و اکمل درین مصر جامع یافته
میشود - و سایر امصار و بلاد و جمیع اصقاع و اقطار درین مرتبه فسحت
ساحت و روح و راحت و این درجه امن و امان نیست و اگر بمثل این
باشد آن نیست که در همه باب بدان مثل میزنند - آنرا چه حد که در
مماثلت حدود این منبع عدل و جود زند - و شام که چون صبح دوم بدلکشایی
و عالم آرائی شهره ایام است مانند روز روشن است که نسبت این مشرق
خورشید دولت بیکران بدان نسبت صبح و شام هست - و قسطنطنیه عظمی

و هم چنین رومیه کبری که فتح آن علامت قرب قیامت بلکه از اشراط ساعت است کجا و این شهر عظیم بل کشور اکبر و اقلیم اعظم کجا - چه باوجود این مرتبه فسحت و کثرت که دمبدم در ساحت آن بسبب غلغله و غریب مردم که یاد از نفع صور می دهد همانا شور محشر و غوغای روز نشور برپاست و هر ساعت از سر نو قیامتی کبری قائم همانا بمقتضای حسن عهد و خیر نیت این بادشاه صافی طویت در نهایت مرتبه امنیت است - و مدینه السلام بغداد که پانصد و نه سال دار الخلافه خلفای بنی عباسیه بوده درین مدت متمادی هر یک در فزونی عبارت آن می کوشیدند قطع نظر از وجوه دیگر نموده در فسحت عرصه بآن نمی رسد - چنانچه استاد سخن دان و دستور سخنوری مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفر نامه آورده که دور آن معموره در عین معموری از طرفین دجله در فرسنگ بوده که از روی تخمین شش کروه رسمی باشد و محیط دار الخلافه شاهجهان آباد پنج فرسخ است که ده کروه بادشاهی و پانزده کروه رسمی باشد * نظم *

نیارد کرد درانش مساحت	که آخر میشود در وی مساحت
سواد او گرفته صفحۀ ارض	نه طول از مغتبه اش آگاه و نی عرض
چو خور بیرون شود از ملک گردون	رود شب در میان زین شهر بیرون
تعالی الله اگر مصر ست در شام	بود یک کوچه این محشر عام
چنین شهری بعالم کس ندیده	که در وی هفت اقلیم آرمیده
چه شهری بوستانی نورسیده	بنهاها سروهای قد کشیده
عمارانش همه هم قامت هم	همه آئینه واری صورت هم *
همه چون خانهای چشم پرکار	بروی هم چو چین طره یار
برفت گرچه رشک آسمانست	ولی خاک ده شاه جهانست
شکوهش را نمی دانم چه کم بود	که دولتخانه هم برشانش افزود

اساس یافتن مسجد جامع و احداث آن بنای
 خیر حسب الحکم خدیو عالم و خاقان
 اعظم برکوهچه که در وسط شهر
 دارالخلافه شاهجهان آباد
 واقع است

چون احداث بناهای خیر نافع ترین خیرات جاریه است خصوص
 ابداع معابد و مساجد که بحکم نصوص کتاب و احکام سنت موجب
 تاسیس بنیاد ایمان و باعث بنیان قصور و منازل دارالبحران است چنانچه
 کریمه انما یعمر مساجد الله الا من آمن بالله و الیوم الآخر تشیید مبانی این
 تمهید می نماید - لاجرم حضرت گیتی ستانی بانی مبانی جهانبانی در
 هر بقعه از بقاع فسحت آباد هندوستان که بمصدق ارض الله واسعة است
 جای که بنای ابنیه خیر نباشد امر اعلیٰ باحداث آن صادر فرموده کار
 گزاران فرمان بردار بکمر مدتی آنرا باتمام می رسانیدند - و بنابراین چون
 در مصر جامع نو آباد یعنی دار الخلافه شاه جهان آباد که تا قیام قیامت
 بعدل و داد آن حضرت آباد باد اگرچه مساجد فراوان یکمال فرو شان و بقاع خیر
 بیکران اساس یافته اما مسجد جامعی که از متانت بنیان در خور رفعت شان
 و علو مکان عمارات عالی این شهر عظیم الشان آسمان نشان باشد تا غایت اساس
 نیافته بود رای جهان آرای اقتضای بنای مسجد عالی بنیان رفیع العمار
 نمود که فسحت چار دیوارش زیاده بر مساحت ساحت سبع شداد بود
 و صانت چرخ چنبیری با متانت اساسش دم از برابری نیارد - لاجرم

دهم شوال سال هزار و شصت هجری مهندسان اعجاز طراز و معماران هندسه پرداز در حضور علامی سعد الله خان و فاضل خان خانسامان بر کوهچق جانب غرب سمت قلعه که بفاصله هزار گز واقع است در ساعتی سعید موافق ارشاد اشرف رنگ ریخته آن بنیاد خیر را برفیق مراد اساس نهادند - تا اتمام این مکان فیض نشان هر روز پنج هزار کس از بزاز و سنگتراش و پرچین کار و مذبت کار و نقاش و حکاک و بیلدار و دیگر عمله و فعله چه از سکان دار الخلافه و چه از اطراف و اکناف ممالک که بحکم اشرف جمع آمده بودند بکار می پرداختند - باینهمه مزد و مدد و تاکید و اهتمام سعد الله خان و خلیل الله خان آن قبله برکات زمان مشتمل بر سه گنبد عالی اساس بطول نود و عرض سی و دو ذراع از سنگ سرخ بمرمر صفا و پرچین سنگ سیاه و صحن با صفا سراسر بفرش سنگ سرخ و عرض یک صد و بیست و شش ذراع در مدت شش سال بصرف ده لک روپیه صورت اتمام پذیرفته زینت افزای خطه خاک گردید - بنام ایزد نو آئین مسجدی فردوس زینت بهشت زیب آبرو بخش عالم آب و خاک گشته که از مبدای آفرینش تا الی غایت بآن آرایش عفا و پیرایش جلا در چشم فلک هزار چشم در نیامده و پیوسته نور نظر والا گهوان بجهت تماشا فرش ساحت آن موطن سعادت است - و فرخنده اساسی در خور فسحت همت و قدر قدرت بادشاه سلیمان مفرزت بر روی کار آمده که مرکز خاک از یمن تجلیاتش روکش محیط افلاک گشته همواره ناصیه پاکان وقف سجود آن مورد برکات است و درون و بیرونش از سنگ مرمر سیمگون بزرگ صفت عارض خروبان بآن مایه صفا پیرایه دایره گرفته که دیدهها از دیدنش واله گشته و فراوان چشم بتار نگاه در هر گنج و طاقش آویخته - و پرچین خطهای سیاه در فاصله الواح سفید معاینه چون تار

طره‌ای شکن در شکن نیکوان پیوند علاقه یک جهان جان از تن گسیخته -
 پیشطاق والایش که از غایت سرافرازی درجه گردون را دقیقه شمرده آنچنان
 بلطافت برآمده که خرد و روان بالغ نظرا باوجود عمر نوح هزار یک از شمار
 خوبیهای آن دست بهم ندهد - و معرابهای هفتگانه‌اش هر یک بحسن
 و خوبی چون معراب ابروی نیکوان دلغریبی را بر طاق بلند نهاده
 آنگونه بنقوش متنوعه منبت است که عشر عشر حق توصیفش بیارویی
 خامه و نامه میسر نیاید - کعبه چون از رشکش سیاه نپوشد که در جنب
 پرتو والایش و شعشعه جلای گیتی انروزش بخیه تیره روزی صبح صادق
 بروی روز افتاده و بیت المعمور چسان با پایه نردبانش هم پایه تواند شد
 که مقصوره‌اش چون نورستان باطن خدا بینان و صغوتکده قلوب خلوت
 نشینان داد ضیا گستری داده - دقائق عظمت قدر و مقدار مزارهایش که
 هر یک از آن قائمه هفت طارم لاجوردی و ستون رواق نیلگون زبرجدیست
 چگونه به بیان آید که فکر محیط ارتفاع و خواص مزایای آن نمی تواند
 شد - و خامه خود کام بچه عنوان متکفل سرجمله از خوبیهای اشراف
 این شریف مکان تواند شد که جز قلم قدرت صورت آفرین هیچ یک از عهده
 تحریر آن نمی تواند برآمد - الحق چگونه تصور این معنی توان نمود
 که فسحت ساحت ممتنع المساحتش که با فراخنای عالم امکان دم
 از برابری می زند بطور فضای طور مهبط تجلیات انوار ظهور است - و آن
 بنیاد متانت نهاد که رفعت پایه قوی مایه عرش سایه اش که سر بمساوات
 سبع شداد سموات فرو نمی آرد از فرط تقدس بنا و تکرّ عرصه و فنا همانا
 ساخته ید صنع معمار عمارت بیت المعمور است بی تصنع از مشاهده آن
 شاهد کمال قدرت صنع آفرین که از الواح سنگ خازای گلگون بر قلّه کوهی
 رفعت نهاد بنیاد پذیرفته اندیشه ازباب خبرت رهین حیرت میگردد که باوجود

آنکه کوه تاب برداشت شکوه آن ندارد چگونه بر فراز کوهسار اساس یافت
 و با آنکه خرق فلک از اطوار ظاهر خرد دور است رفعت آستانش چسان
 سراز جیب آسمان بر آورده - در وسطش حوضی مالا مال از آب زندگانی
 چون چشمه نور بتازگی آبرو بخش کهن طارم چرخ کبود گردیده بلطافتی
 موج زن است که عین الحیوة خضر مراتب جان بخشی از کسب می
 نماید - و آن رشک ماء معین و روضه حور عین که چشم از دیدنش آب می
 یابد بصورتی پرده از رخ کشاده که چشمه خورشید از فیض سرشارش توقع
 دریوز دارد - و چه گویم از وصف ایوانهای دور آن نمودار بیت المعمور
 که بدان مرتبه بوفور صفا و نور اماده است که از هریک آن انوار سفیده
 عجب صادق فروغ ظهور دارد - و معتکفان زوایای آن مشرق انوار ظهور را
 از بس فروغ و بهر سقف و جدار تحقیق وقت نماز مغرب بدشواری دست
 میدهد - آیات بیّنات قرآنی و کلمات سراسر معانی بر پیشانی ایوانهای آن
 سر منزل وفود طالع نور به پرچین گازی سنگ سیاه بلطفی مرتسم گشته
 که از غایت متانت و دیر پائی آن معنی تشبیهی کالذقش فی الحجر از
 روی حقیقت در آن صورت بسته - و از تمامی تناسب دوایر و مدّات
 و کرسی حروف الخط نصف العلم بر کرسی نشانده - بی مبالغه از درستی
 روش رواج و رونق بازار قطعۀ ملا میر علی درست درهم شکسته - در هر
 ضلع چهارگانه بیرون مسجد چو کیست نو آئین و حجرهای دلنشین و در دو
 کف جنوبی و شمالی آن دارالشفاء و مدرسه بکمال پاکیزگی و صفا صورت
 ترتیب یافته - و از فیض نزهتش سراسر فضا چون روی دلبران پیرایه آرایش
 پذیرفته

* قطعه *

من نگریم کعبه لیکن این قدر گویم که هست
 جبهۀ اوتاد وقف سجده این آستان

پرتو انوار او چون عالم افروزی کند
 صبح را گردد نفس انگشت حیرت در دهان
 مسجد ارنی ست میزبید امامش جبرئیل
 خلوت روحانیان را شمع باید بی دخان
 دست استاد قضا تا از رخامش ساخته
 رو سفیدی ابد آماده گشت از بهر کان
 نیست دروی حاصل اوقات اهل طاعتش
 جز دعای ثانی صاحبقران شاه جهان
 در بنای خیر این سعی که دارد همتش
 حاصل کان جمله خواهد گشت آخر صرف کان
 تا همیشه قبله اسلام سمت کعبه است
 قبله گاه آرزو بادا جنابش جوادان
 مسجدش کان کعبه ثانیست تاریخش بود
 قبله حاجات آمد مسجد شاه جهان

نزول اشرف حضرت صاحبقران ثانی در حصار فلک آثار دارالخلافة شاهجهان آباد و تزئین پذیرفتن جشن عشرت و کامرانی و دیگر خصوصیات

درین هنگامه سعادت فرجام که هنگام خرمی و بهروزی عالم و موسم
 سرافروزی و فیروزی عالمیانست آوازه آبادی شهر فیض بهر شاهجهان آباد
 و اتمام عمارات عالیجه بهشت نشان سامعه افروز گیتی گشته ابواب نشاط

بر روی انبساط جهانیان مفتوح دارد و خامییت وقت و مقتضای روزگار جهان را لبریز خرمی نموده خورد و بزرگ را صلی عشرت میدهد رلی جهان آرای بادشاه دین و دنیا پناه بنابر لازمه مقام اقتضای آرایش جشن عالم افروز عشرت مدام و سرانجام اسباب مسرت خاص و عام کرده امر قضا نشان در باب آذین مجلس فردوس تزئین بحلیه نغاذ آراستگی یافت و رسائی مواد احسان و مواید انعام خدیو کون و مکان جهانی را امیدوار حصول کام خاطر نموده گیتی را روکش گلستان ساخت - سامان طرازان کارخانه سلطنت و کارپردازان امور دولت اول در دیوار مشکوی عزت و غسلخانه را به پرتو آرایش جشن خسروانی بر آئین مهر گیتی افروز نور اندود و صفا نمود نموده روی زمین بارگاه عظمت پناه را به بساط مصور رنگارنگ و قالی پشم مثالی که موافق هر نشیمن بکمال لطافت و پاکیزگی در کشمیر صورت انجام یافته بود رو پوش ساخته غیرت نگار خانه چین ساختند - و از جلالی طلا و نقره و فروغ در و گوهر محفل بهشت آئین رشک فرمای انوار مهر انور و غیرت بزم رنگین چرخ اخضر گردانیده رضوان را فریفته تماشای آن نمودند - بعد آن سقف و جدار آن شگفته گلزار یعنی ایوان خاص و عام را بانواع نوادر اقمشه هر دیار که از غایت نراکت و لطافت همانا تار و پودش از اندیشه دقیق نازک خیالان فراهم شده بود زینت افروز ساخته بر در جمیع حجرها و ایوانها پردهای متحمل زردوزی رومی و فرنگی و پرند چینی و ختائی آویختند - و اسپک دل با دل را که از تنگی دستگاه معنی آسمان دهمین بلکه نمونه عرش برین میتوان خواند بطول هفتاد عرض چهل و پنج ذراع که در مدت مدید بصرف یک لک روپیه در کارخانه احمد آباد سر انجام پذیرفته بر چهار ستون نقره بار تفاع بیست و در

گَز و دُور دو گَز و ربعی ایستاده شده سه هزار و دویست گَز زمین را احاطه نموده و هزار کس را در سایه اش جا میشود بسیعی سه هزار فراش چابکدست بر پا نمودند - و بر دور آن ابر رحمت شامیانهای مخمل زربفت با ستونهای سیمین و زرین کشیده در اطرافش محجر نقره نصب نمودند - و در سایه اسپک خرگهای عالی که در شبکهای آن نقره بجای چوب بکار رفته بود ایستاده کرده به پوششهای مخمل زربفت و کلابتون دوزی و دیدلی گجراتی و ایرانی آراستند - و جابجا چترها مَرصع به جواهر گرانمایه و مَرزین بسلسلهای لآلی آبدار و علاقههای در شاهوار برافراشته روکش قَبّه فلک ثوابت و مرسله مَجَرّه و عقد ثریا و نذره ساختند - و چندین جا تخت های مَرصع و سریرهای زرّین گزاشته در وسط ایوان رفیع المکان تختگاهی مربع ساخته دور آنرا به محجر طلا آرایش دادند - و بر روی آن همایون اورنگ گوهر آگین که بآب و رنگ جواهر چشم مهر انور بل چشم و چراغ سپهر اخضر است و وصف رفعت پایه گرانمایه اش سخن را باز بر کرسی نشانده بلکه والاّی پُلّه مقدارش مقدار و قدر سخن را از پایه کرسی در گزانیده موجب سیرچشمی ارباب هنر گشته پایه رفعت آن بر کرسی اورنگ نهم نهادند - و شامیانه که جابجایی آن جای تحریر بر اطراف بوتهها و گلهای مطرّز بتار مروارید غلطان آبدار دوخته بودند با مسلسل گوهر شاهوار گرانمایه و چهار ستون طلای ناب که سر بندهای آن بجواهر ثمینه آبدار مَرصع بود بر فراز آن تر افراختند - لوحش الله از آن بزم رنگین که ادنی مراتبش از بی نیازی و عیاف بسخن سازی تعریف نمی سازد - و تعالی الله از آن انجمن درائین که شمع از صفای درون و بیرونش که مانند ظاهر آئینه و باطن آئینی گهران از کدورت مبرا است به تحریر و تقریر راست نمی آید -

و چون ساعت مسعود برای نزول همایون بآن مرکز محیط دولت و اقبال و جلوس فرخنده آن نایب مهابت نیر اعظم و قرة العین صاحبقران معظم روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول سال بیست و یکم جلوس والا مطابق هزار و پنجاه و هشت هجری قرار یافته بود لاجرم کوکبه اقبال شاهجهان بشان و شوکت آسمانی قرین دولت و سعادت جاردانی از گزر خواجه خضر برای متوجه دارالخلافه گشته همه راه بر سبیل معهود از نثار فرق فرقد سای خدیو اعظم ملک الملوک عالم از دو سو دست زر افشان شاهزاده سپهر جاه خوشنود شان محمد داراشکوه آفتاب سان ادیم روی زمین را در سیم و زر گرفت - و بتازگی نثار چندان نیاز آئین از آرزوی نیاز گشته عالمی ذخیره اندوز استغنائی ابد گشت - تا آنکه از میامن ورود مسعود قلعه شاهجهان آباد که ابد الابد از پرتو فیض نزول مرکب اقبال بادشاه هفت کشور آباد خواهد بود معاینه مانند موقوفه باطن روشن دلان صفای مهر انور پذیرفت - و از سر نو زمین قلعه همایون بنای آسمان آسا گشته دولتخانه والا تارک تفاخر از کون و مکان بر افراخت - نخست بارگاه چهل ستون که از آرایش جشن بهشت آئین شده بود بفیض خاص نزول اسعد اختصاص یافته چون دیده مردم موجب بصیرت صاحب بصر از نور مردمک نظر به پیرایه زر و زیور و گوهر آرایش پذیر گشته در عین زینت و زیب دل پسند و نظر فریب آمده از فر جلوس همایون زیور انواع سعادت و شرف پذیرفت - آن مظهر فیض ربانی ظل ظلیل جناب سبحانی از روی سپاس و ستایش دو دست حق پرست به بخشش و بخشایش بر کشودند و بنابر اقامت مراسم معهوده که پیوسته کاه.انی را در صورت کام بخشی بجای می آرند عمل نموده عوام

و خواص را بر مراد خاطر کامیاب و شاد کام فرمودند - شاهزاده‌ای والا
 نهر نیکو محضرو اعیان امرای عظام با ملأ اعلی و ملایک کرام موافقت
 نموده به تهنیت این بزم نشاط پرداخته مراسم مبارکباد و وظایف زمین
 بوس و تسلیم بجا آوردند و بعنایت بی نهایت بادشاهانه فایز گشته
 به منتهای مطلب رسیدند - خورش گورگه دولت و اقبال و نوازش شادمانه
 کامرانی و شادمانی و جلوه طرازی اسپان تاری نژاد با ساخت مرصع
 و ستام زر و خرامش فیلان تفومند کوه نهاد مرزین به پوشش های دیبلی
 زرکار چینی و پرند سیم باف رومی و ساز طلا و رنگ افروزی بیارق گوناگون
 و هم چنین سایر لوازم این مقام که بحلیقه حسن توژک و زینت مزید آرایش
 بدیفته بود غلغله در گذبد درآر انداخته عالمی را در حیرت داشت -
 و سپهر آبگون چون دیده مردم عینک دار با چهار چشم والۀ نظاره گشته سده
 مرورید اخترانرا نثار آن می ساخت

* ابیات *

یکی بزم رنگین شد آراسته
 مهیا در آنچه دل خواسته
 چو خلوتکده غنچه دیوار و در
 ز یافوت خشتی و خشتی زر
 چه محفل که آرایش بوستان
 شگفته چو روی دل دوستان
 نماید ز بام و درش آفتاب
 همه روز دیروزه آب و تاب

و این اقسام و بخورات طیب و نفعات انواع خوشبوها از سطح خاک اغبر
 و اقصای فضای فلک قمر معطر نموده زمین را گوی عنبر گردانیده -
 و روی اگرچه از بسیاری مشک نتاری کوه ارض را ناله آهوی ختن ساخته و از

عوالم خاک هوا گرفته بمشام معتکفان صوامع سبع افلاک رسیده - و بعد از انجام این انجمن فرخنده بظایر ساعات سعادت ابواب این موهبت کبری بر روی غسلخانه و همگی عمارات سپهر بخیان کشاده در و دیوار همه را از پرتو حضور فرخنده آذین نور بستند - و از آنجا فروغ مقدم مبارک بر حرم خلافت ارزانی داشته در مشکوی دولت جاودانی برآورنگ عشرت اندرزی و کامرانی قرار گرفته بکام خاطر عاطر همت بر بسط بساط انبساط و کسب طرب و نشاط گماشتند - زیب و زینت نشیمن‌های عالی و لطف آرایش منازل فردوس مشاگل و جوشش آب از حوضهای فواره دار طلا در نهایت خوشنمائی و خاطر پسندی و جریان آب و طراوت چمنهای دلغریب که سبزه گل‌های هریک پنداری فراش صنعت بهمدستی ید قدرت بساطی دلکش از پرنیان منقش ملون گسترده و جلو شاهدان سبز قام ریاحین با چهره چون گونه گل آبدار و طره سفید تابدار بر کاغ شاخ و حجله گاه باغ و سرود طرازی و نشید سرائی نغمه پردازان گلستان و مرغوله سازی باغ و بستان و وجد و سماع چنار و عرعر بدستک زنی و بال افشانی سر و صغوبر و نوای دلکشای رامشگران و سرود سریان و سماع نازنین شاهدان هندی نژاد و فرشهای الوان و بساطهای نادره موافق هر مکان و معجم و عود سوزهای طلا و گوناگون طیب و سایر اسباب سوز و سرور و حسن نمود هزاران حور نژاد که در هر طرف پری‌وار در پرواز حسن و جلوه ناز بودند و از نهانی کرشمه چشمان نیم‌مست و تبسم گونه غنچه‌های خندان که عقول خردمندانرا دیوانه می ساخت معاینه بهشت برین بلکه هزار باره بهتر از ریاض هشت بهشت در نظرها جلوه ظهور گرفته صورت معنی این بیت امیر خسرو در چشم اولی الابصار نمودار دید و امعان نظر در آن هوش از سر سرخوش و مخمور روده از ذره تا

خورشید و از ماه تا ماهی باقرار این معنی گواهی میداد • بیت •
 اگر فردوس بر روی زمین است
 همین است و همین است و همین است

ایاب انصاف نیکو می شناسند و خردمندان بهتر می دانند که قطع
 از اغراقات شاعری و مبالغات سخنوری بحکم قطعی میتوان گفت که این
 خیر جاری و فیض سرشار از خیر محض جلّ شانه که بیمن توجه بادشاه
 عالم پناه نصیب ابدی آدم گشته همانا بهشتی است بر روی زمین که بی
 میانجی قیام قیامت و غوغای رستخیز و شور و شر صور در دنیا باندی
 و اعلی رسید - و تماشای این بقعه ارم آئین که دل نشین تر از فردوس برین
 است از آرزوی سیر و گلگشت خلد موعود مستغنی گردانیده - امید که
 تا دار دنیا و دیرگیتی را بقاست و زمین و آسمان بعدل پا برجا و هر پا
 ارکان بقای آن مانند بقای ارکان عدل این دودمان دیرپا ثابت و برقرار
 و جاوید پیوند و پایدار باد •

چون درین مقام خامه غریب نگار از راه تبعیت بمعرض بیان
 کیفیت احداث و سبب بنیاد آن فیض آباد در آمده بذابری در توصیف
 و تعریف این خلد برین جای ادای حق مقام نیانت لاجرم ذکر
 خصوصیات آنرا موقوف بوقت دیگر گذاشته باز بدین آئین بر سر سر رشته
 سخن می آید و مجملی از عواطف که نسبت بشاهزادهای والا مقام
 و ارکان دولت و امرای عظام در آن روز بظهور آمده می پردازد بدین
 تفصیل بملکه معظمه بیگم صاحب چهار لک روپیه و شاهزاده محمد
 داراشکوه خلعت خاصه با ناندی و جمدهر مرصع با پهلکتاره و اضافه ده
 هزار ذات از اصل و اضافه بمنصب سی هزار ذات و بیست هزار سوار
 از آنجمله ده هزار سوار دو اسبه سه اسبه و فیل با ساز نقره و دو لک روپیه

نقد مرحمت شد و شاهزاده سلیمان شکوه از اصل و اضافه بروزیانگ پانصد روپیه و شاهزاده سپهر شکوه باضافه یک صد روپیه معزز گردیدند - و سعد الله خان را بعنایت خلعت و نادری و منصب هفت هزاره ذات هفت هزار سوار از آنجمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و راجه جسونت سنگه را بمنصب پنج هزاره پنج هزار سوار چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه و راجه بیتهداس را بخلعت خامه و منصب پنج هزاره ذات و چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطای فیل سرافراز ساخته و درجایزه اتمام عمارت دار الخلافه مذکور هزاره هزار سوار در منصب مکرمات خان که چهار هزاره چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود افزودند و راجه جی سنگه و رستم خان و جعفر خان میربخشی و ملا علاء الملک میر سامان و الله ویردی خان و نجابت خان و خلیل الله خان و میرزا نودر صفوی و غیره صد نفر را خلعت بوم طلا و بوم نقره مرحمت نموده مقرر فرمودند که تا نو روز این جشن والا زینت افزای روزگار باشد و هر روز صد خلعت بصد نفر از بندهای درگاه داده باشند - حیات خان بمنصب سه هزاره سه هزار سوار و معتد خان میر آتش بمنصب دو هزار و پانصد و هزار سوار و تقرب خان بمنصب سه هزاره پانصد و هزار سوار و ملا علاء الملک میر سامان بمنصب دو هزاره پانصد سوار و دیگر بندها که تفصیل آنها بطول می انجامد سرافراز گردیدند *

جشن وزن قمری

روز یکشنبه دوم ربیع الثانی سال هزار و پنجاه و هشت هجری که اختتام مجلس جشن اتمام عمارات والا و آغاز جشن شروع سال پنجاه و نهم مبارک قمری بود باز از سر نو محفل جشن مذکور حسن ترتیب یافته بانواع آداب و زیور و پیرایه زر و گوهر زینت افزای گشت - مجموع مراسم این روز

مبارک بوقوع پیوسته از وزن معهود آن منبع احسان و جود با نقود خزینة بکسر و کان آرزوی دبیرینة عدن و معدن در آن فرخنده انجمن بظهور آمد -
 درین روز خجسته بمهین گوهر بکسر خلافت تسبیح لآلئی متالی که قیمت آن شصت هزار روپیة بود عنایت نموده دو هزار سوار شاهزاده مراد بخش را در اسب سه اسب گردانیدند *

از عرشداشت امیر الامرا علی مردان خان بعرض مقدس رسید که عبد العزیز خان والی بخارا باقی نور را با بسیاری از مبارز الفهر بر سر نذر محمد خان تعیین نموده بلخ را در قیل دارد - بادشاه والا جاه بمقتضای مصلحت وقت در اسب با زین طلا و فیل با ساز فقره و ماده فیل بامیر الامرا فرستاده راجه بیتهداس و نظر بهادر خویشگی را با جمعی کثیر از بندگان کلان منصب درین روز بعنایت اسب و خلعت سرافراز ساخته روانه کابل نمودند - حکم شد که بهادر خان و قلیچ خان و رستم خان از جاگیرهای خود با سپاه رزمخواه زود خود را بصوبه مذکور برسانند - مکند سنگه ولد مادهو سنگه هادا بعد فوت پدر از وطن آمده سعادت ملازمت اندوخت و بخلعت و منصب دو هزار بی ذات و هزار و پانصد سوار و عطای وطن سر بر انراخت - فاخر ولد باقر خان که چندی بسبب تقصیر بی منصب و جاگیر بود بخدمت اوزک و عصای مرصع و منصب سابق سرافرازی یافت - غرق جمادی الاول جان نثار خان که بعنوان حجابت بایران رفته بود آمده ملازمت نمود و بمنصب دو هزار بی ذات و هفت صد سوار و خدمت اخته بیگی سرافرازی یافت - رای رایان که در لباس زاویه نشین بود باز دولت بندگی دریافته بخدمت دیوانی دکن و حافظ ناصر صاحب مدار صدر الصدور سید جلال بخدمت دیوانی احمد آداد سر بلند و مباہی گردیدند *

آغاز سال بیست و دوم از جلوس اقدس

عَرَفَ جمادی الثاني سال هزار و پنجاه و هشت سال فرّخ فال بیست و دوم شروع شده مؤدّه کامیابی بخلاق داد - چهاردهم شاهزاده مراد بخش از کشمیر آمده ملازمت نمود - چون شایسته خان صوبه دار احمد آباد باوجود تنخواه منصب پنجم هزار و پنجاه هزار سوار دو اسپه سه اسبه و مبلغ پنجم لک روپیه در وجه علوفه سه هزار سوار سه بندی به تنبیه و تادیب متمردان آنجا از قرار واقع فتوائست پرداخت لاجرم صوبه مذکور بشاهزاده والا گهر محمد دارا شکوه مرحمت نموده از اضافه ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند گردانیدند - و باقی بیگ را که هزار و چهار صد سوار منصب داخلی آن خان والا شان داشت بخلعت و حراست آن صوبه از جانب آن بیدار بخت و منصب دو هزار و ذات پانصد سوار و خطاب غیرت خان و عنایت اسپ و فیل نوازش نموده رخصت فرمودند - و ضبط صوبه مالوه از تغیر شاهنواز خان به شایسته خان مقرر نموده صوبه دکن بوالا اختر عالی نسب شاهزاده مراد بخش عطا نموده در وقت رخصت بعنایت خلعت خاصه و تسبیح مرورید مبهایی ساخته شاهنواز خان را که بعد از فوت اسلام خان بصیانت ولایت دکن معین گشته بود اتالیق آن کامگار گردانیدند - و پانزدهم شاهزاده شاه شجاع بهادر را بمنصب پانزده هزار و ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه و مرحمت صوبه اودیسه از تغیر معتقد خان بر کام خاطر فیروز ساختند - جمشید بعنایت خلعت و کونوالی دارالخلافه سرافتنخار بر افراخت - و نظم صوبه اوده از تغیر میرزا خان باعقل خان که از بنگاله می آمد تفویض یافت - و الله ویردی خان بجایگزیر او که گورکھپور بود مرخص شد *

انتهاض الویه جهان پیما به شکار سفیدون ورسیدن خبر آمدن والی ایران به قندهار

درین ایام که دارالخلافه شاهجهان آباد از پرتو اقامت موکب مسعود همه جهت مجمع بهجت و سرور و منبع نشاط و سر بود هوای سیر و شکار سفیدون از جاذبه شوق افزا دامن کشان آمده معرک اراده آنحضرت گردید - لهذا سلیم شعبان بدانصوب نهضت فرموده چهارم رمضان المبارک بمعارت خاص شکار که از دارالخلافه شش و نیم کروزه است نزول نموده هفت روز در آن مکان بشکار نیله پرداخته متوجه پیش گردیدند - بهادر خان که از دارالسلطنه لاهور روانه کابل شده بود بحکم معالی معاودت نموده بصوبه داری ملتان سر افزای یافت - و از آنرو که در فصل ربیع بی جاگیر بود حکم شد که طلب او را در مطالبه مجرا دهند - سید احمد سعید که در محرم نخستین سال بجبهت رسانیدن قندیل مرصع بروضه منوره حضرت رسالت پناه دستوری یافته بود بسبب تباہ شدن جهاز بسورت معاودت نموده حسب الحکم اشرف قندیل را در سورت گزاشته بحضور آمده سعادت ملازمت دریافت - هفدهم از نواحی سفیدون معاودت نموده بیست و چهارم بخاص شکار تشریف ارزانی فرمودند - درین مکان از عرضداشت خواص خان قلعدار قندهار و عزت خان حارس بست بعرض مقدس رسید که شاه عباس والی ایران چهارم ربیع الاول سنه بیست و یکم از صغاهان بر آمده در چمن بسطام ییلاق نموده درینولا از آنجا روانه شده هفتم شعبان به مشهد مقدس رسیده متواتر خبر میبرد که با لشکر گران سنگ بآهنگ تسخیر قلعه قندهار متوجه گشته - و برسم و آئین آن دیار در خراسان توجیه تغذگچی و بیلدار نموده برای

سرانجام غله بفرایه و سیستان و معال دیگر مردم فرستاده در انسداد طرق و مسالک این صوب سعی و اهتمام تمام دارند - و چون دانسته که در زمستان بسبب کثرت برف تردد از راه کابل و ملتان متعذر است اراده دارند که در سی و آذر بمحاصره پردازند - و شاه قلی ولد مقصود بیگ ناظر را با نامه بر سبیل استعجال روانه درگاه عالم پناه نموده و او بیستم شعبان به قندهار رسیده زیاده از سه روز توقف ننموده روانه حضور پر نور گشته - حضرت ظل سبحانی حکم فرمودند که ارباب تنجیم ساعتی برای انتهای الویة فلک فرسا اختیار نموده بعرض مقدس رسانند - و فرامین مطاعه بامرا و منصبداران که نامزد این مهم شده و در تیول خود اقامت داشتند شرف صدور یافت که به سرعت هرچه تمام تر روانه درگاه گردند - و بشاهزاده کلان فرمودند که به قاضی افضل که از جانب آن والا گهر بکراست دار السلطنت لاهور می پردازد برنگارند که شاه قلی فرستاده ایران را در لاهور نگاهداشته نگذارند که متوجه درگاه گردد - چون خواص خان به علی مردان خان نوشته بود که برای ضبط قلعه قندهار لشکری و خزانه برای مواجب دیگر درکار است خان مذکور نور الحسن بخشی احدیان و چندی دیگر از منصبداران را با دوهزار سوار و پنچ لک روپیه از سرکار والا فرستاده کیفیت این واقعه معروضداشت *

دوم شوال بفراوان بهروزی دولت و اقبال داخل شاهجهان آباد گشته هر کدام از قباد خان و طاهر خان را بمنصب دوهزاری هشتصد سوار از اصل و اضافه سرافراز فرمودند - بیستم بعرض رسید که رشید خان حارس تلنگانه و قزلباش خان قلعدار احمدنکر راهگرایی سفر آخرت گشتند - خدمت تلنگانه بهادی داد خان برادر رشید خان و منصب دوهزاری دو هزار سوار و قلعداری احمدنکر بایرج ولد او و منصب هزار و پانصدی پانصد سوار و خطاب خانی

عطا نموده دیگر پسران و برادران هر دو سردار مرحوم را موافق حالت و استعداد منصب و اضافه مرحمت نمودند - چون بعرض مقدس رسید که راجه کنور سین کشتواری رخت هستی بریست مهانسنگه پسر او را به جانشینی پدر و منصب هشت صدی چار صد سوار و خطاب راجگی سربلند گردانیدند و کشتوار در تیول او مرحمت شد *

انتهای رایات عالیات بصوب پنجاب و رسیدن خبر محاصره قندهار

چون درین ایام خبر آمدن والی ایران بقندهار متواتر بسمع والا رسید لاجرم بذکر مصلحت جهانگیری بدار السلطنت لاهور تشریف فرمودن لازم دانسته سوم ذیقعدة سنه هزار و پنجاه و هشت بعد از دوپهر ماهچه رایت ظفر آیت بسعادت سعد اکبر و طلعت مهر انور از افق دارالخلافت شاهجهان آباد طلوع میمنت نموده بسمت مرکز محیط سلطنت لاهور ارتفاع گرامی گردید - درین روز برکت اندوز شهسوار عالم امکان دولتخانه زین را بر سعادت دایمی اورنگ گوهر نگین فوقیت داده از راه کنار دیو تا خضر آباد و از آنجا تا سرهند بشکار چرز پرداختند و سوم ذی حجه از دریای ستلج و هفتم از آب بیاه عبور نمودند - درین وقت از عرضداشت قلعدار زمیندارو بمسامع جاه و جلال رسید که قبیچاق خان از راه خواجه اوچین داخل سرحد زمیندارو گشته هفدهم ذی قعدة وارد قندهار گردید - خلعت و خنجر مرصع از حضور اشرف و پنجاه هزار روپیه از خزانه قندهار باو مرحمت فرموده منشور طلب نناید تمام صادر فرمودند - مومی الیه در وقت بر آمدن از اندخود داخل بندگان درگاه گردیده بود چون چند منزل در نوردید کدخدایان

الوس و اویمان از عقب رسیده ظاهر کردند که همه دل از متابعت او بکینه برداشته رضامند به بندگی درگاه عالم پناه ایم و بجهت سرانجام اسباب سفر فی الجملة توقف ضرور است - رستم خان پنج هزار روپیه بار بطریق مدد خرج داده رخصت نمود - او زمستانرا در چارحد که بعدود قندهار پیوسته است گزاشیده بعد از انقضای زمستان براه قندهار متوجه درگاه گشت - و از راه کار طلبی و شجاعت به قلعدار ظاهر ساخت که چون خبر آمدن والی ایران به قندهار متحقق است میخوام مصدر خدمتی گردیده بعد از انجام کار روانه حضور اشرف شوم - قلعدار از کمال بزدلی و بی جگری این معنی را بسیار غنیمت دانسته او را با خود نگاهداشت - راو ستر سال از وطن و رستم خان و قلیچ خان و راجه بیتلداس از کابل به پرتو زمین بوس سده سده مرتبه پیدشانی بخت را سعادت جاودانی دادند *

یازدهم ذی حجه باغ فیض بخش دوازدهم دولتخانه لاهور از ورود مرکب مسعود قبله مقبلان چون باطن زنده دلان مهبط انوار ظهور گردید - و چهاردهم خواجه خان ولد اورنگ خواجه سفیر نذر محمد خان بغا بر دریافت سعادت ملازمت بمنتهای مطلب رسیده نامه خان و دو تقوز و دو اسپ از جانب خود پیشکش گزوانید - و بنظر التفات بدشاهی مختص گردیده بعنایت خلعت و خنجر مرصع و ده هزار روپیه نقد رعایت یافت - و ابو المعالی پسر میرزا والی را که در مادر در گزشته بود بمنصب هزاره چار صد سوار سرافراز فرمودند *

روز سه شنبه دوازدهم محرم سال هزار و پنجاه و ده هجری محفل جشن وزن شمسی و شروع سال پنجاه و هشتم از عمر ابد قرین بادشاه زمین و زمان انعقاد یافت - برسم هر سال سایر رسوم این روز طرب اندرز

از وزن و نثار و داد دهی و کام بخشی بظهور پیوست - از تابینان بادشاهزاده
والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه گردانیده
ممنصب آن والا جاه از اصل و اضافه پانزده هزار دو هزار سوار هشت
هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر نمودند - از جمله غنایاتی که در آن روز
نسبت بامرای عظام و اعیان دولت وقوع یافت بدین تفصیل است -
سعد الله خان هفت هزار هفت هزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه
و باقی چهار هزار برارودی و هر کدام از راجه جسونت سنگه و جی سنگه
بممنصب پنج هزار پنج هزار سوار دو هزار دو اسپه سه اسپه و راجه
بیتلداس بممنصب پنج هزار پنج هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه
سه اسپه و میرزا نوزد بممنصب چهار هزار سه هزار سوار و راجه رایسنگه
بممنصب چهار هزار دو هزار و پانصد سوار و نظر بهادر خویشگی بممنصب
سه هزار سه هزار سوار و معتمد خان میر آتش بقطب قاسم خان و منصب
سه هزار دو هزار سوار و هریک از اخلاص خان و سید محمود ولد خان
دوران بممنصب دو هزار و پانصدی و هزار و دویست سوار و روپسنگه و رام
سنگه راتهوران بممنصب دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار و قباد خان
بممنصب دو هزار هزار سوار و طاهر خان بممنصب دو هزار هشتصد سوار
از اصل و اضافه سرافراز گشتند - و ازین کمتر جمعی که باضافه سر بلندی
یافتند تفصیل اسمی شان موجب طول عبارت دانسته به تحریر
آن نپرداخت *

چون بادشاهزاده مراد بخش از اسلوب رای رایان اظهار ناراضامندی
نموده بود او را بحضور اقدس طلب نموده از تغییر او دیوانی هر چهار صوبه
دکن بدستور پیش بدیانت خان مفوض ساختند - چون بعرض مقدس
رسید که اعظم خان بعد از طی مراحل هفتاد و شش سال از سنین عمر

راهگرایی و ادبی آخرت شد ملتفت خان پسر کلانش را بمنصب هزار
و پانصدی هزار سوار و میر خلیل را هزاری هفت صد سوار و میر اسحق را
بمنصب نه صدی پانصد سوار نوازش فرموده خدمت فوجداریی جونپور
به معتقد خان از انتقال خان مذکور مرحمت فرمودند *

برآمدن قلعه قندهار از تصرف اولیای دولت
و فرستادن بادشاهزاده محمد اورنگ زیب
بهادر و جملة الملکی سعد الله خان و نبرد
نمودن رستم خان و قلیچ خان با
سرداران قزلباش و فتح یافتن اینها
و هزیمت قزلباشان

اگرچه بعد از نهضت رایات عالیات بصوب دارالسلطنت لاهور از
دار الخلافه شاه جهان آباد مقرر آن نموده بودند که داخل لاهور نشده
بدولت و اقبال متوجه کابل گردند و لشکر ظفر اثر را بمدد قلعدار قندهار
تعیین فرمایند اما چون قضا از حیز امکان بیرون و از حوصله میکند انسان
افزون است آمدن والیی ایران در موسم زمستان بجهت کمیابی کاه و غله
محال دانسته بموجب کنگاش هوا خواهان رفتن کابل در عین زمستان
و بردت هوا موقوف داشته عزیمت نهضت آنصوب در اوایل بهار قرار
دادند - تا آنکه دوازدهم محرم الحرام سنه هزار و پنجاه و نه هجری
عرضداشت قلعدار قندهار رسیده که دهم ذی حجه دارایی ایران بپای
قلعه قندهار رسیده ظاهر آنرا بسیاهی سپاه چون باطن تیره مخالفان

فر گرفت بنده فدوی جا بجا مردم کار آزموده را بنگهداشت مداخل
و مخارج باز داشته دمی از مراعات شرایط تحفظ و تیقظ و مراسم سعی
و تردد خود را مقصر نمی دارد - مکنون ضمیر فیض پذیر آن بود که
چون بمقتضای جهل جوانی با کمال خیرگی دلیرانه بر قندهار آمده بعد
از شنیدن خبر تعیین افواج ظفر طراز توقف بر حرکت اولی دانسته قلعه
مفتوح شود یا نه شود البته هنگامه آرای نبرد خواهد گردید - اتفاقاً پس از
تسخیر قلعه املاً او را غمی باین معنی نشده تا مشهد مقدس هیچ جا پل ثبات
استوار ننمود - حضرت ظل سبحانی شاهزاده بخت بیدار فیروزی نصیر
محمد اورنگ زیب بهادر را با سعد الله خان و دیگر امرای نامور که اسمعی
شان در ذیل این محقیقه ثبت است با پنجاه هزار سوار جرّار رخصت
نموده بتاکید تمام فرمودند که متصدیان مهمات سلطانی بامرا و منصبداران
جاگیر دار که درین یساق تعیین شده اند سر سواری صد رویه که سر
هزار سوار یک اک رویه میشود از خزانه عامره بعنوان مساعدت و بجمعی
که نقد تنخواه می یابند سه ماهه پیشگی بدهند تا از رهگذر
خرج این سفر تصدیقه نکشند - و هم چنین با احدیان بر قندار و
تیرانداز که پنجاه هزار سوار بودند سه ماهه که هفت اک و پنجاه هزار
رویه می شود پیشگی مرحمت شد - وقت رخصت بسعد الله
خان خلعت خاصه با نادری و جمدهر مرصع و اسپ با ساز طلا و فیل
خاصه با یراق نقره و ماده فیل و به بهادر خان و راجه جسونت سنگه
و فلیچ خان و رستم خان و راجه بیتهداس خلعت خاصه و جمدهر مرصع
و اسپ با ساز طلا و به نجابت خان و سردار خان و میرزا نوزد صفوی
و راجه رایسنگه و راوستر سال و لهر اسپ خان و نظر بهادر و میرزا مراد
که خلعت و اسپ با زین مطلا و بقلم خان و اخلاص خان و روپسنگه

و رام سنگه و سید فیروز خان و قباد خان و طاهر خان و افتخار خان و رتن راتهور و سجانسنگه و حاجی محمد یار و شفیع الله میر توزک و قطب الدین و ارجن کور و محسن خان و سید محمد و بیرم دیو سیسودیہ خلعت و اسپ با زین نقره عنایت فرموده و جمعی را بخلعت و اسپ و بعضی را بخلعت سرافراز نموده بر نواخته آنچه لازمه تاکید و ارشاد بود بتقدیم رسانیدند - و به بادشاهزاده والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر که بهمین تاریخ از ملتان برای بهیودہ روانہ شدہ بودند خلعت خاصہ و سرپند لعل گران بها با دو مروارید و جمدھر و شمشیر خاصہ و دو اسپ با ساز طلای مینا کار و مادہ فیل با یراق نقره مصحوب سعد الله خان فرستاده حکم نمودند کہ لشکر ظفر اثر از راه بنگش بالا و پائین متوجہ کابل شدہ از آنجا برای غزنین روانہ قندهار گردد - و بخشی گری این جنود نصرت آمود بہ ملتفت خان و واقعہ نویسی بہ محمد اشرف ولد اسلام خان مقرر فرمودند *

بہمن یار ولد آصف خان خانخانان از اصل و اضافہ بمنصب سہ ہزاری سہ صد سوار و خطاب خانہ زاد خان و عنایت الله ولد ظفر خان بمنصب ہزاری و صد سوار مفتخر گشتند - و خواجہ خان سفیر نذر محمد خان بمرحمت خلعت و اسپ با زین نقره و انعام بیگ رسول عبد الله خان حاکم کاشغر را بعنایت خلعت و خنجر مطلا و پنجہزار روپیہ بر نواخته رخصت مراجعت دادند - و بیست و یکم پیشخانہ والا بصوب کابل بر آورده غرہ ربیع الاول بعد از انقضای یک بہر و شش گہری ہمعنان عز و جلال از دارالسلطنت لاہور متوجہ کابل گشتہ باین پیشین قاضی افضل را بصیانت صوبہ پنجاب و سید شیرزبان و سید منور پسران سید خانجہان را بحراست ارک دارالسلطنت لاہور مقرر نموده سوم بہ جہانگیر آباد و دوازدم از آب چناب عبور

بودند - و در وقت کوچ از هجهاگیر آباد که گرز برداری که فرامین مطاعه
 بشاهزاده و سعد الله خان برده بود رسیده به جعفر خان میر بخشی ظاهر نمود
 که وقت برگشتن بنده درگاه نوشته سعادت خان از غزنین به سعد الله خان
 باین مضمون رسید که از زبانی دو نوکر قبچاق خان که از لشکر والی ایران فرار
 نموده وارد غزنین شده بودند چنین ظاهر شد که خواص خان برگشته بخت
 قلعه قندهار بوالی ایران باز گزاشته سایر قلاع متعلقه آن ولایت بتصرف او در
 آمد - تفصیل این سانکه برین نمط است که دارایی ایران بیست و دوم شوال
 به هرات رسیده ده روز توقف نمود و از آنجا در پانزده روز بغراه آمد و نه روز
 در آنجا ماند و از فرای محراب خان که هنگام آمدن قلعه قندهار بتصرف اولیای
 دولت قلعه دار بست بود با ملک نصرت حاکم سیستان و بیرام علی خان
 حاکم نیشاپور و حسین قلی خان حاکم هرات با هشت هزار سوار بمحاصره
 قلعه بست و سارو خان را با روشن قلی لر بیگی و غیره پنج هزار سوار برای
 تسخیر زمیندار تعیین نموده خود کوچ به کوچ متوجه قندهار شده دهم
 نی حجه در باغ گنج علی خان نزول نمود - و گروهی اندوه از سوار و پیاده
 کار آورده جرار را تعیین نمود که دو برج را که قلیچ خان از روی
 درز بینی بالای کوه چهل زینه که از آنجا توپ و تفنگ بدرون قلعه
 میبرد ساخته و قلعه دار نا آورده کار از سراسیمه سری و بی تدبیری
 باسحق کام آن نپرداخته بود بتصرف خود در آورده شروع در انداختن توپ
 و تفنگ نمایند - و دو جانب ملچار قرار داده از جانب ماسوزی دروازه
 بعده مرتضی قلی خان سپه سالار و از طرف دروازه بابا ولی باهتمام
 مرتضی قلی خان قورچی باشی مقرر ساخت - از اندرون قلعه دار نابکار
 دروازه پهلوان درویش سرخ و دروازه خواجه خضر برآه امرسنگه بدگوجر
 و دروازه ویس قرن را بشادی اوزبک و دروازه بابا ولی بتابینان خود سپرده

و از برج کفج جانب درویش معجون تاه برج خاکستر به کاکر خانی و چندی از تغلکچیان باز گزاشته محافظت ملجأ‌های مابین ماسوری و خضری دروازه بذور الحسن بخشی اعدیان حواله نمود - و با وجود استحکام چار دیوار استوار قندهار که بمراتب از حصون حصینه بیش بود و بی نقب و ملجأ و پرانیدن برج و دیوار بغایت متعذر بود خبرداری همه جا و ازک بر ذمه خود گرفت - چون والی ایران خود بجانب دروازه بابا ولی بود مردم این ضلع سعی فراوان بکار برده رفته رفته ملجأ را پیش آوردند - بعضی از محافظان قلعه شجاعت ذاتی را کار فرموده بضرب بادلیچ و زنبورک و ضربزن مرد افکن روی آن تپا روی را نگاهداشته اکثر از مرده غنیمت خصوص کلب علی خان حاکم فراه سردار کلان را از راه کوچک تنگ تغلک روانه عدم آباد ساختند - تا آنکه غره محرم سه توپ بزرگ که هر کدام قریب یک من گوله میخورند از عقب رسیده دو توپ را محافظی دروازه بابا ولی و یکی را زیروی دروازه ماسوره بردند - و دمدما برآورده سرپیچ سعید بدار و گیر و بازوی نیرو به کشش و کوشش برکشادند - و ازین جهت که دیوار حصار متین بود و بدان توپ کار نمی کرد هر روز چندین مرتبه آتش داده کنگرها را که در پناه آن تغلک از بالای قلعه سرمی دادند زده می انداختند - و شب هنگام درویشان باز بمرومت شرفات پرداخته روزانه باز مردم غنیمت بضرب توپها کنگره‌های مذکور مسمار می ساختند و بدین آئین بمدد توپها خود را بکنار خندق رسانیده جمعی از دلیری از خندق گزشتند وزیر دیوار شیر حاجی جا کردند - قلعدار نقبی از اندرون تا دیوار شیر حاجی رسانیده لختی از قومی بازوانرا بدفع قزلباشان از آن راه بفرستاد - آنها بمجرد رسیدن از روی کمال شجاعت چندین تن را بخاک هلاک انداخته باقی را زخمی و شکسته برگردانیدند - قزلباشان به تنبیه و تاکید والی ایران دهم

ماه محرم الحرام و پانزدهم ماه مذکور از چوب و جواهرهای خاک اکثر جا
 پل بسته از خندق عبور نمودند - و در زیر دیوار شیر حاجی ملچار قرار داده
 شروع در گذدن نقب و دیگر مواد قلعه گیري کردند - قلعدار پائین دیوار قلعه
 و شیر حاجی خندقی عریض کفده هر نفسی که می یافت آنرا خراب نموده
 آنچه یافته نمی شد و مردم غنیم از آن خندق بر می آمدند و سرها به تیغ
 بران و تنها بزخم نمایان داده بی ذیل مدعا و فوز مراد مراجعت می نمودند -
 و مردمی را که در نقب پنهان بوده برای بر آمدن وقت و قابو میخواستند از سر
 دادن بانهای دنباله شکسته در آن میان به غضب آلهی سوخته روانه بئس المصیر
 می ساختند - تا آنکه بیست و سوم محرم والی ایران با قزلباشان کار دیده
 رزم آزموده جانب دروازه بابا ولی خود آمده ایستاد و لشکریان خود را
 نکریمی عتاب و تندی خطاب سرگرم ساخته بتوزک و ترتیب سپاه توجه
 مبدول داشت و فرمود که ازین طرف و از جانب دروازه ماسور حمله
 آورده یورش نمایند - در آنجا بندهای بادشاهی بتائید اقبال بی زوال
 و عون و صون حضرت ذوالجلال همت کار بر دفع آنها گماشته تا سه پهر روز
 بانواع مواجه و مدافعه روی آن تباة اندیشان تیره رای نگاهداشتند - و مردم
 غنیم از هر سو مالشی بسزا یافته چون دیدند که کاری پیش نمی رود آخر
 سرد دل و مرده خاطر باز گشتند - و ازین روز باران بشدت شروع شد که
 محاصران و محصوران را فرصت انداختن توپ و تفنگ نمی داد و مردم
 غنیم در پناه شیر حاجی در آمده پنهانی جا بجا دیوار می شگافتند
 و گاه دیوار انداخته قصد در آمد می نمودند و از جانب اولیای دولت
 بعنایت آلهی غلبه مشاهده نموده مخدول و مذکوب باز می گشتند -
 مجمل تا دوم صفر توپ و تفنگ از شدت بران از کار باز مانده مدار
 جنگ بر انداختن حقّه و تیر و سنگ بود - هرگاه مخالفان دلیری نموده بشیر

حاجی در آمده باعث نفرت و شغل قلب دلوران می شدند.
 درونیان همت کار کشا بر دفع آنها گماشته زده زده بیرون می آوردند -
 آخر کار جمعی از متحصّنان پست همت و سست عقیده دیده
 و دانسته از روی اضطرار پنهانی در مصالحت زده ماده یورش غنیمت آماده
 ساختند - و ابواب آشتی کشاده بمصلحت دید شادی اوزبک بی
 غیرت نمک حرام قبیحاق خان را که بخواهش دریافت سعادت ملازمت
 از ماوراء النهر بقندهار رسیده می خواست مصدر خدمات شود از راه
 بردند - و جمعی دیگر از منصبداران و احدیان و تغذگیان از راه طغیان
 و عصیان حق نمک درگاه را فراموش ساخته و فرومایگی و بد اصلی ظاهر
 نموده بقلعدار گفتند که بسبب کثرت بارش برف و انسداد طرق
 و مسالک رسیدن کومک متعذر بل متعسر است و از جدّ و جهد قزلباش
 نزدیک است که قلعه از دست رود و بعد از فتح نه ما را بجان امان است
 و نه فرزندان را رهائی از بند ایرانیان - قلعدار ناآزموده کار آن جماعت باطل
 کوش حق ستیز را که سرگرم گریز بودند و جواب شان حواله به شمشیر
 تیز بود بدالسا و استمالت پیش آمده بمواعظ پرداخت - لاجرم نصایح آن
 بی جگر بزدل نفعی نه بخشیده جماعت مفسدان همه از ملچار برخاسته
 بخانهای خود رفتند - لاجرم دوم صفر لشکر غنیمت از چند جا بشیر حاجی
 در آمده با گروهی از نوکران قلعدار و غیره در آویخته از هر طرف جمعی
 کثیر بقتل رسیدند - درین میان شادی و خیم العاقبت بقلعدار گفته فرستاد
 که محمد بیگ نامی از قبل والی ایران آمده و رقیمی چند بنام تو
 و نورالحسن و میرک حسن آورده - او میرک حسن را فرستاد که بر حقیقت کار
 آگاه شود - مومنی الیه بدرواز و پس رسیده دید که فرستاده را اندرون
 طلبینه قبیحاق خان و شادی و غیره مغولان پیش او نشسته اند - میرک بر گشته

این حدیث به قلعه‌دار گفت: آن برگشته بخت بخشی خود را فرستاده شدی خان را و قبحاق خان را نزد خود طلبیده گفت که فرستاده را بی اجازت من در قلعه در آوردن و باز صحبت داشتن برای چه بود - آنها در جواب گفتند که چون رقم و پیغام آورده بود ناییده گرداندن او از مصلحت دور دانسته اندرون طلبیده ایم لایق آنست که رقم گرفته و پیغام شنیده او را رخصت دهید - درین مقام که بجهت عبرت دیگران کشتن شادی لایق بود آن ذلیل جاوید بتغافل گزانیده بلکه برخاسته همراه آن مردودان بدروازه ویس رفت و با فرستاده ملاقات نموده رقمهای ناگرفتنی گرفت و پیغامهای ناشنیدنی شنید - فی الحقیقت سر رشته خویشی داری از کف فرو هشته همان زمان قلعه را از دست داد - بعد از شنیدن پیغام والی ایران که آنچه به پردلخان و مردم بست گزشته بعفوانی که تیغ بیدریغ سرگزشت چندین تن از خون گرفتگان گشته بقیه السیف تن بقید گرفتاری داده بانواع بلا گرفتار آمدند برخود و مردم دیگر نه پسندیده در مقام ستیز و آویز نباشد - آن بد اختر کم سعادت یکبارگی دست و پا کم کرده جواب داد که بعد از پنج روز از جانبین حرب و قتال نه باشد *

هفتم صفر علی قلی برادر رستم خان سابق سپه سالار والی ایران در پای قلعه آمده بشادی گفته فرستاد که مرا برای جواب فرستاده اند - قلعه‌دار نمک حرام باتفاق آن مقهور بدروازه ویس علی قلی را طلبیده حقیقت پرسید - او گفت که صلاح حال و مال شما در آنست که دست از ستیز و آویز باز داشته زیاده ازین ساعی هلاک و ننگ ناموس خود نباشید و درین راه نقد فرصت بخاک ریختن و خون سعی هدر نمودن مناسب ندانسته سر رشته بهبود از دست ندهید - آن ذکاوت بریشان روزگار گفتگوهای بی موقع او را وقع و قرفهاده و از سخنان سست

و بی محل و گفتارهای ناهنجار فرستاده اسباب تفرقه حواس و پریشانی
 خاطر اندوخته خلل در سرخ عزیمت همگان انداخت - و عبد اللطیف
 دیوان صوبه را همراه علی قلی داده امان نامه طلبید - فردای آن چون
 امان نامه که سجل تیره روزی و جریده وخامت مآل و خجالت
 و ندامت جاوید او بود رسید شادی بدعاقبت پیش از بر آمدن قلعدار دروازه
 و بس قرن را به قزلباش و گزاشته خود با قبچاق خان نزد والی ایران
 رفته در دنیا ملام و معائب و در عقبی معذب و معائب گردید - هشتم صفر
 سایر منصبداران و احدیان و برفنداران امان گرفته از قلعه بیرون رفتند - و غیر
 ارک که قلعدار بامر سنگه و کاکر خان و تابینان خود در آنجا بود همه جا
 را غنیمتصرف خود در آورد - اگر آن بی حمیت را بخت کار فرما و طالع
 رهنمائی بود در قلعه ارک که بر روی پشته اساس یافته در چار دیوار بالای
 کوه که در کمال متانت و حصانت و استحکام زبان زد روزگار است و لطیف
 حیل قلعه گیری به هیچ وجه در آن کارگر نه بلکه تصور فتح آن در آینده
 خیال کمتر صورت بسته با تابینان خود بر آمده تا رسیدن کومک کمر همت
 بر می بست و باوجود آذوقه و آب و علف مساعی جمیله و فزون تدبیر بکار
 می برد البته والی ایران حق سعی تلف و ناچیز انگاشته نقد وقت
 بزبان نمی داد و ازین اراده باز آمده لأجرم ناگام مراجعت مینمود - اما
 آن وازون طالع از راه کافر نعمتی و کمال درون همتی پشت بدولت
 جاوید کرده چنان جای مستحکم را مفت از دست داد و از قلعه باسباب
 و توابع و لواحق بر آمده بفاصله یک کوه از قندهار فرود آمد - و از بی
 غیرتی و نامردی پاس ناموس اسم و رسم که مردان جان در راه آن
 بازدد و بی اندیشه مانند پلنگان صف شکن یک تنه رو بعرصه کارزار می آرند
 نداشته از روی کافر نعمتی عار حرام نمکی تا قیامت بر خود پسندیده

و برهنمائی بخت سیاه بل، بدلات غول غلالت از راه برگشته بچاه
ندامت و بدنامی با روز سیاه و حال تباہ جای عذر خواهی و بهانه
شفاعت عذر خواهان نگذاشت - و یازدهم صفر بتکلف علی قلی خان
و عیسی خان برادرش و کاکر خان و نورالحسن و غیره رفته در باغ گنج علی
خان والی ایران را دید و بعد از ساعتی با همراهان مراجعت نموده
با جهان جهان خجالت و شرمساری متوجه هندوستان شده با حواس متفرقه
و خاطر پراگنده در دولت و سعادت چارید بر روی خود بست *

هنگامی که شاه عباس مانعی قندهار را از عبد العزیز خان گرفت ارگی
داشت و چار دیوار حصار - بعد آن علی مردان خان قلعه محکمی از گل
و خشت بر کوه لکه بنیاد نهاده هنوز باتمام نرسیده بود که بتصرف اولیای
دولت قاهره در آمد - از عمدهای دولت مثل خان دوزان و قلیچ خان
و صفدر خان هر کدام آنچه در باب استواری آن ناگزیر دانسته بعرض
رسانیدند - حکم معلی باهتمام آن صادر شده در مدت پنج سال بصرف
پنج لک روپیه پنج حصار بغایت استوار یکی دور شهر دوم قلعه دولت
آباد سوم قلعه مندروی چهارم قلعه ارک پنجم قلعه فراز کوه صورت
تمامیت پذیرفت - اگرچه از گل ساخته شده اما دیوارش بعرض ده گز
و خندق عمیق - باوجود آذوقه دوساله و سامان قلعداری از همه جنس
و حصانت حصار و متانت بنیاد و چهار هزار مرد شمشیر زن و کماندار و سه
هزار برقداز و تلف شدن دواب قزلباش از فقدان آذوقه و علیق چارپایان
مردم غنیم و رفتن دل و دست مخالفان از کار بسبب کشته شدن دو هزار
سوار جرار و هر شب انداختن تیر با نوشته در قلعه باین مضمون که اهل قلعه
دل از دست ندهند کومک نزدیک رسیده و لشکر قزلباش بجبهت پایانی
نله بغایت مضطرب است بی مبالغه اگر زن بجای آن نامرد نمک حرام

بی جگر کار فرما بودی البته تا پنج ماه پرنده را بر دور آن نمی گذاشت
که پرزند *

اکفون کیفیتی قلعه بست و زمیندار مرقوم قلم وقایع نگار میگردد -
وقتی که محراب خان بیست و یکم ذی قعدة به بست رسیده بمحاصره قلعه
مذکور پرداخت کشایش حصار جدید محال انگاشته کشایش قلعه قدیم
آسان تصور نمود و از کنار پل عاشقان تا آب هرمند پنج ملچار قرار داد -
پردل خان قلعه دار پای ثبات و قرار استوار نموده بیک حمله هلی مرد انگی
خاک وجود نابود برخی از مخالفان را به صرصر فنا میداد و بضرب توپ
و تفنگ چندی دیگر را آتش در خورمن حیات می زد - هفتم ذی حجه چون
از طرف ملچار نصرت خان مخالفان بانداز شکستن بند خندق و سردادن
آب آن بدریای هرمند کوچه سلامت پیش برده کار نزدیک رسانیدند
جمعی از نوکران پردل خان از دریچه بر ملچار غنیمت ریخته باندک کشش
و کوشش بر آنها غلبه نمودند و بقیة السیف را مغلوب و مغلوب بودایی
فرار انداختند - و از ابتدای محاصره تا چهارم محرم که پنجاه و چهار روز
باشد تردد نمایان از طرفین بظهور رسیده ششصد نفر قزلباش و سه صد نفر
افغان از تابینان قلعدار که همگی ششصد نفر بود راهگرای وادی عدم
گردیدند - آخر کار قاعدار به دل بستگی حیات مستعار از سر نام و ناموس
مردی در گزشته دیده و دانسته از راه اضطرار امان طلبیده محراب خان
را دید - و او از جمله صدکس همراهان پردل خان جمعی را که در دادن یراق
ایستادگی نمودند بقتل رسانید و پردل خان را با بقیه مردم و عیال و اطفال
مقید ساخته نزد والی ایران به قندهار فرستاد *

هفتم ذی حجه سارو خان تالش قلعه زمیندار را محاصره نمود - سید
اسد الله و سید باقر پسران سید بایزید بخاری با آنکه سوای برادران و تابینان

خود پانصد تغذگچی سوار و پیاده از سرکار خاصه همراه داشتند بار پیغام دادند که این قلعه از توابع قندهار است بی کشایش آن تسخیر این فایده ندارد اگر قلعه قندهار مفتوح میگردد بی جنگ و نبرد این قلعه از شما است باید که تا آنوقت جنگ و جدل درمیان نیامده عیث مردم طرفین بکشتن نروند - سارو خان این معنی را مستحسن دانسته از نبرد ملچار و غیره باز ایستاد و حقیقت بوالی ایران نوشته چشم در را - جواب داشت تا آنکه کس والی ایران رقم گرفتن قندهار و بست آورد - این بی همتان پاس حق مردی و مردانگی نداشته دل نهاد شهادت که زندگانی جاوید عبارت از آنست نکشتند - و نیم جانی با کوه کوه گرانی و جهان جهان اندوه و نگرانی از میان بکران برده خود را به قندهار رسانیدند - چون بوالی ایران خبر رسید و نیز فرامین مطاعه بنام قلعدار نابکار در باب زود رسیدن شاهزاده کوه و قار نهنگ آهنگ و سعد الله خان با لشکر گران سنگ و فیلان بسیار و توپخانه بیشمار عنقریب به قندهار بحس مطالعش در آمد ازین رهگزر که دراب لشکر تمام زبون و ضایع شده اکثری از لشکریان بکار آمده بودند در خود نیروی مقابله و مجادله نیافته بیست و چهارم صفر کوچ به کوچ متوجه صفاهان گردید - و محراب خان را با ده هزار سوار قزلباش در قلعه گذاشته دوست علی اتمه را بمحافظت قلعه بست بر گماشت - چون این حقیقت بعرض مقدس رسید فرمان عالی شان بنام شاهزاده و سعد الله خان شرف صدور یافت که اکنون که والی قزلباش بعد از تسخیر قندهار و شنیدن خبر و توجه عساکر جهانکشا مصلحت اقامت ندیده متوجه دیار خود گردید بسرعت هرچه تمامتر به قندهار رسیده در تسخیر قلعه مساعی جمیله بکار برند - حقیقت لشکر ظفر اثر آنکه سعد الله خان بعد از رخصت چندی بسبب رسیدن امداد لشکر بتائی کوچ

نموده پس از پیوستن باز ماندها به تعجیل روانه شده پانزدهم صفر از گزر آتشی آب نیلاب عبور نموده در کوهات منزل گزید - و نواب قدسی القاب بادشاهزاده عالم و عالمیان محمد اوزنگ زیب بهادر که از ملتان روانه شده بودند در همین ایام از آب گذشته به لشکر رسیدند و بسبب کثرت برف برای پشاور روانه شده بیست و یکم ربیع الثانی داخل کابل گردیدند - چون علف قابل چرانیدن در زراعتها نرسیده بود بعدیکه پنج سیر گندم و چار سیر کاه نیز رویه را همین قدر بدست همه کس نمی افتاد بذایر تاکید اشرف پانزده روز توقف نموده روانه قندهار گردیدند - و بعد از رسیدن غزنین معروض داشتند که غله درین جا رویه را دو سیر و کاه مطلق نایاب است و ازین جا تا قندهار هیچ چیز بهم نمی رسد لجرم کاه بر سپاه بغایت تنگ شده در تردد اند - در جواب حکم معلی صادر شد که این قسم امور را منظور نظر نساخته خواه نخواست متوجه مقصد گردند و فرصت از دست نداده مارا هم بکابل رسیده دانزد - شاهزاده و سعد الله خان را بر طبق حکم معلی مجال توقف نمانده از غله و غیره هرچه بهم رسیده در پانزده روز بدست آورده کوچ به کوچ روانه پیش شدند - و هراول و قول و برانغار و جرانغار و طرح راست و چپ و چنداول افواج هفتگانه قرار داده وقتی که نزدیک بشهر صفا رسیدند ملک حسین پسر ملک مودود ابدالی از نزد محراب خان گریخته بوطن خود آمده بود بادشاهزاده عالی قدر را ملازمست نموده بانعام خنجر مرصع و ده هزار روییه نقد سر افزا گردید - چهاردهم شاهزاده بالشر ظفر اثر نزدیک قندهار رسیده بغاصله نیم کوه از قلعه فرود آمدند - و سعد الله خان را در باغ گنج علی خان و راجه جی سنگه را در باغ دیتر خان مذکور و قلیچ خان را در باغ نظر ساخته علی مردان خان اجازت فزول داده برابر دروازه بابا ولی سه ملچار قرار دادند - یکی متصل دامن

کوه چهل زینه باهتمام نجابت خان درم به قاسم خان با کل توپخانه سوم به قلیچ خان با تمامی فوج جرانغار و مابین دروازه بابا ولی و خواجه و پس قرن رستم خان فرود آمده ملچار ساخت - و ملچار محاذی دروازه خضر سعد الله خان و اهتمام ملچار آب دزد بملازمان سرکار عالی متعالی و ملچار جانب ماشوری دروازه به بهادر خان و لهواسپ خان قرار یافت - و هرجا ساختن ملچار درکار بود حسب الامر عالی مقرر گشت که هر کدام از امرا پیش برد خدمت خویش فرا پیش گیرد - پانزدهم وقت دوپهر راجه مان سنگه گوالیاری و بهار سنگه و جگت سنگه بروج فراز چهل زینه خالی دیده با نشانهای خود دویدند و حسب الطلب آنها بخشی سعد الله خان نیز با جمعی از تابینان بمدد رسیده باتفاق حمله آور گشتند - معراب خان خبر یافته از راه دریچه بیالای کوه رسیده برج مذکور را بموقع از بسیار استوار ساخت - و از کثرت آلات آتشبازی تیر و تفنگ چون ژاله ببارش آورده حمله آور آنرا مجال رسیدن تا بروج نداد - لاجرم هر دو سردار تا نیمه راه از ملاحظه هلاک مردم ملچار قرار داده نشستند - و این جرات بیجا پسند طبع شاهزاده والا قدر نیفتاده امر فرمودند که بایستی ما را بر این اراده آگاه ساخته پیش قدم میگزاشتند اکنون باید که در انتظار فرصت بوده هرگاه وقت مساعدت نماید برجهارا بتصرف خود در آورند - بیست و پنجم قلیچ خان را با راو ستر سال و اله قلی خان و قباد خان و طاهر خان و خنجر خان و غیره هفت هزار روانه بست گردانیدند که غلات آن نواحی را بتصرف خود آورده باستمالت عیالی ستم دیده بپردازند - چهاردهم جمادی الثانی سعد الله خان در خدمت بادشاهزاده جهان و جهانیان ظاهر ساخت که تا امروز از راه دلیری و خیره چشمی دروازه خضر و پس قرن نبسته و این معنی حمل بر سستی و بی تدبیری لشکر ظفر اثر و دلیری قلعدار گشته اراده دارم که در زمینی که قریب

ملیچار راجه بیتهداس آب کمتر می آید فروه آیم و سعی نمایم که در اندک ایام کوچه سلامت به قلعه برسد - روز دیگر اجازت یافته چون بدانجا روانه شد محصوران توپ بسیار انداخته اکثر مردم را ضایع گردانیدند - با آنکه هر روز توپچیان و برقداران مانند سحاب توپ و تفنگ در بارش داشتند خان معز الیه در باره اسباب قلعه گیری همت رهنما و عزیمت کار فرما را کار فرموده باهتمام پیش برد نقب و ساختن کوچه سلامت پرداخت - و بهمگی سپاه از راجپوت و مغل و سفید و سیاه بنوید افزایش مناصب و مراحم گوناگون گرمی دل و نیروی بازو داده همگنان را سرگرم کار ساخت - و پس ز چند روز که روزگار به تهیه اسباب پیش رفت کار گزشت و ملیچارها قرار یافت و پیچ و خم کوچهای سلامت راست شده چهل ذراع فاصله تا خندق ماند محصوران از شام تا بام توپ و تفنگ انداخته در ویران کردن آن سعی وافر می نمودند و ماهدیهایی بسیار افروخته هر کجا میدیدند نشانه تیر و تفنگ می ساختند - تا آنکه شبی بهادران جانفشان از پناه کوچه سلامت برآمده در پناه وقایع حمایت آلهی رو بخندق دویدند و گل و لای که قزلباشان از خندق بر آورده بودند در پناه آن جا گرفته شروع در کار زار نمودند - و در همان شب کوچه سلامت را شصت و دو گز کنده بکناره خندق رسانیدند - روز دیگر قاسم خان نیز کوچه سلامت بخندق رسانیده شب هفدهم رجب کوچه سلامت دیگر کنده محاذی دروازه خواجه خضر بردند - و سوم شعبان شروع در خاکریزی نموده جوالهای پر خاک و سیبهای چوب گز در خندق انداخته بالای آن بچوب و نی پوشیدند و چندین نقب از جابجا سر کرده یکی را از آنجمله بخندق رسانیده آب سر دادند - قاسم خان نیز نقبی از زیر خندق شروع نموده به ته دیوار شب حاجی رسانید - اگرچه جمیع بندها سعی و کوششی که زیاده از آن منصور

نباشد بجا آورده در تقدیم مراسم جانفشانی کوتاهی نمودند اما چون قزلباشان از مدت مدید بر سر قلعه داشتن و گرفتن بار و میان رفتن و بدل بسیار نموده درین علم مهارتی تام بهم رسانیده اند خاصه از بدست آوردن این قسم قلعه پر توپ و تفنگ و آذوقه و دیگر اسباب قلعداری استقامت دیگر پیدا کرده داد تردد میدادند چنانچه در یک روز بیست و پنج توپ بر کوچه سلامت که بمنصف خندق رسیده بود برده و پراکن کردند - بنابراینکه اسباب قلعه گبری و مصالح پرورش و ماده محاصره علی الخصوص توپهای کلان مطلقاً آماده نبود و موسم زمستان تنگ رسیده ناچار حسب الاستصواب اولیای دولت صلاح وقت در آن دیدند که مراجعت به هندوستان نموده به فراغ خاطر مصالح پیش رفت کار مهیا ساخته بعد از انقضای ایام زمستان بسر انجام معامله پردازند *

درین اثنا از نوشته واقعه نویس فوج قلیچ خان بمسامع علیه رسید که چون خان مذکور حسب الامر عالی با فوجی از بهادران موکب مسعود متوجه این ضلع گردید بموجب اشاره محراب خان قلعدار قندهار حارسان بست و غیره رعایا را بجانب فراه و سیستان کوچانیده نشانی از آبادانی نگذاشتند - خان مذکور طاهر خان را با هزار سوار خوش اسبه تعیین نمود که تا نواح سیستان تاخته آنچه از دستش بر آید تقصیر نکند - موسی الیه تا قلعه حبشی تاخته فراوان غله و غذایم دیگر آورد - و الله قلی و قباد خان نیز از قلیچ خان رخصت گرفته با در هزار تا نوراد و موسی قلعه تاخت نموده در طریقه راه اکثری قرای آبادان را پی سپر ساختند - و جمعی را پی سپر و اکثری را اسیر و دستگیر گردانیده مواشی بیدشمار و آذوقه بسیار از آن محال و اهالی حوالی و حواشی آن به یغما برده وقتی که مراجعت نمودند نجف قلی میر آخور

باشی و حاجی منوچهر برادر محراب خان که با جمعی از آنروی آپ هیرومند پیشتر آمده بودند سر راه گرفتند - الله قلی خان و قباد خان فراهم آوردن مردم که برای یغما و غارت شیراز جمعیت از یکدیگر گسسته پاشان و پریشان شده بودند نیافته ناچار سرداران بذات خود نبرد آرا گردیده آخر بسبب فزونی غلبه غنیم ناکام عنان گردانیدند - و از منصبداران آنکه بیگ خویش یلنکتوش و عبد الغفور قاقشال و حاجی گدا و چندی دیگر جان نثار گشتند - بعد از آنکه پیکار گزینان به قلیچ خان پیوستند و کثرت قزلباشیه برو ظاهر شد بصوب هیرومند کوچ نموده چهار گروهی بست منزل گزید - درین وقت یک سوار بندوقچی باراده بندوقی درگاه از قلعه بست بر آمده قلیچ خان را دید - و گفت که درین دو سه روز از کرشک نوشته بقلعه دار بست که دوست علی نام دارد رسیده که از جمله کومکی که والی ایران به قندهار فرستاده پنج هزار سوار بقلعه کرشک رسیده هر روز پی هم می رسند - و قریب بشام آن روز جاسوسان نیز رسیده برگزاردند که که سوای پنج هزار فوجی کلان بسرکردگی نظر علی خان نزدیک بکرشک آمده - قلیچ خان بنابر مصلحت وقت و قابو در خدمت شاهزاده والا گهر عرض داشت نموده خود بکوشک نخود رسید - و روز دیگر از آنجا کوچ نموده در جلگه موضع سنگ حصار بالا دوازده گروهی قندهار منزل اختیار کرد - و مردم غنیم این خبر شنیده بکرشک رسیده بنهیض مواد جنگ پرداختند *

دهم قلیچ خان جاسوسی هندوستانی در خدمت شاهزاده فرستاد و گفت در واقعه قندهار قزلباشان مرا نوکر کرده همراه برده بودند اکنون بعنوان جاسوسی فرستادند چون مدتی نوکر قلیچ خان بودم پاس آن حق در نظر داشته نزد خان مذکور آمدم - حقیقت اینست که والی

ایران خود در هرات است و نه هزار سوار بسرداری نظر علی خان حاکم اردبیل در حوالی کوشک نخود آمده یازده هزار سوار دیگر برارده اتفاق فوج نظر علی خان همراه مرتضی قلی خان قورچی باشی نه گروهی این طرف آب هیرمند رسیده قصد آن دارند که باهم موافقت نموده دستبرد باهل وفاق نمایند - اگر فوجی دیگر به مدد قلیچ خان برسد صلاح دولت است - لاجرم شاهزاده والا گهر دوازدهم شعبان رستم خان را با سردار خان و نظر خویشگی و راجه رایسنگه و راجه دیبی سنگه و سید فیروز خان و روپ سنگه راتهور و افتخار خان و غیره هفت هزار سوار کار دیده جنگ آزموده فرستاده مترصد خبر بودند - روز دیگر همین که رستم خان کوچ نموده سه گروهی قندهار منزل گزید قریب دو هزار سوار غنیم در جلگی دو گروهی شهر که دواب تمام لشکر آنجا بود ریخته تارسیدن خبر تمام اسپان و شتران سپاهیان فراهم آورده جمعی کثیر از ساریانان و چاروا داران را نقل رسانیده برگشتند - رستم خان چون نزدیک بود با نظر بهادر و دیگر سرداران سه چهار گروه جلوریز تاخته خود را به غنیم رسانید - فوج غنیم تفنگچیان را پیش داشته هنگامه آرای نبرد گردیده بزد و خورد در آمدند - خان سپاهی منش ارادت کیش که سپاهی قرار داده بود در عین ریزش تفنگ با چندی از ارباب مناصب و جوقی از احدیان و تفنگچیان و دیگر مغولان نبرد آزمای مرد افکن و راجپوتان تیغ آخته بهئیت مجموعی بر آن زیاده سران جلو انداخت - از آنجا که جنگ تیغ و خنجر خاصه سپاه هندوستان است و نبرد سپاه روم و فرنگ و قراباش و اوزبک به نیزه و تیر و تفنگ می باشد باندک دستبرد رو از ستیز و رخ از نبرد تافته سر راست راهی راه فرار گشتند - و همگی دواب و سپاه و مواشی رعایا را جا بجا گذاشته جمعی و اکثری دستگیر گردیدند -

بهادران لشکر ظفر اثر مظفر و منصور شب هنگام مراجعت به مقر خویش
 نموده سرهای فساد کیشان با اسپ و اسباب شتران در خدمت
 بادشاهزاده عالی مقدار ارسال داشتند - از تقریر گرفتاران چنین معلوم شد
 که نظر علی خان حاکم اردبیل و علی قلی خان ضابط مارو چاق و ملک
 نصرت خان سرگروه سیستان و نجف قلی میر آخور باشی و غیره با شش
 هزار سوار بکوشک نخود رسیده اند و مرتضی خان قورچی باشی و سیاوش
 خان قلی آتاسی و سر بداغ خان و بیرام خان که ما بر شمار آن آگاه نیستیم
 از عقب روانه شده بودند - از جمله فوج اول با دو هزار سوار خوش اسبه
 برای تاراج دراب حوالی لشکر بر آمده بودیم که با این بلا گرفتار و با اجل
 دو چار گشتیم - رستم خان بعد از شکست مخالفان خیل موافقان را کوچ داده
 در حوالی حصار بالا به قلیچ خان پیوست - و چون خبر فراهم آمدن غنیم
 به تحقیق رسید روز پنجشنبه بیست و چهارم شعبان هر دو سردار نصرت شعار
 پائین قلعه شاه میر و سنگ حصار سه کوه راه را نوشته منزلگاه ساختند -
 و هزار سوار بر چیده بر سیدل قراولی جدا ساخته همراه حسن قلی آغر
 فرستادند - اتفاقاً روز اول میان قراول بادشاهی و قراول قزلباش بقدر تلاشی
 واقع شده حسن قلی فیروز گردید و دو قزلباش را گرفته نزد رستم خان آورد -
 از زبان آنها ظاهر شد که سی هزار سوار قزلباش باخود قرار مقابل موکب
 اقبال داده چهار کوهی لشکر رسیده اند - هر دو سردار شهادت و مناعت
 شعار بجهت سرانجام بعضی ضروریات روز جمعه در آنجا مقام نموده
 شنبه بیست و ششم بادپایان آتشین لگام را گرم عذاب ساخته در منزل شاه
 میر از گز اغذداب عبور نمودند - رستم خان بذات محافظت مردم لشکر که
 بجهت هیمة و کاه در محراب متفرق شده بودند سر راه غنیم گرفته سواره
 مستعد مقاربت ایستاد - و قلیچ خان بجهت فرود آوردن مردم به ترتیب

مشغول شد - درین اثنا: خبر رسید که غنیم نمایان شده - رستم خان که آماده پیکار بود لشکر مرتب ساخته نظر بهادر خویشگی را با روپسنگه والد کشن سنگه راتهور و رام سنگه راتهور و علاول ترین و جبار قلی ککهر و غیره فوج پیش مقرر گردانید - قلیچ خان بمجرد شنیدن خبر مخاذیل با همراهان سوار شده بخان مذکور پیوست - هر دو سردار جلدت آثار تکیه بر عون و عون جناب آهی و کار سازی اقبال بی زوال حضرت خلافت پناهی کرده بارجود قلمت اولیا و کثرت اعدا فوج منصور را به توژک شایان ترتیب داده در برابر مخالفان باین دستو صف مصاف و یسال قتال آراستند - هراول رستم خان نظر بهادر خویشگی با توپخانه خان مذکور و راجپوتان و غیره منصبداران و سردار خان و راجه رایسنگه و راجه دیپی سنگه و غیره در دست راست و سید احمد و غیره منصبداران دست چپ آن خان والا شان مقرر شدند - هراول فوج قلیچ خان راو ستر سال با دیگر راجپوتیه و جمعی از مغولان در دست راست و شاد خان و اله قلی خان و طاهر خان و قباد خان و جمعی دیگر از مغولان در دست چپ خان مذکور جا گرفتند - و هر کدام از هر دو سردار فیروزی شعار با کمال استقلال در فوج قول بشکوه کوه پایدار بوقار تمام ایستادند - تا آنکه بعد از دو پهر و چهار گهری روز سه شنبه فوج هراول و برانغار و جرانغار لشکر قزلباش نمودار شده فوج اول به نظر بهادر هراول رستم خان و براو ستر سال هراول قلیچ خان و دومین بمیسره قلیچ خان و سومین بمیمنه رستم خان در آویخته بخیره چشمی و چیره دستی در آمدند - و از سرمستی باده غرور که رسائی این نشأ هوش ربا بانشأ شراب در کاسه نهی مغز شان سرشار افتاده بود در عرصه مصافات دلیری را به نهایت مرتبه دلوری رسانیدند - و نخست پیادگان لشکر ظفر اثر برسم معهود ببن اندازی آتش فدا در حیات آن خاکساران زده راه تردد بر ایشان

بستند - بعد از آن تفنگچیان قدر انداز از رگ ابرشعله بار توپ و تفنگ
 زان آتشین بر آنها باران ساخته دروازه ملک عدم بر روی غنیم کشادند -
 در عین این حال که جنگ از هر دو سو ترازو شده معامله بسرینجه
 و زور بازو افتاده بود و کوششهای مردانه از هر دو طرف رو نموده آئین حرب
 آنچه از سرحد احتمال و قوت تصور بیرون بود از هر دو ظهور می نمود
 مرتضی قلی خان سپه سالار با مردم بسیار از عقب رسیده بیکبار همه
 باتفاق از چهار جانب اسب برانگیختند و دور دایره لشکر ظفر اثر را
 باحاطه پرکار قبل نقطه وار درمیان گرفته از هر طرف آتش کین را اشتعال
 دادند - با آنکه بر سر پله تردد یکه تازان قزلباشیه بادپایان را بچولان در آورده
 باوجود سنان بازي از معرکه جان فشانی و سر بازی جان بیرون نبرده
 سرمی باختند اجل رسیده ها سرگرمی دیگر از مشاهده این خیال اندوخته
 خود را به مهلکه می انداختند

* ابیات *

سواران تیغ برق افشان کشیده

هزیران سو بسو دندان کشیده

ترنگ تیر و چاکا چاک شمشیر

دریده مغز پیل و زهره شیر

زره بره های از زهر اب داده

زره پوشان کیس را خواب داده

انجام کار تزلزل در بنای ثبات اکثر یلان فوج میمنه راه یافته جمعی کثیر از
 کهران آرم دشمن زندگی دوست را پای قرار از جا رفت و از این معنی
 کار لشکر غنیم از خیرگی بجیر دستی کشیده عرصه قرار و آرام بر اکثر مردم
 بهایت تنگ میدان گشت - درین حال سردار شهامت آثار رستم خان چون
 دید که کار از خود داری گزشته ایستادن خلاف آئین سردار پست مانند

از در دلیر از خشم بر خود پیچیده با بهادران کار طلب ناموس جوی عنان به تیز جلوئی سپرد - از جانب دیگر قلیچ خان فیلان کوه شکن مصاف آزموده را پیش رو داده چون نهنگان مرد افکن خود را بر دریای لشکر اعدا زد - و از هر جانب دیگر بهادران پر دل کم هراس که از برابری شعله سرکش پای کم نمی آوردند خاطربه قلت عدد و عدت که در اکثر اوقات کریمه کم فیئته قلیله غلبت علی فیئته کثیره موجب غلبه است جمع ساخته بر ایشان تاختند - و بکشاده پیشانی به پر خاشجونی و کمین کشائی در آمده بنابر آنکه بسبب تنگی فضا کار از نیره و تیر پیش نمی رفت کوتاه سلاح با دشمن پیکار پیش گرفتند - در آن گرمی هنگامه که از این سوی دلیران مغول و راجپوت و افغان و از آن رو قزلباش و خراسانی و ترکمان از مردن ابا و محبای نذموده رخ بعرضه کارزار داشتند و در میانه کارزار رستمانه چهره وقوع نموده از طرفین داد شهامت می دادند - تفنگچیان درست انداز که از دست قضا در قدر اندازی بدیضا می نمودند و از شراره فنیله بندوق آتش فنا در خرمن بقای مخالفان زده بسی مردم را از راه کوچه تنگ تفنگ روانه فسحت آباد ساحت عدم گردانیدند - و آن چنان که سهام قضا بانسانهای دل نشین بجا میخورد و سر بندوق آنصاحب قبضها اکثر سرداران لشکر را از پا در آورده راه عبور بعسکر منصور کشادند - درین وقت هر دو سردار شهامت آثار سرپنجه عدو بند بچیره دستی بر کشاده چندان مراتب تیغ زنی و خصم انگیزی بتقدیم رسانیدند که اکثر از آن نابکاران را در آن عرصه از اسب پیاده نموده بیشتر خسته و کوفته بخانه ممات فرستادند - و بگرمی شعله سرافراز که بر قلب خاشاک زند سرپنجه قدرت بدشمن مالی و عدو بندی بر کشوده بعنوانی آرزوی دل بر آوردند که افواج غنیم از حمله شیرانه دلارزان خونخوار سلک انتظام و اجتماع خویش از هم گسسته مانند اختر

بخت خویش راجع گشته باختبار هریمت که در آن وقت غنیمت بود.
 رخ از عرصه پیکار بر تافتند - سپاه نصرت دستگاه که از هنگام دو پهر روز تا هنگام
 فرو نشستن آفتاب معرکه زد و خورد قائم داشته دیده امید بر انتظار کار
 نهاده بودند از ظهور آن فتح آسمانی استظهار دیگر یافته دنبال آن
 بد بختان شتافتند و سینه از کینه دیرینه آن بد اندیشان بگام دل پرداخته
 چندان تیغ تیز را بقتل آنها حکم نمودند که ظلمت شب بمیان جان
 ایشان در آمده زینبایی شب تاری گشتند - چون تعافب دشمن در
 سیاهی شب منافی روش سپاهگرست از دنبال هزیمتیان عیان
 باز کشیده و اسپ و نیزه و براق و اسلحه و عرابه توپخانه و بندق
 بسیار گرفته شادی کنان و نقاره زنان هم عیان فتح و ظفر بمخیم خود
 مراجعت نمودند - و یک پهر شب گذشته حقیقت این فتح نمایان که
 بمحض کارگری عزایت الهی و اعتضاد دولت بی زوال بادشاهی
 نصیب اولیای دولت قاهره شده بوده در خدمت شاهزاده عالی
 بر نگاشته با سرهای معاندان و اسپ و اسباب که بدست افتاده بود ارسال
 داشتند - و بعد از دوپهر روز دیگر خود نیز با هزاران نیکنامی و دوست
 کامی بمواکب اقبال بادشاهزاده عالم و عالمیان پیوسته مراسم مبارکباد فتح
 تازه بجا آوردند - آن زینت افزای اورنگ جهانبانی ادای حقوق جانسپاری
 و جانفشانی همگان باظهار نهایت عزایت و کمال مهربانی فرموده هریک
 را جداگانه فراخور حال و کار موقع تحسین و آفرین بشمار ساختند - و این
 فتح نمایان را عظیم تر از فتح قندهار دانسته تسخیر قلعه را در سال آینده قرار
 دادند و طبل رحیل کوفته حقیقت این فتح مبین و نایابی علف دواب
 و تعسّر بل تعدر علاج درگاه معلی معروض داشته کوچ کوچ متوجه هندوستان
 گشتند - اکنون خامه وقایع نگار به تحریر مقدمات حضور می پردازد •

جشن وزن مبارک قمري

روز پنجشنبه درم ربیع الثاني سال هزار و پنجاه و نه مطابق بیست و هفتم فروردی ماه آلهی جشن وزن مبارک قمري آغاز سال شصتم از عمر ابد پیوند بدستور معهود ترتیب یافته جمیع وظایف این روز بهجت افروز از داد و دهش و بخشش و بخشایش مراعات پذیر شد - پنجم از نیلاب عبور نموده از آنجا بچهار کوچ به پشاور نزول اجلال ارزانی فرمودند - شایسته خان از احمدآباد آمده سعادت ملازمت حاصل نمود و یک لک روپیه اقمشه آن دیار بعنوان پیشکش از نظر انور گزرائیده بانعام خلعت سرافرازی یافت - ابو سعید نبیره اعتماد الدوله که سی هزار روپیه سالیانه از روضه منوره می یافت حسب التماس بیگم صاحب بمنصب دو هزار و هشت صد سوار و فوجداري اجمیر از تغیر شاه علي رخساره بخت مندی بر افروخته بسعادت رخصت سر بر افراخت •

چون بعرض مقدس رسید که شاه بیگ استعجو که والی ایران او را هنگام معاودت از قندهار بآستان سعادت نشان برسم سفارت فرستاده بود بکابل رسیده یار حسین بیگ گرز بردار را فرستادند که او را بدرگاه معلی بیارد - چون در باغ فرح افزا که در موضع نیمله بحکم خدیو دین و دنیا ترتیب یافته نزول اقبال واقع شد و خبر آمدن او بعرض مقدس رسید حکم گرفتن نامه و بار او بدرگاه معلی شرف صدور پذیرفته به شایسته خان و جعفر خان فرمودند که او را طلبیده در یک مجلس دریاوند و حسب الامر اشرف بگویند که ما نظر بر رابطه محبت قدیم که درمیان این دو دودمان سلطنت نشان و آن سلسله

علیه که از دیر باز متحقق بود داشته از رزی کمال اعتماد خدمتکاری را بمحافظت قلعه قندهار برگماشته بودیم اگر برعکس این نشان خاطر می بود یکی از بندهای سپاهی منش رزم دیده پیکار آزموده که از عهد قلعداری و مدافعه و مقابله ایشان بواقعی میتوانست برآمد تعیین فرمودیم - اکنون که این حرکت بیجا ایشان بوقوع آمده فرستادن ایلچی و نامه دور از آئین دانش و بیفش است - شاه قلی نام ایلچی سابق نیز بهمین سبب دولت باریافته ناکام برگردیده بود اکنون او را هم لازم است که بجلال آباد رفته چندی از ماندگی راه بیاساید و بعد از ورود موکب معلی در دارالملک کابل رخصت مراجعت خواهد یافت و نظر بر پریشانی حال او نموده ده هزار روپیه بطریق انعام مرحمت فرموده یار حسین را بمهمان داری و همراهی او مقرر نمودند - بادشاهزاده بلند اقبال که پیشتر روانه شده بودند در منزل بکرابی بامیر الامرا علی مردان خان صوبه دار کابل و غیره متصدیان آنجا رسیده دولت کورنش دریافتند - خان مذکور در همین مجلس بخلعت فاخره و نادری زردوزی سرمایه افتخار اندوخته بآداب معهوده پرداخت - روز دیگر دولتخانه کابل از فیض مقدم بادشاه گیتی پناه صفا و طراوت تازه یافت - مراد بی ایلچی نذر محمد خان با یادگار چولاق جبین ارادت از سجود آستان کیوان نشان بر افروخته در ضمن تقدیم کورنش و تسلیم از روی آداب نامه خان مذکور گزانیبند - و هر کدام بانعام خلعت و پنج هزار روپیه نقد نوازش یافته در مکانی مناسب حال حکم نزول یافتند *

بیست و هشتم سرهای سیونج بی و تردی علی قطغان و محمد بیگ، قباچاق و و کولی بیگ عم از و یوسف خواجه که سبکان قلی خان

ولد نذر محمد خان اینها را بجزای اعمال سیئه رسانیده بود از بلخ بدرگاه والا رسید - گزارش این مقدمه برین نهج است که چون در وقت برگشتن نذر محمد خان از ابران تردی علی خان قطغان و اسد درمان و چندی دیگر سبکان قلبی خان را برداشته نزد عبد العزیز خان برده بودند و خان مدکور چون پسری نداشت مقدم او را عزیز دانسته خطاب فلی خانی ولایت حصار و بلخ بار داده همگی بلخیان را همراه داده بآنجا فرستاد - و وقتی که نذر محمد خان بیمن توجه جهانکشی خدیو جهان باز بر مسند خانوی بلخ متمکن گشته کار بدانجا کشید که نظم و نسق سرحدات فی الجملة بحالت اصلی گرائید عبد العزیز خان به سبکان قلبی خان نوشت که نخست خلم را از تصرف کسان نذر محمد بر آورده بعد از آن بر سر بلخ رود - خان مدکور از استماع این خبر کفش قلماق را فرستاده سبکان قلبی خان را به تسلی و دلاسا نزد خود خواند و پس از رسیدن در ارک نزد خود نگهداشت - باقی یوز که بفرموده عبد العزیز خان بجهت گرد آوردن احشام المان سه چهار ماه در ترمه توقف داشت در اوایل بهار با سه چهار هزار سوار از آب جیکون گذشته دهم جمادی الاول سنه بیست و دوم جاولس اقدس بلخ را محاصره نمود - و ازین جهت که قلعه را اصالت خان بصرف یک لک روپیة مرمت نموده استحکام تمام داده بود هر روز جمعی از سوار و پیاده بیرون آمده ترددات نمایان بظهور می آوردند - و از طرفین اکثری مجروح و مقتول می گشتند و اثر فیروزی از هیچ جانب رو نمی نمود - لاجرم باقی یوز کاری نساخته بیستم شعبان ناگام مراجعت نمود و از قلعه بند شدن نذر محمد خان خلل کلی بجزئیات امور خلافت بنایگی راه یافته باعث برهم زدگی مردم شد - جمعی درین وقت از مردم نذر محمد خان

مثل ابراهیم دربان و قاسم قطغان و بابا شیرین میر عدل و عاشور قلی و عبد الباقی بکارل و غیره مشورت نموده بر آن آمدند که سبکان قلی خان را بخانی بردارند - و ابراهیم درمان ندر محمد خان را برین اندیشه مطلع گردانیده خان سبکان قلی را نزد خود طلبیده مقید گردانید - اوزبکان مدکور بارک در آمده بخان پیغام نمودند که درین ایام از وجود بی بود شما بهبود خلق متصور نیست بهتر اینست که رهگرایی حجاز گشته مسند خالی را به سبکان قلی وا گزارید و نقاره و نغیر نواخته آوازه دولت سبکان قلی خان را بلند ساخته گرم ستیز و آویز گشتند - خان گفته فرستاد که سبکان قلی را امشب بقتل رسانیدم الحال این سعی بیجا برای چیست - و چو از شنیدن این خبر مردم متفرق شده سرداران دل از دست دادند ندر محمد خان جمعی غلامان و فدویان خود را که از پیشتر مسلح ساخته بود بیرون فرستاد و بکشتن و بستن آنجماعت امر نمود - از جمله این مردم قاسم قطغان بدر رفته و با بابا شیرین و عاشور قلی و عبد الباقی و خنجر قطغان گرفتار گشته فریب صد کس از اوزبکان بکشتن رفتند - و خان در چشم هر چهار کس میل کشیده و زبان بریده خانهای همه را تاراج نمود - و ندر محمد خان بعد از یک ماه دیگر سبکان قلی را با کفش قلماق فرستاد که حصار میمنه و قلعه زعفران را از حارسان عبد العزیز خان بگیرد - کفش قلماق با جمع قلیلی از خانزاده جدا شده پیش رفته با خوشی لب چاک که بطریق ایوار و شبگیر بموجب فرستاده عبد العزیز خان بجهت کومک حارسان قلعه با دو هزار سوار رسیده بود روبرو شده بعد اندک زد و خورد تن باسیری داد - خانزاده بعد از اطلاع این حقیقت خطبه بنام عبد العزیز خان خوانده بمصلحت وقت خود را تلایع او ساخت و خوشی کفش قلماق را تا دو گروهی بخارا زنده برده





(۹۷)

در آنجا بانگوی سیونج بی و غیره که عبد العزیز خان نزد سبکان قلی برادره
تسخیر بلخ فرستاده بود کشته سر او را نزد خان مذکور برد - سبکان قلی بعد
از پیوستن این جماعت دو روز بجهت سرانجام امور ضروری رخصت
توقف خواسته سوم روز اینها را ببهانه ضیافت بخیمه خود طلبیده و طایفه
را که از نوکران خود در کمین داشت اشاره کشتن آنها نمود - و سرهای
پنج سردار که سیونج بی و تودی علی و محمد بیگ قبیچاق و کولی بیگ
عمش و یوسف بیگ و سید عطا بی باشند بریده نزد پدر فرستاده اظهار
یکرنگی نمود - خان مذکور بذات ارادت و اخلاص سرها مصعوب دوست
بیگ بدرگاه فرستاده اظهار یکرنگی نمود - آورنده بانعام خلعت و دو هزار
روپیه سرافرازی یافت *

آغاز سال بیست و سوم جلوس مبارک

لله الحمد و المنة که روز دوشنبه غرة جمادی الثاني موافق
بیست و سوم خرداد سال یک هزار و پنجاه و نهم هجری سال فرخ فال
بیست و سوم از جلوس مبارک شروع شده ابواب نشاط بر روی روزگار مفتوح
ساخت - و توجه جهان نواز بادشاه فلک جاه پیرداخت احوال و مرمت
ظاهر و باطن بندها مبذول گشته همگانرا مسرور و مبتهج گردانید - چون قبل
ازین ولایت بلخ و بدخشان اضافه ممالک معرورسه گشته بمقتضای گردش
روزگار نذر محمد خان را روز بد پیش آمده فرزندان و متعلقانش به هذدوستان
آمدند درینولا که بادشاه دریا دل از روی مروت و راه احسان آن ولایت را
باز بخان معز الیه عطا فرمودند و بمدد لطف والا بر مسند حکومت آنجا
منمکن گشت استدعا و اظهار طلب فرزندان و متعلقان نمود - اعلیٰ حضرت
خلافت منزلت از مروت فطری و لطف جبلی اسباب سفر از سواری

و بار برداری آماده نموده نخست عبد الرحمن سلطان را بعنایت خلعت و خنجر و جیقه مرصع و در اسب خاصه با زین طلا و سی هزار روپیه نقد معزز ساخته به بلخ رخصت فرمودند - و گرامی اختر برج خلافت بادشاهزاده محمد دارا شکوه که بحکم معلی به تربیت او می پرداختند بیست هزار روپیه نقد و جواهر و طلا آلات و اقمشه با دو دانه مروراید سوای آن که در مدت در سال ده ماه او سعادت اندوز حضور پرنور بود رعایتها و نوازشها یافته محتاج بشرح و بیان نیست - و چون نذر محمد خان التماس مدد خرچ نموده بود صد هزار روپیه سابق که از خزانه کابل مرحمت شده بود و صد هزار روپیه دیگر دینولا همراه عبد الرحمن سلطان فرستادند - ازین جهت که نذر محمد خان را استطاعت دادن جلدوی قتل سیونج بی و غیره بسبب آن قلی نبود خدیو جهان یک قبضه شمشیر مرصع و پنجاه هزار روپیه برای او مرحمت نمودند - و غرض رجب سال مذکور زنان و دختران نذر محمد خان که از لاهور بکابل رسیده بودند نهایت گرمی و مهربانی در باره هریک بظهور آورده سوای مبلغ سه لک روپیه نقد و جنس که در مدت اقامت هندوستان رعایت پذیر شده بود مبلغی گرانمند دیگر از نقد و جنس و زبور عطا فرموده کامیاب و خوشدل به بلخ روانه نمودند - و بیادگار فرستاده نذر محمد خان که همراه عبد الرحمن رخصت شده بود خلعت و خنجر مرصع و پنج هزار روپیه و همین قدر به محمد مراد فرستاده دوم خان مذکور عنایت نموده غازی بیگ دیوان مغول کابل و ناد علی داروغه عدالت را بانعام خلعت و اسب بر نواخته همراه دادند که بتاکید و احتیاط تمام این جماعت را بخان رسانیده مراجعت نمایند - خسرو سلطان و بهرام سلطان دو پسر کلان نذر محمد خان دل از تنعمات و مستلذات هندوستان جنت نشان برنگرفته

راضی رفتن بلم نشدند و بموجب در خور سرافرازی یافته لذت زندگانی حاصل نمودند *

هشتم رجب سنه هزار و پنجاه و نه هجری از واقعه لشکر قندهار بعرض مقدس رسید که بهادر خان افغان بعلت ضیق النفس آهنگ صوبه داری ملک عدم نمود - خدیو قدردان دلاور پسر کلان او را بمنصب هزاری پانصد سوار و شش پسر خورد او را بمناسب مناسب سر بلند گردانیدند - درین ایام عافل خان بفقاه در گزشت - خلیل الله خان را که بحراست اربک کابل می پرداخت بخشی دوم گردانیدند و بهرام ولد صادق خان بخدمت تورک و عطای خلعت و عصای طلا ممتاز گردید - و جمشید بداروغگی نقارخانه و خطاب نوبت خان و قائم بیگ از تغیر او بکوتوالی اردوی معلی سر بلند گشت - و جعفر ولد الله و یردی خان را از تغیر میر صالح قراول بیگی گردانیدند *

شانزدهم شاه و یردی ایلچی ایران را جعفر خان بمنزل خود طلبیده مجلس ملوکانه ترتیب داد - و بعد از تکلف ده هزار روپیه نقد رخصت ایران داده بدو گفت که دارای ایران بعد از استماع خبر تعین افواج نصرت امتزاج که کمر همت بجنگ صف بسته بودند استقامت نورزیده روانه هرات گردید لاجرم لشکر ظفر اثر بمحاصره قلعه قندهار پرداخته آنچه از تردّدات ایشان بر روی کار آمده معلوم شریف شده باشد - ملا سلطان علی و ملا سلطان محمد برادران ملا شاه بدخشی که با قبیلۀ خود از بدخشان آمده بودند بانعام چهار هزار روپیه و هشت لک روپیه بطریق مدد معاش از صوبه کشمیر کامیاب گشته رخصت کشمیر یافتند که با ملا شاه بگزینند *

قلعه ارک کابل که سراسر از سنگ و آهک در مدت دو سال
بصرف دو لک روپیه باهتمام غازي بيگ و قلعه گلي در کمال استحکام
بعرض پنچ گز و ارتفاع هشت گز که همگي دورش شش هزار و شش
صد گز بود و بر گرد شهر کابل باهتمام تاييفان امير الامرا صورت
تماميت يافته پسند نظر فيض اثر افتاد و چهل هزار روپيه ديگر براي
مرمت قلعه غزني و سي هزار روپيه بجهت بني قلعه چاريکار مرحمت
فرمودند - شاهزاده کلان را تا رسيدن لشکر از قندهار حکم اقامت در شهر
کابل داده سلح شعبان بدولت و اقبال متوجه هندوستان گرديدند - سوم
رمضان در همين منزل مرده فيروزي لشکر ظفر اثر و خبر شکست افواج
قرلباش بمسامع جاه و جلال رسیده خاطر اشرف را مسرت آمود ساخت -
خديو کشور ستان بعد از ادای سپاس آهي در جلدی خدمت بموجب
تفصيل ذيل شاهزاده و بندهای ديگر را باضافه نمايان سرافراز فرمودند -
پادشاهزاده مرید و منصور بختيار محمد اورنگ زيب بهادر بافعام خلعت
و اضافه دو هزار سوار دو اسبه و سه اسبه و جمله الملكي سعد الله خان بهمين
دستور و رستم خان بخطاب بهادر فيروز جنگ و اضافه سه هزار سوار دو اسبه
و سه اسبه بمنصب پنچ هزاري پنچ هزار سوار دو اسبه و سه اسبه و قليچ خان
بخلعت خاصه و اضافه دو هزار سوار دو اسبه و سه اسبه بمنصب پنچ هزاري
پنچ هزار سوار چهار هزار دو اسبه و سه اسبه و صوبه داري کابل سر بلند گرديدند -
راجہ رای سنگه بمنصب پنچ هزاري دو هزار و پانصد سوار و راو ستر سال
بمنصب چار هزاري چهار هزار سوار و نظر بهادر خويشي نيز بمنصب مذکور
و شاد خان بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار و عنايت علم و نقاره
و هريکی از رای سنگه و روپ سنگه را بمنصب دو هزاري هزار و دريست سوار
و عبد الرحيم و اله قلي و طاهر خان و قباد خان بمنصب دو هزار و

پانصدی هزار سوار و افتخار خان بمنصب دو هزار و دو هزار سوار و هریکی از علول ترین و جمال خان نوحانی بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و هر کدام از خوشحال کاشغری و محسن خان بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و هر یک از سید محمد بمنصب هزار و پانصدی و نه صد سوار و خنجر خان بمنصب هزار و سوار و جبار قلی کهر بمنصب هزار و نه صد سوار و هر کدام از حسین قلی آغر و چتر بهوج چوهان بمنصب هزار و نه صد سوار و هریکی از عبد الله بیگ و گوردن راتهور بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار از اصل و اضافه نوازش پذیرفته به نهایت مرتبه سر افزای رسیدند - و تا دوست سوار منصب دار که پایه آنها از هزاری کمتر بود و احدیان و برقداران و پیاده‌های باندار باضافه منصب و فزونی علوفه در خور حال مرحمت پذیر گشته کامیاب مطلب گشتند *

آنچه از مردم راست تقریر بی غرض که از آن طرف آمده بودند ظاهر شد اینست که عدد لشکر غنیم زیاده از سی هزار سوار بود و سرداران بموجب تفصیل ذیل مرتضی قلی خان سپه سالار و مرتضی خان قورچی باشی و سیاروش خان قنر آقاسی و پیر بداغ خان حاکم تبریز و سارو خان تالش و نظر علی خان حاکم اردبیل و ابراهیم خان حاکم گنجه و علی قلی خان حاکم مارو چاق و آقا خان مقدم و بیرام خان حاکم نیشابور و اوتار خان حاکم کرک و ملک نصرت خان حاکم سیستان و جمشید خان حاکم سمنان و عباس قلی خان حاکم کنک و نجف قلی خان میر آخور باشی و حسن سلطان حاکم جام و علی خان حاکم امان و منوچهر سلطان حاکم آمل و جوان شیر و شاه ویردی سلطان حاکم خوانف و کلب علی خان حاکم ساره و ولی خان سلطان و ارسلان

سلطان حاکم عباسیه و معتمد سلطان حاکم آقچه و مهدی قلی خان و معتمد جان سلطان و بابا خان و سلطان ارکلو و صفی قلی و نوذر سلطان و روشن سلطان و حسن سلطان و بسیاری از یوز بشیان در معرکه حاضر بودند - چنانچه از کوه کوشک نخود تا کنار ارغنداب که بیش از دو کوه است فوج فوج صف بسته ایستاده بودند - و بزابر عروده جهالت و بد مستی و وفور نخوت و غرور طعاسی که میر آخور باشی برای مرتضی قلی خان سپه سالار مهیا نموده بود میل نموده تذاول آن بعد از فتح قرار داد غافل از آنکه حکم تقدیر بصورت دیگر تعلق پذیر شده غیرت آلهی کار خود می کند *

چون بعرض اشرف رسید کو بواسطه ناسازگاری که میان شاهزاده مراد بخش و شاهنواز خان بهم رسیده معاملات دکن صورت درستی بر نمی گذر فرمان طلب بنام بادشاهزاده عزّ و زود یافته خدمت هر چهار صوبه بعمده الملک شایسته خان و نظم مالوه به شاهنواز خان از تغیر خان مذکور مرحمت شد - راو کرن قلعدار دولت آباد را از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی در هزار سوار سرافراز ساختند - نهم رمضان باغ فرح افزا به نازل اقدس طراوت تازه یافت - درین منزل تقرب خان که علاج کوفت پرستار خاص بادشاهی اکبر آبادی محل بوجه احسن نموده بود بانعام خلعت و منصب سه هزاری ذات و شش صد سوار از اصل و اضافه و اسب بازین طلا و هزار مهر نقد پیرایه عزت و سرمایّه افتخار اندوخت *

غازی بیگ دیوان کابل و ناد علی بیگ که از پیشگاه خلافت برای رسانیدن اطفال و عیال نذر محمد خان به بلخ رفته بودند مراجعت نموده دولت زمین بوس درگاه حاصل نمودند - بیست و سوم در باغ ظفر

پشاور نزول اجلال ارزانی فرموده بیست و ششم از آب انک در گذشته بیست و نهم باغ حسن ابدال را که قائم مقام گلستان ارم است از برکت قدم کمال طراوت و صفا بخشیدند - نهم شوال از آب بهت و دوازدهم از آب چناب عبیره نمودند - هژدهم از وصول غبار موکب جاه و جلال دارالسلطنت لاهور نقد مراد دیرینه در برو گذار خود یافت *

چون بعرض مقدس رسید که زبردست خان فوجدار سیوستان باجل طبیعی در گزشت نور الحسن را بجای او تعیین فرمودند - جملة الملکی سعد الله خان از کابل در هشت روز بدرگاه جهان پناه رسیده پذیرای سعادت ملازمت شد - ششم ذی قعدة شاهزاده باند اقبال با سلیمان شکوه خلف خود که در کابل حسب الحکم توقف نموده بودند از ادراک دولت حضور چهره بنور اعتبار تازه بر افروختند - سید مصطفی حاجب بیجاپور و شهنسوار سفیر سبکان قلبی خان بشف زمین بوس درگاه رسیده عرایض هر دو با پیشکش از نظر انور گزانیدند *

پانزدهم ذی حجه تاج خلافت را گرامی در بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر و بادشاهزاده سلطان محمد از یساق قندهار رسیده بعد از ادای آداب معهوده ملازمت اشرف بعنایت خلعت خاصه و اسپ کوه شکوه نام با ساز طلا میناکار و فیل با یراق نقره مفتخر و مباهی گردیدند - و رستم خان و راجه جی سنگه و راجه بیتل داس و نجابت خان و سردار خان و راب ستر سال و نظر بهادر خویشگی و میرزا نوذر صفوی و لهراسپ خان و قاسم خان و دیگر بندهای بادشاهی که در رکاب آن گرامی اختر اوج دولت و اقبال آمده بودند از سعادت اندروزی زمین بوس درگاه والا بر کام خاطر فیروزی یافتند - رستم خان یازده توپ خورد و نشانهای سرداران

تزلزلش که در وقت ظفر یافتن بر غنیم گرفته بود از نظر اقدس گزافید.^۲ چون مصدر ترددات نمایان و خدمات پسندیده شده بود بتازگی مشمول انواع عواطف گشته بمنصب شش هزار و پنج هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و عنایت خلعت خاصه و جیغه مرصع و اسپ با زین زرین و فیل با یراق نقره و ماده فیل عز و اکرام یافت - و تلیچ خان را که در کابل مانده بود بارسال خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ از طویلله خاصه با یراق طلا و فیل معزز گردانیدند و هر یک از سردار خان و راجه رایسنکه و رار ستر سال و نظر بهادر خویشگی را بمرحمت خلعت و شمشیر مرصع و اسپ و فیل و هر کدام از طاهر خان و قباد خان بعنایت خلعت و اسپ و حسین قلی آغرا بخطاب خانی و عطای خلعت و شمشیر با ساز طلا و ماده فیل بر کام خاطر فیروز ساختند - و ملا علاء الملک میر سامان که بزبور فضایل انسانی آراسته و در علم معقول و منقول و هندسه و ریاضی مهارتی تمام داشت بخطاب فاضل خان و سید محمود ولد خان دوران را بخطاب نصیری خان و شفیع الله میرتوزک را بخطاب تربیت خان نامور و بلند آوازه ساخته دومین را بمنصب دو هزار و پنج هزار سوار عز امتیاز بخشیدند *

چون از روی واقعه دارالخلافه شاهجهان آباد بعرض اشرف رسید که مکرمت خان صوبه دار آنجا نقد عمر عزیز و گوهر وقت گرانمایه صرف اتمام عمارات آنجا نموده آخر کار بغابر سزائویی متقاضیان اجل بجهت ادای محاسبه رجوع به دیوانکده عالم بالا کرد جعفر خان که بمنصب پنج هزار و پنج هزار سوار سربلند بود بلاضافه هزار سوار دو اسپه سه اسپه بصوبه دار دار الخلافه و انعام خلعت و اسپ با ساز طلا نهایت مراتب کامگاری یافته مرخص آن صوبه گشت - و خلیل الله خان بمرحمت

خدمت بخشی گری از تغیر جعفر خان و سیادت خان برادر اسلام خان بخدمت بخشی گری دوم و منصب سه هزار سوار امتیاز پذیر گردیدند *

سابق نظم صوبه ملتان به بادشاهزاده والا گهر محمد اوزنگ زیب بهادر تعلق داشت درینولا صوبه داری تنه و سرکار بهکر و سیوستان نیز مرحمت شده خلعت خاصه و تسبیح زمرد و لختی جواهر و مریع آلات مرحمت نموده دستوری دادند - بسلطان محمد سر بندی از یک قطعه لعل و دو دانگ مروارید و به سلطان محمد معظم پسر دیگر تسبیح مروارید مرحمت فرمودند - محمد صفی پسر اسلام خان را به بیجا پور نزد عادل خان فرستاده مصحوب او تشریف خاصه و سرپیچ مشتمل بر لعل و مروارید و زمرد قیمتی بخان معزالیه مرحمت فرمودند - شہسوار ایلچی سبکان قلی خان بانعام هفت هزار نقد و اسب با زین نقره سر بلندی یافته رخصت مراجعت یافت - درین ایام بعرض اشرف رسید که پیمانہ حیات میرزا حسن وند میرزا رستم لبریز گردید - و علی مردان خان از کابل آمده باستیلام عتبه والا کامیاب گردید *

ارتفاع یافتن رایات عالیات بصوب دارالخلافه

روز جمعه دوازدهم ذی حجه ماهچہ رایات ظفر آیات بعد از انقضای یک پھر و سه گھری از دارالسلطنت لاهور بسمت دارالخلافہ شاہجہان آباد ارتفاع گرامی گردید - روز اول باغ فیض بخش از وزود موکب اشرف طرأت ارم یافته ہفدہم از آب بیاب و بیست و یکم از آب ستلج عبور فرمودند - بعد از رسیدن انبالہ فاضل خان میر سامان را با کارخانجات براہ راست روانہ نمودہ خود بدولت و اقبال از راہ دریا شکار کنان متوجہ گشتند -

یازدهم محرم سنه یک هزار و شصت هجری کشتی سوار بدوالت خائفه شاهجهان آباد رسیده بعد از دوپهر عمارات والا را از نزل اشرف آسمان پایه گردانیدند •

جشن وزن شمسی

• بیستم ماه مذکور انجمن جشن وزن مبارک شمسی صورت نزنین یافته آن ذات مقدس را بزر سنجدیده دامن امید عالمی بجواهر و مروارید آموده ضعیف حالان گسسته امید را قومی دلیلی جاوید بخشیدند -

بعلی مردان خان امیر الامرا که از لاهور آمده سعادت ملازمت اشرف دریافته بود و بجملة الملکی سعد الله خان دو فیل با براق نقره مرحمت فرمودند - پیشکش شاهزاده مراد بخش از جواهر و مرصع آلات و پانزده فیل نو و ماده و شمامه عذیر بوزن چهار صد تولچه از نظر اشرف گزشته از جمله متاع یک لک و پنجاه هزار روپیه شرف پذیری یافت -

بیست و پنجم آن والا گهر عالی نسب بعنایت خلعت خاوه و جمدهر مرصع با پهلوانکاه و دو اسپ خاوه با وزن زرین و صاحب صوبگی کابل و اضافه هزار سوار بمنصب دوازده هزار و ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه مختص گشته مشمول کمال عواطف رخصت آن صوب یافت •

درین تاریخ بعرض اقدس رسید که اله یار خان واد افتخار خان در بنگاله رخت هستی بر بست - و اعتقاد خان که از بهرائچ روانه شده باکبر آباد رسیده بود از تعیناتیان ملک عدم گردید - و محسن خان پسر حاجی منصور بسبب شرب مدام چون حیات باده سر در سر آن کرد - و سید قلی ایشک آقاسی باشی نذر محمد خان از بلخ و میر گل از بدخشن آمده خود را بدریافت سعادت ملازمت رسانیدند - از پیشگاه فوازش خاقانی اولین

بمنصب هشت صدی چار صد سوار و خلعت و خنجر طلا و اسپ و پنج هزار روپیه و دومین بمنصب پانصدی درپست سوار و عنایت خلعت و خنجر طلا و سه هزار روپیه نقد اختصاص پذیرفته داخل بندگی درگاه گشتند - مهین اختر سمای دولت و اقبال بادشاهزاده محمد دارا شکوه که بیست و پنجم محرم الحرام از لاهور روانه شده بودند با سلطان سلیمان شکوه و سپهر شکوه سعادت قدمبوس مبارک دریافته هزار مهر نذر گزانییدند - خسرو و بهرام و خواجه طیب و خواجه عبدالوهاب و چندی دیگر که در رکاب آن والا گهر آمده بودند بسعادت کورنش رسیدند *

تزئین یافتن بزم نوروز اول در دار الخلافه

چون بعد از اتمام دار الخلافه شاهجهان آباد و نزل اشرف اقدس در آن مکان سعادت نشان نخستین نوروز جهان افروز نوید خرمی بگوش جهانیان رسانیده مشاطه بهار رسوم غازه کاری عذار لاله و گل را تازه کرد و باد نوروزی آبی بروی عالم خاک آورده در احیای اموات معجزهای عیسوی آشکارا نمود رای عالم آرای برای نفع رسانی خلایق اقتضای جشنی عظیم و بزمی نو آئین نموده متصدیان مهمات دولت را بجهت تهیه مواد سور و سرور مامور ساخت - فرمان والا شان بطلب اکثر امرا که در جاگیر و مواطن بودند بشرف صدر پیوسته هنگامه عیش و نشاط بتازگی رونق و گرمی دیگر یافت - کارپردازان امور سلطنت صحن بارگاه عرش اشتباه را در پرند زرتار و پرنیان طلا کار گرفته آرایش فضای باغ و بستان و تزئین زمین و زمانرا بسرکاری موسم بهار و کار گزاری قوای نامیه تفویض نمودند - از جلالی فقره و طلا و فروغ درو گوهر روی زمین محفل بهشت آئین بل رشک فرمای مهر انور و غیرت افزای بزم رنگین سپهر اخضر گشته تهیه

مواد بهجت و سرور حیرت افزای عالمیان گشت - و از برکت جلوس میمنت مانوس شاهنشاه زمان بر تخت مرصع و آرایش جشن نوروزی و پیرایش بزم فرخی و فیروزی زمین چون آسمان صفا پرور و نورانی گردیده خاطرهای غنچه شده مانند گلبن سوزی گل گل شگفت - مجموع امرای عظام و ارباب مناصب والا و اعیان و اکابر و اعالی و اهالی دار الخلافه که بظایر ادای تهنیت و مبارکباد قدوم اقدس آمده بودند درین انجمن خاص بار عام یافته بذوازش گوناگون اختصاص پذیرفتند - و بظایر خواهش طبع فیاض که همواره درباب ایصال نفع بعموم خلایق بهانه جو است دست زر افشان چون ابر ببارش زر داده غنی و فقیر را از خوان احسان بهره ور و زله بر گردانیدند *

هم درین انجمن والا مهین شاهزاده بلند اقبال از عنایت تشریف خاص با نادری و جمدهر مرصع بالماس و یاقوت، گرانها و زر کمر مرصع و سلطان سلیمان شکوه خاف آن والا گوهر بمرحمت خلعت و خنجر مرصع با پهلکتاره اعظام یافته بانعام چهار لک روپیه سمت اکرام پذیرفتند - بعد آن علی مردان خان امیر الامرا و سعد الله خان بعلی خلعتهای خاصه از اطلس که در کارخانه والا بکمال لطافت و پاکیزگی طلا دوزی نموده بودند بعز افتخار تارک بر افراختند - چون بعد از رحلت خان بلند مکن آصف نشان مغتبهی مراتب امرای عظیم الشان این دولت ابد پیوند هفت هزاره هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و انعام کرور دام که مجموع دوازده کرور دام باشد قرار یافته بود سعد الله خان را بانعام کرور دام مختص ساخته مطابق دوازده ماهه تنخواهش دوازده کرور دام مقرر فرموده باین پایه والا رسانیدند - دیگر امرای عظام مثل راجه جی سنگه و جسونت سنگه و رستم خان بهادر فیروز جنگ و جعفر خان و خلیل الله خان

و ناهل خان بمرحمت خلعتهای فاخره سرافرازی یافته تا شرف آفتاب هر روز بجمعی از بندها خلعتهای والا عنایت می شد چنانچه هزار کس از مردم کلان منصب بعطای تشریف والا قامت افتخار برافراخته پیرایه عزت در بر گرفتند *

پرگفته پانی پت که یک کرور دام جمع موافق دو نیم لک روپیه حاصل دارد در وجه انعام اسوه طاهرات زمان قدوه مقدسات دوران بادشاهزاده عالمیان بیگم صاحب مرحمت فرمودند - و هر کدام از دو پرستار خاص بادشاهی که بفزونی قرب منزلت عز امتیاز دارند یک لک روپیه انعام فرموده دیگر مخدّرات سوادق دولت را در خور پایه و منزلت بعطای نقد و جنس نوازش فرمودند - درین ایام سعادت فرجام از جمله پیشکش شاهزاده بلند اقبال و بیگم صاحب و غیره جنس شانزده لک روپیه که بدفعات در محفل معلی از نظر انور گزشته بود بموجب تفصیل ذیل درجه پذیرائی یافت - از بیگم صاحب جواهر و مربع آلات یک لک روپیه و از شاهزاده کلان دو نیم لک روپیه و از علی مردان خان دو نیم لک و از سعد الله خان سه و نیم لک روپیه و تنمه از دیگران *

حیات خان بمنصب سه هزار و دویست سوار و نصیری خان بمنصب سه هزار و هشت صد سوار و هر کدام از میرزا سلطان و فیض الله ولد زاهد خان بمنصب دو هزار و پانصد سوار و هر کدام از سید علی پسر سید جلال و سید هدایت الله صدر بمنصب دو هزار و صد و پنجاه سوار و میرک شیخ بمنصب هزار و پانصدی صد سوار و میر مصام الدوله بمنصب هزار و دویست سوار و بسیاری از منصبداران و خانه زادان و اهدیان و برقداران بفزونی منصب و علوفه و روزیانه

و هریک از میرجعفر داروغه داغ و میر صالح داروغه کتابخانه و پورن مل
بندیده بانعام ماده فیل و مکند بخدمت فوجداری و امینی قفوج از تغیر
دلیر خان و رگه‌ناهنه پیشدست جمله الملکی سعد الله خان ب خطاب رای
و عطای قلمدان طلا سر بلند گشند - و ایلچیان نذر محمد خان و عادل
خان بیجا پوری بانعام بیست هزار روپیه و کلوتان ب عطای سه هزار و فتحا
بمرحمت دو هزار روپیه کامیاب گردیدند *

روز سه شنبه سوم ربیع الثاني سال هزار و شصت فرخنده بزم وزن
مبارک آغاز سال شصت و یک انعقاد یافته زینت بر زینت افزود و این
جشن در جشن گلگونه چهره کامرانی و غار رخساره شادمانی گشته جیب
و دامن عالمی چون گریبان غنچه گل سوری از زر سرخ بر آمود - بهریکی
از مسیح الزمان و آتش قلماق پنج هزار و بعدد الحمید بادشاهنامه نویس
چار هزار و بعکیم خالق سه هزار روپیه مرحمت گشته تا یک سال پیشکش
روز پنجشنبه در انعام طاهر خان مقرر شد - علی مردان خان امیر الامرا را
دو باره بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصع با پهلکتاره و اسب با زین
زرین سر بلند ساخته رخصت کشمیر و رستم خان بهادر را به سنبهل
و راجه جی سنگه زا بوطن خود دستوری دادند *

چون میواتیان فساد پیشه از فرط زیاده سوری و نافرمانی خاں راه
مترو دین مابین اکبر آباد و دارالخلافه شاهجهان آباد بودند و برگذات
و قریات از تعدی آنها رو بویرانی نهاده بود تمامی محال وطن آن
مفسدان بطریق وطن در تیول کیرت سنگه دومین پسر راجه جی سنگه
که بنازگی بمنصب هشت صد سوار سرافرازی یافته بود
مرحمت نموده در قلع و قمع آن گروه واجب الدفع حکم جهان مطاع

بناکاید و مبالغه صادر فرمودند - حسب الامر جلیل القدر راجه جی سزگه با تمام مردم خود جمله محال وطن آن ملعونان را باحاطه پرکار قبل نقطه وار در میان گرفته گروهی انبوه را بدار البوار راهی نموده بقیه السیف را آواره باطراف و جوانب گردانید - و هر جا نام و نشانی از آن قوم یافت از بیخ و بن برکنده بجای آن مردم خود را آباد ساخت - آتش قلماق را بعنایت خلعت و شمشیر و سپر یراق طلا میذا کار و انعام پنج هزار روپیه نقد سرافراز فرموده رخصت مراجعت بلم دادند *

شروع سال بیست و چهارم جلوس مبارک

لله الحمد و المنة سال بیست و چهارم جلوس مبارک روز چهارشنبه عرّه جمادی الثانی سنه هزار و شصت و یفرخی و فیروزی شروع شده جهانیان را مرده کامرانی داد - چون قبل ازین نامه نذر محمد خان مشتمل بر کیفیت مهربانی و قدر دانی بادشاه دریا نوال و شکر عنایات آن برگزیده ایزد متعال و مشعر بر تشتت خاطر و پریشانی احوال و التماس مزید مرحمت و التفات رسیده موجب مزید توجه آن حضرت گشته بود درینفلا بمقتضای مکارم اخلاق و کرامت اشفاق سیادت مآب خواجه قاسم را بعنوان سفارت نزد خان مذکور فرستاده مبلغ صد هزار از قسم جواهر و مرصع آلات با نامه منظم از لوازم خلعت و اتکاد و ده هزار روپیه بعبد الرحمن پسر خورد خان مذکور ارسال داشتند - سیادت خان بخشی دوم باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصد سوار و حراست قلعه اکبر آباد از تغیر بانف خان سرافرازی یافته روانه آن صوب شد - خستکه بی سفیر نذر محمد خان نامه مشتمل بر امداد و معاونت آورده گزاید و بدولت دریافت ملازمت سرافرازی یافته بانعام خلعت و چهار هزار روپیه نقد کامیاب شد *

چون خدمت ضبط ولایت چورا گده از سردار خان از قرار واقع
 بتقدیم نرسید خاقان جهان راجه بهار سنگه را باضافه هزاره ذات بمنصب
 چار هزاره سه هزاره سوار دو اسپه سرافراز گردانیده چورا گده در جاگیرش
 مرحمت نمودند - شیخ عبد الصمد عمودی که رتق و فتق مهمات شریف
 محسن بدر متعلق بود و قبل ازین از جانب او بعنوان سفارت آمده
 بانعام عام بادشاه بنده نواز بهرؤ وافی برداشته معاودت بمکه معظمه نموده
 بود درینولا برهنمونوی بخت بیدار روی امید بدرگاه گیتی پناه آورده
 هژدهم رجب از سجود آستان ملائک پاسبان ناصیه افروز طالع گردید
 و بمنصب هفت صدی صد سوار و انعام خلعت و ده هزار روپیه بلند
 پایگی یافته داخل بندهای درگاه شد •

بیست و یکم از واقعه میوات بعرض رسید که راجه جی سنگه با چهار
 هزار سوار و شش هزار تفند و تبردار بمیوات آمده خانمان میواتیان
 را سوخته و خراب ساخته و جمعی کثیر متمردان را که جز قطع طریق
 و قتل مترددین کاری نداشتند بی سر و پی سپر کرده عیال و اطفال آن
 بدسگالن را اسیر و دستگیر نموده بقیه السیف را مستاصل مطلق گردانید -
 خدیو قدردان بنده نواز از جمله منصب راجه را که پنج هزاره پنج هزار سوار
 سه هزار دو اسپه بود هزار سوار دیگر دو اسپه سه اسپه ساخته برگنه چال
 کلیانه بجمع هشتاد لک دام بجاگیرش و خدمت فوطه داره آن محال
 به کیرت سنگه باضافه منصب مرحمت نمودند •

غیرت خان که از قبل شاهزاده بلند اقبال بضبط صوبه گجرات
 و منصب دو هزاره سوار داخلی سرافراز بود درینولا در سلک بندهای
 درگاه منسلک گشته باضافه هزاره ذات و عنایت عام و طاهر خان و حیات

خان نیز بعنایت علم راس المال مزید اعتبار و افتخار جارید اندوختند - چهاردهم شعبان سال هزار و شصت مظهر فیض جلی میر سید علی ولد سید جلال مرحوم بخدمت داروغگی کتابخانه و نقاش خانه از انتقال میر صالح خوشنویس که پنجم ماه مذکور سر بر خط اجل نهاده نقش حیانش از صفحه روزگار معو شده بود امتیاز یافت - و خدمت جواهر خانه از تغیر مومئی الیه به محمد شریف ولد اسلام خان و خدمت بکاولی از تغیر بهرام به یحیی ولد سیف خان و خدمت داروغگی زرگرخانه به بهرام مغوض شد *

شب چهاردهم بتماشای سفاین که بطرح غریب و نقش بدیع چراغان نموده هزاران هلال سفینه را رشک فرمای بدر منیر و جوئیار جون را از چراغان هر دو طرف روکش نهر کهکشان بل جوی شیر ریاض رضوان ساخته بودند پرداخته بجزیره و سفاین را مهبط انوار حضور نمودند - پانزدهم بغرّه ناصیه دولت و اقبال جموه مرصع بقیمت هشتاد هزار روپیه عنایت نموده تقرب خان را بمنصب سه هزار سوار از اصل و اضافه بلغد پایه گردانیدند - فراست خان ناظر مشکوی دولت را بانعام خلعت و پانصد مهر سرافراز ساخته رخصت زیارت حرمین شریفین دادند - و بمتصدیان احمدآباد فرمان شد که متاع یک لک و پنجاه هزار روپیه بابت بر عرب که بعد از فروخت با مغان سه لک روپیه می شود همراه مومئی الیه نموده حکم فرمودند که یک لک روپیه بشریف زید بن محسن برساند و یک لک روپیه بفضلا و صلحا و میر فرمان مکه و یک لک روپیه بقفرا و مساکین مدینه مذوره قسمت نماید *

ششم ربیع الثانی سال بیست و سوم جلوس مبارک در اثنای گزشتن اسپان از نظر اشرف چون راضی اسپ را بجولان آورده همین که

گرم عذرا ساخت در آن وقت قاضی اسلم بمجرا می آمد از واهمه پایش بدر رفته بزمین افتاد و آسیبی سخت رسیده مدت چار ماه صاحب فراش بود و بعد یافتن صحت از پیشگاه خلافت بر رفتن زیارت حرمین شریفین و بردن متاع که مصحوب فراست خان فرستاده شد مکلف گردید - او از بی توفیقي قبول نکرده التماس رخصت کابل نمود - بادشاه حق آگاه اگرچه از قاضی این معنی را نه پسندیده او را محروم دولت صورت و معنی دانستند اما بنابر مروت سیورغال کابل که ده هزار روپیه حاصل داشت بدستور سابق مسلم داشته قاضی خوشحال را که بخلیقه صلاح و تقوی آراسته و سابق خدمت قضای دارالخلافه داشت بعزایت خلعت و خدمت قضای عسکر ظفر اثر و منصب پانصدی ذات سرافراز نمودند *

چون سنی مبارک از شصت تجاوز نموده مرخصات افطار به تحقیق پذیرفت و علما و فضلا از روی کتب فقه فتوی دادند که اگر کارفرمای زمانه بنابر ضعف بدن افطار نمایند و فدیة بدهند جایز خواهد بود - لاجرم بر طبق تجویز ارباب شرع شریف عمل نموده مقور ساختند که در هر رمضان شصت هزار روپیه بفقرا و مساکین و محتاجان بعنوان فدیة بدهند و هر شب سالاران خوان نعمت سماط نوال گسترده اقسام طعام و انواع شیرینی و فواکه و خوشبو درمیان آورده همگنان را بتناول نعمتهای خاص صلی عام دادند - غرض شوال بادشاه دیندار بجهت ادای دوگانه عید بمسجد منظور نظر خلیفه آلهی پرستار خاص بادشاهی بی بی اکبر آبادی محل تشریف فرموده از زر نثار جیب و دامن فقرا را پر نمودند *

سوم ماه مذکوره پیشکش بادشاهزاده شاه شجاع بهادر از نفایس بنگاله و غیره بقیمت یک لک و پنجاه هزار روپیه از نظر اشرف گزشته

منظور نظر فیض اثر شد - جان نثار خان عرف یادگار بیگ میر توزک
بمرحمت خلعت و منصب دو هزاره هشت صد سوار و خدمت
بخشی گری دوم از تغیر شادی خان سر بلندی یافته سید بهادر از تغیرش
بخدمت میر توزک بلند پایگی یافت - دوازدهم بیادشاهزاده محمد
شجاع پاندان مرمع با شمشیر خاصه زر نشان و دو اسب بساز طلا میثاکار
و اقسام پارچه ارسال یافته سید سلطان ملازم شاه بلند اقبال را بعزایت
خلعت و منصب هزار و پانصدی دویست سوار بکراست عوبه پنجاب
از قبل آن والا جذاب سرافراز گردانیدند - شانزدهم بچتر خان کلاونت
را که ابراهیم عادل خان از دنات طبع و تصور فهم دختر برادر خود بعقدش
داده و ازو فرزندان بوجود آمده بانعام چهار صد مهر نواختند *

روز شنبه هژدهم نو نهال بوستان دولت سلطان سپهر شکوه را که شش
سال شمسی از سنین عمرش منقضی شده بود در حضور اندس وزن
نموده هم سنگش بقر و مساکین قسمت نمودند و بآن والا گهر سرپیچ
لعل قیمتی عطا نموده از اصل و اضافه چهار صد روپیه روزیانه و پانصد
روپیه روزیانه سلطان سلیمان شکوه مقر فرمودند - مرتضی خان بسبب
کبر سن و ضعف قومی از منصب برطرف گشته بسالیند بیست لک
دام داخل دعا گویان شد - چون بعرض مقدس رسید که باغی که
عصمت پناه اکبر آبادی محل نزدیک سرای بادلی بفاصله دو نیم
کوه از قلعه شاه جهان آباد بنا نهاده بود باتمام رسیده بفیض نزول اشرف
طراوت دیگر بخشیده رونق بر رونق افزودند - آن پرستار خاص هژده خوان
زر و سیم نثار مقدم مبارک نموده سرافرازی بی قیاس اندوخت - این
باغ نو آئین که فضایی فرح افزایش بهوا داری فیض از ارم گرفته و زمین
دلنشینش بفرش سبزه و گل گوهر خویشتن را بر رخ فلک ثوابت

کشیده نمونه باغ فیض بخش و فرح بخش لاهور و کشمیر است - بهمان طول و عرض حیاض و انهار و خیابان و چمن بنا یافته محیط اطایف و بدایع گوناگونست و چون دلی بی غم خوش و خرم و مانند نزهت آباد فراغ خاطر داغ دل گلشن جنان - مجعلاً آن منظور نظر بترتیب مرتبهای عالیّه مربع سه صد گز در سه صد گز بنا یافته زمین دو مرتبه بالا قریب سه صد گز از سطح مرتبه پائین بلند است و مشتمل بر منازل دلنشین - و در هر مرتبه که سه صد گز طول دارد نهری بعرض هشت گز در وسط حقیقی آن جاریست و آب نهر مذکور در هر عمارت بعرض دو گز و بعضی جا کم و بیش سایر و دایره گشته در حوضها بصورت آبشار می ریزد - و حوضهای کلان و فواره‌های در فشان قطار اندر قطار و بروج و عمارات بهر دو باغ کلان لاهور و کشمیر مانند است سواى حوضی که در مرتبه دوم بطول بیست و دو و عرض هژده گز و هر چهار طرفش ایوان‌های نو آئین و بر دو ضلع آن دو چوکندي واقع شده مانابه حوض محبوبي بهون - و حوضی دیگر مئمن که قطرش چهل گز است و هر ضلعش هفده گز و بیست و یک فواره دارد بعینه نمونه چشمه شاه آباد - از حوض مرتبه دوم همان نهر بعرض هفت گز تا خیابان پیش جاری شده و بر دوز ایوانها جریان یافته بحوض مئمن داخل می شود و از آن برآمده بجانب ضلع شمالی این باغ می رود و از آن پس از مرتبه باغ سوم گزشته در تالابی که بطول دو صد و چهل و پنج و عرض یک صد و شصت گز بیرون باغ مرتب گشته داخل می شود - مجعلاً در عرض چهار سال بصرف دو لک روپیه صورت تمامیت پذیرفت - سرای بادایي که خام بود نیز از سرکار عصمت پناه بی بی اکبر آبادي محل خاص مشتملبر هفتاد حجره و پیش حجره و ایوان بگچ و ریخته حسن انجام

یافت - ملا شفیعی یزدی نهم ذی حجه از بساط بوس انجمن حضور پر نور
برگام خاطر فیروزی یافته بعنایت خلعت و انعام سه هزار روپیه نقد
و منصب هزاره صد سوار معزز و مقلنخر گردید - موسی الیه بعد از
تحصیل علوم متداوله عقلیه و نقلیه برای تحصیل روزی حلال مبلغی از
سوداگران بعنوان مضاربت گرفته به هندوستان بهشت نشان که ماوی ناز و
نعیم راتبه داران زمان و زمین است چندی در اردوی معلی بسربرد
و پس از معاودت موکب نصرت از کابل بصوب هندوستان بقصد مراجعت
ایران بسورت رفته چون طالعش رو به بلذدی داشت مراتب دانش و
استعداد او معروض اشرف گشته فرمان طلب او بنام متصدیان آنجا شرف
صدور یافت *

چون بعد از سپری شدن ایام راول منوهر رامچندر برادر زاده
او که شایسته جانشینی نبود بی حکم اقدس بجای او نشست و روپسنگه
راتهور سبل سنگه خویش راول را که منوهر خواهش جانشینی نموده بود
بدرگاه والا فرستاد و عرضداشتی مصحوب او متضمن التماس مرحمت قلعه
جیسلمیر و خطاب راول برای او ارسال داشت بمراحم بادشاهانه موسی
الیه را بانجام ملتسمات مذکور سرافراز ساختند - سوم ذی قعدة از
عرض داشت سبل سنگه بعرض مقدس رسید که چون او بقلعه جیسلمیر
رفت اکثر مردم آنجا بار گزیدند و قلعه بتصرف او در آمد و
رامچندر بی ستیز و آویز رو بفرار نهاد - دو فیل که سبل سنگه زمیندار
سانلمیر ارسال داشته بود از نظر انور گزشت - حضرت خاتانی پوگنده
سانلمیر را با قلعه آن که براول منوهر بهاتی زمیندار جیسلمیر متعلق
بود بعد از در گزشتن او در تیول راجه جسونت سنگه مرحمت فرمودند -
بیست و هشتم از مضمون عرض داشت راجه بمسامع حقایق مجامع

رسید که قلعه مذکور بمحاصره نه روز مفتوح گشت و پرتاب بهائی در قلعه با گروهی که بود بقتل آمد *

دهم ذي حجه بجهت ادای نماز عید الضحی بمسجد عصمت پناه بی بی اکبر آبادی تشریف برده بعد از مراجعت سنت قربان به تقدیم رسانیدند - درین روز بشاهزاده بیدار بخت دارا شکوه خلعت خاصه و یک قطعه لعل و دو لک روپیه نقد بجهت انجام حویلی شاهجهان آباد که سابق نیز دو لک روپیه برای ساختن آن داده بودند مرحمت فرمودند - بیست و نهم منشور عاطفت منشور با خلعت خاصه و سرپیچ مرصع که قیمت مجموع هشتاد هزار روپیه بود با فیل کوه شکوه نام با ساز نقره و ماده فیل و فیلی خورد بعادل خان حاکم بیجا پور مصکوب فتح الله خان فرستادند *

چون از عرض داشت متصدی بندر سورت بعرض مقدس رسید که سلطان محمد خان فرمان فرمای روم سید محی الدین نامی را بعنوان سفارت با نامه فرستاده وارد سورت گردیده از پیشگاه خلافت فرمان و خلعت بسید محی الدین مصکوب خواجه روشن گرزدار و بنام متصدیان مهمات صوبجات دیگر حکم معلی بشرف صدور پیوست که هر کدام بموجب ذیل بایلیچی مذکور بدهند - متصدی بندر سورت ده هزار روپیه از خزانه عامه و ملتفت خان صوبدار برهانپور ده هزار و میرزا خان ناظم مهمات مانند ده هزار و شاهنواز خان صوبدار مالوه ده هزار روپیه و خلیل الله خان در شاهجهان آباد ده هزار روپیه *

درین ایام چون خاطر اشرف متوجه شکار نیله بود در هشت روز بنجگاه نیله بتفنگ خاصه شکار شد - محمد صالح خوانی مشرف نوبخانه بخدمت کوتوالی از تغیر قایم بیگ سرافراز گردید - نوزدهم

بادشاهزاده والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر حسب الطلب اشرف
از ملتان رسیده سعادت اندوز ملازمت اقدس گشته بعنایت خلعت
خاصه سر بلندی یافتند *

جشن وزن شمسی

بیست و ششم محرم الحرام سنه یک هزار و شصت و یک مطابق
بیست و نهم دی ماه روز پنجشنبه مجلس آغاز سال شصتم از عمر جاوید
طراز و جشن وزن شمسی وزن مبارک در ایوان رفیع مکان شاه محل
انعقاد یافته انجمنی بهشت آئین بزینت تمام آراستند و عالمی
از فیض احسان بادشاه دریا دل کامیاب گشته سرمایه سیرچشمی اندوخت -
پیشکش شاهزاده والا گهر اورنگ زیب بهادر قدری جواهر و دوازه اسب
و چهل و پنج استرو پانصد شتر از نظر انور گزشته آن والا گهر بانعام یک
لک روپیه سر افزای یافت - ذوالفقار خان بانعام منصب پانصد سوار
بمنصب دو هزار و دو هزار سوار و محمد ابراهیم پسرش از اصل و اغافه
بمنصب هزار و ششصد سوار فرق مباحثات بر افراختند *

توجه اشرف بگلگشت کشمیر جنت نظیر

چون در موسم برسات گزشته بسبب عدم بارش باران هوای دارالخلافه
بعنایت گرم گزشت لاجرم سعادت نصیبه بقعه کامل نصاب کشمیر محراب
اراده آنحضرت آمده عزم آن سمت سمت جزم پذیرفت - چنانچه غره
ربیع الاول سال هزار و شصت و یک طلوعه افواج بحر امواج مرکب منصور
بجانب مذکور متوجه شده در اعر آباد نزول اجلال فرموده اول شاهزاده
عالی مرتبت محمد اورنگ زیب بهادر را بعنایت خلعت خاصه و دو

اسپ با سُر طلا عَز امتیاز بخشیده بملتان و ثانیاً جعفر خان را از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاره پَنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عنایت خلعت و اسپ با زین زرین و فیل از حلقه خاصه و صوبه‌داری تته از تغیر سعید خان بهادر ظفر جنگ مباحی گردانیده رخصت آنصوب فرمودند. و نامدار پسر خان مذکور را از اصل و اضافه بمنصب هزاره ششصد سوار سر بلند گردانیدند - خلیل الله خان را بمنصب چار هزاره چار هزار سوار و صوبه‌داری شاهجهان آباد مختص ساختند - و لهراسپ خان را از اصل و اضافه بمنصب هزاره سه هزار سوار و خدمت میر بخشی از تغیر خلیل الله خان بر نواخته سلطان حسین ولد اصالت خان را بفوجداری میان دو آب و محمد شریف ولد اسلام خان را بخدمت بخشی گری و واقعه نویسی دارالخلافه سرافراز گردانیدند - فیض الله ولد زاهد خان کوکه بخطاب خانگی سر فرازی یانت *

روز دیگر کوچ در کوچ ازین منزل متوجه پیشتر شده از نزدیکی سرهند شاه بلند اقبال را رخصت لاهور دادند - شانزدهم دولتخانه سرهند را از نزول اشرف رشک ارم ساخته از آنجا بسر کوچ بکنار آب ستلج رسیده بیست و پنجم از دریای بیاه بر کشتی سوار عبور نمودند - غرة ربیع الثانی بباغ فیض بخش دار السلطنت لاهور نزول اجلال فرموده آن مکان فردوس زیب را از فرمقدم همایون رشک فرمای بهشت برین گردانیدند - شاه بلند اقبال با فونهای بوستان دولت سلطان سلیمان شکوه و خسرو سلطانی ولد نذر محمد خان و مغل خان حاکم معزول تته سعادت ملازمت دریافتند مشمول توجهات والا گردیدند - دوم عابد خواجه که در ایام فقره نذر محمد خان او را نقیب گردانیده بود باستیلام سده سپهر مرتبه رسیده نه اسپ در پیشکش گزانی و بعنایت خلعت و منصب هزاره

صد و پنجاه سوار و انعام چهار هزار روپيه سر بلند شده داخل بندهامي درگاه گردید - چهارم همعنان دولت و اقبال از باغ مذکور بدولت خانه لاهور تشریف فرمودند *

جشن وزن قمری

پنجم ماه مذکور روز دوشنبه محفل وزن مبارک قمری آغاز سال شصت و دوم از سنین عمر مبارک ترتیب داده باشاء سر انگشت جود جهانی از ارباب نیاز را بر مراد خاطر فیروز نمودند و بایمائی گوشه ابروی عطا برای عالمی سرمایه استغنا آماده ساختند - حیات خان را بمنصب سه هزاره هزار و پانصد سوار و سید سلطان ملازم شاه بلند اقبال را بمنصب دو هزاره چهار صد سوار و خطاب صلابت خان و تربیت خان را بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار و ملا شفیعی یزدی را بمنصب هزار و پانصدی صد سوار و حسین قلی آغر را بمنصب هزاره هشتصد سوار و اسد الله ولد شیر خواجه را بمنصب هزاره پانصد سوار و ناظر خان را بمنصب هزاره دو صد سوار از اصل و اضافه مفتخر و مباهي گردانیدند - و غیرت خان را که از قبل شاهزاده کلان بنظم صوبه گجرات می پرداخت بمنصب سه هزاره هزار و پانصد سوار و شیخ عبد الکریم تھانیسری را بعد از تغیر دیوانی اکبر آباد بخدمت وکالت گرامی اختراوج دولت و اقبال و منصب داخلی هزاره صد و پنجاه سوار و شیخ موسی گیلانی را بخدمت دیوانی کابل و مرحمت ماده فیل سر بلند و معزز نمودند - به بدیع الزمان امین لختی محال خاصه صوبه پنجاب و سید محمد محمود کروری بتاله و غیره ماده فیل مرحمت شد *

پانزدهم بمنزل خلف دودمان عزّ و جلال شاه بلند اقبال شرف
 نزول ارزانی فرموده از جمله نثار و پیشکش یک لک روپیه را متاع گرفتند -
 از جمله پیشکش سعد الله خان نیز جواهر و اقمشه یک لک روپیه بشرف
 پذیرائی رسید - پیشکش روز یکشنبه تا یک سال به ملا شفیع‌العی یزدی
 مرحمت فرمودند - بهراسپ خان میر بخشى را تا رسیدن سعید خان بهادر
 ظفر جنگ از تنه بجهت نظم مهمات و پرداخت معاملات صوبه کابل رخصت
 فرمودند - کب اندر سنیاسی که در تالیف دهرپد و تصنیفات هندي
 سلیقه درست و مهارت نام دارد بدرگاه عالم پناه رسیده رخصت بار
 یافت و تصنیفاتش پسند خاطر مبارک افتاده بخلمت و انعام در هزار
 روپیه مباحی گشته سر عزت باوج فلک بر افراخت *

چون حقیقت پریشانی مغولان تالان زده المان بیدین و بی ایمان
 بعرض مقدس رسید چهل هزار روپیه عنایت نموده حکم فرمودند که سید
 هدایت الله صدر و میرک شیخ و مظفر حسین بخشى احدیان و سید بهادر
 میر توزک به بی نوایان و دل شکستگان بلخ و بدخشان قسمت نمایند -
 و از واقعۀ بنگاله بعرض مقدس رسید که بندر هجلی را با قلعه حاکم نشین
 ملازمان بادشاهزاده عالی تبار شاه شجاع بسرکردگی خان بیگ که از قبل
 آن والا گهر بحر است صوبه اودیسه می پرداخت از تصرف زمیندار آنجا
 بر آورده ضمیمه ممالک محروسه گردانیدند - منصب خان بیگ مذکور از
 اصل و اضافه هزاره هفت صد سوار قرار یافت *

بنابر آنکه ساعت کوچ والا بصوب کشمیر بیست و چهارم جمادی
 ۱۰۰۰۰ مقرر شده بود پانزدهم ماه مذکور امیرالامرا بعنایت خلعت خاصه
 و کمر خنجر سر بلند گشته بجهت ساختن راه پیشتر روانه شد - عبدالرحمن^۱

سلطان که در آغاز سال بیست و سوم جلوس مبارک غرّه جمادی الثانی رخصت یافته بود نذر محمد خان را ملازمت نموده بذابر مصلحت وقت بحکومت و امانت ولایت غوری که سابق مکانات آن بعده حبیب درمن بود از جانب خان مذکور رخصت یافت - درین اثنا سبکان قلی خان قابو یافته با جماعت کثیر از اوزبک و المان بر سر بلخ آمده کار بر نذر محمد خان تنگ ساخت - ناگزیر خان معزالیه به عبد الرحمن نوشت که از راه برگشته بمدد پدر رسد - او بعد از اطلاع بر حقیقت حال و ابا و امتناع قلعدار غوری بر جناح استعجال روانه بلخ گشته بمکانه ابراهیم ایبک که سر راه بر او گرفته بود پرداخت و جنگ سخت درمیان آمده ابراهیم مقتول گردید - در اثنای این حال قلماقان که با سبکان قلی متفق بودند از چهار جانب رسیده هنگامه آویز و ستیز گرم ساختند - عبد الرحمن سلطان بذابر قلات جمعیت تاب مقاومت نیاروده رو به هزیمت نهاد و از نامساعدی طالع بعد از طی دو منزل گرفتار شده در زندان سبکان قلی خان افتاد - چون نقش چنین زشت و صورت هلاک خود را در آئینه معاینه مشاهده نمود نگاهبانرا امیدوار نوازش پادشاهی نموده بطایف الحیل باتفاق آنها روانه درگاه گردید - شانزدهم بدریافت ملازمت اشرف رسیده زندگی از سر نو یافت و بعدایت خلعت خالصه و جمدهر مرصع با پهلوتاره و منصب چار هزاری ذات پانصد سوار و اسب با زین زرین و ماده فیل و بیست هزار رویه نقد سر بلند گشته از انعام عام بادشاه عالم پناه همراهانش نیز بمنتهای آرزو رسیدند *

سعد الله خان بهادر ظفر جنگ از صوبه بهار بزمین بوس حضور رسیده بعد از مرحمت خلعت و اسب با زین زرین و فیل خالصه و خدمت صوبه داری کابل چهارم رجب روانه آن صوب شد - و مظفر

حسین را از اصل و اضافه بمنصب هزاره چار صد سوار و خدمت بخشی گری و داروغگی توپخانه صوبه کابل معزز ساخته به مهین اختر فلک جهانبانی نالکی که هفتاد هزار روپیه قیمت داشت عنایت نمودند - مرشد قلی را بخشی گری و ناد علی را بخدمت قلعداری و محمد صالح را بکوتوالی لاهور برنواخته آخر روز بیست و نهم جمادی الثانی باراده سیر کشمیر از دار السلطنت لاهور کوچ نموده آن روی آب راوی در خیمه و خرگاه نزول اجلال ارزانی فرمودند - بحکمت حکیم کامل قدرت که فاعل مختار است درین سال اول برسات باران کمتر بارید و از افراط حرارت زراعتها رو به پختگی نهاد و آخر باران رحمت الهی شروع در بارش نموده تا چهار ماه بشدت تمام در اطراف و اکناف بارید - چنانچه دریاها طغیانی نموده آب بهت تا هفت روز محیط قصبه بهیره بوده مردم را نزدیک به هلاک رسانید - و بعد از انتظار بسیار تنزل نموده کافه انام را از قید اضطراب رهایی داد *

آغاز سال بیست و پنجم از جلوس مبارک

روز یکشنبه عرّه جمادی الثانی سنه یک هزار و شصت و یک موافق سی و یکم اردی بهشت ماه الهی آغاز سال فرخنده فال بیست و پنجم جلوس میمنت مانوس از کنار رودبار راوی کوچ فرموده فروغ ناصیه دولت و اقبال بادشاهزاده بلند اقبال را بعنایت خلعت خاصه و سرپیچ گران بها از لائی و زمرود که اکثر اوقات بر فرق همایون می بستند سر بلند ساخته با سلطان سلیمان شکوه دستوری معاودت لاهور دادند - بعد از ورود بساحل آب چناب کشتیها را با یکدیگر پیوسته پل بستند و باسانی تمام از آن راه

کشاده گزشتند - بادشاهزاده مراد بخشش از کابل آمده شرف اندوز ملازمت گردید و بعنایت خلعت خاصه و دو اسب از طویلۀ خاصه با زین طلا و صاحب صوبگی مالوه مشمول عواطف گشته دستوری یافت *

چون اوایل بهسات از امساک و اواخر از افراط باران بمزروعات خالصه شریفه صوبه پنجاب که حاصلش قریب بچهل کرور دام نزدیک بصد لک روپیه است آفت رسیده بود سعد الله خان را بجهت تشخیص معاملات پنجاب و استمالات رعایا درین جا گزاشته بسمه کوچ به بهنبر و از آن مکان در عرض پنج روز به تنه نزل نموده پانزدهم در دهی پنج نزل اشرف فرمودند - و شانزدهم پنج و نیم کروه راه پیموده اعتقاد آباد را بقدم اشرف مورد برکات گردانیدند - از بسیاری نشیب و فراز و ناهمواری و تنگی راه اعلیٰ حضرت به تصدیع تمام یک پهر روز مانده بمنزل رسیدند و ملکه دوران باهل محل بادشاهی وقت شام وارد گشتند - هفدهم از کتل حیدر آباد که از سر کتل تا پا برف بود و بعضی جا یک گز و بعضی جا کمتر ارتفاع داشت آنرا لکدکوب نموده همه جا زینه بریده بودند عبور نموده در دهی حیدر آباد که از منزل گزشته در کروه بود نزل اجلال فرمودند - هژدهم باربری و نوزدهم بدیوبی و بیستم باره موله مخیم سراق درخت و اقبال گشت - و از آنجا بیست و یکم برگشتی که امیر الامرا قبه و ستونش از طلای ناب و غلافش از زربفت ترتیب داده و دیگر سفاین سرکار خاصه که در کمال زیب و زینت ساخته شده بود سایر خدمه محل سوار شده با هزاران شادمانی متوجه شهر گشتند - و جا بجا خرامان و تفرج کزان مرحله پیمایا گردیده شب در سراق عصمت که بر ساحل دریا نزدیک لولی پور برپا شده بود گزانیدند - دوم در باغ که بر ساحل رودبار بهت که بکمال زیبایی و زینت احداث پذیرفته نزل فرمودند - بیست و سوم روز

مبارک در شنبه ساحت دولتخانه سپهر نشانه کشمیر را از پرتو ورود مسعود غیرت افزای طارم چارم گردانیدند - بیست و ششم منزل امیر الامرا بیمن مقدم خاقان بنده نواز مورد برکت و مصدر سعادت گردید - خان معز الیه بشکر این مرحمت والا از جواهر و اقسام اقمشه نفیسه کشمیر بقیمت یک لک و بیست هزار روپیه گزرا نیده سر ثفاخر از اوج فلک در گزرا نید - دوم رجب سعد الله خان که در وزیر آباد چندی بجهت تنقیح معاملات پنجاب مانده بود آمده ملازمت نمود - محمد صبی پسر اسلام خان که به بیجا پور نزدیک عادلخان رفته بود آمده ملازمت نمود - و پیشکش بادشاهی که از نقد و جنس و انیال چهل لک روپیه بود و بجهت باشاهزاده جهانیان بیگم صاحب از نقد و جنس پنج لک روپیه و برای مهین اختر برج خلافت نقد و جنس و انیال بقیمت پانزده لک روپیه آورده بود بعرض اقدس رسانید - کنور رام سنگه ولد راجه رام سنگه باضافه پانصد بمنصب هزار سوار مفتخر گردید *

چون حقایق آگاه ملا شاه بدخشی از مریدان قدوة المحققین میان میر بدیدن بادشاه معارف گاه آمده فیض صحبت دریافت چهارم این ماه بادشاه درویش نواز بمسجده که از سرکار ملکه زمان بادشاهزاده جهان بیگم صاحب برای عبادت گاه او بصرف چهل هزار روپیه و عمارت اطرافش بجهت بودن فقرا در کمال صفا و پاکیزگی بمبلغ بیست هزار روپیه صورت اتمام یافته بود تشریف فرمودند - آن خلوت گزین زاویه تجرید بدولت مجالست رسیده از سخنان بلند حقایق و معارف بهره وافی اندوخت - دهم اوریست اشرفی بشیم یکی گیلانی مرحمت فرمودند - و فرجدار پیزوج و کاشال و دمیل بجبار قلی کهر مقرر ساختند - دوازدهم آدم خان ولد علی تبّتی و محمد مراد برادر زاده او را بعنایت خلعت

سرافراز ساخته با علیم بیگ و نعیم بیگ پسران سلیم بیگ کاشغری که ضامن آدم و محمد مراد شده بودند با گروهی از زمینداران کشمیر رخصت فرمودند که به تبت رفته میرزائی را که بر همنوئی ادبار رو از بندگی تافته مستاصل سازند و ولایت تبت بتصرف در آورده بضبط و ربط مهات آنجا پردازند *

ملا فروغی شاعر که در نکته سنجی طبع موزون دارد مثنوی در تعریف شاهجهان آباد از نظر اشرف گزاینده بانعام هزار رویه عز امتیاز اندوخت - میرزا خان نبیرا عبد الرحیم خانخانان بخدمت قلعداری احمد نگر از انتقال احمد خان نیازی و ملتفت خان خلف اعظم خان بخدمت دیوانی خاندیس و برادرش مغل خان بصوبعداری تته سر بلند گردیدند - شب یازدهم که لیلة البرات بود مبلغ مقرب به نیازمندان و محتاجان کشمیر قسمت فرموده با پردگیان شبستان دولت بتماشای چراغان بساتین دل و اطراف آن و تفرج سفاین که بروش غریب روشن شده بود پرداختند - هژدهم بسیر تالاب صفاپور که گلگشت آن قطع دلنشین و تفرج عیون ماء معین یاد از خوشی و دلکشی ارم می دهد بر کشتی تشریف فرمودند - شب هنگام تماشای چراغان بر کوهچکه آن روی آب که ملازمان ملکه درازان نموده بودند فرمودند - روز دیگر کشتی سوار بشهر معاودت فرموده بیست و هفتم چون از عرضداشت آدم خان تبتی بعرض مقدس رسید که میرزائی نابکار با توابع راه فرار سر کرده و تبت بتصرف بندهای درگاه آمده او را از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار سر افراز ساخته ولایت تبت که هشتاد لک دام جمع دارد در جاگیر او و برادرانش بطریق وطن مرحمت نمودند و بکب اندر ماده فیل و هزار رویه نقد مرحمت شد *

مراجعت از کشمیر به لاهور

چون اواخر بهار بسبب فزونی بارش و طغیانی آب ریاض و حدایق اطراف و وسط دل بی صفا و رونق گردید و باغ دولتخانه که پایان جهرکه واقع است از کثرت درآمد آب از طراوت افتاده و اشجارش خشک گردید و مقارن این باد تند بوزش در آمده درخت بسیار از سفیدار و چنار بر زمین انداخت و سیرگاہلی کشمیر از صفا و پاکیزگی و نزهت و ترو تازگی بیگانه مطلق گشت از غایت بیدماغی مکرر بر زبان قدسی ترجمان گزشت که آمدن کشمیر بعد از طی منازل دشوار و عقبات صعب و تصدیع برف و باران محض بجهت تماشای گل و سبزه و آب است هرگاه طغیان آب حدایق و سیرگاہلی اینجا چنین بی صفا و بی طراوت ساخته و شدت باد بدین درجه لطف همه چیز را از پا براندازد و باوجود تماشای بساتین و حدایق لاهور و شاهچہان آباد و تفرج ماء معین. روضہی ازم آئین این همه تصدیع بر خود پسندیده بدینجا آمدن محض فعل عبث است انشاء اللہ تعالی بعد ازین هرگز روی توجه بدین طرف نخواهم گزاشت - لاجرم بدین داعیہ بیشتر لشکر ظفر اثر را براہ راست رخصت نموده غرہ رمضان سنہ بیست و پنج جلوس مبارک خود بدولت براہ شاہ آباد متوجہ ہندوستان فیض نشان گردیدند - و بسواری کشتی تا اسلام آباد معروف بانفت ناک کہ مقطع سیر عالم آب است قطع منازل نموده از آنجا براہ خشکی بسیر مچہی بہون و صاحب آباد و شاہ آباد بداختہ بہرپور توجہ فرمودند - و از آن مکان براہ کریوٹ پیر پنچال کوچ بہ کوچ قطع مراحل نموده در عرض نہ روز قصبہ بہنیر را پرورد مسعود سر منزل شادمانی ساختند - بیست و دوم ازین منزل فرمان عالیشان مشتملبر

طلب شاهزاده بلند مکان شاه شجاع بجهت یساق قندهار بخط خاص و خلعت والا مصحوب امیر بیگ یسارل عز ارسال یافت و مناشیر قدر تاثیر بنام جسونت سنگه و رستم خان بهادر فیروز جنگ و راجه جی سنگه و راجه بیتهداس والہ ویردی خان و نجابت خان و راجه رای سنگه و راوستر سال و راجه بهار سنگه بندیلہ و دیگر بندها صادر گشت کہ ہر کدام از جا و مکان خود روانہ شدہ روز وزن مبارک خود را بدرگاہ آسمان جاہ رسانند *

بیست و سوم وقت کوچ از بہنبر مہین خلف دودمان عز و اقبال شاهزادہ محمد دارا شکوہ کہ از دارالسلطنت لاہور بطریق استقبال برآمدہ بودند با سلیمان شکوہ شرف ملازمت دریافتند - بیست و ہشتم از آب چناب براہ جسر سفین گزشتہ غرہ شوال دو منزلی جہانگیر آباد دولتخانہ نمودند - نظر بہادر از قصور وطن خود و نورالحسن از سیوستان آمدہ ملازمت نمودند - نورالحسن بفوجداری ترہت سرافرازی یافتہ مرخص گردید - دو ہزار روپیہ بسید حسن سلاٹ آل سید جلال و مادہ فیل بشین محمد صاحب سجادہ حضرت قدوۃ الواصلین و زبدۃ المحققین شینم فرید شکر گنج مرحمت فرمودند - ہفتم از جہانگیر آباد کوچ فرمودند - قلیچ خان و خسرو و بہرام پسران نذر محمد خان از دارالسلطنت لاہور آمدہ دولت آستان بوس معلی دریافتند - دہم بیاغ دلکشا پرتو ورود افگندہ بعد از تناول فرمودن نعمت خاصہ آخر روز بر کشتی از دریای راوی گزشتہ دولتخانہ لاہور را از یمن مقدم والا رشک نورستان باطن خدا بینان ساختند *

شانزدہم حسب الحکم اشرف تربیت خان میر توزک باستقبال سید معی الدین ایلچی قیصر روم شتافتہ اورا بہ پیشگاہ حضور آورد -

و او بعد از بساط بوس انجمن حضور پرنور نامۀ قیصر با دو اسپ عربی یکی با زین مرصع که قیصر بآئین سلطان مراد خان عمّ خود بطریق ارمغانی ارسال داشته بود و پنج اسپ از جانب خود گزرا نیده بانعام پانزده هزار روپیه سرعزت باوج فلک رسانید - میر یحیی بخدمت دیوانی و داروغگی کرکرا قیخانۀ احمد آباد بخلعت و اضافۀ منصب مباهلی گشته دستوری یافت - و بکب اندر هزار و پانصد روپیه انعام شد *

از آن جهت که در هنگام اقامت کشمیر مهین اختر اوج سلطنت عرضداشت نموده بودند که اگر حکم شود صبیۀ خواجه عبد الرحمن ولد عبد العزیز خان نقشبندی را برای تازۀ نهال گلشن عزّ و اقبال شاهزاده سلیمان شکوۀ خواستگاری نموده آید و ملتمس بدرجۀ پذیرائی رسیده بیست و ششم رجب ازدواج بفعل آمد - چون در آن وقت چیزی نداده بودند چهارم آن ماه که وزن آن گل گلبن سلطنت بود خلعت خاصه و تسبیح مروراید منتظم با لعل و زمرد و جمدهر مرصع با پهلوتارۀ و شمشیر مرصع با پردانۀ مرصع عنایت فرمودند - و غیرت خان حارس احمد آباد از اصل و اضافۀ بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و طاهر خان بمنصب سه هزار و دو هزار سوار از اصل و اضافۀ سرفراز گردیدند - یازدهم بدرۀ التاج خلافت محمد شجاع بهادر طرّۀ مرصع و تسبیح مروراید گران بها عنایت نموده مصحوب باقی بیگ گرز دار فرستادند - میرزا مراد کام از انتقال معتقد خان که درین ایام بساط هستی در نوردیده بود بضبط جونپور و منصب سه هزار و دو هزار سوار و عنایت نقارۀ بلند آوازه گشت - میر نعمت الله ولد میر ظهیر الدین بمنصب هزار و دو صد سوار سر بر افراخته به نسبت دامادی مراد کام تعینات جونپور شد - و احمد بیگ خان بمنصب دو هزار و پانصد و دو هزار سوار و خدمت فوجداری بیسواره از تغیر مراد کام بر کام خاطر فیروز گردید *

بیست و یکم منزل مهین گوهر بکر خلافت و اقبال شاهزاده محمد دارا شکوه از ورود مسعود یگانه انفس و آفاق خدیو علی الاطلاق میمنت پذیرفته از جمله پیشکش آن والا گوهر جواهر و مرصع آلات و النوان اقمشه بقیمت یک لک و شصت هزار روپیه و فیلی سر آمد فیلان شاهزاده معز الیه بابت فرستاده عادل خان درجه پذیرائی یافت - چهار هزار روپیه از زر سرخ و سفید نثار به محبی الدین سفیر روم مرحمت نموده بعد از تناول نعمت خاصه آخر روز بدولتخانه مقدسه تشریف آوردند - شیر خان ترین بسبب حسن خدمت در ضبط هزاره و افتخار غزنین بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار دو اسبه سرافراز گشت - بیست و نهم خواجه طیب از دار الخلافه شاهجهان آباد آمده سعادت ملازمت اشرف دریافت - درین تاریخ بمسامع جاه و جلال رسید که نذر محمد خان که روانه مکه معظمه شده بود در نزدیکی سمنان سلج جمادی الثانی سال هزار و شصت و یک هجری سفر آن جهان اختیار نمود - خاقان بنده نواز خسرو و بهرام و عبد الرحمن پسران خان محوم را خلعت خاصه عنایت فرموده مشمول توجهات بی اندازه گردانیدند *

دستوری یافتن حاجی احمد سعید

بسفارت روم

چون حضرت حکیم علی الاطلاق جل برهانه رابطه مودت و اتحاد سلاطین عظام را باعث انتظام سلسله نظام جمله عالم و آرام عالمیان گردانید و استقامت احوال و افعال طبقه انام و جریان امور بر منهج قویم و صراط مستقیم اعتدال بضوابط موافقت و وداد خواقین کرام باز بسته خاقان کرم گستر که همیشه توجه والایش مصروف سرانجام امور خیر است پاس

مراتب دوستی مطمح نظر داشته غره ذی حجه حاجی احمد سعید میر عدل را که بر هفتمونی توفیق دو مرتبه دولت حج دریافته و در سال بیست و دوم جلوس والا قندیلی گران بها که در کارخانه خاصه بمبلغ دو لک و پنجاه هزار روپیه با تمام رسیده و کیفیت و کمیت آن سابق بقلم آمده نذر روضه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم برده بود درینفولا نامزد سفارت روم نموده بخلعت و اضافه منصب و انعام دوازده هزار روپیه نقد معزز ساختند - و از پیشگاه عنایت جیعه و شمشیر مرصع با پرده مرصع بقیمت یک لک روپیه بطریق ارمغانی با نامه از منشات علامی سعد الله خان که نقل آن درین صحیفه نگارش یافته مصحوب مومی الیه به قیصر روم که محرک سلسله موالات گشته نامه مصحوب محی الدین فرستاده بود ارسال داشتند - و حکم فرمودند که اول بزیارت حرمین شریفین فایز گشته و متاع یک لک روپیه بر عرب بآئین پیشین به فقرا و ارباب استحقاق آنجا قسمت نموده بعد از آن متوجه روم گردد - خاقان دیندار کرم گستر از راه کمال ربط بمبداء و کمال نیایش از آغاز جلوس مبارک تا حال متاع ده لک روپیه که با منافع بیست لک روپیه می شود بدفعات بان دو بقعه فیض طراز ارسال داشته قرین سعادت گشته اند - محی الدین سفیر قیصر بخلعت و اسپ با زین مطلا و انعام پانزده هزار روپیه سر افزا گشته همراه حاجی احمد سعید رخصت یافت - خدمت و عدالت عسکر فیروزی اثر از تغیر او بشیخ عبد الصمد عمودی مرحمت فرمودند *

دهم ذی حجه روز عید الضحی بشان و شکوه مقرر فیل سوار بعید گاه تشریف برده پس از ادای نماز به دولخانه مراجعت فرموده رسم قربان به تقدیم رسانیدند - درین آمد و رفت از زر نثار عالمی را جیب و دامان آرزو بر از زر سرخ و نقره سفید نمودند - بیست و هشتم بعرض مقدس

رسید که راجه بیتهداس در وطن روانه کشور عدم گردید - چون پرورده نعمت و بر آورده تربیت این درگاه بود و بقدم بندگی بادشاه فلک جاه و مزید اعتقاد و خلوص اخلاص اختصاص داشت بر سر رسیدن ایام عمرش بسی تاسف فرمودند و مکرر بر زبان اقدس آوردند که کاش آن مرد مردانه در مصاف بزرگ داد حلال نمکی داده نیکنامی جاوید می اندوخت تا باعث این قدر کدورت و نگرانی خاطر نمی گشت - و از روی عنایت و قدردانی انورده پسر کلانش را بعنایت خلعت و اضافه هزار و پانصدی در هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب راجگی و عطای اسپ با زمین مطلق و فیل و نقاره و خدمت قلعداری و تنه‌دور سرافراز جاوید گردانیدند - و ارجن پسر دوش را باضافه پانصدی هفت صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و بهیم را بمنصب هزاری چار صد سوار بر نواخته سولی جنس که همه براجه انورده مرحمت شد از جمله مبلغ ده لک روپیه که از راجه مانده بود شش لک روپیه براجه انورده و سه لک روپیه بارجن و یک لک روپیه به بهیم و چهل هزار بهرجس پسر چهارم عنایت شد - شیو رام ولد بلرام برادر کلان راجه بیتهداس که پدر او در تنه با گویالداس پدر خود بکار آمده بود باضافه پانصدی سه صد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و بخطاب راجگی و مرحمت اسپ و فیل و گرده‌ر برادر خورد راجه بیتهداس باضافه پانصدی دویست سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار دویست سوار و سایر برادران راجه به افزونی منصب و عنایات نوازش یافتند - میرزا محمد ولد میر بدیع مشهدی بخدمت فوجداری ماند و میر اسحق ولد اعظم خان بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و خطاب ارادت خان و اسپ با زمین مطلق و خدمت داروغگی فیلخانه والا سر بلند گردیدند •

پنجم صفر بعرض مقدس رسید که میرزا عیسی ترخان که از جونه گده روانه درگاه آسمان جاه شده بود سیزدهم محرم در سانبهر پیمانه حیات برآمد -
 بانشاه بنده نواز محمد صالح پسر کلانش را از اصل و اضافه بمنصب دو هزاره پانصد سوار و دو پسر دیگر را بمنصبی درخور عز و امتیاز بخشیدند *

از عرضداشت مظفر حسین بخشی کابل بسمع والا رسید که سعید خان بهادر ظفر جنگ ازین جهان گزران روانه عالم بقا گردید - چون خانه زاد دیرین این دودمان والا شان بود و از ده کرسی پشت به پشت بندگان این خاندان نامور نموده به ترددات نمایان و خدمات پسندیده بمنصب هفت هزاره ذات هفت هزار سوار دو اسبه سه اسبه که منتهای مراتب امرای ذی شانسست مرتقی گشته بود تاسف بسیار نموده آمرزش او از درگاه الهی مسألت نمودند - و از پسران او عبد الله را باضافه هزاره پانصد سوار بمنصب دو هزاره هزار و پانصد سوار و فتح الله را از اصل و اضافه بمنصب هزاره چهار صد سوار بر نواختند *

دیرین ایام هر کدام از عمدهای دولت جاوید طراز در پای درشن سان سپاه خود نمودند - هرکه جمعیت زیاده از ضابطه نمود مورد تحسین و آفرین شد - خصوصاً مدار المہامی سعد الله خان چهار هزار سوار و پیاده تغلگچی و بانداز و بیلدار و رستم خان بهادر فیروز جنگ دو هزار و پانصد سوار خوش اسبه مسلح و مکمل بنظر اشرف در آوردند *

جشن وزن مبارک شمسی

هژدهم محرم سنه یک هزار و شصت و دو موافق یازدهم بهمن روز سه شنبه هنگامه آذین جشن بهشت آئین وزن مبارک شمسی ابتدای سال شصت و یکم از عمر ابد پیوند در ایوان کیوان نشان که بآرایش پرند خطائی

و چینی، شک فرمانی از گشته بود گم می گرفته سر تا سر روی زمین از نور
 فروغ خرمی و شادگامی صفای دیگر یافت - نخست نیز اعظم این عالم سر
 سریر گوهر آگین را بپای قدم میمنت لزوم زینت تازه بخشیده با کشادگی
 پیدایش نورانی صبح درم و باشاره گوشه ابروی دلجویی که در حقیقت گره
 کشای عقد کار فرو بسته بی روزگار است ابواب فراغ عیشی و کامرانی
 بر روی تنگدستان روزگار کشاده آنگاه از سر عنایت تمام بمقام نوازش
 بندهای درگاه در آمدند - از امرای عظام گرفته تا منصبداران روشناس
 همگی باضافه منصب سرافراز گردیدند - به مهین گوهر بحر خلافت
 و نامداری اسپ با ساز طلا و برستم خان فیروز جنگ یک اسپ عراقی
 با ساز طلا و صد اسپ ترکی مرحمت فرمودند - لهراسپ خان بعنایت خلعت
 خاصه و اضافه هزاره ذات و دو هزار سوار بمنصب پنجهازاری پنجهازار سوار
 و خطاب مهابت خان و صوبه داری کابل و عطای اسپ با ساز طلا و فیل
 سر بلند گشته دستوری یافت - رام سنگه راتهور بمنصب چار هزاره دو
 هزار سوار و نقاره و نصیری خان و اخلاص خان و غیرت خان و مکند سنگه
 هاده بعنایت علم و نقاره و قباد خان و سبل سنگه و رتن راتهور بمرحمت
 علم و نقاره و جان نثار خان بخشی درم بمنصب دو هزاره هزار سوار و علم
 و سید صلابت خان حارس اله آباد بعطای علم و دلیر خان بمنصب هزار
 و پانصدی هزار و پانصد سوار و علم و هر کدام از تربیت خان میر تورک
 و بیرم دیو سیسودیه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و راجه
 مدن سنگه بمرحمت علم و سید حسن بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد
 سوار و ابوالمعالي ولد میرزا والی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار
 و شاه محمد قطغان نیز بهمین منصب و راو امر سنگه چندراوت بمنصب
 هزاره هزار سوار و هریک از عبد الرسول ولد عبد الله خان بهادر و اسد الله

خان ولد شیر خواجه بمنصب هزاری ششصد سوار از اصل و اضافه سر عزت
 بارچ فلک برافراختند - و گروهی دیگر را نیز یغزونی منصب نوازش فرموده
 ده لک روپیه بجهت مدد خرج تعییناتیان صوبه کابل مصحوب دولت
 خان قیام خانی و گوپال سنگه نزد مهلبت خان فرستادند *

درین محفل والا هزار خلعت به گرز داران و برقندازان و جز آن
 مرحمت فرموده پس از آن وزن معهود آن منبع احسان و جود با نقود خرینغه
 بحر و کان بوقوع آمده آرزوی دیرینغه عدن و معدن در آن فرخنده انجمن
 بظهور آمد - عبد الصمد وکیل قطب الملک بعطای خلعت و هشت هزار
 روپیه نقد و دستوری معاودت گولکنده سرافرازی یافته با فرمان عالیشان
 و سرپیچ مرصع قیمتی و چهار اسپ کونت راهوار که بقطب الملک
 مرحمت گشته بود روانه آن حدود شد - پیشکش ملکه دروان بیگم صاحب
 از جواهر و مرصع آلات با یک قطعه زمرد کلان و یک قطعه الماس
 مجموع بقیمت یک لک روپیه از نظر اشرف گزشت *

هشتم ربیع الاول سال مذکور بر گوهرین سرور عرش نظیر طلای
 مینا کار که در جذب فروغش مینای فلک بی آب و رنگ می نمود
 و در مدت نه ماه بطول دونیم ذراع و عرض یک نیم گز و ارتفاعش
 سه گز و بیست و یک نیم طسو بصرف پنج لک روپیه مهیا گشته
 بود جلوس دولت فرموده از نثار و انعام عالمی را کامروا ساختند -
 چون در همین تاریخ ساعت مختار و مسعود روانه نمودن پیشخانه
 معلی بصوب دار الملک کابل بود لاجرم باشا والا سمت وقوع یافت -
 و کوتوال و عمده فراشخانه از مشرف و میر منزل و امثال ایشان
 بطریق معهود این دولت کده والا بخلاص فاخره مختل گشته تا یک
 گروهی دارالسلطنت لاهور رسیده تسلیمات مبارکباد بجا آوردند - چون

پیش ازین فرمان عالیشان بنام بادشاهزاده جهان و جهانیان محمد اورنگ
 زیب بهادر صادر شده بود که شب دوشنبه هژدهم ربیع الاول مطابق
 هشتم اسفندار بعد از یک پهر و پنج گهری باتفاق اهل تنجیم ساعت
 سعید نهضت معلی بصوب کابل و رخصت افواج قاهره مقرر شده
 آن والا گهر بحر خلافت نیز در همین ساعت از ملتان روانه قندهار
 شوند لاجرم درین تاریخ خلعت خاصه و جیغه مرصع و در اسپ خاصه
 یکی عربی و دیگری عراقی با زین طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل
 مصحوب محمد صفی پسر اسلام خان فرستاده آن شایسته عواطف نامنذاهی
 بادشاهی را بانواع مراحل دیگر نوازش فرموده پنجاه هزار روپیه را
 جواهر و مرصع آلات و پنج لک روپیه دیگر نقد مرحمت نمودند -
 از پیشگاه حضور پرنور شاهنواز خان و قلیچ خان و راجه بهار سنگه
 بندیله و سردار خان و مبارک خان و کاکر خان و خنجر خان و شمس
 الدین و قطب الدین پسران نظر بهادر خویشگی و خوشحال بیگ
 کاشغری و سید محمد و سید شهاب بارهه و شاه محمد قطغان و عبد الله
 ولد حاجی منصور و عبد الرسول ولد عبد الله خان بهادر و خواجه عنایت
 الله و ملک حسین ابدالی و سید منصور واد سید خانجهان و دیگر بندها
 قریب بیست هزار سوار جرار بخدمت آن والا گهر تعیین نموده به شاهنواز
 خان و قلیچ خان خلعت خاصه و اسپ با زین نقره و ماده فیل و جمعی
 از بندها بمرحمت خلعت و بعضی بعنایت اسپ فوق مبالغات به
 فلک برافراختند - و محمد صفی پسر اسلام خان بخشی و واقعه نویس
 این فوج مقرر شد - و حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که شاهزاده عالی
 مقدار از ملتان برآه راست که همگی یک صد و شصت کروه جریبی
 است متوجه شده روز یکشنبه سوم جمادی الثانی سال بیست

و ششم جلوس مقدس مطابق بیست و سوم اردی بهشت با عساکر جهانکشی قلعه قندهار را محاصره نمایند - و سعد الله خان نیز با سایر سرداران در همین تاریخ بقندهار رسیده در محاصره شریک شود - و شیخ عبد الکرم بعنایت خلعت و حراست صوبه دارالسلطنت لاهور از قبل مهین اختر سیمای دولت و بختیاری و یوسف آقا بمنصب هزاری چار صد سوار و خدمت قلعداری ارک دارالسلطنت لاهور و ناد علی بخدمت کوتوالی و نوبت خان بخدمت داروغگی برقدازان و کوتوالی رکاب ظفر انتساب سرافراز گردیدند - درین تاریخ پیمانه عنصری نظر بهادر خویشگی بگریز گردید - شمس الدین پسر کلانش بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و قطب الدین پسر درمین بمنصب هزار و پانصدی چار صد سوار از اصل و اضافه نوازش یافتند - خانه زاد خان پسر یمین الدوله که از نزد برادر خود شایسته خان از دکن آمده بود سعادت اندوز ملازمت گشت •

نهمت رایات جهانکشا از لاهور بصوب کابل

و تعیین لشکر ظفراثر بسرداری بادشاهزاده

عالمیان محمد اورنگ زیب

بهادر و علامی سعد الله خان

بجهت تسخیر قندهار

مرتبۀ دوم

چون حسب الاستصواب عزیمت رای صواب انتملی ساز محاربه ساخته شد و اسباب محاصره پرداخته آمد سپاه فیروزی دستگاه بانعام و اضافه

خوشدل گشته برای جنگ مهیا گردید - شب مبارک دوشنبه شانزدهم
 بیع الاول مطابق هشتم اسفندار بعد از انقضای یک مهر و پنج گمهی بر
 تخت روان طلا که بصورت نالکی بکمال زیبایی و نهایت خوشنمائی مکمل
 به قبهائی میثاکار ساخته اند سوار شده سراق دولت و اقبال را که بفاصله
 یک کمره از شهر برپا شده بود به نزل اشرف فروغ آگین و منور گردانیدند -
 و در همین ساعت سعد الله خان را با سیلاب طوفان امواج افواج از جمله
 دریای لشکر ظفر اثر که عدد آن پنجاه هزار سوار می کشید از دیوان عزمه
 کارزار و فرسودگان روزگار و ده هزار تغلجی و توپ انداز و باندار و ده فیل
 خاصه کوه پیکر صف شکن سوا می که امرا داشتند و هشت توپ کلان
 فاعه افکن و بیست توپ فیلی و همین قدر شتری و خزانه بیشمار و دیگر
 ساز و سامان در خور این کار بجهت تسخیر قندهار راهی ساختند - و سه
 هزار شتر همراه این لشکر که از جمله پانصد از خزانه و پانصد از اسلحه
 و غیره و دو هزار شتر لوازم توپخانه از سرب و باروت بود داده تقسیم عساکر
 منصوره باقسام دوازده گانه در حضور اشرف بموجب ذیل قرار دادند -
 موج قول باهتمام سعد الله خان با سه صد و شصت و چهار امرا و منصبداران
 و ده هزار سوار تابینان ایقان و چهار صد برقنداز و هزار احدی تیر انداز
 و هزار تغلجی باندار و فوج هراول بسردار پی راجه جی سنگه با دو صد
 و چهار امرا و منصبداران همگی ده هزار سوار و پانصد سوار همه راجپوت
 سوانی و قاسم خان میر آتش با هزار احدی برقنداز و سه هزار پیاده
 تغلجی و باندار و فوج برانغار بباشلیقی رستم خان بهادر فیروز جنگ
 نا پنجاه امرا و منصبدار و سه هزار و پانصد سوار و هراول برانغار راو ستر
 سال با چهل منصبدار و چهار هزار سوار و برانغار برانغار افتخار خان
 با بیست و سه منصبدار و دو هزار و پانصد سوار و در فوج جرانغار نیز

ده هزار بدستور صدر بسرکردگی مهابت خان با چهار صد و بیست و چهار منصبدار و سه هزار و پانصد سوار و هراول جرانغار راجه انروده سنگه با یک صد و سی و شش منصبدار و چهار هزار سوار و جرانغار جرانغار راجه راجروپ با یک صد و پنجاه و چهار منصبدار و دو هزار و پانصد سوار و فوج التمش باهتمام نجابت خان با یک صد و پنجاه منصبدار و دو هزار و پانصد سوار و فوج طرح دست چپ بسرداری طاهر خان با پانصد و پنجاه منصبدار و فوج قراول بباشلیقی شاد خان با هشت صد نفر منصبدار •

در وقت رخصت به سعد الله خان خلعت و جمدهر مرصع با پهلوتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ یکی با زین مرصع فرستاده قیصر روم و دیگر با ساز طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل و برستم خان بهادر فیروز جنگ خلعت با شمشیر گران سنگ هموزن چند قبضه شمشیر متعارف که در کارخانه تیار شده بود و اسپ و برجه جی سنگه خلعت و اسپ با زین طلا و فیل و به نجابت خان و راور ستر سال و روپ سنگه خلعت و اسپ با ساز طلا و برجه انروده و راج روپ و قاسم خان و نصیری خان و اخلاص خان و رام سنگه خلعت و اسپ با زین مطلا و به طاهر خان و انتخار خان و مکند سنگه و قباد خان و سبدل سنگه و باقی خان و رتن و راجه شیورام و سجان سنگه و دلیر خان و ارچن و راجه مدن سنگه و گردهر داس و سید سالار و رای سنگه و بیرم دیو و ابو المعالی و راور امر سنگه چندراوت و غضنفر خان خلعت و اسپ با زین نقره و از هزاری پائین تا پانصدی به برخی خلعت و بجمعی اسپ مرحمت نمودند و خدمت بخشی گرمی و واقعه نویسی این لشکر بمحمد اشرف ولد اسلام خان مقرر نموده خلعت و انعام عنایت فرمودند •

درین یساق مجموع لشکر بادشاهی آنچه همراه بادشاهزاده والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر و مدار المہامی سعد اللہ خان تعیین شدہ و ہرچہ در رکاب سعادت ماندہ موافق ضابطہ چہارم حصہ صد ہزار سوار میشود - بیست ہزار همراه بادشاهزادہ و پنجاہ ہزار همراه سعد اللہ خان و تمہ لشکر سعادت اندوز فیض حضور بودہ - از صد ہزار سوار مذکور منصبدار پنج ہزار احدی تیرانداز چہار ہزار برقداز سہ ہزار سوار باقی تابینان امرای عظام و دیگر منصبداران و از جملہ دو صد لک روپیہ یعنی در کرور کہ از خزائن اکبر آباد و شاہجہان آباد طلب شدہ بود در عرض یک ماہ یک کرور بمنصبداران جاگیر دار و نقدی واحدیان تیر انداز و برقدازان سوار و پیادہ مرحمت فرمودہ پنجاہ لک روپیہ همراه سعد اللہ خان فرستادہ تمہ در رکاب سعادت نگہداشتند - و حکم فرمودند کہ سعد اللہ خان از غزنین بموجب فرمودہ ترتیب افواج نمودہ روانہ پیش شود و باتفاق بادشاهزادہ والا گہر بمعاصرہ پرداختہ نوعی نماید کہ تلافی مافات اوقات ماضی در مستقبل احوال بعمل آید و انشاء اللہ تعالیٰ فتح و فیروزی نصیب ہواخواہان دولت گذشتہ قلعہ قندہار اضافہ ممالک محروسہ کرد - و اگر بہ رہبری ادبار غنیم سیہ گلیم قدم جرأت پیش گزاشتہ ارادہ مدد قلعدار نماید اول با خیل اقبال متوجہ تنبیہ و تادیب و انصرام مہم آن بد اندیشان گذشتہ بعد از آن بہ محاصرہ بپردازد - و در وقت جنگ بدین عنوان افواج را ترتیب دہد - در فوج قول شاہزادہ والا گہر عالی مقدار و سعد اللہ خان با ہفت صد و چہل امرا و منصبدار و پانزدہ ہزار سوار و در فوج ہراول راجہ جی سنگہ با دو صد امرا و منصبدار و دوازدہ ہزار سوار و فوج برانغار بسرداری رستم خان بہادر با پنجاہ منصب دار و یازدہ ہزار سوار بدین تفصیل برانغار چہار ہزار سوار ہراول برانغار چہار ہزار برانغار سہ ہزار

و جرانغار بسرداري مهابت خان با چهار صد و بيست منصبدار و يازده هزار سوار بدستور برانغار والتمش بسر كردگي نجابت خان با دو هزار و پانصد سوار و طرح دست راست شش هزار و پانصد سوار و طرح دست چپ هفت هزار و پانصد سوار و قراول دو هزار سوار *

چون سعد الله خان با لشكر ظفر اثر هشتم ربيع الثاني به پشاور رسیده غرة جمادي الاول گزرگاه کابل را مخيم عساکر والا گردانيد منصب بادشاهزاده کامگار نامدار محمد اورنگ زيب بهادر باضافه پنج هزاري سه هزار سوار بيست هزارى پانزده هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر نمودند - فرمان سعادت نشان بخط خاص مشتمل برين نوازش نمايان و ديگر عواطف بى پايان نزد خان مذکور فرستاده حکم فرمودند که روزيكه در قندهار ملازمت آن شهسوار مضار دولت و اقبال نمايد اين فرمان عاطفت نشان بايشان برساند - و خود بدولت و اقبال شکار کزان روانه شده دوم ربيع الاول از آب چذاب و بيست و پنجم از آب بهت برگشتي عبیره نموده سوم ربيع الثاني باغ حسن ابدال را به پرتو رايات جابه و جلال صفای تازه و رونق بى اندازه عطا فرمودند *

جشن وزن قمری

چهارم ربيع الثاني روز جمعه ديرين مکان نزهت نشان انجمن جشن وزن قمری آغاز سال شصت و سوم از عمر مبارک بکمال زيب و زينت صورت ترتيب يافته همگي مراسم معهوده اين روز برکت اندوز بدستور هر سال به تقديم رسیده عالمی از زر نثار بهره مند گرديد - سيد قطب بخاري حسب ۱۱ تماس شاهزاده محمد شجاع بهادر بمنصب هزاري هزار سوار و تهايه داري کوچ سرافراز گرديد - و خواجه طيب را خلعت و هزار مهر و بجهت يوسف خواجه برادرش ده هزار روپيه مرحمت نموده به لاهور رخصت

فرمودند - و خواجه عیسی پسر کلان خواجه مذکور بمنصب هشت صدی
صد سوار و خواجه موسی پسر خورد را بمنصب هفت صدی پنجاه سوار
برنواخته در رکاب گرفتند - و مهر علی پسر مکتوب خان بمخدمت
یکوایی نوازش یافت - ظفر خان که چندی از سعادت حضور و بندگی
درگاه معذور بود بمنصب سه هزار و پانصد سوار و جان نثار خان
بخشی دوم ب خطاب لشکر خان و اضافه پانصدی ششصد سوار و کنور رام
سنگه بمنصب دو هزار و پانصد سوار و ملا شفیعاً بمنصب دو
هزار و صد سوار از اصل و اضافه مفتخر و مباهی گشتند - خانه زاک خان
عرف بهمن یار ولد آصف خان را بمنصب چار هزار و پانصد سوار و خطاب
اعتقاد خان و مرحمت اسپ با ساز طلا معزز ساخته میر بخشی گردانیدند -
دوم جمادی الاول نزول اشرف در بتخاک اتفاق افتاده شاد خان بمرحمت
خلعت و جیفه مرع و خطاب شجاعت خانی و اسپ با زین مطلق و سید
فیروز خان بخلعت و اسپ با زین نقره و عبد الله خان پسر سعد خان
بخطاب خانی و خلعت و اسپ با زین نقره و پورن مل بندیله بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار و بعنایت خلعت و اسپ و راجه امر سنگه
نروزی بعنایت اسپ و اضافه منصب و جبار قلی کهر بعنایت خلعت
و جگرم کچپوراهه بمنصب هزار و هشت صد سوار و دالور خان ولد بهادر
خان روهیله و نذیر بیگ سلدوز بمنصب هزار و پانصد سوار و مظفر حسین
بخشی کابل بمنصب هزار و هفت صد سوار و راجه کشن سنگه بمنصب
هزار و پانصد سوار و دیگر بسیاری از بندها بفروزی منصب و برخی
بخلعت و بعضی بعنایت اسپ سرافراز گشته دستوری یافتند *

چهارم جمادی الاول در ساعت مسعود بدولت و اقبال بر اسپ بادشاه
پسند نام سوار شده ساحت دولتخانه دار الملک کابل را از پرتو قدم فرخنده

فر فرخ سعادت جاوید بخشیدند - سلاله دودمان سیادت سید علی ولد سید جلال صدر الصدور از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و چار صد سوار و حافظ ناصر دیوان سید جلال بخدمت دیوانی بندر سورت و اعتقاد خان میر بخشی بانعام بیست هزار روپیه مباحی گردیدند - نهم بروضه ارم تزئین حضرت فردوس مکانی تشریف برده آداب زیارت تربت آنحضرت و مرقد مطهر رقیه سلطان بیگم به تقدیم رسانیدند و ده هزار روپیه از سرکار معلی و چهار هزار روپیه که شاهزاده‌های عالی مقدار نذر برده بودند بخدمه و دیگر مستحقین آن مکان سعادت تقسیم نمودند - درین تاریخ در توپ کلان را که به کابل آوردند فتح لشکر را بیشتر روانه ساختند و لیلی را که از قلعه آسیر آورده بودند بجهت سنگینی در قلعه کابل نگاهداشتند *

هژدهم جمادی الاول شاهزاده عالی تبار گرامی منزلت عالی مقدار محمد شجاع بهادر که از بنگاله متوجه درگاه عالم پنجاه شده بودند بنواحی کابل رسیدند - بامر جلیل القدر امیر الامرا و اعتقاد خان میر بخشی استقبال نموده آن والا گهر را باستان اقبال رسانیدند - در آن روز سعید که عید طرب دوستان و نو روز نشاط پرستان بود بادشاهزاده مذکور با سلطان بلند اختر پسر دوم هزار مهر نذر گزافیده از پیشگاه عنایت خسروانی باضافه پنج هزار و ذات سه هزار سوار بمنصب بیست هزار و پانزده هزار سوار ده هزار سوار دو اسبه سه اسبه و عنایت دو بیست اسب عربی و عراقی و ترکی و کچی از آن جمله پنج با زین مرصع و طلا سرافراز گردیدند - بیست و نهم بچنار تو که شش کوهی کابل است و به فرموده اشرف جعفر قراول بیگی سرانجام لوازم شکار قمرغه نموده بود تشریف فرموده روز دوم به نشاط صید پرداختند - اگرچه جانور بسیار از رنگ و مار خوار در احاطه قمرغه درآمده بودند اما بنابر سختی کوه احاطه چنانچه باید میسر

نشد و بیشتر بدر رفت و قلیلی که مانده بود از آنجمله قدری به تغنگ
خاصه شکار شد و باقی حسب الامر شاهزاده جهانپا محمد شجاع بهادر
و سلطان سلیمان شکوه به تغنگ صید نمودند *

آغاز سال بیست و ششم از جلوس مبارک

لله الحمد و المنّت که سال بیست و ششم از جلوس میمنت مانوس
خدیو آفاق روز جمعه غره جمادی الثانی سال هزار و شصت و دهم هجری
شروع شده روزگار را زیب و زینت تازه داد - و سایر مراسم که دین روز از آن
عظم رحمت الهی بظهور پیوست مدتی مدید فقرا و درویشان روزگار را
مایه جمعیت خاطر بحصول پذیرفت و ماده آسودگی خلایق آماده و مهیا
گشت *

از نوشته وقایع نگاران عساکر اقبال بعرض رسید که بادشاهزاده اورنگ
زیب بهادر شانزدهم ربیع الاول بکنار دریا نزل نمودند و شاهنواز خان
و قلیچ خان و دیگر سرداران پی هم رسیدند - نوزدهم از کنار دریا روانه شدند
و بیست و سوم بر ساحل سنده دایره شد - بیست و پنجم بر کشتی از
دریای سند گزشتند - هفتم جمادی الاول بسرزمین چچه رسیدند و به شش
کوچ متواتر بحسالی نزل کردند - نوزدهم در حوالی قوشنچ ملازمت
نمودند - و سعد الله خان چهارم جمادی الاول از گزرگاه روانه شده دهم به
غزنین رسید و شانزدهم از غزنین کوچ نموده هژدهم به قرا باغ و بیستم به مقر
و بیست و ششم به قلاب و بیست و هفتم به منزل آهنگران و روز دیگر به مکه
توت و روز یکشنبه سوم جمادی الثانی به قندهار رسیده ملازمت شاهزاده نمود
و قلعه را افواج قاهره محاصره نمودند - دولت زمیندار قوشنچ برادر شیر خان
ترین که برهمنوی طالع ملازمت بادشاهزاده عالمیان نموده در کاب آن والا

جناب روانه قندهار شده بود غایبانه بمنصب هزاري ششصد سوار و خطاب خاني و انعام ده هزار روپيه سر افزاي يافت - و آدم دكفي نيز بمنصب مذكور و مهر علي بكاول بخطاب نعمت خاني عز امتياز پذيرفتند *

بيست و چهارم پيشكش بادشاهزاده محمد شجاع بهادر از جواهر و مرمع آلات و اقمشه نفيسه بنگاه و سپر بسيار و عنبر و اگر بيشمار و بيست فيل هفده نر و سه ماده كه قيمت مجموع سه لك و شصت هزار روپيه شد از نظر گزشت - شمشير خان ترين تهانه دار غزنين بعد از حصول دولت ملازمت بمرحمت خلعت و نقاره نوازش يافته بجای خود معاودت نمود - عيد الرحمن ولد نذر محمد خان از ناپسنديدگي اوضاع تعيينات بنگاه شد - مير يعقوب مدار اليه سعيد خان بهادر مرحوم بمنصب هفت صدي صد سوار و خدمت ديواني كابل و سيد هدايت الله صدر بانعام پانصدي ذات بمنصب در هزار و پانصدي در صد سوار سر بلند گرديدند - هر کدام از خوشحال خان و بيرام خان پسران لعل خان گن سمندر كه بحكم اقدس بعد از گزشتن پدر نام آنها بانضمام لفظ خان گزارش مي يابد بانعام هزار روپيه برنواخته آمدند - چون بعرض مقدس رسيد كه شاهزاده عالي مقدار و سعد الله خان چنانچه گزارش يافت سوم جمادي الثاني مطابق بيست و سوم اردي بهشت قلعه قندهار را محاصره نموده آنچه لازم بود است بجا مي آرند نود و نهم ماله مذكور حكم شد كه جان بيگ ملازم شاهزاده محمد شجاع با هزار سوار و جمعی ديگر از بندهای درگاه كه همه دو هزار سوار باشند پانزده لك روپيه بقندهار رسانيده برگردد - و قتيكه جان بيگ با خزانه نزديك غزنين رسيد اوزبكان فتنه سرشت و امانان بيدين و ايمان باراده تاخت و تاراج برآمده در نواحی غزنين پراگنده شده دست تاراج و يغما بكمال مواشي رعايای

ان دیار که همه مسلمان پاکیزه دین اند دراز نمودند - جان بیگ از روی هوشیاری متوجه شده خواست که به تنبیه آنها بپردازد - آن دد سیرتان دریاة حیلہ بمجرد شنیدن آواز نثاره دل پایی داده هر کس هر جا که بود از روی اضطراب رو به فرار نهاد - چون فوج از توزکی که وقت آمدن داشتند افتاده بسبب گرانبازی مال اولجا بهر سمتی که پیش آمد گروها گروه المان رو بدان طرف نهاده در قطره زنی بودند اتفاقاً عبور اکثر بر مواضع افغانه و هزار جات فرا باغ افتاده در پست کس یک جا به قتل رسیدند - و از جمعی که زخمی بقید آمده بودند ظاهر شد که عبد الشکور و بیک نظر و خوشی لب چاک و حبیب درمان فریب به هشت هزار سوار اوزبک و المان مرید عبد العزیز خان و آق محمد قطعان با در هزار سوار که از جانب سبکان قلی خان برای تاخت و تاراج نواحی کابل آمده بودند وقت برگشتن جا بجا بقتل رسیده زیاده از یک هزار سوار زنده بدر نرفت حکم معلی صادر شد که شمشیر خان تا قلات رفته بعد از بندوبست راه و برگشتن از قلات جان بیگ را با خزانه روانه حضور پر نور سازد - و منصب دلیر خان باغافه پانصدی بمنصب در هزاری هزار و پانصد سوار مقرر شد *

مراجعت نمودن لشکر ظفر اثر از قندهار

بی نیل مقصود

چون ساخت پای حصار قندهار مجمع عساکر منصوره گردید و دلاوران قلعه کشا همت بر فتح آن حصن حصین بستند و اطراف بیرون حصار را بهجوم افواج فرو گرفته در پی پیش رفت کار و تهیه اسباب کار زار گشتند شاهزاده کامگار نامدار بذاب استصواب رای صواب نما و صلاح دید امرای عظام بمقام سرانجام اسباب محاصره حصار در آمده بر سر قرار داد ملجای امر به

پیش بردن آن و سرکردن نقب و ساختن کوچه سلامت و رفع جواله و نصب دمدمه و سرکوب و امثال آنها فرمودند - محراب خان نگهبان قلعه جمیع بروج قلعه را به توپ و تفنگ و سایر آلات آتشبازی و ادوات آراسته آماده مدافعه و مجادله شده از رگ آتشبار توپهای خروشان غلوله مانند ژاله آتشی ببارش در آورده در میدان گاه و پایی قلعه کسی را فرصت سر برداشتن نمی داد - باوجود آنکه دلیران عرصه پیکار توپ و تفنگ او را وجودی نهاده داد دلوری می دادند و بی محابا تا پای حصاربند تاخته از سرتیرو بدوق در می گزشتند اما چون حصار کمال متانت و استحکام داشت و بآلات و ادوات فلعداری و آتشبازی آراسته و آماده بود سعی و تلاش جانبازان سودی نمی داد - و معهدا قاسم خان میر آتش که اهتمام دیدن آب خندق بعهد او بود از بی توفیقی نتوانست از عهده پرداخت خدمت مذکوره بر آید و سران لشکر بسبب نفاق و هم چشمی دست از کار باز داشته همت بر عدم تسخیر قلعه گماشتند - درین اثنا از جمله هفت توپ کلان که از معظم اسباب قلعه گیری است دو ضرب از بیوقوفی توپ اندازان ناکرده کار که باروت زیاده از وزن مقرر ریخته می انداختند از کار رفت و پنج ضرب دیگر بسبب آنکه توپ اندازان قدر انداز همراه نبودند موافق مدعا کارگر نمی افتاد و جمعی از سپاه که در حضور اشرف آنها زده گزانها گفته بودند از دشواری کار و سختی و تنگی جا همه در پس ملجأها ایستاده قدم بیش نمی گزاشتند - و بسبب گرانغ غله مسرت سپاه بحدی رسید که بیش از آن مجال توقف در آن محال بمقتضای قرب ایام زمستان دور از راه بل محال نما بود - چه از آمد و رفت لشکره زمین کشته و ناکشته قصبات و قری پی سپر سم ستور یغما و تاراج گشته نشانی از آبادانی نمانده خانها ویران و ساکفان روانه عدم آباد گشته

بودند - لاجرم قرار معاودت داده از پای قلعه برخاستند و تسخیر قلعه را موقوف بر وقت دیگر داشته بدرگاه آسمان جاه روانه گشتند *

شب پانزدهم لیلة البرات خدیو آفاق با بادشاهزادهای والا گهر بنماشاهی چراغان هر دو کنار نهر کلان تشریف فرمودند و فردای آن شبنم موسی گیلانی را بمرحمت خلعت و دیوانی و بخشی گنج صوبه ملتان و اسلام قلی را بخطاب خدمتگار خان و داروغگی فیلان حلقه سرافراز گردانیدند - چون مهین اختر اوج خلافت تعهد نظم صوبه کابل نموده بودند و در جناب مقدس بدرجه پذیرائی رسیده بادشاهزاده عالی مقدار را بمنصب سی هزاروی بیست هزار سوار دو اسپه سه اسپه که منصب ایام بادشاهزادگی اعلیٰ حضرت بود و دو کورر دام انعام و پرکنه پرور که جمعش سه کورر دام و حاصلش موافق دوازده ماه هفت و نیم لک روپیه است و سه کورر دام از محال سایر دار السلطنت لاهور و محال سایر ملتان که هفت و نیم لک روپیه حاصل دارد عنایت نموده صاحب صوبگی کابل بسطان سلیمان شکوه مرحمت فرمودند - و آن نوفال بوسنان خلافت و شهریار را بعطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهلکناره و فیل از حلقه خاصه با یراق نقاره و ماده فیل و علم و نقاره و منصب هشت هزار سوار سرافراز فرمودند - و خیمه سرخ که خاصه بندگان اعلیٰ حضرت است ببادشاهزاده نامدار نیز مرحمت فرمودند - و عوص صوبه ملتان هر چهار صوبه دکن ببادشاهزاده والا مکان محمد اورنگ زیب بهادر و صوبه داری احمد آباد بشایسته خان عنایت کردند - بیست و چهارم شعبان بادشاهزاده کامگار محمد شاه شجاع بهادر را بانعام خلعت خاصه با نادری خاصه و جیفه مرصع و سربندی از قطعه لعل و دو مروارید گردنبا و دو اسپ با زین طلا و انعام یک کورر دام از محال اودیسه و هجلی بندر سر بلند ساخته رخصت بنگاله

فرمودند - از تاریخ ملازمت تا روز رخصت از جواهر و مریض آلات در لک روپیه به شاهزاده مذکور مرحمت شد *

چون از عرضداشت وقایع نگار سورت بمسامع علیّه رسید که غلام رضا ملازم اله ویردی خان از راه بندر عباس وارد سورت گردیده هفت اسپ عراقی و رومی از والی ایران باین مضمون که غلام رضا ملازم اله ویردی خان اسپیی چند برای اله ویردی خان می برد کسی مزاحم نشود همراه دارد و آن نوشته بجنس از نظر اشرف گزشت بر طبع مقدس گران آمده به فاضل خان حکم شد که بار بگوید که فرستادن مکتوب و هدیه به بیگانه بی اجازت صاحب خود بغایت ناپسندیده است اگر بار سیاست می فرمودیم گنجایش داشت لیکن بمقتضای کرم عام و قوت بتغیر منصب و جایگزین او حکم فرمودیم - او در جواب معروضداشت که حقیقت نفس الامر اینست که غلام رضا مدتی نوکر من بود اما بنده نه او را به ایران فرستاده و به کسی هدیه ارسال داشته - بقوت خان کوتوال فرمودند که او را فرصت نداده از شهر بدر آورده به بتخاک رساند - و به متصدیان سورت حکم شد که همگی مال غلام رضا بسرکار اشرف ضبط نموده او را مسلسل و مغلول بدرگاه عالم پناه بفرستند *

ارادت خان ولد اعظم خان از تغیر تربیت خان بخدمت آخته بیگی سرائوز گشت - غره رمضان سعد الله خان و راجه جی سنگه و قلیچ خان و نجابت خان و مهابت خان و دیگر امرا و منصبداران که درازدهم شعبان از قندهار روانه شده بودند سعادت ملازمت دریافته بقایات درجات ندر گزانیدند - مظفر حسین بخدمت بوزک و اسحق بیگ بخدمت بخششی گری کابل مفتخر و مباهمی گردیدند *

معاودت الویه ظفر طراز از کابل بصوب دار الخلافه

پانزدهم رمضان المبارک پس از انقضای شش گهری بادشاه گیتی
پناه از دولتخانه معلی تا بیرون دروازه جنوبی خاص و عام بر رتبه و از آنجا
بر اسب جهان نورد سوار دولت شده متوجه لاهور گردیدند - مهین گوهر
خلافت را بعزایت خلعت خلمه با نادری و سرپیچ لآبی که در آن یک
قطعه لعل بود که یک لک روپیه قیمت داشت سر بلند ساخته دستوری
کابل دادند - و سلطان سلیمان شکوه را بمرحمت خلعت و جیفه مرصع و در
اسب با زین زرین و انعام یک کروز دام از محال بنگش بالا و پائین نوازش
فرموده رخصت نمودند - امیر الامرا و راجه جی سنگه و قلیچ خان و سعادت
خان و راجه راجروپ و گروهی از امرا و منصبداران را همراه آنوالا گهر
بخصت نموده خدمت بخشی گری این فوج بایرج خان مقرر فرمودند -
شانزدهم بادشاهزاده عالم و عالمیان محمد اورنگ زینب بهادر با نونهالان
حدیقه سلطنت و اقبال سلطان محمد و سلطان معظم از فندهار سعادت
ملازمت دریافته هزار مهر نذر گزانیدند - بیستم از باغ فرح افزا کوچ فرمودند
و روز دیگر شاهزاده عظیم الشان محمد اورنگ زینب بهادر را بعزایت
خلعت و دو اسب عربی و عراقی با زین زرین و انعام ولایت بکلانه بجمع
در کروز دام معزز ساخته رخصت دکن فرمودند - و به سلطان محمد بازو بند
نعل و مرزاید و به محمد معظم سرزند دو دانه مرزاید و یک قطعه زمرد
مرحمت نموده محمد صفی پسر اسلام خان را بمنصب هزار و پانصدی پانصد
سوار و خدمت بخشی گری و واقعه نویسی هر چهار صوبه دکن و مرشد قلی
علی مردان خان را بخدمت دیوانی بالاگهات سرافراز و مهابهی گردانیدند *

سلیم ماه ساحت باغ پشاور بوزود مقدم همایون صفا و طراوت تازه
 یافت - هشتم شوال از آنجا کوچ نموده یازدهم بر کنار دریای اتک
 نزول اشرف فرمودند - درین حال از شدت بارش باران متواتر دریاها رو
 بشدت آورده بسبب فرود آمدن سیل از کهسار دریای اتک نمودار طوفان
 نوح گشته بود پلی که سیف الله میر بحیر از سقاین بر روی دریای مذکور
 بسته بود برهم خورد - و چون از تلاطم امواج و شدت تیزنی و تندبی آب پل
 بسته نمی شد از جناب خلافت حسین بیگ خان و تربیت خان و مظفر
 حسین و نوبت خان بدفعات رخصت یافتند که بزودی جسمی تیار نموده
 بعرض مقدس رسانند - بعد از آنکه بسعی و تلاش بسیار بر گزر جلایه بچهل
 کشتی پل بسته شد شاهزاده محمد شجاع بهادر پیش از تیار شدن پل
 دو نیم کروزه پائین تر از گزر مقرر با لشکر خود بر کشتیها عبور نموده فیالن را
 بشفا گزانیده بودند - پانزدهم شوال حکم شد که بادشاهزاده محمد اورنگ
 زیب بهادر از دریا بگوزند و هفدهم شوال خود بدولت و اقبال بر تخت
 روان سوار از بالای پل مذکور گزشته بدولتخانه که از آبادانی اتک گزشته
 بمفاصله نیم کروزه واقع شده بود تشریف ارزانی فرمودند - سلیم شوال از آب
 بهت و پنجم ذی قعدة از آب جناب بر پل کشتی که عمده الملکی سعد
 الله خان نخستین به پنجاه و پنج کشتی و دویمین را به پنجاه و شش
 مرتب ساخته بود عبور نمودند - نهم عمارت جهانگیر آباد را از ورود اشرف
 رونق و صفای تازه عطا نمودند - چون بسبب شدت باران اطراف لاهور
 بالتخصیص از جهانگیر آباد و امن آباد تا دار السلطنت راهها را آب آن چنان
 گرفته بود که عبور از روی معلی به هیچ وجه صورت نمی بست بنابراین
 چار روز در پنجاه مقام نموده بعد از فرو نشستن جوش سیلاب متوجه لاهور
 گشتند - و از ناله و یک بسواری فیل گزشته پانزدهم از پل راوی که از پنجاه

کشتی بسته بودند نالکی سوار گزشته باغ فیض بخش و فوج بخش را از غبار مقدم والا مورد برکات عالم بالا گردانیدند - و جمعی که پیش از توجه والا به تعجیل روانه دار السلطنت لاهور شده بودند چندی در نالها فرو رفتند *

چون یوسف خواجه جویباری برادر خواجه طیب که جا نشین آبائی خود بود باجل طبیعی در گزشت و در دودمان آنها کسی که سزاوار جا نشینی باشد بغیر از خواجه طیب نبود نوزدهم بغایت خلعت و در هزار مهر سرافراز نموده رخصت مارااء الغهر نمودند - و پانصد مهر به خواجه موسی پسرش که همراه پدر میرفت نیز مرحمت فرمودند - چون پیشخانه معلی از جهانگیر آباد برانیدل بگذار آب مانده بتلاش بسیار پس از کم شدن آب بباغ رسید بیست و یکم از آنجا کوچ نموده برای هیبت پوزی از گز موضع یوه که دریای سالتج و بیاه بهم پیوسته بغایت عریض میگردد برای جسر سفاین که سعد الله خان بصد و چهار کشتی مزین ساخته بود عبور نموده ششم ذیحجه از راه بایل داخل سهرند شده پانزدهم کوچ فرمودند *

چون اعتقاد خان میر بخشی بسبب بیماری از عهده خدمت نمی توانست بر آمد شصت هزار روپیه سالیانه مقرر فرموده رخصت لاهور نمودند - زای رگه‌ناتبه را باضافه منصب و خدمت دفتر داری تن و خالصه و مظفر حسین را به داروغگی فیل خانه سرافراز فرمودند - روز جمعه محرم سنه یک هزار و شصت بدولت و اقبال با خادمین مشکوی عظمت و جلال کشتی سوار بعد از در پهر پنج گهری پاو کم از دروازه سمت دریا داخل عمارت مبارک دار الخلافه شاهجهان آباد گشته آن امکنه رفیعه را بیمن قدوم میمنت لزوم زینب و زینت تازه بخشیدند - غبار موکب معلی که سرمد دیده اولو الابصار است نور پیرای دیده این شهر گشت و آوازه

کوس خرمی و نشاط در گنبد گردون پیچیده رسم و آیین شگفتگی و انبساط رواج تازه گرفت - قوّة العین سلطنت سلطان سلیمان شکوه را باضافه هزاره‌های هزار سوار بمنصب ده هزاره‌ای پنج هزار سوار سر بلند گردانیده شاهنواز خان صفوی را بمنصب پنج هزاره‌ی پنج هزار سوار در اسپه سه اسپه و نظم صوبه اوده و جاگیر داری گورک‌پور و بهرائچ معزز و مفتخر ساختند - و تقرب خان در جایزه معالجه عصمت پناه بی بی اکبر آبادی بانعام سی هزار روپیه و منصب سه هزاره پانصد سوار فریق عزت بر افراخت - چون بعرض مقدّس رسید که سردار خان که بصوبه داری تته رخصت یافته بود در اثنای راه بساط حیات در نوردید ظفر خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاره دو هزار سوار و خدمت مذکور بلند پایگی حاصل نموده رخصت آنصوب شد *

از واقعه صوبه اجمیر بعرض رسید که پیمانۀ عمر انا جگت سزکه بر آمود - چهاردهم صفر خبر رحلت مستوره سزادق عظمت و اقبال شکر الفسا بیگم همشیره خورد حضرت جنت مکانی که بجهت دیدن اشرف از اکبر آباد روانه شده بودند در نواحی متهر متوجه دار البقا گشتند موجب تحیر و تأسف خاطر اشرف شده حکم دفن در ایوان جانب چپ هنگام در آمدن روضه حضرت عرش آشیانی صادر شد - سالیانۀ خسرو ولد نذر محمد خان یک لک روپیه قرار یافت - هژدهم صفر منزل امیر الامرا علی مردان خان از تشریف بیت الشرف عزّ و اقبال گردید - آن خان والا شان شکر مراحم بی اندازه بلوازم پا انداز و نثار پرداخته پلنگ مرصع و زین مرصع و اتمشۀ نفیسه دو اک روپیه و بیست هزار روپیه بعنوان پیشکش گزانید *

گزارش جشن وزن شمسی

بیست و چهارم صفر موافق هشتم بهمن سنه یک هزار و شصت و سه انجمن وزن شمسی آغاز سال شصت و دوم در ایوان شاه محل معروف بغسل خانه بکمال زیب و زینت صورت ترتیب یافته آن ذات مقدس را بدستور مهیود بطلا و دیگر اجناس بر سنجیده عالمی را از تقسیم آن بهره ور گردانیدند *

تعیین یافتن بادشاهزاده محمد دارا شکوه

به تسخیر قندهار

چون همگی توجه والا و همت عالی و عزیمت راسخ بر استخلاص قندهار مصروف بود بدین جهت تجهیز عساکر ظفر آثار بدرجه تکرار رسیده بسبب تنگی فرصت و ضیق مجال و احتمال عوارض و اقامت نفاق اهل لشکر صورت نه بسست لاجرم بدندیشه آنکه از لشکر سابق بذبح کشیدن یستقهای سابق قلعه کشائی کما ینبغی متمشی نخواهد شد مناسب علاج دولت آنست که بزودی هر چه تمام تر سیلاب افواج بحر امواج از دریای لشکر منصور که مدتی مدید آسوده بوده و بالفعل قوی نیرو و تازه زور اند بسرداری بادشاهزاده بلند اقبال جوان بغت سعادت پزیره محمد دارا شکوه با سایر اسباب قلعه کشائی بانصبوب ارسال یابد یحتمل که درین زودی کار بکام و روزگار بر وفق اولیای دولت ابد فرجام گردد - و آن بلند اقبال که مزاجدان اشرف بودند توجه والا مصروف این معنی دانسته از روی خواهش التماس نمودند و بعد رسیدن لاهور بسرانجام مواد این کار پرداخته در عرض سه ماه و نه روز که در آنجا اقامت

داشتند سه توپ کلان و هفت توپ هوایی ریخته شده و از خورد و کلان سی هزار گلوله توپ و پنج هزار من باروت و یک هزار و پانصد من سرب بوزن شاهجهانی و چهارده هزار بان مهیا و آماده نمودند - از جمله توپهای کلان دو توپ یکی کشور کشا دوم کده بهنجن^۱ که هر کدام بسنگ یک من و هشت آثار اکبری گلوله میخورد باهتمام قاسم خان میر آتش و محمد صالح مشرف توپخانه و گنپت رای توپ ریز مهیا ساخت - و توپ سوم که یک من و شانزده سیر اکبری آهن میخورد بسرکارداری جعفر میر آتش شاهزاده صورت پذیر گشت - و هر قدر بنجاره که میسر شد جمع آورده و سرانجام آذوقه لشکر نموده بدرگاه عالم پناه معروض داشتند که چون ساعت روانه ساختن لشکر ظفر اثر بیست و سوم ربیع الاول و تاریخ محاصره قلعه قندهار هفتم جمادی الثانی سال بیست و هفتم جلوس مبارک قرار یافته و مواد این سفر و سرانجام کار به بهترین وجهی صورت سرانجام یافته امیدوار رخصت شدن است - بندگان حضرت گیتی ستانی از روی کمال عنایت و مهربانی فرمان عالیشان بخط مبارک صادر فرمودند که آن مرید کامگار نامدار بر وفق مقتضای فرصت وقت که از جمله مساعدت روزگار و دلایل برآمد کار است عمل نموده در مبارک ساعتی که بجهت نهضت آنصوب اختیار نموده بهمراهی بدرقه نائید آلهی با لشکر نصرت اثر جلالت نشان برای ملتان که در آن راه غله و علف فراوان ست متوجه مقصود شود و بعد از طی مراحل و قطع منازل در ساعت مقرر محاصره نموده در گرفتن آن سعی موفوره بکار برد - و از پیشگاه عاطفت بآن رکن رکن سلطنت عظمی خلعت خاعه و جواهر و مریع آلات ثمینه از الماس و لعل و یاقوت و مروارید و زمرد و شمشیر و پردله مریع با پهلوانه که قیمت آن چهار لک

۱ در نسخه حیدر آباد اسم این توپ کده بهمن رقم گشته *

روپيه بود و پنچ اسب عربي با زين مرصع و پنچ اسب عراقي با زين طلا و چهار فيل دو نريكي با ساز طلا و ديگري با يراق نقره و دو ماده فيل كه قيمت اين اسپان و فيلان يك لك روپيه شد و يك لك اشرفي و يك لك روپيه مجموع از نقد و جنس بيست لك روپيه عنايت فرموده بدفعات مصكوب بندهاي تعينات يساق قندهار براي آن نامدار كامگار ارسال داشتند - و از جمله امرای عظام و دلاوران معرکه آرای رزم آزما چه از حضور چه از اقطاعات و اوطان رستم خان و راجه جی سنگه و قليچ خان و نجابت خان و مهابت خان و راجه روپسنگه و راوستر سال و راجه بهار سنگه و روپ سنگه و راجه انزوده و شجاعت خان و سعادت خان و طاهر خان و قاسم خان و راجه راجروپ و نصيري خان و اخلاص خان و غيرت خان و راجه ديبی سنگه و رام سنگه و افتخار خان و سيد فيروز خان و عبد الرحيم بيگ اوزبك و سدل سنگه و پرتی راج و باقي خان و مبارک خان ترين و ايرج خان و دلير خان و راجه شيورام و خواجه عبد الهادي و كاكړ خان و سجان سنگه و محمد اشرف ولد اسلام خان و ارجن و شمس الدين و قطب الدين خويشگيان و راجه مدن سنگه و گردهر داس و خنجر خان و پورن مل و راجه امر سنگه نروزي و خوشحال بيگ و دولت خان قيام خاني و شاه محمد قطغان و سيد شهامت خان و سيد محمد عبد الله و حاجي منصور و جبار قلبي كهر و راو امر سنگه و شادمان پگهليوال و خليل بيگ و جگړام و اسد الله و سيد عبد الرسول و عبد الله خان و دلاور خان ولد بهادر خان و چتر بهوج و دولت ترين و خواجه عنايت الله و سيد مظفر و سيد مقبول عالم و ديگر امرا و منصبدار بسيار كه تفصيل اسامي آن طولی دارد و پنچ هزار احدي تير انداز و برقنداز و ده هزار پياده تغذگچي و توپ انداز و گوله انداز در ركاب ظفر

انتساب آن والا جناب متعین گردیدند - و حکم شد که شش هزار بیلدار
نقب کن و پانصد سقا و شصت فیل سوای اخیال شاهزاده والا گهر و امرای
نامدار و هفت توپ کلان قلعه کشا که از صدای ضرب آن اجزای کوه
متزلزل شود و ارکان زمین از صولت اوای آن چون سیماب بلرزه درآید
و هفت توپ هوایی و سی توپ خرد که هنگام جنگ پیدش فوج باشد
و بیست و پنج گچال و صد شتر نال و سه هزار شتر خزان و قورخانه
و صد لک روپیه نقد همراه داده لشکر خان بخلعت خاصه و اسپ با زین
مطلّا و اضافه پانصدی ذات بمنصب دو هزار و پانصد سوار و بخشی گری
فوج و محمد اشرف ولد اسلام خان بخلعت و اضافه پانصدی بمنصب دو
هزار و پانصد سوار و خطاب اعتماد خان و دیوانی لشکر ظفر اثر و اسپ
با زین نقره ممتاز ساختند - و از امرا و منصبداران تعیین شده عمدها
بخلعت و اسپ با زین طلا و از آنها کمتر برخی بخلعت و اسپ و اضافه
منصب و بخشی بخلعت تنها و بعضی بغایت اسپ نوازش یافته
تمامی عساکر منصوبه که درین یساق تعیین شده با تابینان شاهزاده بلند
اقبال سوای هزار سوار رانا که همراه یکی از خویشان خود فرستاده بود
مطابق ضابطه چهارم حصه هفتاد هزار سوار گردید - اکنون بنگارش عنایاتی
که نسبت به بندهای حضور پر نور بظهور آمده می پردازد - حیات خان
بمنصب سه هزار و دو هزار سوار کفور رام سنگه ولد راجه جی سنگه
بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و میرزا سلطان صفوی
بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و ارادت خان بخدمت بخشی گری
دوم و منصب دو هزار و هشتصد سوار و بیرم دیو بمنصب دو هزار و
هشتصد سوار و ملا شفیعا بمنصب دو هزار و سه صد سوار از اصل و اضافه
فرق مباحات بر افراختند *

بیست و پنجم علی مردان خان امیر الامرا بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصع با پهلکتاره و دو اسب با زین طلا و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل و خلیل الله خان بمرحمت خلعت خاصه و اضافه هزاره ذات بمنصب پنج هزاره چهار هزار هزار و اسب با زین طلا و ابراهیم بیگ پسر امیر الامرا بخطاب خانی و منصب هزاره پانصد سوار و عبد الله بیگ دومین پسرش بهمین منصب سرافرازی یافته دستوری یافتند که با هفت هزار سوار بکراست دارالملک کابل پردازند - فیض الله خان بمنصب دو هزاره شش صد سوار از اصل و اضافه کامیاب گشته و فوجداریه نواحیه مستقر الخلافت اکبر آباد از تغیر آگاه خان که خوب بتقدیم ترسانیده بود بعهده جمده الملکی سعد الله خان مقرر شد و فرمان رفت که عبد الذبی فوجدار جلیسر که تیول خان مذکور بود در آن پرگنه عمل از قرار واقع نموده بر نگارد که بخدمت مذکور قیام نماید - ذوالفقار خان به خلعت و اضافه پانصدی ذات بمنصب دو هزاره و پانصد دو هزار سوار مقرر گشته و محمد ابراهیم پسرش بخدمت آخته بیگی بلند پایه گشت *

وزن قمری

روز یکشنبه نهم ربیع الثانی موافق دوازدهم اسفندار ماه الهی مجلس کرامی وزن قمری آغاز سال شصت و چهارم از سنین عمر ابد قرین بآین. فرخندگی ارادتگی پذیرفت و جشن خاطر پسند نظر فریب بطرح بدیع و وضع غریب با زینت نمایان ترتیب یافته آوازه مسرت و شادمانی آریزه گوش روزگار گردید - پیشکاران بارگاه جهانداري پیش ایوان رفیع مکان خاص و عام بارگاهی از مخمل و زر بفت بطول نود و شش گز و عرض سی و هشت که بصر هشتاد هزار روپیه در کارخانهجات گجرات بدستداری

هنروران شکرف آثار صورت اتمام پذیرفته بود بچهل و چار ستون سیمین با کلسهای طلا که همگی چار لک و بیست هزار تولاچه وزن داشت بر کشیده دوزش محجری از نقره نصب نمودند - و بغرشهای ملون و بساطهای نگارنگ زمین دولت خانه را روکش این کارخانه بوقلمون فرموده داد عیش و کامرانی دادند - هزار مهر بطیب خواجه و پانصد مهر بمیر عبد الله عقی و دویست مهر بچتر خان عنایت فرمودند - و راجه جسونت سنگه بمنصب شش هزار و پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و روپسنگه راتهور بمنصب چهار هزار و دو هزار و پانصد سوار و بیرم دیو بعطای سر پیچ مرصع و دو گوشواره با مالی موارید و جمدهر میفکار با پهلوتکراه مرصع و محمد ابراهیم بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار نوازش پذیرفتند *

آغاز سال بیست و هفتم از جلوس مبارک

روز شنبه غره جمادی الثانی سال هزار و شصت و سه هجری مطابق دهم اردی بهشت سال بیست و هفتم از جلوس مبارک شروع شده مؤده بهجت و سرور بجهانیان رسانید - عرضداشت راج سنگه خلف رانا جگت سنگه که بعد از مردن پدر با یک فیل پیشکش مصحوب کلیان جهالا فرستاده بود از نظر اشرف گزشت و از روی عنایت بعطای خلعت خاوه و خطاب رانا و منصب پنج هزار و پنج هزار سوار سه افزایی بخشیده جمدهر مرصع با پهلوتکراه و اسب عراقی با زمین زمین و فیل مصحوب بردهن کور برادر راجه بیتهداس و کلیان فرستادند - و ظفر خان ناظم تنه بمنصب سه هزار و دو هزار و پانصد سوار و غریب داس برادر خود رانا جگت سنگه که بعد از گزشتن برادر بدگاه جهان پناه آمده سرمایه بندگی دگاه عالم پناه فرادست

آورده بود بمرحمت خلعت و سرپیچ مرصع و اویسی مرصع و جمدهر
میناکار و سپر با یراق میناکار و منصب هزار پانصدی هفت صد سوار
و عطای اسب با زین نقره امتیاز پذیر گردید - تا را چند بخدمت دیوانی
صوبه بهار از تغیر عسکری سر افزایی یافت *

روانه شدن شاه بلند اقبال از لاهور بصوب قندهار و مراجعت نمودن

چون آنوالا همت که همگی نهمت والا مصروف پیشرفت مهمان
دولت و تحصیل رضامندی و خورسندی حضرت خلافت منزلت
داشتند سوم ربیع الاول از لاهور متوجه آنصوب گشته توپ قلعه کشا و توپ
مریم از راه سوی دهار که نزدیک تر و هموار تر از راه کابل است مصحوب
مغول ملازم خود با گروهی از تیر اندازان و تفنگچیان سوار و پیاده عمل
توپخانه برگشتی تا بهکر و از آنجا به قندهار برای خستگی روانه نمودند
و خود با سایر مستعدان همراهی رکاب سعادت راهی مقصد گردیده پانزدهم
بملتان و بیست و پنجم از پللی که بشصت و پنجاه کشتی مرتب گشته
بود از دریای ملتان که بآب عالم خان در آن مکان شهرت دارد گزشته بکنار
دریای نیلاب رسیدند - و با آنکه از سواف ایام تا حال کسی برآن دریای
زخار پل نه بسته بود حسب الامر به نود و دو کشتی در یک هفته تیار
نموده سیوم جمادی الاول از آن آب نیز گزشته بسرحد چچه رسیدند - تهنه
داران دوری و چوبانی که پانصد سوار قزلباش بودند بمجرد شنیدن این
خبر احوال و ائقال خود را گرفته راه قندهار گرفتند و زمینداران سر راه برآن
خون گرفتگان گرفته اکثری را به تیغ بیدریغ گزرانیده اسباب و اموال آنها
بغارت بردند - و بدین دست آویز کدخدایان الوس سعادت ملازمت

بادشاهزاده دریافته از وفور سخا و نصفت آنوالا مقدار تعهد رسانیدن آذوقه به لشکر ظفر اثر نمودند - و تمامی مرزبانان بلوچ و افغان که در آن سرزمین متوطن بودند بی ملاحظه در هر منزل آمد و شد باردو نموده غله و گوسفند می فروختند - چون ساعت محاصره نزدیک رسیده بود و وصول تمامی لشکر ظفر اثر در آنوقت متعذر بود لاجرم رستم خان بهادر را با نجابت خان و قاسم خان میر آتش وغیره و عبد الله بیگ بخشی و جعفر میر آتش خود را با سه هزار سوار بر سبیل منقلا مرخص فرموده امر نمودند که بطریق ایلغار پیشتر شناخته بمراسم محاصره پردازند - خان مذکور دوم جمادی الثانی با درازده هزار سوار بعنوان ایلغار در آنجا رسیده محاذی دروازه خواجه خضر رده بست - و جمعی از دلاوران و یکه تازان مثل خواجه خان باظهار تجلّ و تهور پیش تاخته خود را بر نفاق کیشان انداختند و باندک زد و خورد از شدت صدمه حمایه دلاورانه غنیم را بیجا و بی پا نموده چندی از خود نیز زخمدار گشتند - آخر کار رستم خان بهادر برابر دروازه مذکور جای که توپ رس نبود منزل گزیده با رفقا فرود آمد - و نجابت خان و قاسم خان در ساعت مختار شروع در کندن نقب و ساختن ملجاء نمودند و دو هزار کس از قزلباش که باذوقه و سرب و باروت بکومک قلعه نشینان می آمدند فرصت در آمدن بقلعه قندهار نیافته بقلعه زمینداور رفتند بادشاهزاده بلند اقبال پنجم جمادی الثانی از کتل پنجمداک که فرازش سی و پنج جریب و نشیب سی و نه جریب است و درین راه کتلی دشوار گزار تر از آن نیست گزشته در مورد قلعه که قلعه قندهار از آنجا نمایانست نزول نمودند - و تا رسیدن ساعت شش روز در آن مکان توقف فرموده هر روز بجهت ملاحظه اطراف حصار و دریافت کیفیات اوضاع و خصوصیات اطوار اهل آن مقام سوار می شدند

و برای ضبط مزروعات نواحی قلعه و محال دور دست معتمدان متدین تعیین نموده روسای هر الوس و رعایای توابع قندهار را مشمول گوناگون مراحم فرمودند - چنانچه در مدت محاصره جمعی کثیر از کشاورزان فراری بجا و مقام خود مراجعت نموده و مزروعات از قرار واقع بضبط در آمده نصف حاصل زیاده از سوائف ایام عاید سرکار خاصه گشت *

پانزدهم که ساعت نزول آن والا تبار در حوالی قندهار بود با تمامی لشکر ظفر اثر بآراستگی و تجمل تمام سوار شده در باغ میرزا کامران که بفاصله نیم کوه از قلعه بر کنار کولابی واقع است منزل اختیار نمودند - در آن روز طایفه خیره چشم قزلباش که از کوتاه نظریها و خود پسندیها در حصار بروی موکب اقبال و ابواب امن و امان بروی خویش بسته در برج و باره منتظر نزول قضای آسمانی نشسته بودند در انداختن توپ و تفنگ حتی المقدور کوتاهی ننموده بیکبار از برج و باره توپ و تفنگ و سایر آلات آتشبازی را کار فرمودند - امر شد که رستم خان با طاهر خان و قباد خان بفاصله یک کوه از لشکر ظفر اثر بر سر راه قلعه بست فرود آمده روبروی برج آب دزد براجی جی سنگه و محاذی دروازه ویس قرن به قلیچ خان و برابر دروازه بابا وای به مهابت خان و محاذی دروازه برج چل زینه باخلاص خان و پائین دروازه خضری و آب دزد به قاسم خان و روبروی دروازه خضری و دروازه ویس قرن به جعفر میر آتش و دیگر مردم خود ملچار مقرر نموده خدمت ملچار آب دزد بملا فاضل میر سامان خود فرمودند - و هزار بیلدار و هفتاد نقب کن همراه او داده سید محمود باره را با چندی منصبداران بجهت کمک تعیین نمودند - و ملچار دروازه ماثوری به نجابت خان و پایان قیتول که تا یک تیر پرتاب بیش نبود و شهبازان راه پیاده آمد و شد میفرمودند براجی مدن

سنگه و بر سر راهی که مردم از بست آمده بآن راه داخل قلعه می شدند به باقی خان و کمر کوه را به چفت و سچانی بندیل‌های نوکر خود و مکانی را که راجروپ از آنجا بقلعه کوه دریده بود به شمس الدین و قطب الدین خویشگی سپردند و انداز تقدیر و مقدار قلعه و اندازه گرفتن خصوصیات آن نموده بسرانجام در بایست وقت پرداختند - و از سر تحقیق و نظر تدقیق مداخل و مخارج و جلی ملجاء و راه یورش و امثال این امور که لوازم قلعه گیرست تشخیص نموده آنرا مرکز و بار بدایره احاطه در آوردند - قلعه نشینان از فراز برج روبروی دایره بادشاهزاده توپی بیلا بر آورده هر روز چندین مرتبه بدین سمت می انداختند و گوله آن گاه در کولاب و گاه در کنار لشکر می افتاد تا آنکه بامر آنوالا جناب توپی از جمله توپ‌های کابل بر دمدمه بر آورده بضرب گوله اش دهن آن توپ غنیم شکستند چنانچه چهل روز توپ مذکور از کار مانده صدایش بر نمی خواست و بعد از آن شروع در انداختن نمودند - از تقریر مردمی که از قلعه گریخته بیرون آمدند ظاهر شد که دهغه آن را بریده باز بر دمدمه بر آورده به نهجی قایم ساختند که مرئی نمی گشت - و جهت آنکه گوله اش دور تر افتد سر را بالا بسته هر روز درازده گوله می انداختند بعضی در حوالی دیره و برخی در میان لشکر می افتاد اما بعون ایزدی آسیبی بکسی نمی رسید - مجملأ به فرمان عالی همگنان بجد و جهد کلی اهتمام تمام در سایر جزئیات آن امر عظیم که فی الحقیقت شغل کلی بود شروع کرده نفب زدن و راست کردن خم و پیچ کوچه سلامت و بر افراشتن جواله و امثال آنها بنیاد نهادند - و جابجا ملجاءهای پا برجا مقرر ساختند و به ثبات اقدام و قرار و استقرار قلوب افواج حزم و احتیاط را به نباهت و کار آگاهی سهیل تأیید افزودند - آنگاه عزیمت‌های نافذه که آثار عزایم

و سرور و اسماء عظام است بر اهتمام نقبان و به نذقیذ نقبها و پیشرفت
ملجاریها بر گماشتند - و همم عالییه را که در قوت تاثیر از جمیع قوای قویّه
و موثرات جلیّه عوالم علوی و سفای بالا تر است کار فرمای افراختن جوالها
و مزید اعلای سرکوبهای مرفوعه و دمدمهای منصوبه مقرر ساختند -
و نیتهای راسخه و طوینهای خالصه را بر حصول مرتبه علم الیقین در
کارگری تائید آلهی و کارگزاری اقبال بی زوال بادشاهی داشته دیدند انتظار
بر راه پدرم مرکب فتح و نصرت گزاشتند - چون این مرتبه اجتهاد و اهتمام
در سایر این مهم بظهور پیوست و در کمتر فرصتی کارها پیش رفته و نقبها
و ملجاریها نزدیک بحصار رسید چنانچه چهارم شعبان که از تاریخ محاصره
تا این وقت پنججاه و شش روز گزشته بود از هزار گز راه ملجاریهای قلیچ
خان و عبد الله خان و قاسم خان و جعفر خان که باهم نزدیک و بجبهت
آگاهی از یکدیگر درمیانه راه کرده بودند بکنار خندق رسید با آنکه درین مدت
متحصنان توپهای کلان برین ملجاریها بسته بشعله دشی آتش کین شب
و روز می انداختند و از اطراف حصار گلوله چون زاله در بارش بوده از
غروب آن و سنگریزه که از مدمه می جست اکثری کشته و زخمی
می گشتند اصلا وهن و فتور در بغای عزیمت راسخه هواخواهان راه نیافته
بیشتر سرگرم کار شده اظهار جلالت می ساختند - و چون گرفتن چهل زینه
بنابر تعهد راجروپ بدو حواله شده بود و او از پایان آن چوب بندی آغاز
نهاد از تخته پذهای ساخته مردم را در آن جا می داد و باین عنوان
مرتبه به مرتبه بالا می رفت و توپی نیز برابر نخستین برج چهل زینه
بسته هرچند گلوله بسیاری بر آن زدند لیکن از آن رو که درون آن برج
سنگ عظیمی بود که اطراف آن را بگل بر آورده برج بر افراخته بودند
کارگر نه افتاده برج منهدم نمی شد و خاکی می ریخت - با این همه

راجروپ بسعی تمام کار بجای رسانید که شبی مردم او دیوار برج را کواک نموده در آن جا گرفتند اما درویشان آن قدر توپ و تفنگ و چادرهای نفت آلود را آتش زده انداختند که از کثرت دود و گرمی آتش مردم در آنجا ثبات نورزیده باز خود را به پناه چوب بست رسانیدند - چون از گرفتن آن برج نفعی مترتب نبود بادشاهزاده او را ازین اراده باز داشتند - و رستم خان بهادر را با پانزده هزار سوار بجهت تسخیر قلعه بست رخصت فرمودند - خان مومی الیه بمجرد رسیدن شروع در تضییق محاصره نموده بضرب چند توپ دیوار یک جانب انداخت و از هر طرف نقبها پیای قلعه رسانید - مهدی قلی محافظت قلعه از حیث قدرت خود بیرون دانسته از راه دور بینی و عاقبت اندیشی بر سر اظهار اطاعت آمد - بروز دهم از تاریخ محاصره زنهار جویان و امان خواهان نزد خان مذکور آمده قلعه را تسلیم نمود - و اسباب و اشیای او را باهل و عیال او و دیگر همراهان مصحوب محمد طاهر نواسه خود در خدمت عالی فرستاد - و این مرتبه سایر بندها نسبت بگزشته زیاده از امکان کوشش بکار بردند و اصلا پای کم نیاورده طریق چاره گیری مدافعه و ممانعه خصوص راه آمد و شد اهل قلعه مسدود ساخته جد و جهد را بر کمال رسانیدند - مگر شبی مردم مهابت خان را غافل یافته بر سر ملجاء او ریختند و بعضی از تابینانش را کشته و زخمی ساخته چون برگشتند اکثری از آن مخدولان را که هرگز سپروار سینه سپر صدمه شمشیر و هدف تیر نه ساخته پیوسته چون کمان پشت می نمودند مردم ملجاء غیرت خان که نزدیک بودند راهی بدار البوار ساختند و باقی ماندها از جنگ دلاوران پلنگ افکن بهزار محنت رهایی یافته خود را در پناه قلعه انداختند - و چون دمدمه که حسب الامر عالی جعفر بساختن آن مامور بود بطول هفتاد و پنج

و عرض پنجاه و پنج و ارتفاع بیست و هفت بصرف یک لک رویه در چهل روز بر افراخته شد و ده توپ خورد که گلوله هر کدام کمتر از پنج سیر نبود بر آن بر آورده بدرون حصار انداختن گرفتند - بهر خانه که گلوله می رسید گرد از بنیاد آن و دود از نهاد خانگی بر می آورد - لاجرم ازین رو کار بر درونیان که ظاهر و باطن همگنان را هجوم جنود آسمانی یعنی رعب بی شمار فرو گرفته بود تنگ ساختند و از ملجأهای غیرت خان و جعفر توپهای کلان را بر دیوار شیر حاجی و قلعه زده بخاک برابر می ساختند - و از ملجأها چون عمق خندق همه جا برابر نبود لهذا مخالفان سه جا بندی بسته بودند که اگر آب رو به کمی آرد جاهلی کم عمق بی آب نه گردد - ازین سه بند یکی که پخته بود باهتمام عبد الله بیگ نقابار، چابک دست کمر بجد و جهد پیشرفت کار خود بسته در ده روز نقبی که در خندق رسانیده بودند سوراخ زده شروع در بر آوردن آب نمودند - و بند دیگر را جانب دروازه و بیس قرن و بابا ولی که خاکریز کرده بسته بودند نیز شکسته در چهار روز خندق بالکل از آب خالی ساختند - و در برجهای قائم که در کنار خندق ترتیب داده بودند بند و قچیان را نشانند که مردم غنیمت را فرصت بستن بند ندهند - و بندهای کار طلب بطلبگاری پیشرفت کار به خندق در آمده بساختن برج و پیش بردن ملجأ پرداختند - و جعفر بامر عالی خاکریزی به پنهانریزی سی و پنج ذراع و ارتفاع هفت ذراع بر آورده در ضلع چپ آن کوچه سلامت و برجی بالای آن ترتیب داد که بیلداران و مزدوران بجمعیت خاطر کار توانند ساخت - و ملا فاضل که متکفل آب دزد بود از پنج هزار گز نهی بعرض سه گز و عمق هفت گز حفر نموده از فاصله یک صد و سی گز از کنار خندق بکندن نقب پرداخت - و چون نقب از زیر بندی که در پیش آب دزد بسته بودند

سر بر آورد آب خندق آنچه از خضري دروازه اين طرف مانده بود بالکل بر آمد و خندق خشک گرديد - قلعه نشينان از ملاحظه اين حال مغلوب و اهمه و هراس گشته در دامن خاکريز شير حاجي جوي کنده و از آب چاهلي اندرون حصار لبريز گردانیده سرمايه استظهار خود گردانيدند - و آخر رمضان که مغول از راه سيوي و دهاور نه توپها آورده هر نه توپ کلانرا به ملچارها برده از هر دو طرف قلعه بکار در آوردند چنانچه از شرفات قلعه و بيشتر از نصف ديوار آن و سه حصه ديوار شير حاجي بر زمين انداختند و از ضرب توپهاي مذکور قريب سه صد گز زمين ريخته در پاي ديوار توده خاک گرديد - سرداران نصرت آثار و بهادران تهوّر شعار از وفور تجلّد و جلالت طول مدت محاصره را که بچهار ماه کشيده بود موجب خجالت خود دانسته باشاء عالي از طرف ملچار قليچ خان وغيره قرار يورش دو گهري از شب مانده نهم شوال دادند - و راجه جی سنگه و ديگر منصبداران در همان شب زينه پايها بر ديوار شير حاجي گذاشته از هر جانب جهت اضطراب غيظ مردم خود را بر ديوار بر آوردند - و لشکر خان و ايرج خان با جمعی ديگر که از عقب کوه لکه جا داشتند ملچار کوه بر آورده پاي ديوار رسانيدند - بادشاهزاده والا تبار بذاير رسوخ عزم کوه وقلر سرانجام کار ولي نعمت را وجه همت بلند نهمت ساخته در برات ذمت از ادای حقوق نعمت و عنایت و تربيت خداوندگار خویش حق سعي و شرط کوشش را بهمه جهت شغل ذمت انگاشتند و از ره مصلحت اساس عزيمت لشکر و سران سپاه را بنويد تضعيف پايه مناصب و مروده رفيع درجه مرانب راسخ بنياد تر ساخته بتازگي بر سر کار آوردند - و احاد عسکر را ده نقد بعطايا و جوايز وعده افزايش و مشاهير مقرري دل داده سرگرم کار گردانيدند، - و بذاير سرانجام کار از همه راه در آمده و ماده معامله را

قوام تمام داده بیکبارگی در پی کارسازی یورش شدند - چنانچه پنج گه‌ری از شب مانده بامداد عین و صون ایزدی مستظهر و معتضد گشته خود بر کوهچه که از فراز آن مکان مردم هر دو یورش نمودار بود برآمدند - و درین شب برای آنکه قلعه نشینان دیوار انداخته را محکم تر نتوانند ساخت از هر توپ کلان چند گوله انداخته فرصت سر برداشتن بکسی ندادند - القصه قلیچ خان از جانب راست خاکریز و قاسم خان از طرف چپ آن و عبد الله خان و جعفر از ملجأ خود مردم را بیورش تخریص نموده تاکید کردند که به هیئت مجموعی یک دفعه از ملجأهای خود بکریک در آمده یورش کنند - اگرچه در آغاز از صعوبات معاین احوال و جرید مساعی اکثر مردم که عنوان نکسل و تهران داشتند آیات ضعف و سستی معلوم می شد اما آخر کار از مشاهده احوال بعضی دلوران فرار دشمن ناموس دوست که در راه پیشرفت کار خداوندگار تسلیم جانرا از جواب سلام دادن اسان تر می گرفتند بیکدیگر پیوسته تکبیر گویان سوزن انداختند و جمعی زین پاهای بر دوش نهاده بمجد رسیدن پلای حصار نردبانها باطراف برج و باره برافراشتند و پلای برمدارچ آن که فی الحقیقت معراج بهادرست نهاده بیا! برآمدند - و برخی حقیقت سر بازی و جثفشانی را مجسم و مصور شناخته بغایر کمال عدم بیم و باک از قضا حذر و از بلا پرهیز ننموده بی محابا خود را بدرون شیر حاجی رسانیدند - باوجود آنکه توپ و تفنگ و سایر آلات آتشباری که از بروج قلعه باتشباری در آمده جوهر هوای جو را گوئی به دود و شرار منقلب ساخته بود چنانچه همانا نظر قران اختران سیمه سیاره در مثلثه آتشی اقتضای طوفان نار می نمود قطعاً ابا و محابا نموده بشغل خویش تقید داشتند و پیرانه وار خود را بر آتش سوزان زده همت بزد و خورد گماشتند - چون ازین جر واقف

نبودند بعضی در آن افتادند و برخی از آن گزشته بشیر حاجی در آمده
 بعنوانی داد تردد دادند که از صدمه حمله آن شیران لرزه تزلزل در ارکان
 ثبات قدم متحصّنان افتاده مردم شیر حاجی بقاعه کلان شتافتند - و عموم
 آنها هجوم نموده و در صدد مدد فراریان شده باتفاق بمقام مدافعه و ممانعه
 در آمدند و بر سر این معنی پا فشرده نهایت ایستادگی نمودند - القصّه
 گروه انبوه را که در دیوان کده عالم بالا نام آنها از دفتر عطیه بقای حیات
 بزرگ فنا حک شده هم در طی راه طومار روز نامه زندگانی طی نمودند
 و با باقی ماندها بر سر جرّ کارزاری بغایت صعب اتفاق افتاده مصافی
 عظیم رو داده بسبب تغنی فضا از هر دو طرف کوتاه سلاح در پیکار در آمده
 مرغ روح چندین خون گرفته از آشیان کالبد عنصری روبرو پرواز نهاد - از
 بندهای بادشاهی خواجه خان که از روز اول زخم تغنک برداشته بود
 درین روز بالای خاکریز تغنکی بسینه اش رسید - و محمد حسین کولابی
 و محمد شریف عرب و تیمور بیگ اغر و لعل بیگ علی داشمندی و محمد
 سعید کاشغری و جمعی دیگر و طایفه از ملازمان آن پیدار بغت و گروهی از
 نوکران قلیچ خان و قاسم خان که در جرّ در آمده بودند و سود دارین در تردد
 می دانستند نصیبی وار جان نثار گشتند - و مردمی که از جانب مللچار
 غیرت خان دریده بودند بسبب روشن شدن روز و ریزش بسیاری توپ
 و تغنک و گروهی که نردبانها بدیوار شیر حاجی گزاشته بودند و از دور
 همتی خود را به قلعه نمی توانستند رسانید و جمعی که از عقب حصار
 قدم بکوه گزاشته بودند سه ربع کوه بلندی کوه نور دیده تغنکچیان قزلباش
 را که در پناه احجار به کشک حصار می پرداختند زده برداشتند - و بسبب
 رسیدن زخم تغنک بعبّا الله بخشی احدیان که سردار آن جماعت بود
 و احدیان بر هجوم آورده او را برداشته رو به نشیب نهادند و دیگران هم

بی استقلال گشته همه بیکبار از کوه فرود آمدند - مجملأً از گروه قوی نفسان رزم آزما که خود را برآن دریای آتش که موج شور و شر بر چرخ اخضر می زده بود هزار کس مقتول و مجروح گردیدند - بادشاهزاده بلند اقبال از غیرت فطری مقرر ساختند که قلیچ خان و غیرت خان و عبد الله بیگ و جعفر ملچارها پیش برده جر از دست غینم بگیرند و ازین ملچار نقبها زده هر نقبی که بته دیوار قلعه برسد بباروت انداشته آتش دهند تا راه یورش خاطر خواه کشاده گردد و خاکریز را نیز پیش برده از جر بگزرانند که از بالای آن هم مردم توانند درید - و حکم نمودند که رستم خان با همراهان از قلعه بست آمده به هیئت مجموعی یورش نمایند - از مشاهدۀ این حال قلیچ خان و قاسم خان بجها پیش رفتند و از ملچارهای خود بکندن نقب پرداختند - و عبد الله بیگ باوجود ریزش توپ و تفنگ در یک ماه هفده برج درون خندق تا نزدیک جر برافراشته دیواری طولانی که گروه اندوه درمیان توانند نشست بفاصله سه گز از جر بر آورده تفنگچیان قدر انداز و تیز انداز بسیار عقب آن نشانده - شب و روز گرم آویز و ستیز بود - و جعفر نیز خاکریز را پیش برده چون بکنار جرسانید شبها مخالفان از درون جر نقب زده خاک را می دزدیدند - اگر چه از چهار ملچار سه چهار نقب شروع شده بود اما هر که نزدیک می رسید از بالای قلعه بضرب توپ و تفنگ خراب ساخته متفلسی را مجال حرکت نمی دادند - راجرب بر کنار جر از تخته و چوبهای کلان پناهی ساخته عقب آن جمعی از مردم بادشاهزاده و دلیر خان و خود را جاداد - و جعفر خواست که شب هنگام از آنجا بر اعدای دین و دولت ریخته جر را از آنها بگیرد - از آغاز شام مخالفان برین معنی مطلع شده در عین سرگرمی بهادران نقت بسیار برآن چوب بندها پاشید و آتش زده نایره افروز قتال و جدال گشتند - و به هیئت

اجتماعی بر سر آن مقام جمعیت نموده بنیاد آتشباری محکم کردند - و سرگرم انداختن تفنگ و حقه و سنگ شده مشکهای پر باروت و لکافهای تفت آلود را آتش زده می انداختند - و بهادران رزم جوی که لافها زده گزافها گفته بودند از دشواری کار و سختی و تنگی جا همه کس در پس ملجأ طلبگار پیش بود مطلب بوده تا ممکن در جانفشانی دریغ نمی نمودند - الحاصل از اول شام تا آغاز بام معركة زد و خورد قایم و هنگامی گیر و دار از طرفین گرم بازار بوده نبردی شدید و جنگی سخت بمیان آمد - در آخر کار عرصه کار زار بقایمی از یکدیگر ریخته مردم درون و بیرون رخ بسوی قرارگاه خویش آوردند - و از هر دو جانب گریهی کشته و جمعی خسته گشته چندین شبانروز دیگر از طرفین بر سر جبهه متلاشی بودند - و باوجود آنکه از هر دو جانب بانسون دم گیری توپ و تفنگ متنفسی در میدان نبرد سلامت نماد باز همت بلند نهمت بر ادای حقوق مرحمت گماشته در راه خدبو آفاق جان عزیز دریغ نمی داشتند - و از آن طرف مخالفان بضرب توپ و تفنگ و سورت آتش حقههای باروت علت رفع سطوت و کذبت و مولت بهادران میگشتند و بدین طریق سد ریخته نموده سنگ راه می شدند - بعد از تکرار این صورت در آخر کار چون مدت محاصره از پنج ماه گزشته سرما آغاز نمود از اول تا آخر بیست و هفت هزار گوله خورد و بزرگ بر قلعه زده بودند و سرب و باروت و گلوله توپ بآخر رسیده در صحرا علف و در لشکر آذوقه نماد - هر چند رهن بودن سایر اشیا در گرو وقت و حیث تعویق و تاخیر روزگار است و لیکن امور متعدده نیز سبب صوابی این معنی آمد - نخست عدم تهیه اسباب یورش و دیگر عسرت عسکر ظفر اثر بذایر نایابی علیق و تعدر علاج آن چه تا ده پانزده کروه هیچ جا هیمة و کاه نماد و هر نوبت که لشکر بکهی میرفت از ده بیست کروه در

طول و عرض اطراف آن تردد نموده بهزار جرّ ثقیل و نصب صد منصوبه و حیل خوراک یک روزه دراب بچنگ می آوردند - و از آمد و شد بسیار که باعث تخریب لشکر و تضییع اوقات می شد وقت وفا بپرداخت لوازم محاصره و سرانجام اسباب تسخیر حصار نمی نمود - و از همه عمده تر وجود نفاق که باعث عدم حصول مقصود و علت بر نیامدن مطلب شد - و چون در صورت کدورت باطنی سرداران و سایر امرا که بصورت رفته رفته بعدم اتکاد اهوا و آرای احاد عسکر منجر می گردید پیش رفتن معنی مطلوب از آن ظاهر تر است که باظهار تبیین نیازمند باشد - لاجرم بدان نپرداخته و مقتضای وقت را علت نام و وجوب معارفت دانسته تسخیر قلعه را این مرتبه نیز در سال دیگر موقوف داشتند *

ستم خان قلعه بست را ویران ساخته و آذوقه آنرا بر مردم قسمت نموده چهارم ذیقعدة بقندهار رسید - پانزدهم ذی قعدة صلاح در مراجعت دیده شاهزاده در مورد قلعه منزل گزیدند و غیرت خان را با لشکر کابل و توپخانه برای غزنین رخصت فرموده هجدهم از آن منزل روانه گشتند - و ستم خان بهادر را چنداول و طاهر خان و قباد خان را قزاول گردانیده به قلیچ خان و نجابت خان فرمودند که پیش پیش می رفته باشند - و بیست و سیوم در قوشنج رسیده قلعه آنرا منهدم ساختند - غرض ذیبحجه در منزل درکی برستم خان بهادر فرمودند که با لشکر ظفر اثر مرحله نورد شده بهوشیاری و احتیاط بیاید - و خود بدولت با چندی از ملتزمان رگاب سعادت بطریق ایلغار در نه روز و ستم خان در بیست و یک روز بملتان رسیده بعد از توقف یازده روز بیست و یکم شهر مذکور روانه شده در بیست و روز دیگر بتاریخ یازدهم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و شصت و چهار داخل دولتخانه دار السلطنت لاهور شدند *

اکذون باز بنگارش وقایع حضور پرنور می پردازد - محمد شریف تولکچی به فوجداری هوشنگ آباد و منصب هزاره سوار از اصل و اضافه و مرشد قلی را که بدیوانی بالا گهات از قرار واقع می پرداخت بموجب التماس بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی ذات پانصد سوار و خطاب خانی و مهدی قلی بمنصب هزار و پانصدی و شش صد سوار و خطاب خانی سرافراز گردیدند *

بیست و چهارم از عرضداشت گوهر درج عزّ و جلال اولین موجّه بحر دولّت و اقبال تاج خلافت را گرامی در محمد اورنگ زیب بهادر خبر مسرت اثر تولد پسر نیک اختر از بطن صبیّه رضیّه شاهنواز خان صفوی روز سه شنبه دوازدهم شعبان مسرت افزای خاطر دریا مقاطر گشت و آن گرامی مونسو بسطان اعظم موسوم گردید - میر خلیل الله ولد اعظم خان بمنصب دو هزاره ذات هزار سوار و خطاب مفتخر خان و خدمت قلعداری فتح آباد و ملتفت خان از تغیر او بداروغگی توپخانه دکن و عنایت علم و پلنگ حمله بمنصب هزاره پانصد سوار و عبدالمقتدر بمنصب هزاره چهار صد سوار از اصل و اضافه مباحی گشتند *

درین ماه مبارک رمضان بعطای شصت هزار روپیه فقرا و بیخوابان کامیاب گشته هر شب بامر والا تماشای بندهای کشک و بسیاری از مستحقین از نعم خاص مایده انضال که باقسام طعام و انواع شربت و الوان نقل و شیرینی و فواکه و خوشبوی آراسته می شد بهره ور و زله بر می گشتند - غرض شوال بادشاه بحر نوال بر اسب عرصرنگ ابر رنگ سوار شده بمسجد عصمت پناه فتح پوری محل تشریف برده بعد ادای درگاه بدرلخانه مراجعت فرمودند - و برخی جواهر پیشکش و خوانهای نثار که آن عصمت

پناه ترتیب داده بود نثار فرق فرقد سالی نمودند - و محمد ابراهیم آخته بیگی ولد ذوالفقار خان بخطاب اسد خان و غضنفر بخدومت فوجداری میان دو آب مهابهی گشتند - بهار بانو بیگم همشیره بادشاه دین پناه در سن شصت و پنج یازدهم شوال ازین دار ملال انتقال نمود - و بیگم مذکور که از بطن خواهر گردهر ولد کیشو بن جتمل بود و از پرویز یک سال خورد تر در روضه حضرت مریم مکانی والدۀ ماجده حضرت جنت مکانی مدفون شد - و مراد کام صفوی مخاطب به خطاب مکرمات خان و محمد صفی ولد اسلام خان بخطاب صفی خان معزز و نامور گردیدند - چون بمساع حق مجامع رسید که حیات راجه مدرن سنکه بهدوریه در قفدهای سپری گردید مهاسنکه پسرش را بمنصب هزارهی هشتصد سوار و خطاب راجگی برنواختند - اعتقاد خان را که بجبهت معالجه در لاهور مانده بود بدرگاه آسمان جاه آمده دولت ملازمت اندوخت - و بعطای خلعت و منصب چهار هزارهی هزار و پانصد سوار سرافراز ساخته بآئین سابق میربخشی گردانیدند - و لشکر خان از ملتان آمده سعادت ملازمت دریافت و بدستور پیشین بشدومت بخشی گری دوم از تغیر ارادت خان سر بلند گردید - و خدمت عرض وقایع صوبجات بارادت خان مقوض گشت *

تشریف شریف بمستقر الخلافت اکبر آباد

چون از دیر باز ساحت مستقر الخلافت اکبر آباد بیمن قدرم فیض لزوم برکت اندوز صفا و سعادت نشده بود بحیله دیدن مسجد جامع که بفرمان والا در قلعه سراپا از سنگ مرمر بصرف مبلغ سه لک روپیه اواخ سال بیست و ششم از جلوس مبارک موافق سنه یک هزار و شصت و سه هجری در عرض هفت سال صورت اتمام پذیرفته بود بعد از انقضای

ترکی سنگ مرمر با کلسهای طلا اندوده - دروازه خاوری که میانه اش تا گنبد از سنگ مرمر است شش گز در شش گز است و نشیمنهای دو طبقه دل نشین دارد که بالای آن گلدسته‌های نو آئین است تا کلسهای زرین - و پیش هر یکی از سه ابواب در ایوان و پنجاه و دو زینه در کمال زیبایی و خوشنمائی مرتب گشته - امید که ثواب این موقف اجابت که وسیله استدعای مطالب و استجاب مقاصد از درگاه واهب العطایا است عاید روزگار فرخنده آثار آنحضرت والا مرتبت باد *

چون عمارت شکارگاه سموگر باوجود بد طرحی کهنه گشته بود و آگاه خان حسب الحکم معلی در موضع عمادپور مشرف بر دریا نیم کروهی این طرف سموگر بصرف هشتاد هزار روپیه عمارتی مختصر مطبوع تیار ساخته بعرض اشرف رسانید بجهت شکار در آن مکان تشریف فرموده یک شب در آنجا بکمال عشرت و شادکامی گزافیدند - بیست و نهم محرم بعد از دو پهر و دو نیم گهری روز برآمده برای روپلاس قرار اعطاف عنان بصوب دارالخلافه شاهجهان آباد داده نواحی مستقر الخلافت را مورد عسکر منصوبه و مضرب خیام و خورگاه اهل اردوی گیتی پوی ساختند - روز دیگر در روپلاس دایره شد - سوم صفر از آنجا معارفت نموده سیزدهم سه کروهی خضر آباد نزول نمودند - چهاردهم نشیمنهای دلنشین و منازل نزهت آئین دار الخلافه فیض پذیر ورود مسعود گشت - اول عمارات خاص و عام و غسلخانه و چهاروکه میامن نزول همایون دریافت و بعد از آن نزهت کده ارم آئین دولتخانه فیض قرین که از همه رهگزر خاصه فیض بخشعی جا و فرح افزائی هوا و فضا و فسحت ساحت و افاضه روح و راحت و صفای نظر و حسن منظر چشم و چراغ روی زمین بل روکش بهشت برین است باین سعادت خاص اختصاص پذیرفت *

چون بعرض مقدّس رسید که مهین گوهر بحر خلافت و جهانداري از قندهار بکوچه‌ای متواتر چهاردهم صفر یک کروهی شاهجهان آباد رسیده اند حسب الحکم معلی سعد الله خان باستقبال شتافته در خدمت لازم البرکت بیاورد - آن قُرّه باصره دولت و بخت با سلطان سلیمان شکوه پس از ادای مراتب آداب هزار مهر نثار گزینیده بتازگی مشمول عواطف و منظور مزاحم بادشاه مرتبه سنج پایه شناس آمدند - و بحکم غلبه انراط محبت و وفور عاطفت در آغوش رافت کشیده پیشانی نورانی آن شایان عنایت نمایان را به بوسه نوایی گردانیدند - و بعد از اظهار این عنایت انواع عواطف در لباس عنایت خلعت خاص و دو اسپ عراقی با ساز مرصع و طلا بتقدیم رسانیده آن والا گهر را سرمایه جمعیت بخشیدند *

از عرضداشت حافظ ناصر متصدی بنذر سورت بعرض مقدّس رسیده که سلطان محمد خان فرمان فرمای روم ذو الفقار آقا برادر صالح پاشا وزیر اعظم سلطان محمد ابراهیم پدر خود را بعنوان سفارت روانه درگاه آسمان جاه نموده بود بیست و نهم به بنذر سورت رسیده است - فرمان شد که حافظ ناصر دوازده هزار روپیه بعنوان مدد خرچ از خزانه سرکار والا بدهد - و روشن بیگ گرزدار فرمان عالیشان و خلعت فاخره بار رسانیده و همه جارفیق طریق او بوده بدرگاه آسمانجهان بیاورد و بموجب ذیل در راه از هر کدام بعنوان ضیافت بدهاند - سزاوار خان در سلطانیور پنج هزار روپیه و محمد طاهر ملازم بادشاهزاده والا تبار محمد اورنگ زینب بهادر در برهانپور از سرکار عالی آن بلند مرتبه دوازده هزار روپیه و در ارجین محمد میرک دیوان شاهزاده کامگار مراد بخش از جانب آن والا گهر پنج هزار روپیه - و در مستقر الخلافت اکبر آباد سیادت خان قلعه دار دوازده هزار روپیه

از خزانة و سه هزار روپيه از جانب خود كه مجموع پنجاه هزار روپيه باشد بسفير مذكور برساند *

جشن وزن شمسي

روز جمعه بيست و ششم ماه صفر سال هزار و شصت و چهار هجري مطابق بيست و ششم دي ماه مجلس جشن وزن شمسي آغاز سال شصت و سوم بزيب و زينت نظر فريب آراستگي يافته گلبن مقصود عالميان بتازگي گل گل شگفت - بادشاه بعر نوال پس فراغ مراسم معهوده وزن بر سرير گوهر نگار و اورنگ طلاي ميذاكار كه بطول دو نيم و عرض يك گز و بيست طسو و ارتفاع چهار و نيم ذراع بصرف پنج لك روپيه صورت تماميت يافته بود جلوس دولت فرموده سرمايه بي نيازني يك جهان نيازمند مهيا ساختند - و به مهين گوهر بعر خلافت يعني سلطان محمد دارا شكوه تسبيح مروريد گران بها با يك قطعه لعل و جيغه مرصع و كمربند مرصع و آلات ثمينه كه قيمت مجموع چهار لك روپيه باشد و فيل خاصه با براق طلا و ماده فيل مرحمت نموده سلطان سليمان شكوه را بعنايت خلعت و جيغه مرصع و اضافه هزاري هزار سوار بمنصب ده هزاري شش هزار سوار و راجه جسونت سنگه را بمنصب شش هزاري شش هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه اسپه و خطاب مهاراجه و قاسم خان مير آتش را بمنصب سه هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار و اخلاص خان شيع زاده را بمنصب سه هزاري دو هزار پانصد سوار و بيرم ديو سيسديه را بمنصب دو هزاري هزار سوار و مهدي قلي خان قلعدار معزول بست را بمنصب دو هزاري ششصد سوار از اصل و اضافه معزز و مكرم و مفتخر و مباهي ساختند - و محمد بديع پسر زاده محمد خان را كه

دوازده هزار روپيه ساليانه داشت بمنصب در هزاري چهار صد سوار و نامدار
ولد جعفر خان را بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار و خطاب خاني
بر نواختند - جعفر خان صوبه دار بهار و خليل الله خان از کابل آمده
شرف دريافت ملازمت والا حاصل نمودند - و بيست و يك امين ماه
بعرض مقدس رسيد كه پانزدهم ماه مذکور قليج خان در بهيره بساط حيات
مستعار در نورديده در جوار رحمت آلهي جاگزيد *

وزن قمری

دین ایام سعادت فرجام كه فلک بكام هوا خواهان است و گردش
ایام بر طبق مرضی سرسوزان دوران انجمن وزن قمری جشن همایون آغاز
سال شصت و پنجم از زندگانی جاوید طراز بادشاه جمجاه خاقان گردون
کلاه روز پخشنبه غرّار بیع الثانی سال هزار و شصت و پنج هجری منعقد
گردید و زمان را پیرایه نشاط و کامرانی داد و ابواب فرح و سرور بر روی
خاص و عام مفتوح گشته غم بالکل از طاق دلها بر زمین افتاد - و روی زمین
بهشت آئین دولتخانه از رویافتن فرش بوقلمون زینت ارم یافته بارگاه
همایون كه در نقش و نگار رشك بارگاه بوقلمون است بطول صد ذراع
و عرض سی و شش كه صنعت گران احمد آباد از مخمل بادله باف
بصرف يك لك روپيه مهیا ساخته بودند بچهل و چهار ستون سیمین كه
با كلسا چهار لك و نه هزار تولچه وزن دارد بر پا کردند و بر دور آن
معجری از نقره نصب نمودند - و درون و بیرون ایوان کیوان مكمل را
بآرایش پرند چینی و اطلس خطائی و پردهای مخمل زر دوزی روکش
این زنگار گون خرگاه مكمل ساختند - و در طاقهای آن كوكبهای زرین
مرصع كار بسلسلهای سیمین آویخته گرد آورنگ گوهر آگین شامیانهای مروارید

دوزی با ستونهای زرین افراختند - و جا بجا تختها و سندلیهای طلائی ساده و میزکار گزاشته چترهای مرصع که مسلسل آن بلآبی قیمتی مکتل بود منصوب نمودند - آنگاه شهزاده فلک بارگاه بر سریر عرش نظیر جلوس میمنت مقرون فرموده کف عطا مانند پنجه آفتاب جهان افروز بزر پاشی بر کشادند *

آوازه شد اندرین کهن فرش کان سلطان استوی علی العرش

نخست ببادشاهزاده بلند اقبال محمد دارا شکوه سواهی هشت کرور دام انعام سابق یک کرور دام دیگر مرحمت نمودند - شاهزاده والا تبار محمد مراد بخش با ایند بخش پسر خود آمده سعادت ملازمت دریافت و همان وقت بعزایت خلعت و تفویض صوبه احمد آباد از تغییر شایسته خان و اضافه سه هزاره ذات و سه هزار سوار پنج هزار دو اسبه سه اسبه سرافراز ساخته یک کرور دام بطریق انعام مرحمت فرمودند - و پنج لک روپیه نقد بدین تفصیل از خزانه رکاب سعادت یک لک روپیه از خزانه مائوه یک لک و از خزانه روضه منوره یک لک و دو لک روپیه از خزانه احمد آباد بعد از رسیدن بطریق انعام مرحمت فرمودند - و از جمله شافزده کرور دام یازده کرور دام جاگیر و بافی پنج کرور دام بقرار ده ماهه نقد از خزانه سورت مقور نمودند - و چهل هزار روپیه نثار بابت آورده بیگم صاحب و شاهزاده بلند اقبال بفقرا و مساکین و فضلا و صلحا عطا فرمودند *

مهمین پور خلافت اسپه یوز قوی هیکل پنجابی نژاد که طولش دو نیم گز و یک نیم طسو و ارتفاعش دو گز و سه طسو است و اسمعیل مرزبان الوس دودای بآن بیدار بخت گزانیده بود و بغیل سفید موسوم گردیده از نذر اشرف گزانیده و پنج هزار روپیه قیمت شد - فرمودند که از اسپان هندوستان اسپه تا حال باین کلانی و تنومندی بنظر در نیامده - و مکند سنگه هاده بمنصب دو هزاره سوار و طاهر خان بمنصب سه هزاره

و پانصد سوار و کفور رام سنگه نیز بمنصب مذکور و هر کدام از سید شهاب و سید عبد الله نیز بمنصب مذکور و محمد بدیع بمنصب دو هزار و هفتصد سوار و ابراهیم خان پسر امیر الامرا را بمنصب هزار و پانصد سوار و عبد الرسول و عبد الله خان نیز بمنصب هزار و پانصد و دو صد سوار و رحمت خان داروغه کرکیراق خانه و دیوان احمد آباد از تغییر میر بخشی و میر میروان واد خلیل الله خان بمنصب هزار و پانصد سوار و ناظر خان بمنصب هزار و سه صد سوار و رانی دهگانه و دیگر بسیار بندها باضافه سرافرازی یافتند - ملک حسین برادر مظفر حسین که از شاهزاده عالی قدر محمد اورنگ زیب بهادر جدا شده بقصد بندگی درگاه رسیده بود بمنصب هفت صد و دو سوار معزز و مفتخر گردید - درین وقت که طوایف انام از خواص و عوام از انعام و افضال بادشاه دریا نوال کامیاب بودند جی روپ میرتیه که داخل بندهای درگاه بود در عاقبت بر روی روزگار خود فراز کرده و عاقبت اندیشی را پی سپر انداخته از بیرون محجر سیمین شمشیر آخته رو بآنحضرت درید - چون به تحت زینه رسید نوبت خان کوتوال در آنجا ایستاده بود او را بضرر چوب بر زمین انداخت و در همان گرمی بمحور برخاستن خواجه رحمت الله میر تورک بمقتضای کار فرمائی شجاعت اصلی زخم کاری شمشیر بدو رسانید - و ارادت خان نیز چون قضای میرم بدو رسیده بزخم دیگر کارش تمام ساخت - پس از آن دیگر بندها بضرر جمدهر و شمشیر پاره پاره نموده دنیا را از لوث وجود آن مردود پاک ساختند - شهنشاه بنده پرور ارادت خان را از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و دو صد پنجاه سوار و نوبت خان را باضافه نوازش فرموده ازین محل بشاه محل که اطراف سه گانه آنها بشامیانهای مخمل کلابتون باف و ستونهای سیمین و فرش رنگین از پشم شال و غیره زینت آگین

ساخته بودند تشریف فرموده از وزن همایون پله و ترازو را با میزان فلک هم پله گردانیده صدای کوس و گورکه و نوای نای و نغیر سامعه افروز گیتی گشته از لحن خنیاگران زور بازار فشاط رونق تازه یافت - و فضلا و صلحا و اصحاب تنجیم و ارباب طرب فراوان زر سرخ و سفید مرحمت گردید *

بست و دوم بمنزل نزهت آگین گرامی اختر اوج عظمت و جلال شاهزاده بلند اقبال نزول اجلال فرمودند - آن عالی فطرت پس از ادای مراسم پا انداز و نثار جواهر ثمینه و مرصع آلات و اقسام نغایس و اقمشه در صحن آن سرابستان به ترتیب چیده دویست اسپ عربی و عراقی با ساز طلا میناکار و طلای ساده و چار جامه‌ای زر بغت از نظر اشرف گزینید - از آنجمله بقیمت چهار لک روپیه بیشکش بنابر رعایت خاطر آن والاتباع قبول نمودند - و همدین محفل بادشاهزاده عالی نسب مراد بخش بعنایت خلعت خاصه با نیم آستین و دو اسپ عربی و عراقی با زین طلا میناکار و فیل با ساز نقره نوازش یافته رخصت گجرات شد - حکیم صالح که سی روپیه یومیه داشت بمنصب پانصدی ده سوار و محمد بیگ برادر یادگار جولاق که بعد از گزشتن نظر محمد خان از آنجا به حرمین شریفین رفته بدرگاه عالم پناه آمده بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافرازی یافتند *

چون درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام کشور خدیو گردون چارم قرین دولت و سعادت روی توجه بشرفات غرقه شرفخانه آورده برید موسم نوروز نوید نوروزی بعالمیان رسانید - و روی مجلس جشن نوروزی از سر نو غازه زیور تازه پذیرفت و تخت خلافت از برکت پایی فرقد سای آن سرور اکیلل سعادت و زینت بی اندازه یافت - موسم خریف عیش و عشرت نا کاملان نومید مبدل به فیض ربیع کامروانی جاوید گردید

و بهار امیدواران گل گل شگفته شاهد آرزوی دیدینه ارباب آز و نیاز
 پیشگاه حصول را جلوه گاه ساخت - تقرب خان بمنصب چهار هزار
 هزار سوار و قباد خان بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و عبد الله ولد
 منصور حاجی بمنصب دو هزار و هشت صد سوار و خطاب مخلص
 خان و جعفر ولد الله و یردی خان بمنصب هزار و پانصدی هشت صد
 سوار و حسین علی خان برادرش بمنصب هزار و هفت صد سوار و فیض
 الله خان بمنصب دو هزار و هشت صد سوار و ابراهیم خان ولد امیر الامرا
 بمنصب دو هزار و شش صد سوار و میر گل بدخشی بمنصب هزار
 پانصد سوار نوازش یافتند *

هفتم جمادی الاولی بقصد مزید اعتبار امیر الامرا علی مردان
 خان بمنزل او تشریف فرموده تمهید قواعد مباحثات جارید سلسله
 او نمودند - آن خان بلند مکن پس از اقامت مراسم با انداز و نثار
 جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه و هژده اسپ و دیگر اشیا بنام
 پیشکش بسمت شکرانه موسوم ساخته از نظر انور گزانیید - از جمله بنابر
 مراعات خاطر او دو لک روپیه بشرف پذیرائی رسید - درین وقت بعرض
 مقدس رسانیدند که ذوالفقار آقا ایلمچی روم بنواحی دارالخلافه رسیده
 امیدوار دریافت ملازمت اشرف است - چون پاس عزت رسول سلاطین
 عظام شیعه کریمه این آستان ملایک آشیان است و مرمت خرابه قلوب
 نورسیدگان هر دیار بآب و گل خلق و دلجوئی خانه سلطان السلاطین زمان
 لاجرم حسب الحکم اشرف لشکر خان بخششی دوم و طاهر خان و قبادخان
 و تربیت خان تا گذار شهر پذیره شده او را بدرگاه عالم پناه رسانیدند - او بعد
 از ادای آداب کورنشای و تسلیمات بکمال تواضع و تعظیم دعای قیصر
 برگزاده نامه با مرصع کمری و خنجر مرصع و دو اسپ رومی نژاد یکی

سمند با زین مرصع با دو عیال مروراید دوز و دیگر نیله کبود که قیصر بطریق ارمغان ارسال داشته بود و گریزی مرصع بدستور آن ولایت از نظر اشرف گزانیده بعطای خلعت خاصه و کمر خنجر مرصع و سی هزار روپیه مفتخر و مباهی صورت و معنی گشت - و بمنزلی که بجهت اقامت او معین و بافران آوانی سیمین و زرین و فروش ملون و دیگر اجناس که پیرایه آرایش ارباب دولت و مکنت تواند شد زینت یافته بود رخصت یافت - و چون روز دوم ساعت وزن شاهزاده بلند اقبال بود آن والا گهر را بانعام خلعت خاصه و جواهر و مرصع آلات ثمینه بقیمت یک لک روپیه و دو کرور دام انعام دیگر از پرگنات پنجاب و ملتان که از اصل و اضافه دوازده کرور دام باشد بطریق انعام مرحمت فرموده اسپ عراقی فتح لشکر نام با زین مطلقا میثاکر مرحمت فرمودند - و جعفر خان قدری جواهر و چهار فیل و ده اسپ ابلق بنگاه و ذوالفقار آقا سفیر قیصر نه اسپ عربی و برخی اشیدی دیگر از خود گزانیده - و موسی الیه بانعام خلعت و ارگجه با ظروف طلا و پاندان و خوانچه نوازش یافت - از روز وزن مبارک تا این تاریخ همگی ده لک روپیه پیشکش از شاهزاده و امرا شرف پذیرائی یافت *

کدخدائی سلطان سلیمان شکوه بادختر راو امرسنگه خواهرزاده راجه جی سنگه

چون صبیغه راو امرسنگه که خواهرزاده جی سنگه است بجهت ثمره شجره دولت و اقبال سلطان سلیمان شکوه خواستگاری نموده پیش

ازین بدو ماه او را بحکم ساری سلطنت طلبیده بزبان فیض ترجمان کلمه طیب تلقین فرموده مبلغ دو لک روپیه از جواهر و مرصع آلات و طلا و نقره آلات و اقسام پارچه و دیگر آنچه لازمه این امر است عطا فرموده بودند شب بیست و ششم جمادی الثانی آن گرامی گوهر درج دولت و کامرانی و آن نوباد بستان سلطنت و جهانبانی را بکمال زیب و زینت و نهایت شان و شوکت همراه خود بدرگاه عظمت آوردند - و در آن فرخنده شب سرتاسر روی زمین گذار درپای جون تا ساحت پای درشن برکت مسکن از منزل شاهزاده تا دولتخانه والا همه جا از فروغ چراغان که بطرح نقاشانه روشن شده بود نمونه محسن وادعی ایمین و نور کده طور گشت - و فضای هوا را از دریا گرفته تا چرخ اطلس اخضر از گل افشان و انواع آتشبازی که بستاره بازی در آمده بود نثره و ثریا فرو گرفت - و صدای شادیانگ شادی و نوای گوزنگه مبدلگبادی بارج رسیده صلامی خوشوقتی و شادکامی در داد و اسباب عیش و سامان نشاط بحسب فرمان خدیو زمان از سرحد حساب بیرون و از قیاس و شمار افزون مهیا و آماده گشته ابواب خرمی بر روی کوچک و بزرگ کشاد - اعلی حضرت آن نور حدقه شهریار را بانعام خلعت و تسبیح لالی گرانبها منظم به اعل و زمرد و جیغه مرصع و جمدهر مرصع با پهلکتاره و کمر مرصع و آلات دیگر و در اسب عربی و عراقی با زین مرصع و فیل با ساز نقره که قیمت مجموع یک لک و پنجاه هزار روپیه می شود مرحمت نموده سهره مرارید گرانبها بدست مقدس بر فرق آن گرامی گوهر اکلیل والا گوهری بستند - و بعد از انقضای یک پهر و سه گهری در ساءت مختار که از سایر نحوس و نقایص بری بود قاضی خوشحال حسب الامر جلیل القدر بخواندن خطبه قیام نموده دو لک روپیه کابین مقرة نموده و بر وفق آئین شرع مظهر

تقدیم مقدمات عقد و رعایت شرایط آن بجا آورده بانعام خلعت
دو هزار روپیه سربلندی یافت *

آغاز سال بیست و هشتم جلوس مبارک

مُنّت و سپاس مرخدا را که سال بیست و هشتم جلوس والا روز
مبارک یکشنبه غرة جمادی الثانی سنه هزار و شصت و چهار مطابق آخر
فروردی ماه که انشاء الله تعالی تا قیام قیامت بتمکین و استقامت قرین و مقرون
و از زوال و تزلزل محروس و مصئون باد بمبارکی شروع شده دلها را پیرایه
انبساط و شگفتگی داد - درین تاریخ ذوالفقار آقا ایلچی روم بانعام سی هزار
روپیه نقد و اسپ ترکی با ساز طلا از سرکار خاصه و انعام خلعت و جیفه
مرصع و بیست هزار روپیه نقد و دو اسپ با زین نقره از سرکار شاه بلند اقبال
و پنج هزار روپیه از شاهزاده سلیمان شکوه عز امتیاز یافته بکام دل رسید -
و آخر همین روز بکرونش ملکه جهان مالکه دوزان بادشاهزاده عالمیان
یکم صاحب رفته بانعام پانزده هزار روپیه و خلعت فاخره از سرکار علیه نیز
سرافراز گردید *

یازدهم بالتماس شاه بلند اقبال بمنزل تازه نهال بوستان خلافت
و کامگاری سلطان سلیمان شکوه تشریف برده بجهت سرافرازی آن کامگار
نامدار جواهر و اتمش نفیسه بقیمت یک لک روپیه که بعنوان پیشکش
از نظر انور گزانیده بود قبول فرمودند - و بر طبق حکم مقدس بجمده
الملکی سعد الله خان خلعت خاصه با چارقب و شمشیر مرصع و به جعفر
خان و خلیل الله خان و اعتقاد خان و روپسنگه راتهور خلعت با فرخی
و خنجر مرصع و بقاسم خان و حیات خان و طاهر خان و فاضل خان و قباد
خان و میرزا سلطان و بسیاری دیگر از بندگان خلعت مرحمت نمودند -

و لشکر خان را بمنصب سه هزار و دویست سوار و ارادت خان بمنصب دو هزار و هشت صد سوار و خلعت و خدمت فوجداری لکهنو از تغیر احمد بیگ خان و عطای اسپ با زین مطلا و علم و تربیت خان بمنصب دو هزار و هشت صد سوار و بیرم دیو سیسودیه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و اسد الله ولد رشید خان انصاری را بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار از اصل و اضافه سرافراز نمودند - چون ذوالفقار آقا ایلچی مکرر بخانه جمده الملکی سعد الله خان رفت این مرتبه خان مذکور پانزده هزار روپیه بمومی الیه داد - حقیقت خان را که بذبح کبر سن از خدمت رفته بود معاف داشته میرک شینم را از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و صد سوار و خدمت دیوانی مالک گدیان از تغیر او سر بلند ساختند - سید نجابت ولد سید شجاعت خان بمنصب هزار و صد سوار و میر ابو المعالی ولد میرزا والی بمنصب دو هزار و دو هزار سوار تارک عزت بر افراختند •

چون از عرضداشت غضنفر خان فوجدار سهارنپور بمسامع جاه و جلال رسید که فیلی دندان دراز از کوه شمالی پیرگنجه چوراسی آمده لاجرم بحکم ریخت بخش اورنگ خلافت قراولان و فیلان با دیگر لوازم شکار فیل بدانجا شتافته باتفاق خان مذکور گرفته آوردند و بخاص شکار موسوم گردیده داخل فیلان حلقه خاصه شد - ذوالفقار آقا ایلچی بانعام یک مهر چهار صد تولگی و روپیه هم وزن آن و محمد صالح مشرف توپخانه دوازدهم شعبان بخدمت دیوانی بیونات از تغیر رانی میکند داس که از ضعف قوی بخدمت نمی توانست پرداخت سر افرازی یافتند - میر جعفر نام از سادات حسنی استر آبادی که سابق نوکر محمد قلی قطب الملک بود و بعد از جدا شدن به پنده رفته از مدت چهارده سال بعنوان درویشی میگزانیید جعفر خان همراه آرواره از نظر اشرف گزانیده بود بمنصب هفت صدی

صد سوار و عنایت خلعت و جمده مهر و شمشیر با یراق طلا می‌نا کار
و اسب عراقی با زین نقره و پانصد مهر سر افراز فرموده داخل بندهای
درگاه ساختند *

شب پانزدهم شعبان بعطای مبلغ پانزده هزار روپیه محتاجان
و مستحقان را خوشوقت ساخته بتماشای کشتی‌ها و چراغان ساحل دریا
که از چوب و تخته مشبک بآئین غریب و طرز بدیع با برجها مرتب
ساخته بودند و از فرط روشنی پرتو چراغان که در دل آن شب روکش
روز شده بود و آتشبازی که بستاره ریزی در آمده بود پرداختند - و در ماه
رمضان المبارک شصت هزار روپیه باصحاب احتیاج قسمت نموده
هر شب باریاب کشک و گروهی از درویشان بر خوان احسان و مراد نعم
خاص صلاهی اطعام عام در دادند - و به گرز داران و برقندازان و یسارلان
هزار خلعت مرحمت فرمودند و بعضی را جیغه مرصع عنایت نمودند *

غرة شوال بمسجد اکبر آبادی محل تشریف برده بادای دوگانه
پرداختند و بنا بر رسم معهود در رفتن و باز برگشتن زمین و زمان را نثار
افشان و درم ریز نمودند - پنج هزار روپیه بابت نثار به ذوالفقار ایلچی روم
مرحمت فرمودند - خدمت فوجداری میاں دراب و اهتمام عمارات
مخلص پور که مفصل بمحلّ خود گزارش خواهد یافت از تغیر غضنفر
خان به محمد بیگ خان مرحمت نموده وقت رخصت بانعام خلعت
و شمشیر با یراق طلا می‌ناکار و منصب هزار و پانصدی هزار دوپست
سوار از سابق و لاحق سرافراز فرمودند *

چون در سال بیست و چهارم جلوس مبارک سلطان محمد خان
فرومانروی روم بادی ارسال سعیر و نامه گشته سید معی الدین نامی

را بدرگاه عالم پناه فرستاده بود بندگان حضرت سلیمان منزلت نیز بنابر مراسم یگانگی و اتحاد و پاس مراسم محبت و وداد حاجی احمد سعید را بعنوان سفارت فرستاده بودند و او از جانب خود ذوالفقار آقا را با نامه و پیغام دوستی روانه سده سنیّه ساخته اظهار کمال خلّت و یگانگی نمود - اعلیٰ حضرت حفظ مراتب مودّت قدیم را در نظر داشته قایم بیگ را که سابق کوتوال اردوی معلی بود بعزایت خلعت و جیغۀ مرّوح و جمهره میناکار با پهلوتناره مرّوح و سپر و شمشیر با یراق میناکار و اضافه منصب و اسب با زین مطلقاً و یک لک روپیه عوض جاگیر معرّز و مکرم ساخته با نامه از منشیات جمده الملکی سعد الله خان که نقل آن در اواخر این اوراق ثبت گشته و یک قبضه خنجر مرّوح بالماس و یاقوت با گل مرّوح و علاقه مروارید و زمرد که در کارخانه بادشاهی بصرف یک لک روپیه مهیا گشته بود و کمر مرّوح بالماس و یاقوت که چهل هزار روپیه قیمت داشت و یک حقه کلان بلور که نادره کاران هندوستان در مدتی مدید ساختن بودند مملو از عطر جهانگیری و دو هزار پارچه از نفایس گجرات و کشمیر و جز آن که قیمت آن دو لک روپیه می شد بطریق هدیه دوستی فرستادند - و چون به سمع شریف رسیده بود که با در استنبول شیوع تمام دارد و اعلیٰ حضرت بحکدس صایب نفع زهر مره را در علاج این عارضه دریافته بودند و در رفع مواد سمی که ماده بهم رسیدن و با ست مکرر به تجربه رسیده جمعی کثیریکه ازین علّت مشرف بر هلاک گردیده بودند بعلاج مذکور رخت از گرداب مرگ بساحل نجات بردند از غایت خیر سگالی یک قطعه زهر مهره کامل عیار بازبند ساخته بودند به ذوالفقار آقا حواله فرمودند که به قیصر برساند - و سفیر مذکور را بانعام خلعت فاخره و جیغۀ مرّوح و شمشیر و سپر یراق طلا میناکار و اسب ابلق



(۱۹۲)

راهوار با ساز طلا و سی هزار روپیه برنواخته رخصت معارفت دادند - مجموع قیمت سوغات دو لک و پنجاه هزار روپیه و آنچه از ابتدائی ملازمت تا روز رخصت بایلچي مذکور مرحمت شد دو لک و هفتاد و پنج هزار روپیه از آنجمله یک لک و هشتاد و پنج هزار روپیه از سوار خاصه و نود هزار روپیه از بادشاهزادهای والا قدر و امرای نامدار - و محمد بدیع ولد خسرو بمنصب دو هزارى دو صد سوار و غیرت خان بمنصب چهار هزارى دو هزار سوار و خواجه عنایت الله بمنصب هزارى شش صد سوار از اصل و اضافه فرق مباحثات بر افراختند *

بیست و ششم شوال شینم عبد الحمید بادشاهنامه نویس رخت هستی بر بست - یک زنجیر فیل که در خوشخوئی و تناسب اعضا سر آمد فیلان عادلخان بود و خان مذکور او را با یک اسپ عراقی با ساز طلا بعضور پر نور فرستاده بود منظور نظر فیض اثر گشته بقیمت شصت هزار روپیه داخل حلقه فیلان شد و فرمان عنایت عنوان با خلعت خاصه و کمر مرصع بقیمت سی هزار روپیه بخان مذکور مصحوب خواجه خان نبیره صفدر خان صورت ارسال یافت *

چون بعرض مقدس رسید که بینوایان و محتاجان کعبه معظمه بسبب قحط غلا بعسرت میگزرازند یک لک روپیه متاع برعرب که در آنجا با منافع دو لک روپیه باشد و گلیم محراب دار بشکل جانماز که در کارخانه ملتان موافق مسجد مدینه سکینه تیار شده بود مصحوب خواجه ضابط فرستاده حکم فرمودند که ثلث بشریف مکه و ثلث بصلحا و فضلی آن مکان نفیس و ثلث باقی بسکنه مدینه سکینه برساند - خدمت بخشی گری احدیان بقاضی عارف کشمیری مقرر شد - مهابت خان به نیول خود گوالیار مرخص گردید *





(۱۹۳)

متوجه شدن اعلیٰ حضرت بصوب اجمیر

چون خاطر قدسی مآثر بادشاه معارف پناه از کمال ربط بمبدأ همواره خواهان زیارت بزرگان دین خصوص زیارت روضه منوره و حظیره مقدسه واسطه العقد اولیای عظام مرشد سالکان راه حقیقت انتظام سلطان العارفین تاج النواصلین حضرت خواجه معین الحق و الدین زیاده از اندازه است و مدتی برآمده بود که فوز یب فیض زیارت مزار مفیض الانوار آن قبله احرار نگشته بودند لاجرم فاضل خان را از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی شش صد سوار و حکومت دار الخلافه و قلعدار بی آنجا مقرر نموده بیست و دوم ذی حجه مرکب مسعود بفرخندگی تمام متوجه آن سمت شد - و روز جمعه بیست و پنجم ذی حجه داخل دولتخانه که بر سر بند تالاب آنا ساگر است و نزعت کده ایست از آن آئین داخل شده آخر روز بروضه منوره آن قطب الخاقین تشریف فرمودند و بذکر پیروی طریقت آبلی کرام از دروازه روضه منوره پیاده شده آداب زیارت بتقدیم رسانیدند - و از فیض آن مقام اکتساب انواع فیوض آسمانی و اقسام برکات جوادانی نموده باعظای صلات و نذر که وظیفه زیارت امثال این بقاع خیر است ادای حق مقام نمودند - و باز بیست و هفتم از غایت اعتقاد زیارت مرقد فیض آثار آنحضرت والا مرتبت رسیده بعد از خواندن فاتحه معاودت بدولت خانه نمودند - و نهم محرم الحرام باز بدان مکان سعادت نشان نشریف فرموده در مسجد سنگ مرمر اساس نهاده خود نماز عصر ادا نموده مراجعت بدولت خانه عالی نمودند - درین روز بحکم والا قریب صد و چهل من بوزن شاهجهانی از گوشت فیل گاو شکار خامه و روغن و مصالح در دیگ کلان که وقف روضه منوره است انداختند و طعام پخته علای عام در دادند *



روز چهارشنبه چهاردهم محرم الحرام سنه یک هزار و شصت و پنج
 عفا یکران عزیمت را بصوب با صواب دار الخلافه انعطاف داده در دولت
 خانه که در کوهی اجمیر برپا شده بود نزول اجلال ارزانی فرمودند -
 چون در وقت تشریف آوردن اجمیر بمسامع حقایق مجامع رسید که با آنکه
 از زمان حضرت عرش آشیانی و حضرت جنت مکانی مرمت شکست
 و ریخت قلعه چنور منع بود درینوقت انا جکت سنگه جرأت باین معنی نموده
 و قول آنحضرت گوش نداشت - بابدال بیگ حکم شد که دیده بیداد -
 مومنی الیه آمده بعرض رسانید که دروازه هفتگانه جنوب غرب را که از پایان
 قلعه مرتبه مرتبه ساخته شده بمور ایام از هم پاشیده و جا بجا ریخته بود
 چندی را در نهایت متانت از سر نو برافراخته و بمرمت بعضی پرداخته -
 و در برخی محال که از آنجا بر آمدن صعوبت نداشت دیواری متین که
 نظر به بلندی و پستی کوه از هشت تا شانزده ذراع بعرض سه و نیم ذراع
 اساس افکنده و برجی در کمال استحکام بقطر شصت و پنج و ارتفاع سی
 بنا نموده - لاجرم حکم شد که علامی سعد الله خان با سی هزار سوار جرار
 بدانجا شتافته قلعه را منهدم سازد و اگر احیاناً او از خواب غفلت به بیداری
 و از مستی بیهوشی بهشیاری بگراییده تن بطاعت در نهد به نهب
 و غارت مملکت او پرداخته دود از نهاد و دمار از روزگار او بر آورد *

غره نی حجه خواجه برخوردار به قلعه‌داری اوسه از تغیر اوزبک خان
 و بمنصب دو هزار سوار و میر صمصام الدوله دبیر میر جمال الدین
 حسین انجو از جانب شاهزاده والا تبار محمد شاه شجاع بهادر بکراست
 صوبه اودیسه بمنصب هزار و پانصد سوار سر بلندی یافتند - چون انا
 بعد از تعیین لشکر ظفر اثر از وفور خوف و هراس از سر تملق و فروتنی و روی
 تحس و زاری پیامهای رقت آمیز مصحوب و کلامی معتد خود داده بشفاعت

بادشاهزاده بلند اقبال. ابواب غزاعت و اظهار اطاعت کشتود حکم معلی
 بشرف نغان پیوست که اگر او پسر صاحب تیگه خود را ببارگاه گیتی پناه
 روانه ساخته بآئین پیش هزار سوار از ملازمانش بسردابی یکی از اقارب او همه
 وقت در دکن حاضر باشند عفو زلات و عفو جنایات او نموده آید - و الا
 لشکر ظفر اثر در سر زمین او تاخته و خانمان همه اجپوتید را سوخته و خراب
 ساخته تا بخاک سیاه برابر نکند در نکند - رانا در جواب معروضداشت که
 قلعه چتور چه تمام مملکت بذه تعلقی بملازمان سرکار خاوند دارد اگر شیخ
 عبد الکرم دیوان سرکار عالی بجهت استقامت و سرافرازی بذه تعیین
 شود پسر خود را همراه او روانه می سازد و هزار سوار را بدستور سابق دکن
 می فرستد - فرمان عالی شان بزام جمده الملکی سعد الله خان شرف
 صدور یافت که چون رانا در مقام اقامت مراسم بزدگی و لوازم فریفتنی
 و سرافکندگی شده از کرده پشیمانست و کسان فرستاده التماس عهد نامه
 و در خواست امان نموده و ایستادهای پایت سریر سلیمانی نیز متوقعات او را
 مبدول داشته از جرم او در گذشته اند باید که آن ارادت کیش دست از او
 برداشته و اکتفا بتخریب قلعه نموده مراجعت بدربار جهان مدار نماید -
 لهذا خان مدکور حسب الصدور فرمان گیتی مطاع عالم مطیع بیست
 و پنجم ذی حجه بظاهر چتور رسیده مطابق حکم اقدس بتخریب قلعه
 و انداختن در و دیوار آن مکان پرداخته و در عرض چهارده روز برج و باره آنرا
 بخاک سیاه برابر ساخته متوجه درگاه عالم پناه گردید - رانا عرضداشتی
 متضمن عجز و اطاعت با پسر کلان خود که در سن شش سالگی بود
 و جمعی از نوکران عمده خود و چندی از اقربا مصحوب شیخ عبد الکرم
 و چندر بهان منشی و دیوان پیوتات مهین بادشاهزاده که پیش ازین
 حسب التماس او دستوری یافته بود روانه درگاه آسمان جاه گردانید *

حاجي احمد سعيد كه همراه ذوالفقار آقا ايلچي قيصر روم روانه درگاه معلی شده بود در راه بنابر عبور بر بعضی مداین متعلقه والي ايران از ذوالفقار ايلچي جدا شده براه مصر بمدينه منوره و از آنجا به مكّه معظمه و از مكّه به مocha و از مocha بسورت آمده بود خود را باستان عرش نشان رسانيد - و راجه جی سنگه كه همراه سعد الله خان تعين شده تا ورود مركب همایون در وطن توقف گزيده بود پنج فيل و پنج اسب بطريق پيشكش گزافيد و بمرحمت خلعت و اسب عراقی با ساز طلا نوازش يافته روانه لشكر ظفر شد *

سلم نبي حجه امير الامرا علی مردان خان از كشمير با پسران آمده سعادت ملازمت اشرف دريافت - چون مرزبان سري نگر بنابر استظهار جبال شامخه جبين سالی آستان سلاطين پناه نشده ازين دولت محروم بود خليل الله خان را با هشت هزار سوار تعين فرمودند كه او را تنبيه بليغ نموده بر سر راه آرد - بيست و يكم محرم در نزديكي مالپور شيخ عبد الكريم با پسران انا ادراك و فوز سعادت ملازمت نموده ناهيه بخت باستلام عقبه اقبال نوانی ساخت - بادشاه بنده نواز آن پسر خورد سال را عطای خلعت و سرپيچ مریع و طرّه مریع مرواريد و اوربسي مریع نوازش فرموده نزديك پای تخت طلبیدند - چون تا حال پدرش برای او نام مقرر نهموده بود از غایت بنده نوازی به سبهاگ سنگه نامور گردانیدند و او را همچند ذكرمده رانا با بعنايت خلعت و اسب با زين نقره و هفت كس ديگر را بمرحمت خلعت معزز ساختند - بيست و دوم سعد الله خان ا لشكر ظفر اثر آمده فيض اندوز ملازمت اشرف گشت - بيست و ششم سر رانا بمرحمت خلعت و اسب عربي با زين طلا و فيل سرافراز گشته اخذات وطن گشت - و فرمان عاليشان بنام رانا جگت سنگه مشتمل

بر روانه ساختن پسر خورد بدکن با هزار سوار و خلعت خاصه و بازو بند
مرصع مصحوب سکت سنگه عزّ و رود یافت *

عزّ مفر در هذدور نونها ل بوستان خلافت شاهزاده سلطان محمد
نخستین خلف بادشاهزاده والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر از دکن براه گهانی
چاندا بدرگاه آسمان جاه رسید و بامر عالی جعفر خان و اعتقاد خان تا دایره
آن عالی جاه رفته بحضور پرنور آورده بدریافت سعادت ملازمت لازم البرکت
رسانیدند - آن والا گهر بعد تلثیم سده عرش بتبه پیشکش پدر بزرگوار برخی
مرصع آلات و سه فیل با یراق نقره و دو ماده فیل بقیمت سه لک روپیه
و یک زنجیر فیل با ساز نقره بابت پیشکش خود گزانیده عطای خلعت
و تضعیف یومیّه مقرر که از اصل و اضافه دو صد روپیه باشد و انعام اسپ
با ساز طلا سر بلند گردید - شایسته خان نیز همراه سلطان مذکور بسجده درگاه
والا رسیده فامت عزت بعدیت خلعت بر افراخت - هفتم مفر دولت خانّه
باری از نزول اشرف پدرايه آب و رنگ یافته دهم براه روپداس متوجه
دار الخلافه گردیدند - میرزا خان نبیره خانخانان بخدمت فوجداری ایلچپور
از انتقال اسد الله انصاری و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار بیه هزار سوار
و سجنه سنگه بندبیل بعد از فوت پدرش راجه بهار سنگه بمرحمت خلعت
و خطاب راجگی و اسپ و منصب دوهزاری دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه
راس المال مزید اعتبار اندوختند - و بعد از فراغ سیور و شکار روپداس چهاردهم
ساحت فتح پور را فیض تازه بخشیده بروضه فدوة السالکین زبده العارفین شینم
سلیم چشتی تشریف برده بقاتحه روح پرفتوحش را خورسدد ساختند -
شانزدهم باغ نور منزل از تشریف شریف غیرت بخش رخص ارم شد -
هفدهم دولت خانّه مستقر الخلافت اکبر آباد از یمن نزول موکب اقبال
مرکز محیط دولت و سعادت گردید - چون شاهزاده بلند اقبال مسجد سنگ

میرمرکه در قلعه بنا ساختند بودند ندیده بود بآن بیدار بخت و علی مردان خان نخست آنجا تشریف فرموده از راه زینۀ شاه برج بجانب دریا متوجه گشتند - و کشتی سوار بروی مژور نواب مهد علیا تشریف برده بعد از ادای فاتحه بمنزل شاهزاده بلند اقبال معاودت فرمودند - و در آن عشرت کده نعمت خاصه تناول فرموده آخر روز از آنجا بفرخی روانه شده بهادر پور را معسکر اقبال ساختند *

نوزدهم از گمانت سامی سلطان محمد خلف بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر را بعزایت خلعت خاصه و پنجاه هزار روپیه نقد سر افراز ساخته بخصت برهانپور نمودند - و مصحوب سلطان محمد بآن موید منصور بختیار خلعت خاصه و یک لک روپیه نقد از خزانۀ برهانپور مرحمت گردید - میر جعفر همشیره زادۀ خلیفه سلطان که از سادات محکم گنڈار صفاهان بشرافت حسب و نسب مشهور است و بمصاهبت شاه عباس و وزارت ایران عزّ آمیز یافته محسود امثال و اقربان بود دولت ملازمت دریافته منصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و خلعت و ده هزار روپیه نقد سرمایۀ افتخار اندوخت - نوزدهم از منزل خواجه خضر کشتی سوار داخل دولت خانۀ دار الخلافۀ شاهجهان آباد شده ساحت آن مکان فیض نشان را از تابش ماهچۀ نوای اقبال مطرب اشعۀ انوار ظلّ الهی فرمودند - درین آمد و رفت هژده شیء نو و هفتاد نیله گاو و یک صد و پنجاه آهو و شصت کلنگ و دیگر فراوان طیور شکار خاصه شد *

جشن وزن شمسی

الحمد لله و الممت که سه شنبه دهم ربیع الاول آغاز سال شصت و پنجم هجری مطابق بیست و نه دی منقفل وزن جشن شمسی شروع سال

شصت و چهارم از سنین عمر ابد قرین انتظام بخش سلسله نظام روزگار زینت تازه و رونق بی اندازه یافته دل‌های عالمیان را در پیروایه عشرت گرفت و بهار آرزوی امیدواران بآب و رنگ خرمی گل گل شگفته ملال از مصلح خاطرها بالکل محو گشت - چون وجود این مظهر موعود بعالم شهود عظیمه کبری آسمانی و لطیفه عظمی یزدانی است و روی زمین بزور عدل و احسانش رونق تازه یافته عالمی در فسحت آباد فراخ خاطر شد مسکن گزین است بشکر این عنایت خاص حضرت پرودگار که اهل این روزگار بدریافت عهد سعادت مهدش اختصاص یافته اند و نتیجه برکات آن تا بقای نیل و نهال بروزگار جهانیان عاید خواهد شد تر زدن گشته بنوای نغمه حمد و سپاس خم روئین و طاس سیمین سپهر برین را پر طنین ساختند - و دست دعا بدرگاه الهی برداشته مزید عمر و دولت آنحضرت مظهر عفت جمال و جلال مسألت نمودند *

آلهی بود تا زمین و زمان
مریخ نشین باد این سه نشان
اساسش چو بنیاد عدل استوار
بقایش چو بقی ابد بایدار
جدایش چنان باد ابد دستگاه
که در دفتر مدت عمر شاه
بدانگونه مدات ممتد شود
که یک مد آن طول سرمد شود

بفرغ افزای گوهر خلافت بادشاهزاده بلند اقبال جواهر و مریع آلات یک لک روپیه مرحمت نمودند و مبلغ چهل هزار روپیه را نثار به فقرا و مساکین قسمت فرمودند از جمله پیشکش مالک دوران بیگم صاحب یک دانه مروارید بوزن سی و یک سرخ بقیمت چهل هزار روپیه داخل تسبیح خاتم گردید - و از جمله در لک روپیه پیشکش شایسته خان که جواهر و مریع آلات و در فیل بود یک دانه مروارید کلان سوزنی بوزن چهل و شش سرخ بقیمت مذکور منظور نظر فیض اثر گشته در سر پیچ والا که

خراج دریا و کان بقیمت آن وفا نمی‌کند منتظم گشت - جعفر خان بمنصب پنج هزار و پنج هزار سوار و نامدار خان بمنصب دو هزار و ششصد سوار و ملا شفیعاً بمنصب دو هزار و چهار صد سوار و اسفندیار ولد همت خان کوکه بمنصب هزار و هزار سوار و روح الله ولد یوسف خان بمنصب هزار و چهار صد سوار باصل و اضافه سر افزای یافتند *

مقارن این جشن دلفریب انجمن رنگین و بزم نو آئین وزن آغاز سال شصت و ششم قمری از زندگانی ابد طراز خدیو بکر نوال در شاه محل به بخجستگی و میمنت زینت ترتیب یافته مراسم داد و دهش و آئین آرایش و پیرایش دولت خانه و همه چیز بدستور هر سال به تقدیم رسانیدند - جشنی بهشت آئین و بزمی نو آئین بتزئین بادشاهانه آذین یافته از نثار و نقود جواهر که هم وزن اقدس آمده باریاب استحقاق قسمت یافته بود سرمایه بی نیازی عموم نیازمندان نوع انسان تا مدت مدید آماده گردید - درین روز طرب افروز که مواد عیش و نشاط و اسباب عشرت و انبساط آماده بود و ابواب خرمی و جمعیت بروی روزگار کشاده سلطان السلاطین روی زمین دست نشان تائیدات رب العالمین نخستین گوهر سحاب خلافت کبری نو باره سلطنت عظمی بادشاهزاده سعادت پوره محمد داراشکوه را نخست بعنایت خلعت با نادر می اطلس رنگار که در گلهای آن قرصهای مرصع الماس گران بها در نهایت پاکیزگی و خوشنمائی درخته بودند و زه گریبان و دور آستین و دامانش به درهای شاهوار مطرز بوده دو لک و پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و سر بندی از یک قطعه لعل بدخشان نژاد و در دانه مروارید گران بها به قیمت یک لک و هفتاد هزار روپیه که مجموع چهار لک و بیست هزار روپیه باشد و سه لک روپیه نقد سر بلند گردانیده بوالا خطاب مستطاب شاه

بلند اقبال و این نوع عنایت نمایان و لطف بی پایان که جز حضرت جنت مکانی نسبت باعلی حضرت هیچ بادشاهی درین سلسله علیه به فرزند شایسته خود ندموده سرفراز صورت و معنی ساختند - و از وفور عاطفت و از کمال رافت بر سندلیی طلا که جهت جلوس آن ترقی یافته رفعت ازلی متصل اورنگ خلافت گزاشته بودند و جلوس بر آن معراج ترقی بخت بلندان و اوج رفعت سعادت مژدان است و بالاترین منصب و رفیع ترین مراتب برگزیده‌های این دودمان والا شان حکم نشستنی فرموده از صعود درجات جاه و جلال کوکب اقبال آن نیروی بازوی خلافت را بذروه ارتفاع رسانیدند - و از روی کمال عنایت سرشار و رعایت جانب آن اقبال‌مند بخنیا بر زبان مبارک ادای تهنیت و مبارکباد نموده فرمان نمودند که امرای والا مقدار عالی قدر بعد تقدیم مراسم تسلیمات و مبارکباد بمنزل آن کامگار والا تبار رفته آداب نهییت بجا آرند - آنگاه شاهزاده سلیمان شکوه باضافه دو هزار هزار سوار بمنصب دوازده هزار و هفت هزار سوار و شایسته خان بمرحمت خلعت خاصه و اسپ با زین زرین و صوبه‌داری مالوه کامگار گردیدند - فاسم خان میر آتش بمنصب چهار هزار و دو هزار و پانصد سوار و لشکر خان بمنصب سه هزار و سوار و پانصد سوار و میرزا سلطان بمنصب سه هزار و سوار و فاضل خان بمنصب سه هزار و شش صد سوار و ملاحت خان بمنصب دو هزار و سوار و پانصد سوار و نقاره و تربیت خان بمنصب دوهزار و سوار و هر کدام از سید نجابت و ناظر خان بمنصب هزار و چهار صد سوار از اصل و اضافه و دیگر بندهای بسیار بغزونی منصب نوازش یافتند - امیر الامرا بعنایت خلعت خاصه و در اسپ عراقی با زین مطلق معزز گشته رخصت کشمیر یافت - نور الحسن بخدمت تهنه‌داری کوچ و محمد صالح دیوان بیوتات بخدمت دیوانی شاه

بلند اقبال از تغییر شیخ عبد الکرم که بسبب کبریا از عهد خدمت مذکور نمی توانست بر آمد بعنایت خلعت و خطاب معتمد خان و منصب هزاره دو صد سوار و قلمدان طلا و میر جعفر استرآبادی بخدمت دیوانی بیوتات و اضافه منصب سر افرازی یافتند - و شیخ عبد الکرم بعطای پنج لک روپیه از تهنیسر بگام دل رسید *

بیست و پنجم منزل مهین اختر برج خلافت را بفروغ قدوم میمنت لزوم نورانی ساختند - آن جناب بشکر عنایت والای خطاب شاهی و دیگر مراحم حضرت خلافت پناهی جواهر ثمینه و موصع آلات و اقمشه نفیسه و دوازده اسب عربی و عراقی با ساز طلا میثا کار مجموع بقیمت دو لک روپیه گزانیدند - بحکم اشرف خلعت با چار قب بمباراجه جسونت سنگه و به جعفر خان و مهابت خان و اله ویردی خان و تقرب خان و خلعت با فرجی بغاضل خان خانداسمان و اشکر خان بخشش دوم و سید هدایت الله صدر و به پنجاه نفر دیگر از امرای والا قدر خلعت فقط در خور پایه و مقدار مرحمت فرمودند - راو اکمیراج مرزبان سروهی که برهنمونئی بخت اراده تلثیم آستانه عرش مرتبه نموده بدرگاه آسمان جاه آمده بود درین محفل از یم دریافت دولت زمین بوس بر کام خاطر فیروز گشته یک زنجیر فیل و برخی اشیا بعنوان پیشکش گزانید و بعنایت خلعت و سرپیچ موصع و اسب با زین نقره نوازش یافت - و آخر روز بعد از تناول نمودن نعمت خاصه بدولت خانه تشریف آوردند *

اله ویردی خان که بسبب فرستادن غلام رضا نزد والی ایران بتغیر منصب تادیب یافته بود و دو سال و هشت ماه از دولت حضور حرمان نصیب بود بعد از رسیدن غلام رضا بظهور پیوست که غلام رضا خطی لباسی

از جانب خود درست کرده بنام خان مذکور با برخی ارمغانی بقا اقلسی گزاینده رقمی از والی ایران حاصل نموده بود حسب الالتماس شاه بلند اقبال بمنصب پنج هزاره چار هزار سوار و جاگیرداری چونپور از تغییر حکومت خان و عطای خلعت و اسب عراقی با ساز طلا و فیل تارک افتخار بر افراخته بسرکار مذکور دستوری یافت - او اگرچه دو سال و هشت ماه از دولت آستان بوس محروم بوده برسم انزوا گزینید اما از شمول بنده پوزمی هفتاد لک دام بطریق مدد خرج سالیانه داشت و در هر وزن مبارک هزار اشرفی می یافت چنانچه نا هنگام ملازمت والا بعطای پنج هزار اشرفی سرفراز گشته بود - غیرت خان بنامه پانصد سوار بمنصب چهار هزاره دو هزار و پانصد سوار و ذوالفقار خان بنامه پانصدی ذات بمنصب سه هزاره دو هزار سوار سر بلند گردیدند - سید علی ولد سید جلال بخاری بخطاب رموی خان و بعطای خلعت خیمه و باقرونی پانصدی صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی پانصد سوار و خدمت بخشی گری و واقعه نویسی صوبه احمد آباد از تغییر دوستکام و امینی آذنبوده اعتیاد یافت - و داروغگی کتبخانه از تغییر او با اعتماد خان و اسد خان بخدمت عرض وقایع صوبجات نوازش یافتند - و دوستکام بخدمت دیوانی بادشاهزاده مراد بخش و رای سبها چند دیوان صوبه پنجاب بقوجدارتی دامن چکله سیدالکوت نیز از تغییر گذگده و ولد راجه تودمل سر افراز گشتند - بیست و سوم قاسم خان بدار السلطنت لاهور دستوری یافت که هر چهار توپ کلان را بطول چهار گز و چارده طسوک درین ایام در کارخانه دار السلطنت ریخته شده و گوله هر کدام یک من شاهجهانی است روانه کابل نماید - درین سال پیشکش بادشاهزاده می بخت بیدار و امرای نامدار قریب پانزده اک روپیه به پهرانی

آغاز سال بیست و نهم جلوس مبارک

درین آوان مسعود مزده وصول آغاز سال بیست و نهم از جلوس اورنگ نشین اقبال روز جمعه غرة جمادی الثانی سال هزار و شصت و پنج هجری مطابق بیستم فروردی ماه بهجت افزای همگان گردید ۱ - چون ساعت وزن شاه بلند اقبال بود بآن والا مقدار خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دیگر مرصع آلات که قیمت همه یک اک روپیه بود و فیل بدهگر نام سر آمد فیلان خاصه با یراق طلا و ماده فیل عنایت شد - و حیات خان بعطای نقاره و نامدار خان بعنایت علم سر افزای شدند *

چون بمساع حقایق مجامع رسید که مصاص الدوله حارس صوبه اردیسه رخت هستی بر بست هفدهم حسب الائتماس بادشاهزاده محمد شجاع بهادر رشید خان واد افتخار خان را بخدمت صیانت صوبه مسطور از قبل آن والا تبار سر افزای گردانیدند - بهرام بزرگ خورد جعفر خان بافرزنی پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار سر بر افراخت - هژدهم بیدم دیو سیسودیه که دخترش بمهاراجه جسوزت سنگه زمرد شده بود بعطای ده هزار روپیه نوازش یافت - پرنهی

۱ در نسخه حیدرآباد تمهید دیگر باین الفاظ مرقوم است - « درین خجسته آغاز فرجنده انجام که از بمن توجه بادشاه سکندر حشمت سلیمان جاه گیتی دلنشین تر از ریاض رضوانست و از کثرت جمعیت و وفور روح و راحت دلهای عالمیان شادان و لبهای زمانیان خندانست سال فرخ فال بیست و نهم از جلوس مبارک روز جمعه غرة جمادی الثانی سال هزار و شصت و پنج شروع شده مسرت بر مسرت افزود - و از فیض سعادت مکرمت و احسان خدبو زمین و زمان جهان نورانی گشته دهن امید عالمان بجواهر مقصود برآمود - درین روز مسرت افزای چون الخ »

چند مرزبان چنبه بمرحمت جمدهر با ساز مَرَّع و اسب مباحی گشته بوطن مَرَّص گزیدند - سیوم رجب مهراجه جسونت سنگه را دستوری دادند که به منهر رفته بعد از کتخدائی با دختر بیرم دیو به جودهپور برود - چهارم اکبراج مرزبان سروهی بعزایت خلعت و فیل بلند پایگی یافته بوطن مَرَّص گزیدند - چون بهادر خان بدار الملک کابل با لشکر تعینات صوبه مذکور در بنون و نغر رفته افغانه آن سرزمین را مالش بسزا داده یک لک روپیہ بطریق پیشکش بر آنها مقرر نموده بود و تحصیل وجه پیشکش بعدد احمد خان پسر محمد خان نیازی تیولدار هر دو بنگش نمود و این مقدمه چاردهم بعرض رسید از آنجا که صوبه کابل بشاه بلند اقبال متعلق بود مبلغ مذکور بآن بخت بیدار عزایت شد *

بیست و نهم بهکوان داس که سابقاً دیوان خان اعظم بود و پس از سببی شدن او در سلک بفرهنگی درگاه منساک گشته بخدمت دیوانی صوبه سالو و اضلعه منصب مباحی گزیدند - در طی سوانح سال گذشته رفم پذیر خامه وقایع نگار گشته که خلیل الله خان بمالش مرزبان سری نگر و گرفتن درون دستوری یافته بود بیست و ششم صفر بانواج قاهره بفروردی در آمد و زمیندار سرمرور بقاید طالع آمده به لشکر ظفر اثر ملحق گشت - چون این معنی بمسامع جال و جلال رسید زمیندار مذکور بعطای خلعت و مدور فرمان عاطفت عنوان متضمن به خطاب راجه سوبتاگ پرکاش سر بلندی یافت - سرمرور کوهی است شمالی سمت اکبر آباد که نرازی آن سی کوه است و عرض بیست و پنج - و در آنجا یم چالها و برودانها بجهت سرکار والا ترتیب یافته و از اول اسفندار تا آخر مهر یم و برف فراوان بدارالخلافه هذگام نزول موکب اقبال می رسد - از یم چال تا دهمراس نام جایی که بر کنار دریای جون واقع ست و مسافت مابین

شافزده کوه و راهش دشوار گزار حمالان برف و یخ را بر پشت می آرند و از آنجا در صندوق انداخته بر بالای سیل راه دریای جون به دریا پور از مضافات پیرگنه خضر آباد که از دهم اس نیز شافزده کوه مسامت دارد می‌رسانند و از آنجا تا دار الخلافه در کشتی در سه شبانه روز می‌رسد - چهاردهم ربیع الثانی خلیل الله خان با میفدار سرسوز و برخی دیگر زمینداران اطراف دون که جلگانیست بیرون کوه سرب نگر بدرایع بیست کوه و پهنائی پنچ که در طول یک سر آن بدریای جون پیوسته و دیگری ننگ و در اطراف مواضع و محال آباد دارد رسیده نزدیک کیلا گده گلین قلعه بطول صد و چهل ذراع و عرض صد و بیست بنیاد نهاده و در یک هفته صورت تمامیت داده شیرخواجه را با دو صد پیاده تغلجی به تهازه دارایی آنجا معین ساخت - و بیست و دوم از آنجا راهی شده بیست و هفتم به بهادر پور که از محال متعلقه دون است و مابین دریای گنگ و جون واقع شده رسید - چون رعایای آن نواحی پناه بکوه و جنگل برده رجوع نمی آوردند لشکر از اطراف به تنبیه آنها فرستاده مالش بسزا داد - و درین مکان نیز قلعه بطول در صد و بیست ذراع و عرض صد و پنجاه برافراخته بهار نوحانی را با پانصد پیاده و تغلجی بطریق تهازه گذاشت - نهم جمادی الاول از آنجا کوچ نموده دوازدهم نزدیک فصه بسنت پور که آن نیز از مضافات دون است و در کمر کوه آباد و فراوان آب روان دارد فرود آمده مکانی قصه مدکور محکمه بطول صد و سی گز و عرض صد و بیست بنا نموده سید بلوچ را با دو صد و پنجاه پیاده تغلجی گذاشت - بیست و دوم به سهج پور که مکانی است مشتمل بر چشمها و نهرا و فراوان گل و سبزه آمده بر فراز تلی که دورش هزار ذراع است در افش پانزده و در سوائف ایام قلعه و اثرش باقی بود قلعه موافق آن

مرتب ساخته محمد حسین تیراهی را به تهاه داری تعیین نمود و در مد
و پنجاه بندوقچی همراه داد - و چون بساحل گنگ که از آن عبور نموده
بکوه در می آیند رسید جمعی از بندها با توپخانه پادشاهی عبه کرده تهاه
چاندی را که از توابع سری نگر است و خارج دین کیلا گده بتصرف
در آوردند - درین اثنا بهادر چند مرزبان کامیون بغرور طالع برادر
خدمت گزاری آمده داخل لشکر شد - از آن رو که موسم یساق آن
سرزمین و هنگام در آمد کوهستان گشته بود و برسات نزدیک رسیده گرفتن
آن متضمن هیچ مصلحت نبود و هوای آن مکان که بجز سکه آنجا
که از قبیل دیو و دد اذ بدیکری ساگر نیست و دین بتصرف در آمده
به خلیل خان حکم شد که مهم کوه عوفوف دارد و خدمت نگهبانی
دین به چتر بهوج چوهان معفوض شد - و دین که حاصل آن هنگام آبادی
و معموری یک یک و پنجاه هزار روپیه می شد به شصت یک دام بطریق
وطن در قبول او مقرر فرمودند - چون مرزوعات دین بی سیر مواکب
فیروزی شده بود و کشاورزان متفرق گشته مقرر گشت که تا یکسال بانصد
سوار و هزار بیاده بندوقچی از سرکار والا بطریق کومک با وی باشد و ماهانه
ده هزار روپیه که سالانه یک یک و بیست هزار روپیه باشد بجهت علوفه
این جماعت نقد از خزانه عامره تنخواه نمایند - درازدهم خلیل الله خان
از دین آمده ناحه از شرف ملازمت مستاعد گردید - شانزدهم هر یکی
از محمد بیگ و احمد آقای رومی که از بصره برادر عبودیت آستانه
کیوان مرتبت آمده بودند بخلعت و منصبی در خور نوازش یافتند *

اکنون بتقریب ذکر بصره بختی از چگونگی حاکم آن بلده درین نامه
مفاخرت ثبت می نماید - حسین پاشا ولد علی که بحکومت بصره
می پرداخت و در ظاهر اطاعت سلطان روم می نمود و محمد عم او

بتقریبی از وی، نجیده باستنبول رفت بداعیه آنکه برادر زاده را معزول گردانیده خود منصوب شود چون مطالبش در آنجا صورت پذیر نه گشت پیش ابشر باشلی حاب که عزل و نصب حکام برخی بلاد روم باختیار او بود رفته بدسلوکچی برادر زاده ظاهر ساخت و استدعای اقطای نمود که محصول آن را صرف حوالیج ضروری نماید - ابشر بکسین باشا نوشت که محلی از لواحق بصره بری باز گزارد - بعد از آنکه به بصره آمد حسین باشا بر طبق نوشته ابشر کار بند شده محمد را بدلقوئی نزد خود نگهداشت - چون محمد با اتفاق برادر دیگر پا از اندازه بیرون گذاشته در بصره بی اعتدالی آغاز نهاد حسین باشا هردو را بند نموده بر جهاز قرحقای سوداگر که از سورت رفته بود روانه هندوستان نمود - اینان بطایف الحکیل بر گذار لکشا از جهاز بر آمده به بغداد پیش مرتضی باشا رفتند - و محمد از روی تزویر اتفاق حسین باشا بقزلباش و وفور خزانه او را نموده ظاهر ساخت که اگر حکومت بصره بمن تعلّق گیرد و شما با جمعیت آمده او را از بصره بر آند خزانه مذکور بشما عاید خواهد گشت - مرتضی باشا این قصه بقیصر نگاشته دستوری گرفت که از بغداد به بصره رفته حسین باشا را بر آورد و بصره را به محمد سپارد - چون این عزیمت از قوه بفعل آورده نزدیک بصره رسید حسین باشا یزنگ خود یحیی را با فوجی به نبرد او فرستاد - یحیی چون دانست که با وی جمعیت بسیار است و تاب مقاومت ندارد راه مطاوعت سپرده باو پیوست - و حسین باشا از شنیدن این خبر سراسیمه گشته اعیال و اموال خود را به بهیان که از مضامد شیراز است برده بقزلباش ملتجی گشت - مرتضی باشا ببصره آمده هرچند تفحص و تجسس نمود خزانه که محمد نشان داده بود نیافت و این رهگز او را با برادر و گروهی دیگر از هم گزرانید - پس از چندی

اعراب جزایر از بدسلوکی و ناهنجاری مرتضیٰ بشا بستوه آمده هنگامه
آزای قتال گشتند و مرتضیٰ شکست یافته به بغداد شتافت و این مژده را
به حسین بشا رسانیده *

رضی دانش تخلص شاعر مشهدی که قصیده در مدح شاه سخا گستر
بعرض رسانید بانعام در هزار روپیه سربز افراخت - این چند بیت از
آن قصیده است - * ابیات *

سجود درگاه صاحبقران ثانی کن
که این خطاب نمایان ز عالم بالا است
بخوان بلند که تفسیر آیه کرم است
خطی که در کف دست مبارکش پیدا ست
جهان بوسعت دولت سرای جاهش نیست
بهر طرف که زند پرهمای بخت فضا است
ز رتبه سایه حق گفته اند شاهانرا
زمین بیوس که این بادشاه نور خدا ست
چراغ خانق بختست شعله تیغش
بروز معرکه برق سیاهی اعداست
سرش بشوکت گردون فرو نمی آید
کسی که کرد درین بارگاه قامت راست
باین بلند مکان عرض حال حاجت نیست
دقیقه یاب نگاه و رمزدان ادا ست
بنور شعله ادراک در سیاهی شب
سواد خوان خط جبهه معیقه نما ست

سید ولی فرستاده عادل خان بمرحمت خلعت و اسب عراقی
 با زمین نقره و هفت هزار روپیه شاد کام گردیده دستوری انصراف یافت -
 یک لک روپیه از خزانه احمد آباد ببادشاهزاده عالی تبار محمد مراد بخش
 و شصت هزار روپیه برسم معهود در ماه رمضان بمساکین و ارباب استحقاق
 مرحمت گشته غره شوال بدستور هر سال بجهت ادای درگاه عید الفطر
 بمسجد حجله نشین تنق عصمت و اعتلا بی بی اکبر آبادی محل تشریف
 برده بعد از ادای نماز فراوان زر سرخ و سفید که آن زینت افزای سراق
 دولت فرستاده بود نثار فریق مبارک ساختند *

سوم رمضان ذوالفقار خان که بیست لک روپیه خزانه از محصول
 پرگنات خالصه صوبه اله آباد و بهار حسب الحکم والا همراه آورده بود
 بدرگاه فلک جاء رسانید - بیست و هشتم پورن بذیل را باضافه پانصد سوار
 بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مفتخر گردانیدند و پرگنه
 پنواری از توابع سرکار کالپی در تیول او عطا فرمودند - بیست و یکم شوال
 محال یک کورر دام از صوبه بنگاله و اودیسه بسلطان زین الدین خلف
 شاهزاده والا تبار محمد شجاع بهادر و پرگنه سلطان پور از مضانات صوبه
 خاندیس که جمعش یک کورر دام است بسلطان محمد ولد بادشاهزاده
 کامگار محمد اورنگ زیب بهادر بطریق انعام مرحمت شد *

چون بعرض اقدس رسید که لشکر خان بخشی دوم دست طمع
 کشوده و ذیل دیانت خود را بلوث خیانت آلوده اورا ز خدمت
 باز داشته پانصد بذات از منصبش کم فرمودند تا دیگر از پرستان دراز امل
 عبرت گیرند - بیست و نهم ملا شفیعا را ز اصل و اضافه بمنصب دو هزار
 و پانصدی و شش صد سوار و خطاب دانشمند خان بر نواخته بخشی دوم

گردانیدند و قلمدان مَرصِع و خلعت عنایت فرمودند - چهارم ذیقعدة بحکیم صالح که معالجه اسهال خواجه صادق نیکو نموده بود تمامی زر جیب خاصه عنایت شد - این جیب عبارت است از خدیطه که مشتمل می باشد بر اکثر اشییای ضروریه از تراکیب و ادویه مانند ترباق فاروق و دواء المسک و نوشدارو و کمونی و زهر مهره و مومانی و جدوار و امثال آن و محتوی بر صد اشرفی و صد روپیه که همواره در سفر و حضر و دوزن و بیرون در پیشگاه حضور میدارند *

چهاردهم نور الدین قلی خان به بیجا پور نزد عادل خان دستوری یافت که لوح طلا که حسب الائتماس او منشور نوازش بر آن مرسم گشته برساند - هژدهم ذوالفقار خان را بعطای خلعت و نقّاره برنواخته رخصت جاگیر فرمودند - سوم ذی حجه زین العابدین کرمانی را که مشرفی توپخانه معلی داشت میر سامان شاه بلند اقبال گردانیدند و مشرفی توپخانه بگردهر تفویض یافت - روز مبارک دوشنبه دهم ذیحجه خاقان اسلام پور بافر خلافت بعیدگاهی که بحکم اقدس بیرون حصار شهر دارالخلافه بنا یافته بپرتو ورود افگنده نماز ادا فرمودند - و با آنین هر سال خلعتها بخطیب مرحمت شد و بعد از معاودت بدولتخانه رسم قربان بتقدیم رسید - این بنای است بطول شصت و دو ذراع و عرض هژده و نیم و ارتفاع دوازده ذراع از زمین تختهای سنگ سرخ تراشیده اساس پذیرفته - و مشتمل است بر هفت چشمه و پیش طافی بارتفاع پانزده ذراع و ازاره و فروش تمامی از سنگ سرخ ترتیب یافته و چبوتره پیش این قدسی مکان بطول نود و یک ذراع و عرض پنجاه و چهار و ارتفاع یک و نیم گز از سنگ سرخ مرتب گشته و بر دوز آن محجری از سنگ مذکور نصب شده - پیش چبوتره محفی است دریست در دریست ذراع که در آن اشجار سایه

دار نشانده اند و در وسط آن حوضی کوثر نما هژده در هژده - و چار دیواری دارد محتوی بر سه دروازۀ رفیع و چهار برج هر برجی بقطر پنج ذراع که آنرا دو طبقه گنبدی سقف بر آورده اند - پیش دروازۀ خاور سو جلو خانه ایست دو صد ذراع در صد و پنجاه ذراع و پیش آن بازاری در رویه مشتمل بر یک صد و چهار حجره و پیش هر حجره ایوانی بکمال خوبی ساخته شده - بصرف مبلغ پنجاه هزار روپیه در عرض یک و نیم سال تمامیت پذیرفته *

بیست و هشتم از عرضداشت قایم بیگ که از جناب خلافت بسفارت روم دستوری یافته بود معروض گشت که ذوالفقار آقا سفیر فرمانروای روم که رفتن خود بر جهاز سلامت رو بادشاهی اختیار نموده التماس نموده بود که بر جهاز رضائی روانه ساخته گردد بعد از رسیدن بندر قنقده که از آن جا تا مکه معظمه ده دوازده روزه راه است بیشتر احوال را در آن جهاز به بندر جدّه روانه ساخته مبلغ سی هزار ابراهیمی و صندوقچه جواهر و لختی دیگر اشیا همراه گرفته با جمعی برای خشکی در شش روز داخل جدّه شد - چون جهاز بمشقه عمر که در سه منزلی جدّه است رسید بسبب رسیدن باد تند و نا بودن معلم شناسا بر کوه خورده فرو نشست - و ذوالفقار آقا که بیمار بود از شنیدن این خبر قرین حسرت و اندوه زندگانی بانجام رسانید *

سالمه ماه مهابت خان به تیول خود گواهی رخصت یافت - سید فیروز خان بفوج داری ایرج و بهاندیر و شاهزاده پور که سه کورر چهل لک دام جمع این هر سه محال است و از جهت عدم پرداخت و زبونی عمل از نجابت خان تغیر شده بخالصه شریفه متعلق گشته سر بر افراخت - سرور محرم فلداری مستقر الخلافت از تغیر سیادت خان بگردهر کور مقرر

شد - راول پونجا زمیندار دونگر پور به تهاغه داری اعظم آباد از توابع صوبه احمد آباد نوازش یافته مرخص گردید - هشتم عفر خدمت عرض وقایع صوبه جات از تغیر اسد خان بارادت خان مقرر شد *

چون میر محمد سعید میر جمله که از سادات اردستان عفاشان است و رتق و فتق مهمات قطب الملک بدو منوط بود و ولایتی از کرناتک که طولش صد و پنجاه کروه است و عرض بعضی جایی بیست کروه و برخی سی و چهل نک روپیه حاصل دارد و مشتمل است بر معدن اناس و هیچ یکی از دیگان قطب الملک را میسر نشده که قلیلی از آن توانند گرفت با چندین حصون حصیفه که از کرناتکیان انتزاع نموده بتصرف در آورد - باوجود سامان سابق بعد از اخذ آن ولایت مفتی تمام و ثروتی فراوان بهمرسانیده بود چنانچه پنج هزار سوار نوکر داشت ازین رشکزار که جمعی یار مخالف بودند قطب الملک را ازو منحرف ساخته در عدد بر همدن دولت او شدند - چون او متصدی خدمات شایسته گشته بود و چنین ولایتی از زمینداران کرناتک انتزاع نموده توفعی که داشت بظهور نه پیوست بذلبران ببادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر توسل جست بهرهمدونی طاع سعید بدرگاه خواقین پناه انتجا آورد - بعد از آنکه این ماجرا از عرضداشت ان کامگار بمسامع حقایق مجامع رسید درین تاریخ خلعت فاخره با منسور نوازش متضمن عنایت منصب پنج هزاره سوار با دو هزاره سوار بهمرشد امین پسرش و یرلیغ قضا نفاذ با خلعت خاصه بقطب الملک در باب عدم ممانعت او و متعلقانش مصعوب قاضی عارف بخشی دوم احدیان فرستاده شد - و قاضی مسطور بهرحمت خلعت و اسپ و انعام دو هزار روپیه سر بر افراخت و خدمت او به محمد جعفر مرحمت شد *

هژدهم علي مردان خان امير الامرا با ابراهيم خان و دو پسر ديگر از
 کشمير آمده شرف اندوز ملازمت گرديد - نوزدهم سپاه پرکاش مرزبان
 سومر برهمنوي بخت و دولت تقبيل عتبه اقبال اندوخته نه اسپ
 و برخی طيور بطريق پيشکش گزرايد - هفتم ربيع الاول سلطان زين الدين
 نخستين خلف بادشاه زاده محمد شجاع بهادر که از بنگاله روانه حضور
 شده بود و بحکم والا علي مردان خان امير الامرا و جعفر خان تا کنار شهر
 استقبال نموده بدرگاه عرش مرتبت آورده بودند شرف اندوز ملازمت
 لازم البرکت گرديد - هژدهم مهاراجه جسونت سنگه و روپ سنگه راتهور
 و مکند سنگه هادا و راجه شيورام کور از اوطان خود آمده باستيلا عتبه
 اقبال چهره طالع بر افروختند - بيست و دوم رستم خان بهادر فيروز جنگ
 و راجه جی سنگه و راو ستر سال از تيول خود آمده دولت ملازمت
 اندوختند *

جشن وزن شمسي

روز دوشنبه بيست و چهارم ربيع الاول سال هزار و شصت و شش هجري
 مطابق سوم بهمن بزم جشن وزن شمسي انتهای سال شصت و چهارم
 و ابتدای سال شصت و پنجم از عمر ابد قرين انعقاد يافته جهانی را بجزايل
 مواهب و عطيات کام اندوز ساخت - درين محفل عيش و سرور شاه بلند
 افبال را بخلمت خاصه طلا دوزي با نيمه آستين و تسبيح آلای و زمرد و کمر
 مرصع که قيمت آن یک لک و پنجاه هزار روپيه بود و باضافه ده هزاری
 ذات بمنصب چهل هزاري بيست هزار سوار دو اسپه سه اسپه عز اختصاص
 بخشيدند - و سلطان سليمان شکوه را بمرحمت خلمت خاصه و اضافه هزار
 سوار بمنصب دوازده هزاري هشت هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه

و صاحب صوبگي پټنه سرافراز گردانيدند - و سلطان زين الدين را بخلعت خاصه و تسبيح مرواريد و منصب هفت هزارى دو هزار سوار فوق عزت بر افراختند - علي مردان خان امير الامرا و جمدة الملکي سعد الله خان بعنايت خلعت خاهه با چارقب طلا دوزى و مهاراجه جسونت سنگه و رستم خان بهادر فيروز جنگ و راجه جى سنگه و قاسم خان ميرآتش و اعتقاد خان مير بخشى و سيد هدایت الله صدر و تقرب خان و راو ستر سال و روپسنگه و اتهور و دانشمند خان بخشى دوم و ديگر امرا بعنايت خلعت خاصه مقرر و مبايعي گرديدند - قاسم خان مير آتش باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار و دانشمند خان بغزني پانصدي بمنصب سه هزارى شش صد سوار و محمد علي خان از قبل شاه بلند اقبال بخدمت حراست صوبه پټنه و سيد عبد الرزاق گيلاني از معتمدان آن والا گهر بعنايت صوبه ملتان و نهال چند مقيم جواهر بخطاب راى فوق مبايعات بر افراختند - مير ميران پسر خليل الله خان باضافه پانصدي صد سوار و خدمت مير توزكي از تغير مخلص خان سرافرازي يافت *

جشن وزن قمری

روز دوشنبه عرفة ربيع الثاني مطابق دهم بهمن بزم مسعود فرخنده وزن قمری انجام سال شصت و ششم و آغاز سال شصت و هفتم از عمر جاويد طراز در شاه محل که از خجسته وزن شمسي تا اين روز که بانسام مواد عشرت و کامراني زينت امروز بود منعقد گردید - بعد از یک پھر و دو گھري آن جان جهان را بطلا و نقره و ديگر اشيا بسنجيده بفقرا و مساکين و فضلا و شعرا و ارباب طرب قسمت يافت - کنور رام سنگه بغزني پانصد سوار بمنصب سه هزارى دو هزار سوار و بعلی نقاره و نامدار خان بانعام

بیست هزار روپیه و ابراهیم خان پسر علی مردان خان بمنصب دو هزار و هشت صد سوار و رای رگه‌ناتیه بمنصب هزار و دو صد سوار از اصل و اضافه فرق افتخار بر افراختند - محمد وارث بادشاهنامه نویس بتفویض خدمت عرض وقایع صریحات و عطای خلعت و اضافه منصب سرافراز گردید - دزین دو خجسته جشن پیشکش درازي برج خلافت و نوکیان بلند مرتبت موازي بیست و سه لک روپیه پذیرائی یافت *

چون بعرض اقدس رسید که مرزبان سری نگر از رهنمونی دیو ادبار بترمیم قلعه سانتور که از دیر باز از هم ریخته بود و در گروهی بهادر پور است که بجنتر بهرج چوهان مرحمت شده اشتغال دارد و بنهب مواضع دور می پردازد بنابر آن قاسم خان میر آتش با چهار هزار سوار که از آن جمله یک هزار و پانصد سوار بر قنداز بود و پنج هزار پیاده بندر قچی و باندار بدآنصوب دستوری یافت - و راجه سجان سنگه بندیله نیز همراه خان مذکور مرخص شد *

چون خان دوران بهادر نصرت جنگ در سال دهم از جلوس اشرف بر سر کوکن زمیندار دیو کده رفته یک صد و هفتاد زنجیر فیل که در تصرف او بود و یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد بطریق پیشکش گرفته مقرر فرموده بود که در طی هر سه سال چهار لک روپیه برسم پیشکش واصل خزانه شاهی می ساخته باشد و از آن باز تا حال که کیرت سنگه پسرش بمرزبانی آنجا می پردازد در ادای آن تعلل ورزیده بلطایف الحیل می گزرنید بنابر آن ببادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر فرمان رفته بود که میرزا خان ناظم صوبه برار و هادی داد خان صوبه دار تلنگانه را بر سر زمیندار مذکور بفرستند که پیشکش مقرره چند ساله

که نزد او مانده با پیشکش سال حال و اخیال ازو بستانند - چهارم این ماه از عرضداشت آن والا گهر بمسامع حقایق مجامع رسید که بر طبق یرلیغ قضا نغاز میرزا خان را بمالو جی بهونسله و جمعی دیگر و هزار سوار از تابینان خود دستوری دادند که از راه ایلچیپور و هادی داد خان را با دولتمند زمیندار بکلانه و گروهی از دکنیان و منصبداران تعیین نموده که از راه ناگیور بمقصد شتابند - اینان بره نوردهی در آمده چون بسرحد ولایت او رسیدند و از در جانب ملک او را زیر کردند از در عجز و استنکازت در آمده ناچار مرزا خان را دید و ادای بقایای پیشکش تا سال بیست و نهم قبول نموده مقرر ساخت که بعد ازین وجه پیشکش را سال بسال بخزانة عامه برساند - مرزا خان مرزبان مذکور را با بیست زنجیر فیل که سواى آن در تصرف نداشت همراه گرفته معاودت نمود *

از عرضداشت بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بمسامع جاه و جلال رسیده بود که سری پت زمیندار جوار که سمت شمائی آن سرحد ملک بکلانه و جنوبی ولایت کوکن که سابق به بی نظام تعلق داشت و آنرا بعادل خان مرحمت فرموده اند و بر کنار دریای شور واقع شده و بندری دارد چیول نام که اعظم بنادر است مرتکب اعمال نکوهیده میکرد و در تقدیم خدمات بادشاهی تهران وززد و راو کرن تعهد می نماید که اگر جوار از پیشگاه خلافت در تیول او مرحمت شود از قرار واقع بریط و ضبط آن پردازد حسب الحکم ان والا گهر راو کرن را باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزارى دو هزار سوار سرافراز ساخته جوار را بجمع پنجاه اک دام در طلب این اضافه مرحمت نمودند - راو مذکور بدآنصوب شتافته در مدد استیصال سری پت مذکور در آمد - او تاب مقاومت در خود ندیده باطاعت و انقیاد

گرائید و راوکران را دیده مبلغی بطریق پیشکش رسانیده خراج محال متعلقه زمینداران خود پذیرفته پسر خود را برسم نوا نزد راو کران گزاشت - رقم پذیر خامه حقائق نگار گردید که قاسم خان بگرفتن قلعه سانتور دستوری یافته او با دلیران پیکار پرست بیست و نهم این ماه بذواحی قلعه مذکور رسید و جمعی از بندیها را تعیین نمود که هنگام شب رفته سرکوبها و راه بر آمد قلعه بگیرند و مقرر ساخت که آخر شب با دیگر بندیهای بادشاهی یورش نمایند - اتفاقاً بمجرد وصول جماعت بندیله جوقی از مخالفین که در قلعه بودند ثبات نورزیده خانها را آتش زده راه سپردادی فرار گشتند و اینان قلعه بتصرف در آوردند - قاسم خان از شزیدن این ماجرا با رفا؛ آنجا شناخت و تا یک هفته توقف نموده قلعه را خراب گردانید و سه صد بندیوچی پیاده بمدد چتر بهوج گزاشته معاودت نمود و بیست و یکم دولت ملازمت اقدس دریافت *

آغاز سال سیم از جلوس سعادت مانوس

روز سه شنبه عرّه جمادی الثانی سال هزار و شصت هجری شروع سال سیم از جلوس اشرف روزگار را بتازگی بهجت آمود گردانید - حاجی فولاد سفیر عبد الله خان حاکم کاشغر بخلعیت سرافراز گشته دستوری انصراف یافت و از پیشگاه کرم گستر پیانزده هزار روپیه عنایت شد که متاع هندوستان خریدده برای خان مذکور ببرد - کب اندر بانعام صد مهر و اگهو پندت بانعام هزار روپیه سرافراز گردیدند - دوازدهم علی مردان خان امیر الامرا بکشمیر مرخص شد و ابراهیم خان و اسحق بیگ پسرانش همراه پدر دستوری یافتند - بیست و دوم جمادی الثانی جمده الملکی سعد الله خان ازین سینه جی سرای انتقال نمود - تفصیل این واقعه برین

منوالست که در ماه صفر سال گذشته باین علت گرفتار شده بود اما بهرهنه و نوعی سعادت حرمان تقبیل سده اقبال بر خود نه پسندیده هر روز شرف کورنش می اندوخت و بآئین سابق خدمات مرجوعه بتقدیم می رسانید و اظهار عارضه خود نمی کرد - و تا دو ماه بمعالجه تغرب خان عمل نموده در ازانکه مرض می کوشید - چون در اوایل ماه جمادی الاول از غلبه ضعف و ناتوانی خانه نشین شد و تغرب خان بسمع والا رسانید که بیماریش بغایت صعب است بادشاه بذه نواز حکمی دیگر را بعداوی او دستوری داده هر روز استفسار احوال او می فرمودند - چون بمعالجه ایشان نیز اثری مترتب نشد و بیماری رو باشتداد گزاشت شهزاده بذه پرور برای سر افروزی او و اعقابش چهارم جمادی الثانی به بادشاه بلذد اقبال بمنزل او پرتو و زود افکندند - اگرچه بمجرد دیدن بر لوح ضمیر غیب دان منعکس گردید که ازین بیماری بستگی ندارد اما بصوف تسلی و دلآسا او را طمانیت بخشیده متوجه دولت خانه معلی گشتند و بشاه بلذد انبال فرمودند که عقیقه بسات هستی در می پیچد - مجمالاً چون اجل موعود رسیده بود تدبیر اطبا مفید نیفتاد و مرض قوی و قوی ضعیف گشت و در تاریخ مذکور بجهان بقا ارتحال نمود - خاقان ایند شناس مغفرت او را از جناب کبریای الهی مسألت نمودند و لطف الله پسر او را که در سن یازده سالگی بود بخلعت و منصب هفت صدی عد سوار بر نواختند و به دیگر پسران و دختران و چهار زن او یومیه مرحمت شد - و یار معتمد همشیره زاده بمنصب سه صدی شصت سوار سرافراز گردید - و جمعی کثیر از نوکرانش که سواران بندگی درگاه والا بودند بمنصب در خور نوازش یافتند - از آن جمله عبد الذبی که نوکر عمده او بود و به فوجداری مهابن و متبرا و جلیسر و دیگر برخی محال تیولش و بخدمت راهداری مابین

مستقر الخلافه اکبر آباد و دار الخلافه شاهجهان آباد مي پرداخت
 بمنصب هزارى چهار صد سوار و فوجدارى شمس آباد و غيره برافراخت -
 و بيست و چهار کور دهم بشاه بلند اقبال انعام شد و از محال نيول سعد الله
 خان تذخواه گرديد و خدمت راهدارى بعهده مردم آن بيدار بخت قرار
 يافت - و راى رگزاننه که خدمت دفتر خالصه و تن بدو مفوض بود
 بمرحمت خلعت و فيل و خطاب راى رايان مفتخر گرديد و مقرر شد که
 تا تعيين ديوان اعلى امور کلى و جزئى ديوانى را بعرض اقدس ميرسانيده
 باشد و اعلى حضرت بدفيس نفيس به تفقيه آن پردازند - چندر بهان منشى
 که بحسن تربيت افضل خان شايستگي بندگانى درگاه والا بهمرسانيده
 مدتى داخل بندگان بود و حسب التماس شاه بلند اقبال بآن والا تبار
 عنایت شده بود چون بانشای مدعا نويسي آشناست او را درين تاريخ
 از شاه بلند اقبال گرفته بخطاب راى و منصبى در خور نواختند *

بهادر چند مرزبان ولايت کمايون بوساطت خليل الله خان بتلثيم
 سده جهانباني سرمايه افتخار افروخت و دو زنجير فيل و برخى اشيا
 بطريق پيشکش گزرايد - و بعنايت خلعت و سرپيچ مرصع و مالى
 مرواريد بدو دست بند مرصع بالماس و جمدهر مرصع با پهلكتاره و سپر
 با يراق طلاى ميدناکار و کافوردان مرصع ميدناکار سرافراز گرديد - محمد صالح
 کرمانى بخدمت ديوانى بيوتات از تغير مير جعفر و بعطای خلعت و قلمدان
 طلا مفتخر گشت - يوسف چيله فوجدار و امين امن آباد بفوجدارى
 و اميني پرگنه سيالکوت و غيره از تغير راى سبها چند سرب افراخت - بيستم
 خليل الله خان باضافه هزار سوار بمنصب پنج هزارى پنج هزار سوار مبله
 گشت - بيست و يکم بهادر چند مرزبان کمايون بعطای خلعت و متکلى
 مرصع و صد اسب يکى عراقى با ساز طلا و نود و نه ترکى و کچى و يک

زنجیر فیل و مرحمت ولایت کمایون بدستور سابق مفتخر گشته بوطن خود دستوری یافت - و دو برگنه دیگر بجمع دوازده لک دام یکی سوا پاره و دیگر رامکوت که سابقاً باو متعلق بود و پس از آن در تیول رای میکند فوجدار و امین بریلی مقرر شده ضمیمه عنایت گردید - سیدی فولاد پسر جواهر خان بعنایت فیل بلند پایگی یافت - چون حیات خان که سنین عمرش به سبعین رسید و بقرنی اعتماد و وفور مکرر میت و دوام حضور منظور انظار خاقانی بود و بخدماتی که جز بمعتمدان تفویض نمی یابد می پرداخت بعروض مرض فالج از احراز سعادت استیلام عتبه گردون مرتبه معذور گردید - دوازدهم ماه شهنشاه بنده پرور مواضع بیست لک دام از حویلی اکبر آباد بطریق سیورغال باو عنایت نمودند و بر منصب پسر و نبیره اش افزوده از تغیر او خدمت داروغگی دولت خانه خاص به نامدار خان و داروغگی چیل های ترک بیوسف آقا و داروغگی آباد خانه به شادکام چيله و داروغگی خواصان بذمر پسر نوبت خان مفوض ساختند - و نامدار خان باخانقه پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سر فراز گشت *

نهضت بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بگلکنده و آمدن میر محمد سعید میر جمله

در طی وقایع سال گذشته حقیقت پناه آوردن میر محمد سعید میر ز جمله و فرستادن فرامین مطاعه بنام او و قطب الملک مصحوب قاضی تومعارف نگارش یافت - چون پیش از رسیدن قاضی عارف بدوات آباد جنظب الملک از نا عاقبت بینی محمد امین را با متعلقان قید نموده آنچه

از صامت و ناطق داشت بتصرف در آورده او را به قلعه گلکنده فرستاد - پس از آنکه اطلاع این ماجرا ببادشاهزاده رسید بعتبه خلافت معروض داشتند که قطب الملک التجای میر جمله بسده اقبال شنیده پسرش را با لواحق مقید گردانیده و بر تمامی نقد و جنس او متصرف گشته است اگر درین کار طریقه مساهلت و مسافحت مسلوک میدانند باعث زیادتیی جرأت دیگر دنیا داران دکن خواهد شد - بعد از وصول عرضداشت یرلیغ قضا نفاذ بقطب الملک در باب محمد امین با توابع مصحوب نیاز بیگ و عزیز بیگ گرزداران بطریق داکچوکی ارسال یافت و فرمان والا در جواب عرضداشت بادشاهزاده کامگار صادر شد که اگر محمد امین را قطب الملک نه گزارد و به غفودگی طالع امتثال فرمان واجب الاذعان را کار نه بزند آن فرزند روانه آن صوب گردد - و مناشیر مطاعه بنام شایسته خان ناظم صوبه مالوه بصور پیوست که زود خود را بامرا و منصبداران متعینه آن صوبه به نزد پادشاه زاده والا تبار رساند - از آن جا که قطب الملک به مضمون نشان بادشاه زاده که در باب استخلاص محمد امین نوشته بودند کار بند نه گردید آن کامگار هشتم ربیع الاول سال گذشته سلطان محمد را با بسیاری از بندهای بادشاهی و تابینان خود بدان صوب مرخص ساختند و سیوم ربیع الثانی خود از عقب روانه شدند - و در همین تاریخ قاضی عارف ملازمست نمود - اگرچه گمان بادشاه زاده عالی تبار آن بود که قطب الملک پیش از رسیدن سلطان محمد بسرحد ولایتش محمد امین و لواحق او را بخدمت آن والا گهر خواهد فرستاد او کار را بجای رسانید که نخواهد رسانید و توفیق این معنی در نیافت و بسبب عدم مساعدت بخت فرمان والا وقتی بدو رسید که افواج قاهره بولایت او در آمد - او بعد از وصول فرمان و اطلاع بر در آمدن سلطان از خواب غفلت بیدار گشته و راه بخطای خود برده محمد

امین را با والده اش و تبعه او فرستاد و عرضداشتی محتوی بر این معنی و اظهار متابعت و فرمانبرداری مصعوب نیاز بیگ و عزیز بیگ بدرگاه آسمان جاه ارسالداشت - و محمد امین دوازده گروهی حیدر آباد ملازمت شاهزاده محمد سلطان دریافته شکر اعطاف بادشاهی بتقدیم رسانید - چون قطب الملک از اموال آنها آنچه گرفته بود باز پس نداد سلطان محمد عازم شهر حیدر آباد که سه گروهی گلکنده این طرف محمد قلی قطب الملک آباد نموده بود گردید - قطب الملک از فرط هراس فرزندان را بقلعه گلکنده که اندوختهایی خود را در آن نگاه می داشت روانه نمود و خود نیز پنجم ربیع الثانی بحسن مذکور در آمد و جواهر و مریع آلات و طلا و نقره آلات با خود برد - و دیگر اشیا از قسم قالی و چینی آلات که درین وقت فرصت برداشتن میسر نیامد آنها در حویلی خود که وسعت تمام دارد گذاشت - و از نا عافیت بینی پنج شش هزار سوار و پانزده هزار پیاده تفذکچی باندار به سرکردگی موسی محمداور و تونکچی بیگ و مظفر بقصد نبرد تعیین نمود - عذاب آن چون سلطان محمد در نواحی حیدر آباد بر کنار تالابی که موسوم بحسین ساگر است رسید و خواست که معسکر گرداند محمد ناصر که قطب الملک او را فرستاده بود رسیده صندوقچه پر از جواهر و مریع آلات گزانشید - درین اثناء مقایعیر قطب الملک نمودار شده شوخی و خیرگی آغاز نهادند - دلاوران عسکر فیروزی اثر از یمین و یسار معرکه آرای پیکار گشتند و بمیامن اقبال بادشاهی افواج غنیم را از پیش برداشته ده سپر هزیمت گردانیدند و تا دیوار شهر تعاقب نموده جمعی را مقتول و مجروح ساختند - و دیگر ادبار زندگان در شهر توقف نه نموده پهای فرار پناه بقلعه گلکنده بردند - چون از قطب الملک چنین جسارتی برتوقع آمد و سرمایه فساد ناصر بود سلطان او را در قید

نموده فردای آن شهر حیدر آباد را بتصرف در آورد - و باندیشه آنکه مبادا
از لشکریان بر سکنه شهر ستمی رود و متاعی که قطب الملک در حویلی
خود گذاشته بتاراج رود گذار شهر مذکور را مخیم ساخته محمد بیگ را
با جمعی تعیین نمودند که بشهر رفته سگان آن بلده را بدلقوئی و دلاسا از
پراگندگی باز دارد - و چون عمارت آن جا در چوبست و قابل در گرفتن آتش
و پیش ازین بچندین سال در خانه محمد فلی قطب الملک از شعله
شمع به پرده ایوان آتش گرفت و به سقف ایوان عمارت رسیده و زبانه
کشیده خانهای آن طرف را سوخته خاکستر گردانید و تا یک ماه مشتعل
بود تأکید بلیغ نمودند که شهر را از آسیب آتش میانت نماید *

درین تاریخ میر عبد اللطیف حاجب بادشاهزاده کامگار آمده سلطان
را ملازمت نمود - و حکیم نظام الدین احمد که سابق نوکر مهابت خان
خان خانان بود پس از سپری شدن او نوکر قطب الملک گردیده از جانب
قطب الملک آمده سلطان را دید و دو صندوقچه جواهر و مروج آلات و دو
زنجیر فیل با ساز نقره و چهار اسپ با زین و کلبه بنظر در آورد - سلطان
هادی داد خان و محمد امین پسر میر جمله و محمد طاهر و محمد بیگ
را فرمود که متاعیکه قطب الملک در حویلی خود گذاشته رفته است ملاحظه
نموده و ابواب را مقفل ساخته جوقی از برقندازان را بصراست آن
بگزارند - و ازین رهگز که قطب الملک در ارسال میر جمله تعلل ورزیده
بود مقرر شد که تا رسیدن آن حکیم نظام الدین در اردو باشد *

دوازدهم ماه مذکور قطب الملک یازده فیل و شصت اسپ و دیگر
اشیای میر جمله فرستاد - و بادشاهزاده کامگار که سوم ربیع الثانی از اورنگ
آباد روانه شده بودند در شانزده روز بسعید آباد که سرائیست هشت گروهی

حیدر آباد و آن را میرجمله بنا نهاد و به پیتیه میرجمله اشتباه دارد رسیدند - بیستم از آنجا کوچ نموده یک گروهی قلعه گلکنده آمدند و از فرط حماسه بدایره در نیامده فیل سوار بجهت تعیین ملجأ و دیدن دور قلعه که قریب سه کوه است رفتند - و خبر آمدن اشرار نابکار شغوفه سلطان محمد را امر نمودند که بانواج خود جانب دست چپ توقف نماید - درین هنگام پنج شش هزار سوار ادبار آثار و ده دوازده هزار پیاده بندوفچی و باندار در برابر عسکر فیروزی آمده بانداختن بان و تغذگ آتش پیکار بر افروختند - و قلعه نشینان نیز از بالای حصار فراوان توپ و بان سر دادند - بادشاهزاده کامگار بقائد نائید الهی و اقبال لایزال شاهنشاهی فیل پیش رانده دلاوران عرصه و غار را بمالش مخدولان اشاره نمودند - و مبارزان شهابت نشان از صفوف دریا موج لشکر فوج چون برق فروزان و آتش سوزان بر آمده بصدقات کوه شکن و حملهای مرد افکن قواعد استقامت مقهوران متزلزل ساخته بسان خس و خاشاک پراکنده گردانیدند - آن گروه اجل ستیز از مأل نسگالی باز دو فوج شده آتش افروز قتال گشتند و تا شام قدم ادبار در عرصه پیکار فشرده پروانه وار بر شعله تیغ آتشبار شیران خونخوار ظفر شعار میزدند - و بهادران معرکه فتح و نصرت و دلاوران میدان فیروزی و ظفر بی محابا و ابا بر آن گروه شقاوت پزوه تاخته و دود از نهاد آن ستاره سوختگان بر می آوردند - تا آنکه بسیاری از نکبت زدگان بزخم تیر و سنان دلیران فیروزی نشان نیست و نابود شدند - و یکه تازان میدان فیروزی اسپان را بجولان در آورده و تا دیوار حصار تعاقب نموده اکثری از آنها را بدرک اسفل جهنم راهی ساختند - و بدستیاری نائید و مددگاری توفیق که همه وقت قریب و رفیق شفیق طریق هواخواهان آن حضرت است کارستانی در عرصه کارزار بر روی کار آورده روکش کارنامه رستم

و اسفندیار نمودند - آنگاه حسب الامر عالی یک تازان خیل سعادت عنان بدست شوخی و تیز جلوئی داده تا شام جمعی کثیر از خون گرفتگان را بی سرو پی سپر ساخته بی توقف عنان تعاقب سبک و رکاب تمکین گران کرده از دنبال آن سبکسران جلو ریز شتافتند - و روز دیگر ملچارها قرار داده بجد کَلّی و اهتمام تمام جابجا نگهبانان برگماشتند - و در هر ملچار چندی از مرد مردانه قرار داده و ملچارها پیش برده رفته رفته ازین راه عرصه کار بر متحصنان مانند ضیق حوصله آنها تنگ فضا ساختند - چنانکه همگنان دل از دست داده دست از جد و جهد باز داشتند بلکه دل از خویش برداشته خود داری نیز فروگذاشتند *

بیست و دوم قطب الملک میر فصیح را با چهار صندوقه جواهر و مَرصَع آلات و یک زنجیر فیل با ساز فقره و پنچ اسپ با ساز طلا فرستاده معروض داشت که بجهت استغای جرایم مادر خود را با پیشکش می فریسم - ازین جهت که او مکرر مرتکب جنگ شده در نا فرمانی کوشیده بود میر مذکور را باز ندادند و در گرفتن اشیا درنگ نموده مردم ملچار را از انداختن توپ منع فرمودند - او از نابخردی قدر این نوازش و رعایت ندانسته جمعی کثیر را بسرکردگی جبار بیگ خراسانی و خیریت شیرازی و غیره تعیین نمود که از سمت شمالی نمودار شده شیوه برگری گری که پیشه معهوده ایشانست فرا پیش گیرند - و بدستیاری دستبازی حرکت المذبحی بجا آورده شاید بحسب اتفاق دستبردنی توانند نمود و علّت تشریش اولیای دولت گردند - آن والا گهر برین اندیشه ناصواب مطلع شده بهادران کار طلب را بسررداری مالوجی به توپخانه خود فرستاده که بمایش آنها پردازند - دلاوران عسکر فیروزی اثر بمجرب رسیدن خود را بر ایشان زده آن پریشان خیالی چند را سرزاست راه فرار ساختند - و یک زنجیر فیل

خیریت مذکور که در اثنای جنگ بدست آورده بودند از نظر انور گزانی‌دند -
 درین تاریخ میر عبد اللطیف حاجب را برای آوردن میر جمله تعیین
 نمودند - روز دیگر مقاهیر چون باز قدم جرأت پیش نهاده بآئین شائسته
 نبود آرا گشتند شاهزاده والا گهر عزم تنبیه آن گروه متدبر را زیور جزم
 بخشیده خود سوار شدند و جمعی کثیر را اسیر و گروهی انبوه را دستگیر
 و هزیمت پذیر ساختند - درین نبود از بندهای بادشاهی برخی شهید
 و چندی زخمی گشته داد دلوری دادند - از آن جمله شیخ میر و محمد
 بیگ میر آتش زخم تفنگ برداشته چنانچه شرایط کوشش بود بجا آوردند
 و به همراهی اقبال بادشاهی یعنی تائید آهی باوجود زخم مظفر
 و منصور وارد مراجعت نمودند *

ششم شایسته خان که بیست و هفتم ربیع الاول از مالوه حسب الحکم
 والا روانه شده بود بآلتخار خان و نصیری خان آمده بلشکر ملحق گشت -
 نهم جمادی الاول منشور عنایت نشور مشتمل بر عنایت خلعت خاصه
 و جمدهر مرصع با پیراکناره بشاهزاده نامدار کامگار و مرحمت خلعت خاصه
 و منصب هفت هزاره دو هزار سوار بسلطان محمد از پیشگاه خلافت
 بصدر پیوسته فرمان دیگر جواب عرضداشت قطب المک نیز رسید - چون
 دلاوران لشکر فیروزی در اندک فرصت ملچاها را نزدیک قلعه رسانیده در
 صد فرورچیدن باقی منصوبهای فتح از نصب دهمده و رفع سرکوب شده بودند
 ناچار قطب الملک زینباری شده میر احمد و میر نصیح را با برخی پیشکش
 فرستاده درخواست فرو گذاشت تقصیر و باز داشت بهادران لشکر نصرت
 اثر از انصرام قرار داد خاطر نموده حرف ادای بقایای پیشکش مقرر سنوات
 لغایت سده بیست و هشت جلوس و نسبت عبیله خود بسلطان محمد
 درمیان آورده روز دیگر مصحوب میر نصیح همه پیشکش مقرر سنوات و اسباب

محمد امین که دو زنجیر نیکل و برخی دیگر اشیاء بود و عرضداشتی مشتمل
 بر مبارک باد بمنصب شاهزاده سلطان محمد و دو زنجیر نیکل با ساز فقره
 و یک اسپ با زمین طلا و ساز مرصع بآن نوباد بستان خلافت و شهریارمی
 فرستاده التماس استمالت نامه نمود - و پس از وصول استمالت نامه
 بامید حصول مرام والده را فرستاد - حسب الامر عالی جمعی باستقبال
 شتافته بعزت و احترام در منزل شایسته خان فرود آوردند - و فردای آن
 بوساطت خان مذکور سلطان را دیده دو اسپ با زمین طلا و ساز مرصع و دو
 نیکل با ساز فقره گزانیده ظاهر ساخت که در حضور عالی خواهد آمده
 ادای پیغام و گزارش مطالب و مدعیات نماید - بنابر آن بحضور رسیده
 هزار مهر بطریق نثار و پنج اسپ از آن میان یکی با زمین مرصع و پنج
 زنجیر نیکل با یراق فقره بخدمت آن مؤید و مظفر و منصور گزانیید
 و التماس عفو جرایم و خطایای قطب الملک کرد و تعیین کمیت پیشکش و
 قبول ازدواج صبیغه او بسلطان نمود - بعد از مبالغه و رت و بدل بسیار ملتمس
 او را در پذیرفته بیک کرور روپیه پیشکش مقرر ساختند - چون میر عبد اللطیف
 حاجب سرکار والا که بجهت آوردن میر جمله رفته بود خبر رسیدن او بنواحی
 گلکنده آورد قاضی عارف فرمان و خلعت خاصه که از درگاه آسمان جا آورده
 بود حسب الامر عالی برده بر کنار تالاب حسین ساگر رسانید - او بعد از
 ادای بندگی بوصول این عطیه عظمی قامت دولت و بخت برافراخته
 تا رسیدن ساعت ملازمت بادشاهزاده عالی فطرت بمنزل خود برگشت -
 و دوازدهم جمادی الثانی سنه سی جلوس مبارک موسی الیه از راه
 استقبال اعیان موکب اقبال و پذیرف وجوه خیل دولت پذیرای این امتیاز
 خاص شده بملازمت بادشاهزاده عالمیان رسید و سه هزار ابراهیمی نذر
 گزانیید - آن والا گهر از روی قدردانی او را بشمول انواع عواطف امتیاز

تمام داده نخست خلعت و طرّه مرصّع و جمده، مرصّع و در اسپ با زین
 زرین و سیمین و فیل با ساز نقره و ماده فیل عنایت نموده بعد از آن به
 بشارت گوناگون عاطفت نامتناهی و اقسام عنایت شاهنشاهی امیدوار ساخته
 حکم نشستن فرمودند - و پس از لحظه در خلوت همراه برده محال متعلقه
 او را بدو باز گزاشته رخصت منزل نمودند - چون ساعت ازدواج سلطان
 صبح هژدهم ماه مذکور مقرر شده بود محمد طاهر و شیخ نظام قاضی و میر
 عدل خود را نزد قطب الملک فرستاده خلعت و جیغه مرصّع و تسبیح
 مروارید و فیل با یراق نقره و ماده فیل برای او فرستادند - و او تا دروازه قلعه
 آمده خلعت و غیره گرفت و فرستادها را در حویلی متصل دروازه قلعه
 فرود آورده در ساعت مختار اجازت خواندن خطبه داد - و بسم و آئین
 ملت حنفیه شرایط عقد بتقدیم رسانید و محمد طاهر را رخصت انصراف
 داد - و بیست و پنجم محمد طاهر و شمس الدین و شاه بیگ خان
 و چندی دیگر آن عقیقه را با والد قطب الملک با احترام بدائرة که نزدیک
 دیوه سلطان ایستاده نموده بودند رسانیدند - مبلغ ده لک رویه که بطریق
 جهیز داده بود بسلطان ارزانی داشتند *

سلطه ماه بادشاهزاده عالی گهر بمنزل میر جمله تشریف برده او را
 من جميع الوجوه سرافراز ساختند - آن امیر آداب فهم قاعده دان بشکر
 این مرحمت بی پایان یک قطعه الماس نا تراشیده و در لعل و نه زمرّد
 و یک نیلم و شصت دانه مروارید و پنج فیل با یراق نقره و یک ماده فیل
 با زین طلا و پنج اسپ عراقی با ساز طلا و برخی دیگر اشیا در خدمت
 عالی و سه انگشتری الماس و یاقوت و زمرّد و طرّه مرصّع و در اسپ با ساز
 طلا و نقره و فیل و ماده فیل با یراق سیمین و لختی دیگر اشیا بسلطان
 محمد و در انگشتری الماس و یاقوت و خنجر مرصّع با پهلوانه و یک

فیل با ساز نقره و ماده فیل و دو اسپ با ساز طلا و نقره بساطان محمد گزانیید - هفتم رجب قرین فتح و فیروزی مراجعت نموده هر کدام از امرای عظام مثل شایسته خان و غیره را بجا و مکان خود رخصت فرمودند - نوزدهم ماه میر جمله معظم خان را رخصت درگاه والا نموده قاضی عارف را همراه دادند - دزین مکان فرمان عنایت عنوان متضمن خطاب مستطاب معظم خان و خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهلوتاره و علم و نقاره مصحوب محمدی بیگ گرزدار پرتو ورود بر ساحت او انداخته سرافراز و کامیاب اختصاص ساخت - بادشاهزاده والا گهر وقت مراجعت از گلکنده قلعه قندهار و اودگیر را ملاحظه نموده سوم شعبان داخل اورنگ آباد گشتند - چون حقیقت داخل شدن بادشاهزاده والا جاعه قریب نصرت و فیروزی در اورنگ آباد بمسامع جاعه و جلال رسید آن والا گهر را باضافه پنج هزار سوار دو اسپه و شایسته خان را باضافه هزار سوار از اصل و اضافه بمنصب شش هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب والای خان جهانی معزز و بلند پایه ساختند - ذو الفقار خان باضافه هزار سوار بمنصب هزار سوار و حراست صوبه بهار از تغیر جعفر خان و احمد بیگ خان که بسبب وقوع بعضی امور چندی بی منصب و جاگیر بود باز بدستور سابق بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار مقضی المرام گشتند - نور الدین قلی خان ولد موسی خان که نزد عادل خان به بیجا پور رفته بود آمده ملازمت نمود و سید ولی کس عادل خان نیز همراه او آمده برخی جواهر و مرصع آلات و چهار فیل از آن میان یکی با یراق طلا و یک ماده فیل و نه اسپ عربی که مجموع یک لک و هفتاد هزار روپیه قیمت شد از نظر فیض اثر گزانیید *

انوپ سنگه زميندار باندھو همراہ سيد صلابت خان ناظم صوبہ
 الہ باد بدولت زمين بوس بارگاہ عالم پناہ رسيد - بمرحمت خلعت
 و جمدھر مرصع و سپر با يراق نقرة ميٲا کار و منصب سه هزاري دو هزار سوار
 تارک افتخار بر افراخت - چون بعرض رسيد کہ معظم خان در نواحی
 دار الخلافہ رسيدہ حسب الحکم اشرف قاسم خان مير آتش و دانشمند
 خان بخشي دوم تا کنار شهر پذيرہ شدہ بدرگاہ عالم پناہ رسانيدند - خان
 مذکور بشکر روزي شدن اين سعادت و بهروزي هزار مہر نذر و برخی جواهر
 کہ در آن ميان الماسی چند گران بہا بود از نظر اشرف گزرايد و
 مشمول انواع عواطف عميمہ شدہ بعذابت خلعت خاصہ و شمشير مرصع
 و منصب شش هزاري شش هزار سوار و خدمت و الا مرتبت وزارت کل
 و مرحمت قلمدان مرصع و دواسپ يکی از آن ميان عربي با زين زر
 و ديکری عراقی و فيل خاصہ با يراق نقرة و مادہ فيل و پنج لک روپيہ نقد
 بہ نہایت مرتبہ سرافرازي و کامراني رسيد *

روز دوشنبہ غرہ شوال بمسجد جامع بادشاہي کہ بر کوهچہ اساس
 يافتہ بجهت ادای درگاہ عيد بشان و شکوہ تمام تشریف بردہ بفروغ
 ايزدي و پرتو ظل آہي ساحت آنرا طور تجلّی ظهور ساختند - ہمیں
 اختر فلک خلافت دست بقد لعل و مرواريد گران بہا و بسطان سليمان شکوہ
 و سپہر شکوہ خنجر مرصع با پهلکتارہ مرحمت نمودند - پنج کس از ملازمان
 آن والا جاہ را سابق بخطاب خاني ممتاز فرمودہ بودند بہادر خان ناظم
 کابل و صلابت خان حارس الہ باد و معتمد خان ديوان سرکار آن والا اقتدار
 و محمد علي خان حاکم پتندہ و برقندار خان مير آتش - پنج نفر ديگر درين
 روز بخطاب سرافرازی يافتند - عبد اللہ بيگ نجم ثاني مير بخشي بعسکر
 خان و خواجہ معين حاکم لاهور بمعين خان و سيد عبد الرزاق متکفل امور

ملتان بعزت خان و شیخ داؤد فوجدار مابین اکبر آباد و شاهجهان آباد به داؤد خان و سیدی زاهر پتہن پوری بظاہر خان - چون مرزبان سری نگر متوسل به شاه بلند اقبال گشته بجهت عفو جرایم میدنی مل پسر کلان خود را بدرگاہ عالم پناه فرستاد ملتمس او بدرجہ پذیرائی رسیده حکم بار درگاه جهان پناه یانته بعد از تقدیم مراتب زمین بوس هزار اشرفی و نه اسپ کوهی خورد با ساز طلا و چند دست جرّ و باز بعنوان پیشکش گزانیده از جناب خلافت بعطای خلعت و دست بند مرصع و اسپ با زمین مطلقاً سربر افراخت *

شانزدهم بعرض رسید که خواجه عبد الهادی ولد صفدر خان در تیول خود روانه ملک بقا گشت - خواجه خان پسر کلانش را بمنصب هزارمی پانصد سوار از اصل و اضافه و پنج پسر دیگر را در خور پایه و حال بغزونی منصب و عطای خلایع سرافراز نمودند - سیم بهر کدام از انوپ سنگه زمیندار باندھو و میدنی مل پسر زمیندار سری نگر خلعت و اوربسی مرصع و شمشیر مرصع با یراق نقره مینگار و اسپ عراقی با زمین نقره و بدومین فیل هم مرحمت نموده رخصت وطن دادند - منصب مغل خان ولد زین خان کوکه بسبب فرسیدن قندهار برطرف شده به پریشانی می گزرائند درینولا حسب التماس شاه بلند اقبال به سالیانه پانزده هزار روپیہ سرافراز ساختند *

بعرض مقدس رسید که آدم خان تبتي ولد علي رای تبتي در کشمیر بساط هستی در نوردد چون لاولد بود محمد مراد برادرزاده او را رنواختند و تبّت در جاگیرش مرحمت نمودند - ازین رو که سلسله نظام دنیا بتوالد و تفاسل مربوط است و بادشاه زاده محمد مراد بخش را از دخیل شاه نواز خان فرزند نمی شد دختر امیر خان را که بعلیه جمال

اراسته و شایستگی ازدواج آن عالی گهر داشت باحمد آباد فرستادند که آن والا تبار او را بعقد نکاح در آورد و جواهر و مرصع آلات و طلا آلات و نقره آلات و غیره که همه یک لک روپیه را بود بطریق جهیز او مرحمت فرمودند. و آن بلند مرتبه را باضافه دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز ساختند و یک لک روپیه از خزانه سورت مرحمت فرمودند. منشور عاطفت طراز متضمن بعنایات مذکوره و خلعت خاصه و دو اسپ عربی و عواقی از طویلله خاصه با زین طلا مصحوب سید علی ولد عنبر و صالح بیگ گرزدار فرستادند و چون گده در طلب این اضافه تنخواه شد - بعرض رسید که شادمین پکلیوال فوت شد عذیت پسر کلان او را بمنصب شش صلی شش صد سوار مباحی گردانیده پکلی در تیول او مرحمت شد - میر گل تھانه دار پنج شیر را از اصل و اضافه بمنصب دو هزار سوار و خطاب مبارز خان و مرحمت شمشیر با یراق طلا و علم مقتدر و مباحی ساخته میر محمود صفهانی را بخدمت بخشی گری و راتعه نویسی احمد آباد از تغیر رضوی خان بلند مرتبه گردانیدند *

روز در شنبه دهم ذی حجه بجهت ادای دوگانه بمسجد جامع والا که کیفیت آن در ضمن ستایش دار الخلافه شاهجهان آباد نگاشته شده تشریف برده در آمد و رفت از زر نثار جهانی را بهره ور ساختند - چون منصور ولد سید خان جهان از ادای حرکات ناشایسته باز نمی آمد حسب الحکم والا شاهزاده مراد بخش از احمد آباد او را بمکه معظمه فرستاده بودند که بدان مکان فیض رفته استعقلی جرایم و معاصی خود نماید - درین والا آن جا برگشته آمده اظهار کمال ندامت و عجز نمود - بر طبق التماس بادشاهزاده مراد بخش بمنصب هزار سوار چهار صد سوار نواخته تعینات احمد آباد فرمودند - بیست و پنجم اسد خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار

هشت صد سوار سرافراز شد و عبد الغنی سعد الله خانی فوجدار شمس آباد از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و خدمت فوجداري ریري چندوار نیز مقرر گشت *

چون بجهت ازدواج قره باصره دولت سلطان سلیمان شکوه دختر بهرام برادر جعفر خان را از پتنه طلبیده و جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا بقیمت یک لک و پنجاه هزار روپیه از سرکار خالصه بطریق جهیز مرحمت نموده بودند هفدهم محرم الحرام سنه یک هزار و شصت و هفت که یک پهر و شش گهری روز ساعت مذاکعت مقرر شده بود شاه بلند اقبال آن نور حدقه سلطنت را بدولت خانه معلی برده برخی جواهر بر سبیل پیشکش گزانیدند - اعلی حضرت خلافت منزلت خلعت خاصه و دست بند مرصع و انگشتری مرصع و فیل خاصه با یراق نقره بآن نهال چمن دولت عنایت نموده بدست مبارک سپه مرورید گران بها بر فرق آن والا گهر پستند - بعد از تعیین دو لک روپیه مهر حسب الحکم قاضی خوشحال بخواندن خطبه قیام نموده بانعام خلعت و دو هزار روپیه کامیاب گردید - وسائر رسوم این روز طرب افروز بمقتضای مقام بآئین شایان و روش نمایان بتقدیم رسانیده صدای شادی و نوای مبارکبادی از هر طرف بلندی گرای شد - محمد بدیع ولد خسرو سلطان باضافه پانصدی سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هشت صد سوار و شمس الدین خان ولد مختار خان به قلعداری اودگیر و منصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و الهام الله ولد رشید خان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بعد از وفات هانی داد خان عم خود سرافرازی یافتند - اگرچه از هادی داد خان سه پسر مانده بود و اکثری بمنصب سر بلندی داشتند اما برای انتظام جمعیت او درین قبیله غیر از الهام الله کسی نبود بنابر آن باضافه مذکور او را نوازش فرمودند *

چهاردهم صفر محمد امین ولد معظم خان که بسبب فزونی بارش در برهانپور مانده بود آمده ملازمت نمود و بخطاب خانی و انعام خلعت سر برافراخت - هژدهم جمده الملکی معظم خان جواهر ثمینہ که در آن میان الماس کلان بوزن نه تانک که دو صد و شانزده سرخ باشد و حسب الحکم قیمت آن در لک و شانزده هزار روپیه مقرر گشت با بیست فیل نر و ماده از آن جمله چهار با یراق طلا و شانزده با یراق نقره بطریق پیشکش گزینید - و قیمت مجموع آن با جواهری که سابق گزینیده بود پانزده لک روپیه شد *

مامور شدن بادشاهزادهٔ کامل نصاب تلم النصیب محمد اورنگ زیب بهادر بمهم بیجا پور و مرخص گشتن معظم خان و دیگر امرای عظام بانصرام آن مهم

چون از عرضداشت آن نامدار کامگار بسمع اشرف رسید که عادل خان والی بیجا پور بخت هستی بر بست و ملک را بی کار فرمائی گذاشت و از نوکران او که اکثری غلام اند علی نام شخصی مجهول الفسب را که عادل خان بفرزند پی برداشته بود بجایش نشانده اند و سر رشته رتق و فتق دولت آن سلسله بقبضهٔ اقتدار او در آمده نزدیک است که مفاسد کلیه برین مراتب متروک گردد بذابر آن هژدهم ربیع الاول یرلیغ شد که آن والا جاه با لشکر ظفر اثر تعینات صوبه دکن بدان صوب شتابد و این مهم را بهرکیف که داند بوجه شایسته بانجام رساند - و بخان جهان حکم شد که بانصرام

قرار داد از مالوه بدولت آباد رفته بمهمات آنجا بپردازد - و معظّم خان را بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصّع با پهلکتاره و دو اسپ با زین طلا و فیل با یراق نقره و نجابت خان را بخلعت و اسپ با زین مطلق و میرزا سلطان بخلعت خاصه و منصب سه هزاره هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه و اسپ تبقاق با زین مطلق و ایرج خان را بخلعت و محمد قلی ولد نجابت خان بخطاب معتقد خان و خلعت و جمعی کثیر را بغزونی منصب و خلعت و بعضی را بانعام اسپ نوازش فرموده از حضور پرنور رخصت این یساق فرمودند - و از تاریخ ملازمت تا این تاریخ پنج لک روپیه نقد و دو لک روپیه را جنس از فیل و اسپ و اقمشه بمعظّم خان مرحمت شد - و گروهی دیگر از امرا و منصبداران را مثل مهابت خان و راجه رای سنگه و افتخار خان و اخلاص خان و نصرت خان و راجه سجان سنگه و دیبی سنگه بذنبله و دلیر خان و رتن راتهور و ایرج خان و میرزا محمد مهدی و راجه امر سنگه و سید شهاب و سجان سنگه و مهدی قلی خان و راجه امر سنگه نوروزی فرمان شد که از اوطان و اقطاع خود برکاب سعادت نصاب آن نامدار کامگار رفته حاضر شوند - مجموع لشکر از حضور پرنور و باشندگان اوطان و اقطاع بیست هزار سوار جرّار با بسیاری از برقدازان سوار و پیاده و بانددار بهمهراهی آن سرور سروزان زمان معین گشتند - قاضی نظاما بخدمت بخشی گری و واقعه نویسی دکن مامور گردید و محمد امین خان بغزونی هزاره ذات بمنصب سه هزاره سوار سرافراز گردید و حکم شد که تا رسیدن پدر نیابتاً بمعاملات دیوانی بپردازد - و خدمت عرض وقایع صوبجات برضوی خان تعویض یافت *

نهیست والا بکنار گنگ

چون بسبب قرآن النصیین علت و بلی طاعون در دار الخلافه شیوع یافت و هر روز جمعی کثیر باین مرض در می گزشتند و در کنار گنگ از بیماری مدبوز اثری نبود لجرم روز پنجشنبه چهارم ربیع الاول خدمت قلعه دارایی ازک دار الخلافه سیادت خان مقوض ساخته برای صبد و شکار جرز و مرغابی متوجه آن صوب گشتند - و بچهار کوچ متواتر در حوالی کده مکتیسر که بر کنار گنگ واقع است نزل اجلال نموده نهم شکار کزان از راه کنار گنگ به نور پور نهضت فرمودند - بعرض مقدس رسید که آگاه خان متولی روضه مغوره و فوجدار نواحی اکبر آباد بسط هستی در نوردید - گردهر کور را بعطای بمنصب دو هزار و دو هزار سوار بخدمت حراست قلعه اکبر آباد و فوجداری نواحی آن و محرم خان را بتولیت سرافراز ساخته رخصت فرمودند - و چون محمد ابراهیم پسر اصالت خان که بجهت دیدن عمارت مخلص پور رفته بود آمده بعرض رسانید که کار عمارت بآئین سابق جاری نیست و نهی که بدولت خانه می آوردند بانجام نرسیده بذا بر آن غضنفر خان را از تغیر حسین بیگ خان بفوجداری میان دو آب و منصب هزار و دو هزار سوار برافراخته دستوری دادند که رفته زود عمارت مذکوره را بروجه دلخواه باتمام رساند - و از آن رو که در تمامی این راه همگی هشتاد جرز و چهل مرغابی سونه و غیره شکار شد و بذهجی که مذکور شده بود وفور نداشت قراولان را مخاطب و معاطب ساخته فرمودند که این شکارگاه قابل تشریف آوردن دوباره نیست - هفدهم مراجعت نموده در پنجم روز بیست و یکم بکنار جون تشریف آورده از آن جا کشتی سوار در عرض چهار روز بیست و پنجم

داخل دولت خانه معلی گشته عمارت دولت خانه را بنور قدوم میمنت
لزوم فروغ آمود گردانیدند - چون ویلی طاعون رو بکمی نهاده بود دلنهاد
این مکان شده حکم ترتیب جشن وزن شمسی فرمودند *

جشن وزن شمسی مبارک

لاجرم پیشکاران دولت و مهمات روایان سلطنت چهارم ربیع الثانی
سال هزار و شصت و هفت هجری مطابق سیم دی ماه الهی محفل
والی فرخنده وزن انجام سال شصت و ششم و آغاز سال شصت و هفتم
از زندگانی ابد میعاد در غسل خانه ترتیب داده بعد از دو پهر و دو گهری
آن انسان کامل و عنصر اکمل را با جواهر و طلا و نقره و دیگر اشیای
معهوده بر سنجیدند - و صدای کوس شادی و آوازه تهنیت و مبارکبادی
سامعه افروز گیتی گشته عالمی کامیاب به نیل مقاصد و مآرب گشتند -
بی تکلف دولت خانه والا ببدیع بساطی غریب و رعایت تکلف بزیب
و زینت آرایش پذیرفته که قلم از تحریر آن و زبان از تقریر کمیت و کیفیت
آن عاجز است - و فرخنده انجمنی به پیرایه گوناگون صورت آراستگی
یافت که نگار خانه چین و فرنگ بل کارگاه نگارنگ چرخ بوقلمون را
نمونه آن توان گفت - و امرای عظام برسم تهنیت پیشکش های
عظیم کشیده زبان به مبارکباد کشادند - و خورد و بزرگ درین محفل
فیض و سعادت بانعام مبلغی گرانمزد بهره مند گشته هر کدام از زر سرخ
و سفید برای روزگاران ذخیره نهادند - و درین ایام پنج کرور دام از پرگنه
حویلی کول و دیگر پرگنات توابع بطریق انعام بشاه بلند اقبال مرحمت
فرمودند - و تنخواه آن بیدار بخت از سابق و لاحق شصت کرور دام
موافق دوازده ماهه یک کرور پنجاه لک روپیه شد - و سلطان سپهر شکوه

را بمنصب هشت هزار و سه هزار سوار و محمد امین خان را بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و مرحمت اسپ و جمدهر مرصع با پهلوتاره سرافراز ساختند *

چون خدمت صوبه داری کابل از بهادر خان بعدوان شایسته بتقدیم نمی رسید لاجرم حسب الالتماس شاه بلند اقبال برستم خان بهادر فیروز جنگ صوبه مذکور مرحمت نموده بآن والا گهر عوض اقطاع کابل از برگذات خالصه لاهور مرحمت شد - و خان مذکور بانعام شمشیر مرصع و اضافه هزار سوار بمنصب شش هزار و شش هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه اسپه و تفخواه کابل و پشاور در جاگیر یافته رخصت گردید - و بهادر خان بصوبه داری لاهور از تغیر معین خان مقرر شد - و بیرم دیو سیسودیه بمنصب سه هزار و سوار و ابراهیم خان ولد امیر الامرا بمنصب دو هزار پانصدی هزار سوار و عبد الله بیگ پسر دوم بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و سید مظفر ولد سید شجاعت خان نیز بهمین منصب و خطاب همت خان و سید نجابت برادر او بمنصب هزار و پانصد سوار سرافراز گردیدند - مالوجی و پرسوجی بجایگزین خود که ایرج و بهاندیر بود دستوری یافتند - و درین ایام شاه بلند اقبال جواهر ثمین و مرصع آلات بنظر اشرف گزینیدند از آن جمله پلنگی بود بقیمت هفتاد هزار روپیه که پایا و سر تکیه های آن از سنگ یشم است و بالماس و یاقوت و زمرد مرصع ساخته *

جشن وزن قمری مبارک

چون جشن آغاز سال شصت و هشتم از عمر جاوید طراز نوزدهم ربیع الثانی مقرر گشته بود از ابتدای چهارم ماه مذکور تا این روز اسپک و شامیانه و فرشهای ملون و مصور انجمن بهشت آئین که جای گذنجای هزار محفل

دل نشین داشت بهمان زیب و زیفت روز اول بود و نوای کوس و کرنای
و زمزمه نغمه سرایان و صنف مواد بهجت و وفور اسباب عظمت و انواع
اطعمه و اشربه و شیرینی و پان خوشبوی بهمان دستور بود - درین وزن
خواجه رحمت الله میر توزک و ناظر خان بمنصب هزاره پانصد سوار
نخستین بخطاب سر بلند خان و هر کدام از اسمعیل و اسحق پسران
امیر الامرا بمنصب هزاره سه صد سوار عز افتخار اندوختند - و امیر الامرا
جواهر و مرصع آلات که از آن میان کوکبه بود بقیمت پنجاه و پنج هزار
روپیه و اقمشه نفیسه و قالیهای پشم شال که در لاهور و کشمیر در کارخانهای
خود مهیا ساخته بود و دیگر اشیا مجموع بقیمت دو لک روپیه بعنوان
پیشکش گزافید - و درین دو جشن مبارک از پیشکش بندهای درگاه
بیست لک روپیه بدرجه پذیرائی رسید *

نهیست موکب معلی بمنازل فیض اباد

چون مکرر بعرض رسیده بود که بر کنار دریای جون متصل دامان
کوه شمالی که بکوه سرمرور نزدیک است بفاصله چهل و هفت کوه
شاهجهانی از دار الخلافه موضعی است معروف به مخلص پور از
مضافات سهارن پور بخوش هوایی و فرح افزائی موصوف و در ایام
تابستان که هنگام شدت گرما است هوای آن جا بسبب وزیدن باد به
برودت مایل است و لطف دیگر آنکه از دار الخلافه تا آنجا کشتی سوار
می توان رفت و بهنگام مراجعت چون دار الخلافه پائین آست
در یک هفته بآسانی می توان آمد بآنکه هوای دار الخلافه بهتر از بلاد
دیگر است و از غایت فرح افزائی فضا و فیض بخشی آب و هوا از سایر
متفرعات روی زمین بهتر اما در سالی که باران کمتر می بارد و زیاده

گرمی میشود بذایر آن در سال بیست و هشتم جلوس همایون سزاوار
 عظمت و شان و رفعت مکانست و مکان حکم اساس عمارتی فرموده بودند -
 درین و لا که خبر اتمام آن بعرض مقدس رسید در اثنای این آوان از فساد
 هوا و انسداد امرجه رفوع علّت ربلی مفرط طاعون در دار الخلافه شیوع
 کّلی یافته بجای رسید که علامت آن در بعضی پرستاران شبستان خلافت
 نیز ظهور و بروز نمود - لاجرم نقل مکان موافق رای عوالمی خدیو
 زمین و زمان آمده ساحت باغ اغر آباد که در آن جا اثری ازین
 نبود بمنزل انور مذکور گشت - و روز جمعه دوم جمادی الاول مطابق
 بیست و هشتم بهمن متوجه مخلص پور گشته سیادت خان را بدستور سابق
 بخدمت فلعداری و محافظت دار الخلافه مقرر نمودند - روز دیگر بمبارکی
 از راه کنار دریا شکار گدان بعد از طی منازل بیست و ششم ماه مذکور داخل
 عمارت مخلص پور گشته آن مکان را به نزول اشرف فروغ آمود گردانیدند -
 درین تاریخ که بیست و سوم اسفندار بود هوا بمرتب سرد بود که بی
 اختیار بر زبان فیض ترجمان گزشت که هوای این جا مانند هوای تهذه
 و راه کشمیر فرح افزاست - و چون لطف آب و هوای این سرزمین
 دل نشین ملایم مزاج اشرف و موافق طبع مقدس بود به فیض آباد موسوم
 ساخته اکثر مواضع و پرگنات بجمع سی لک دام جدا گردانیده بفیض آباد
 متعلق ساختند - این دولتکده نو آئین و صفتکده فردوس آئین که
 بحسب صفا و نور پاشی و رنگ آمیزی و نقاشی نگار خانه ایست
 بیقربین و سوادش خال صفحه جبین سر تا سر متفرعات روی زمین
 است بدستور دولتخانههای دار الخلافه و شهرهای دیگر مشتمل است
 بر خوابگاه و محل و غسل خانه و درشن و خاص و عام و مشرف
 است بر دریای جون و کرسی آن از جاذب دریا بارتفاع نه ذراع است

و در مکانی بنا یافته که آبش از فوط صفا و عذوبت یاد از جوی شیر بهشت میدهد و از روی فساحت منظر و صفای نظریاد دل کشمیر و تال صفا پرور صفاپور از خاطر می برد - آبش از کمال صفا و غلظانی یحتمل که بر چشمه سار سلسبیل بهزاران درجه تفوق داشته باشد - و تماشایش دلنشین اهل نظر شده عزم رحیل ابتدای سبیل را بدل باقامت جاوید می سازد - و عرض آب چون در هنگام کمی آب هشتاد و دو و در موسم طغیان مضاعف میگردد و بیک عنوان در حالت زیادتی و نقصان در نهایت صفا و غلظانی جریان دارد - و غریبی دولتخانه والا کوهی است مشجر پر سایه در غایت خوشنمائی و درختانش پنداری سبز فام طائران اولی الاجنحه نشیمن قدس پر در پر یافته اند - فروغ اقبال بی منتهای مبداء فیاض زیاده از درجات فرض وهمی و احتمال عقلی دریافته - و نهی نو آئین از دریای مذکور در سائر عمارات عالیه دایر و سائر گشته بلطافت روانی و سلاست امواج نکیه بر سلسبیل و آب تسنیم گرفته جا بجا آبشارهای نو آئین بر کنار حیاض میریزد و هریک از غایت خوشنمائی سرور بخش خاطر تماشاگران و نشاط انگیزی طبیعت بینندگان میگردد - و پیش هر عمارت باغچه از کمال صفا و طراوت بغایت خوشنما بسیار بدل نزدیک پر گل و سبزه ترتیب یافته و همه جا بغل بغل سبزه شاداب بانواع و اشکال غیر مکرر جا بجا رسته - و در باغ کلان حوضی چهل در چهل و در هر چهار خیابانش نهی بعرض شش ذراع هریک مشتمل بر شصت فواره روانست - و سائر خصایص جنات عدن و نفایس حدایق ارم از چمنهایش عیان - و این مکن برکت در عرض دو سال و دو ماه به صرف پنج لک روپیه صورت تمامیت یافته و کار باقی مانده نیز بصرف یک لک روپیه دیگر باتمام میرسد - و درین تاریخ دو لک روپیه بشاه بلند اقبال و پنجاه هزار روپیه به سلیمان شکوه بجهت ساختن منازل درین مکان مرحمت شد *

در سال بیست و چهارم جلوس مبارک حصاری از سنگ و گل
بصرف یک لک و پنجاه هزار روپیه در آبادانی شاهجهان آباد ساخته
بودند چون از وفور باران جا بجا ریخته و رخها بهم رسانیده حسب الحکم
در بیست و دوم ربیع الاول سنه بیست و ششم جلوس حصاری از سنگ
و ساروج در کمال متانت و استحکام شروع نموده درین سال حصار مذکور
بطول شش هزار و شش صد و شصت ذراع مشتمل بر بیست و هفت
برج و یازده دروازه خورد و کلان و جدار فیصل بعض چهار و ارتفاع
تا شرفات نه ذراع بصرف چهار لک روپیه صورت اتمام گرفت *

این سواد اعظم رحمت الهی که عبارت از هندوستان جنت نشین
است سه فصل دارد - زمستان و تابستان و بهشت - از غره آبل تا بهمن
چهار ماه زمستان است - در ماه ایل و آخر هوا در کمال اعتدال می باشد
و در ماه میانه که آذر و دی ماه است ایام شدت سرماست - و از عرق
اسفندار که آغاز بهار هندوستان است تا خرداد ماه تابستانست -
و تا فروردی دو ماه هوا خوب می گزد و اردی بهشت و خور داد
تعب گرما بسیار دارد - و بتخصیص خرداد که سیر و سفر در آن متعذر
است - و از آغاز تیر تا غایت مهر بهشت است و ایام خوبی های هندوستان
بهشت صفاتست - در ماه تیر اگر باران بیاید هوا بهتر است و آذر بدستور
خورداد گرم بود - الحاصل این فصل بهشت سه هوا دارد - اگر ابر و باد
است هوای زمستان - و اگر بارش است بهشت در کمال خوبی و اگر
نه هوای تابستان - و در بهشت روزی که باران نیاید و باد نوزد هوا گرفته
می باشد و در تابستان گرنگی هوا نمی باشد - این کیفیت هوای
شاهجهان آباد است که بهترین شهرهای هندوستان است - و درین شهر

فیض بهر در اردی بهشت باد مشرق و در خور داد باد مغرب اکثر اوقات
می وزد - و لاهور در زمستان سرد تر از شاهجهان آباد است و شاهجهان
آباد سرد تر از اکبر آباد *

آغاز سال سی و یکم از جلوس والا

المنت لله که بفرخی و فیروزی روز شنبه غره جمادی الثانی
سال هزار و شصت و هفتم مطابق بیست و هشتم اسفندار سال سی
و یکم از جلوس مبارک فرمان روی دار الخلافه آدم شروع شده مسرت
انزلی خاطرها شد - و از آرایش جشن نوروزی دولتخانه چون ارم پیرایه
شفقتگی یافته دیده افروز اهل زمان گشت - دانشمند خان بخدمت
بخشی گری از تغیر اعتقاد خان و بمنصب سه هزار و هشت صد سوار
و عنایت خلعت خاصه و فاضل خان خانسارمان نیز بمنصب مذکور و اسد خان
بخدمت بخشی درم و منصب دو هزار و پانصدی هشت صد سوار
و سر بلند خان بخدمت آخته بیگی از تغیر اسد خان و مظفر حسین
بخدمت داروغگی گرز داران و خطاب فدائی خان سرمایه عزت
و افتخار اندرختند - بیکسی بی دربان که سبجان قلی بعرضه نیاز او را
بدگاه آسمان جابه فرستاده بود خود را بسعادت آستان بوس رسانیده
عرضداشت او را با بیست و هفت اسپ و پنج قطار شتر از نظر اشرف
گزرانید - و از پیشگاه والا بانعام خلعت و کمر خنجر مرصع و ده هزار
روپیه نقد سر افرازی یافت *

بیست و سوم که روز شرف آفتاب بود مبارز خان بعفایت خلعت
و اسب بازمین نقره و فیل معزز گشته و همت خان بخلعت و اضافت

پانصدی بمنصب دوهزارى هزار سوار و اسب و علم و جاگيردارى
 درون سري نگر و سلطان نظر برادر سيف خان بمنصب هزارى هشت صد
 سوار و بيکسي بي دربان بعنايت خلعت و اسب با زين مطلق و انعام پانزده
 هزار روپيه و یک مهر صد توانگي و یک روپيه به همين وزن مفتخر و مباھي
 گرديده رخصت يافتند - و از روي کمال عنايت و متوسل نوازي چهل
 هزار روپيه به سبھان قلي خان مرحمت فرموده مصعوب مومي اليه
 فرستادند *

چون بعرض اشرف رسيد که سر افراز خان ولد اشکر خان در ترهت
 باجل طبعی در گزشت ساله مائه مير ابو المعاني ولد ميرزا ولی به
 فوجداري سرکار مذکور و عنايت خلعت و اسب و مير جعفر همشيرزاده
 خليفه سلطان اعتماد الدوله ايران بفزوني پانصدی سوار بمنصب
 دوهزارى هزار سوار و تيدلداري و فوجداري چين پور از توابع صوبه بهار
 کامگاري پذيرفته خلعت تقديم اين خدمت عظيم القدر يافت - گرديده
 ولد راول پونجا بعد از در گزشتن پدر بمنصب هزارى هزار سوار
 سر بلند گرديد *

سوم رجب المرجب مطابق ساله نورودي مائه از فيض آباد کوچ
 نموده روز سوم بغضر آباد نزول اجلال فرمودند - ازين منزل قريبن نصرت
 و اقبال کشتی سوار متوجه شده پانزدهم مائه مذکور به باغ آغز آباد پرتو
 ورود انگذده آن مکان خلد نشان را از قدم ميمذت لزوم طراز جاويد بخشيدند -
 و یک هفتة در باغ مذکور بنماشي گل و سبزه به نشاط خاطر عالي پرداخته
 بيست دوم دولتخانه دار الخلافه را از نور قدوم انور رشک باطن صاحب
 دل صائب نظر گردانيدند *

درین وقت بمسامع جاه و جلال رسید که خان رفیع المکان عالیشان
امیر الامرا علی مردان خان که بعروض عارضه اسهال از خدمت فیض
درجت رخصت کشمیر که هوای آن بمزاجش سازگاری داشت یافته بود
از ماجمبواره بذابر غلبه ضعف و ناتوانی کشتی سوار به تهار رسیده بود
دوازدهم از آن جا که رسم معهود روزگار ست بخشیان دیوان کده ارزاق
و اعمار او را داخل تعیناتیان صوبه دار البقا ساختند و بذابر سزاولی
مقتضیان اجل موعود بدانصوب شتافت - ابراهیم خان وغیره پسرانش
نمش او را به لاهور برده در روضه والدهاش مدفون ساختند - چون از
بندهای عمده و امیر با تدبیر گردیده و بمزید مواد دولت و جاه
و وفور اسباب عزت و دستگه و فزونی جمعیت و سپاه و ازدیاد عنایت
بادشاهی عز امتیاز یافته بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار پنج هزار
دو اسپه سه اسپه و یک کور دام انعام که مجموع تذخرواهش سی لک
روپیه می شود سرفرازی داشت فوت او موجب کمال تحسیر و تاسف
بندگان اعلیٰ حضرت که جوهر شفا س گوهر وفا و اخلاص ارباب حقیقت
و اصحاب عقیدت اند گردید - و از روی کمال عنایت و بنده پوری ابراهیم
خان را که شایسته تربیت و عنایت است و آن خان مرحوم را باو تعلق
تمامی بود باضافه هزار و پانصدی دو هزار سوار بمنصب چهار هزار
سه هزار سوار و عبد الله بیگ پسر کلان را باضافه هفت صدی پانصد سوار
بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و هریک از اسمعیل
و اسحق از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار سرفراز
نموده بعنایت خلعت قامت عزت و افتخار هر کدام را برآراستند -
و فاضل خان میر سامان را رخصت لاهور دادند که همه را تسلی داده
بدان عالم پناه بیارند - و چندی دیگر نوکرانش را که شایستگی بندگی درگاه

داشتند در خور پایه و حالت سر بلند و در سلک ملازمان بموجب ذیل
 به نوازش والا معزز و مباهیه گردانیدند - محمد مقیم دیوان بمنصب
 نه صدی صد سوار و فرهاد بیگ بمنصب هفت صدی صد سوار و خواجه
 اسمعیل میر سامان بمنصب هفت صدی هفتاد سوار و رسول بیگ روز بهانی
 بمنصب پانصدی صد سوار - هژدهم مائة لشکر خان باضافه پانصد سوار
 بمنصب دو هزار پانصدی دو هزار سوار و نظم صوبه کشمیر سر بلندی یافته
 مرخص گردید - و قاسم خان باضافه هزار و زیاده و هزار سوار بمنصب پنج
 هزار و پنج هزار سوار و حراست صوبه بهار از تغیر ذو الفقار خان و حسین
 علی پسرش بمنصب هزار و چار صد سوار معزز شده بذهابیت آرزو رسیدند -
 و مکرم خان از تغیر اله وردی خان بقوچداري جونیپور و سعادت خان
 بمنصب دو هزار و پانصدی هشت صد سوار و فدائی خان بمنصب
 هزار و پانصدی هشت صد سوار و سید بلوچ بخطاب فوجدار خان
 و خدمت فوجداری باری و میر جعفر بخشعی معزول دکن بخدمت فوجداری
 اجمیر از تغیر بهادر کنبو و حافظ ناصر بدیوانی آنجا و همت خان رند سید
 شجاعت خان بخطاب سید مظفر خان مفتخر و مباهیه گردیدند *

بیست و پنجم منزل شاه بلند اقبال از نورفردیم میمنت لزوم مهبط
 انوار برکت جاودانی شد - و آن شاه والا مکن آداب دان پس از اقامت
 مراسم پا انداز و نثار جواهر ثمینه و مرصع آلات و پنجاه اسپ عربی
 و عراقی با ساز طلا و دیگر اشپای نفیسه بقیمت سه لک روپیه بعنوان
 پیشکش گزانیید - خدیو آفاق تمام روز در همانجا بسر برده آخر روز
 بدولت خانه مراجعت نمودند - شانزدهم رمضان المبارک فاذل خان
 بابر اهریم خان وغیره چهار پسر امیر الامرا و دیگر نوکرانش از لاهور آمده

پیشانی بخشت را به سعادت زمین بوس عتبه والا رتبه نور افدود ساخت -
 ابراهیم خان را به عنایت خلعت خاصه و خنجر مرصع و اضافه هزار سوار
 بمنصب چهار هزاره سوار و بمرحمت علم و فقاظه و عبد الله
 بیگ را بعنایت خلعت و علم و دو پسر دیگر را بخلعت معزز و مکرم
 نمودند - تمامی متروکات آن مرحوم را که از نقد و جنس یک کور روپیه
 بقید ضبط در آمده از روی کمال عنایت سی لک روپیه بابر ابراهیم خان
 و بیست لک روپیه به سه پسر و ده دختر مرحمت گشت - و پنجاه لک
 عوض مطالبه در سرکار والا ضبط گردید *

بیست و یکم رمضان که روز تیر از ماه تیر بود جشن گلابی آرایش یافته
 بآیین معهوده هر ساله از شاهزادهای والا گهر و امیرای عظام صراحی های
 مرصع و طلا میزکار پر از گلاب از نظر اقدس گزشت - و محمد صفی
 ولد اسلام خان از اصل و اضافه بمنصب هزاره پانصد سوار و قلعه دار
 کانگره از انتقال سید خضر نوازش یافت - بعرض مقدس رسید که نوزدهم
 رمضان حیات خان در اکبر آباد و بیست و هفتم شعبان میر شمس الدین
 در پتن بساط حیات در نور دیدند - شصت هزار روپیه بدستور هر سال
 بمستحقان و بی نوایان مرحمت نموده هر روز جمعی کثیر را باصناف
 اطعمه و اشربه و تنقلات خلوت مآب کامیاب لذات گوناگون می فرمودند -
 حکیم حاذق در مستقر الخلافه از دار الفنا رحلت بعالم بقا نمود - شانزدهم
 شوال اسد خان به منصب دو هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار و سلطان
 حسین ولد اصالت خان بمنصب هزاره پانصد سوار و حاجی احمد سعید
 بدیوانی بهار و سردار قیوم خانی بمنصب هزاره سه صد سوار از اصل
 و اضافه سر بلند گشتند *

کیفیت رسیدن معظم خان بخدمت بادشاهزاده والا گهر محمد اورنگ زیب بهادر و مفتوح شدن اکثر قلاع بیجا پور و سوانج دیگر

چون معظم خان از موقف خلافت رخصت گشته بکوچه‌های متواتر دوازدهم ربیع الثانی بمواج قاهره بخدمت درّه التاج خلافت و اقبال گوهر اکیلل سلطنت و اجلال بادشاهزاده عالی مقدار والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر رسید آن عالی جناب در همان تاریخ بی توقف با جمیع بندهای بادشاهی و ملازمان خود بهمراهی تانید و توفیق آلهی بسمت مقصد راهی شده در عرض چهارده روز بفواحی چاندور رسیدند - و محلدار خان را با فوجی از برقداران و غیره بحراست راه و سربراهی رسد در آنجا گذاشته روز دیگر نزدیک قلعه بیدر دائره نمودند - سیدی مرجان قلعه دار که از غلامان قدیم الخدمت ابراهیم عادل خان بود و از مدت سی سال بحراست آن قلعه می پرداخت و سامان سرانجام و دیگر مواد قلعداری مهیا داشت و قریب هزار سوار و چار هزار پیاده نفیحتی و بانددار همراہ داشت باندیشه نگاهداشت قلعه باستحکام برج و باره و سدّ مداخل و مخارج آن پرداخته بکار فرمائی ادبار مستعد مواجبه و مقابله گشت - شاه آفاق گیر بسبب این حرکت ناهنجار بمجرد رسیدن از راه همت بر نادید او و تسخیر آن حصن حصین که چهار هزار و پانصد ذراع دور و دوازده ذراع ارتفاع و سه خندق عمیق بعرض بیست و پنج گز و ژرفائی پانزده گز در سنگ دارد گماشته خود با معظم خان بگرد قلعه

برآمده اطراف چار دیوار حصار را بنظر دقت نگر در آوردند - و همه جا
ملجّارها قرار داده بندهای بادشاهی و ملازمان خود را بمکافضت آن
تعیین نمودند - باوجود آن که از برج و بارو قلعه از رگ ابرشعله بار توپ
و تفنگ ژاله آتشین بر اولیای دولت ابد قرین باران بود معظّم خان و دیگر
بهادران موکب سعادت در عرض دو روز توپها را بکنار خندق رسانیده شروع در
انداختن آن نمودند - درین میان چندین مرتبه اهل حصار از سر جان
گرفته و ملجّارها ریخته با اجل دست و گریبان شدند - و هر مرتبه جمعی
کثیر جان باخته بقیه السیف زخمهای کاری برداشته باز پناه بقلعه آوردند -
تا آنکه مبارزان قلعه کشا بضرر توپ و تفنگ دو برج قلعه را خراب ساخته
شرفات دیوار پائین را انداختند - بیست و سوم جمادی الثانی سنه سی و یکم
که روز شرف نیر اعظم بود محمد مراد با برقندازان و جمعی از ملازمان
شاهی بهیئت مجموعی از ملجّارهای خود بحرکت درآمده یورش
نمودند و بمجدد رسیدن ببرج محاذی دیوار ملجّار معظّم خان نردبانها
را باطراف و جوانب گزاشته ببالا برآمدند - سیدی مرجان عقب برج
مذکور جریّ عظیم کنده و آن را به باروت و بان و حقه برآموده با هشت
پسروتمامی جمعیت خود نزدیک برج آمده ایستاد - و از روی تهور
و تجلّد سرگرم اظهار جلالت شده چنانچه باید آماده مدافعه موکب اقبال
گشت - درین اثنا بدایر آنکه همه وقت و همه حال بموافقت توفیق نقش
مراد خداوندان بخت و اقبال بر وفق دلخواه درست می نشیند چنانچه
اسباب پیشرفت کار بر اصحاب سهیم السعادت خود بخود مهیا و آماده
می گردد قضا را از بانی که دلاوران عسکر منصور می انداختند شاره در
جرّ مذکور افتاده آتش به باروت در گرفت و یکبار شعله غضب الهی بلندی
گرای گشت - و خبرمین وجود نابود اصحاب شرارت را با سیدی مرجان

و در بسپش در هم سوخت و بقیه آنها بدشواری تمام او را با پسرانش برداشته بارک رسانیدند و مجاهدان نصرت قرین فرصت را غنیمت دانسته از اطراف و جوانب قلعه در آمده بر جمعیت تفرقه اثر غنیمت حمله آور گشتند - و از صدمه مرد آزما می سرداران آهنگ سر بدر بردن نموده جمعی را بکشتن دادند - درین وقت شیر بیشه دایری و دلاوری اعلام نصرت بر افراخته و کوس فیروزی بلند آوازه ساخته داخل قلعه گشتند و مهابت خان و محمد بیگ داروغه توپخانه را بمحافظت شهر برگماشتند - و قلعه دار که گرفتار جنگ اجل گشته بود از روزی کمال عجز و فروتنی امان طلبید و چون خود طاقت حرکت نداشت پسران خود را با کلید قلعه همراه میر حسین که امان نامه برده بود نزد پادشاهزاده فرستاد - آن مرید منصور همه را خلعت داده امیدوار نوازش پادشاهی فرمودند - فردای آن روز چهارشنبه که سیدی مرجان جان بمالک سپرده بود شاه عالی تبار بزرگ قلعه و شهر تشریف داده در مسجدی که پیش ازین بدو عد سال در حکومت بهمیزه ساخته شده خطبه را بنام نامی خدیو آفاق بلند آوازه ساختند - الحمد لله و المنة که بغیرنگی اقبال جهان کشتی جبین قلعه متین که دم برابری با قلاع چرخ چغیری می زد در عرض بیست و هفت روز بکمال آسانی مفتوح گشته درازده لک روپیه نقد و هشت لک روپیه را سرب و باروت و غله و دیگر مواد قلعه داری و در صد و سی توپ بقید ضبط در آمد - بیدر شهرپست معمور و خوش عمارت سرحد ولایتش متصل تلنگانه است - در پاستان نامه‌ای همدروستان مسطور است که سابقاً بیدر حاکم نشین رایان دکن بود و همواره راجه کرناتک و مرهتیه و تلنگ اطاعت رای بیدر می نمودند - و دمن معشوقه فل راجه مالوه که شیخ فیضی داستان او را به نظم در آورده به فل دمن موسوم ساخته

دختر بهیم سین مرزبان بیدر است - نخست سلطان محمد وند سلطان تغلق بر آن دست یافت بعد از آن به بهنمیه منتقل گشت - و پس از آن در تصرف بیجاپور دیان بوده اکنون بعنایت آلهی داخل ممالک محروسه گردید *

چون بعرض عالی رسید که جمعی از لشکر عادل خان در نواح گلبرگه بقصد نبرد فراهم آمده بودند به مهابت خان امر شد که با پانزده هزار خوش اسبه رزم آزموده به تنبیه مخدولان پرداخته از آبادی در آن سرزمین نشانی نگذارد - و بنیاد عمارات و آبادانی انداخته عالم را بر بوم و چغد گلستان سازد - هنوز خان مذکور از نواحی بیدر روانه نگشته بود که در وسط روز قریب دو هزار سوار به فاصله سه کروزه از لشکر ظفر اثر گاران بنجاره را که بچراگه رفته بود پیش انداخته روانه قراگاه خود شدند - معظم خان و دلیر خان و رتن و سید شهاب و دیگر بندهای بادشاهی و محمد مراد را با جمعیت خود بجهت استخلاص مواشی و تادیب مخدولان تعیین نمودند - فرستاده ها باد پایان آتشین لگام را گرم عنان ساخته بشناب صرصر بر سر مقاهیر تاختند و گروهی انبوه را بقتل رسانیده سر تا سر مواشی را بدست آوردند - چون مردودان بهزار دشواری خود را افتادن و خیزان از معرکه بیرون برده بودند قریب ظفر بمعسکر معاودت نمودند - و افضل مقهور نوکر عادل خان که بقدم جرأت پیش آمده بود از استماع این خبر بی دست و پا شده بی آنکه گریختها بار رسند از بسیاری بیم و هراس به کلیانی بند نشده بدیگر سران عسکر نکبت اثر پیوست - و چون مهابت خان نواحی کلیانی را پی سپرو پشمال خیل تاراج نموده روانه پیش گردید در اثنای راه هر روز غنیمتیر گلیم از دور سیاهی نمودار ساخته قدم پیش نمی گراشتند - بهادران عسکر بر آنها تاخته بند صدمه باد پایان آتشین

عنان چون اندیشه تفرقه اثر ایشان آنها را پیشان ساخته همگنان را سپرد شمشیر تقدیر می ساختند - هشتم رجب خان محمد و افضل و رستم پسر دودوله با برادران و پسران ریحان و دیگر مقهوران قریب بیست هزار سوار از کم فواید قاپوی وقت یافته در اطراف لشکر ظفر اثر شوخی و خیرگی بخیال نهادند - و رفته رفته کار آن مقهوران از خیره چشمی بچیره دستی کشیده آغاز پیش تازی و دستبازی نمودند - مهابت خان زیاده روی و بالا روی اهل خلاف را بر نتافته از جا در آمد و راجه سجان سنگه بندیله را بر دائره کزاشته با راس ستر سال و جلال کاکر و غیره بهادران که هر اول این فوج بودند عنان به تیز جلویی سپرد - درین حال غنیم برابر فوج برانگار که سرداری آن به دلیر خان مقرر بود شروع بیان اندازی نموده بازو بردار و گیر کشاد - رتن را نهور و بهوج راج بی رخصت سردار بزد و خورد در آمده بر قلب مقهوران زدند - غنیم به رزم ایشان پرداخته از روی ثبات قلب و دلایری بر سردلیر خان جلوریز در آمد - و از جانب دیگر افضل و رستم و یافوت و پسران بهلول از هر جانب شروع در انداختن بان و تفنگ نموده هتکامه آزایی نبرد گستند - مهابت خان که آئین سرداری مرعی داشته از هر طرف خبر می گرفت چون دید که بر اخلاص خان و دلیر خان کار تنگ ساخته اند و معامله از خود داری در گذشته و ایستادن خلاف آئین سرداریست خود را بی اختیار بر غنیم زده حمله نمایان بجا آورد - چنانچه بمحض تاختن آن سردار جلالت آثار سرداران مخالف را قرار از دل و دل از جا و پا از رکاب و ثبات از پا رفته بپای باد پایان که سر راست راه فرار شده بودند بمفر خود شتافتند - و آن خان شجاعت نشان تا دو کوه دنبال ایشان از دست نداده در طی تعافب جمعی کثیر را پی سپر ساخته مراجعت نمود - و حقیقت حال معروض داشته نظر بر کثرت غنیم و جنگ

بگریز آنها التماس کمک نمود - چون اثری غنیمت نیافت زیاده بر یک روز توقف ننموده پیش از رسیدن کمک دهم رجب مراجعت نمود -

باشاره غنیمت لکیم سیوا و مناجی بهونسلا سربه شورش برداشته از غفلت تهاه داران بپرگنه رایسین و چمار کونده و دیگر برخی از نواحی احمد نگر تاختند - بادشاهزاده والا مقدار نصیری خان و کار طلب خان و ایرج خان و جمعی دیگر از بندها را که مجموع سه هزار سوار باشد به تنبیه آنها تعیین نموده راو کین را که از اورنگ آباد به بیدر می آمد فرمودند که خود را باحمد نگر رسانیده باتفاق یک دیگر بمالش غنیمت پردازند - و شاهزاده سلطان معظم را بانتخاب خان در قلعه بیدر گذاشته بیست و سوم رجب خود بدولت و اقبال متوجه تسخیر قلعه کلیانی شدند - و سیکار جریده طومار راه در نور دیده بیست و نهم مطابق بیست و ششم اردی بهشت به سرزمین کلیانی پیوسته در همان تاریخ برج و باره آنرا بنظر آورده بمحاصره پرداختند - با آنکه در عین این حال متحصنان بر سر جدال و قتال آمده دست بانداختن توپ و تفنگ و سایر آلات جنگ کشوده بودند معظم خان و دیگر امرا برای ساختن ملجأ و دهمه پرداخته قصد داشتند که بهرکیف خود را بهای حصار رسانند - و متحصنان در گرمی هنگامه جدال و قتال افزوده بر ملجأ معظم خان ریختند و باندک ستیز و آویز جمعی تن بکشتن داده خود را باز به پناه قلعه رسانیدند - و هر چند قلعه نشینان بان و توپ و تفنگ چون ژاله ببارش در آورده در ممانعت و مدافعت سعی بلیغ بجای آوردند و مردم بسیار از لشکر ظفر اثر زخمی گشته بعضی هلاک گشتند اما بعسن سعی و اهتمام معظم خان هشتم شعبان ملجأها بکنار خندق رسیده کار متحصنان تنگ گشت - چون مردم غنیمت مانند مور و ' رصحرا پهن شده سواره رسد و مترددین

بودند لاجرم در نوبت کهی یکی بسرکردگی مهابت خان با راجه
 ای سنگه و راو ستر سال و اخلاص خان و غیره با ده هزار سوار و دیگر باهتمام
 شاه نواز خان و نجابت خان و میرزا سلطان و غیره با ده هزار سوار قرار
 دادند - و این هر دو سردار جلالت آثار نوبت به نوبت کهی بلشکر ظفر
 اثر میسرانیدند - روزی مهابت خان به پدته شاهجهان پور از مضافات اودگیر
 که پنج کوهی کلپانی است رفته وقتی که کهی را همراه سپه سالار روانه
 نمود بعد از طی قدری مسافت از نمودار شدن غنیم بجمعیّت تمام او
 برگشته نزد مهابت خان آمد - خان مذکور نگاهبانی پدته به عهده
 نعمت الله و مرتضی قلی خان پسران حسام الدین خان مقور نموده
 خود با عسکر منصور بقصد نبرد از جای خود حرکت کرده بسوی غنیم
 رهگرمی گردید - بیست هزار سوار از مدبران دیوانه با پیش آمده افواج
 بادشاهی را دایره وار احاطه نمودند - و از طرفین هنگام جنگ بدتیر
 و شمشیر و بان و تفنگ گرم باران گشته ضرب تیغ مجاهدان دین نوح
 کالای گران مایه جان را بغایت ارزان ساخت - رستم و غیره اگرچه بغلبه
 تمام بافواج چنداول که سردار آن اخلاص خان بود آویزشی سخت بجا آوردند
 اما از بسیاری ریزش تیر و تفنگ و زور بازو و ضرب تیغ مجاهدان دین
 جز تن بکشتن و گردن به تیغ مرد افکن دادن نفعی ندیده خایب و خاسر
 برگشتند - دین اثناء خان محمد با فوجی عظیم بر راو ستر سال جلو ریز
 در آمده بگیر و دار در آمد - آن مرد مردانه که چون کوه پایدار از غایت
 وقار بجای خود ایستاده بود قدم مردانگی استوار نموده اصلا از جا در نیامد
 و صدمه آن فوج گران سنگ بکلی بر نداشته بجانب آن بد اختر
 چون شیر زبان آن چنان حمله آورد که جمعی را بر خاک هلاک انداخته
 همه مخالفان را بطعن نیزه و ضرب شمشیر بی جا و بی پا ساخت -

درین وقت که عرصه پیکار از درد توپ و تفنگ آتش بار و شرار نعل هیوان برق کردار و فرزنی گرد نمونه محشر شده پدر از پسر خبر نمی گرفت. بمران بهلول با حشری انبوه بر راجه رای سنگه ریخته از طرفین هنگامه جدال و زد و برد بنوعی گرم کردند که در جنب آن دار و گیر روز شمار بحسب در نیامد - و کارزاری بغایت صعب در میان آمده کار بجای رسید که راجه هم نبرد خود را بر خاک هلاک انداخته خود هم بسه زخم کاری و جراحت هلی منکر و هجوم غنیم پیاده شده به نبرد در آمد - و بیرم دیو و غیره راجپوتیه نیز بجهت رعایت خاطر و اعانت برادری از اسبان فودر آمده و دل بر مرگ نهاده بکشاده پیشانی کمر همت بستند - و بنابر دایره طبیعی و دلسوزیهایی خویشی دست و بازو بکوش و کوشش بر گشوده بسی مرد و مرکب از غنیم بر خاک هلاکت انداختند - و بعد از ادای حق مردی و مردانگی سیو رام سردار فوج رانا و جمعی کثیر از تابیلان راجه جان در حلال نمکی داده نیکنامی جاوید عوض گرفتند - مهابت خان درین وقت خود را بوقت رسانیده بحمله نخست غنیم را برداشته راهی بیراهه فرار ساخت - و مغوف مخالفان را از یک دگر شگافته و عقب هزیمتیاں خیلی راه تاخته بعد از برگشتن راجه را از میدان برداشت - و همچنین اخلاص خان نیز با وجود زخم نیزه بران مردانه به ثبات قدم پرداخته افضل مقهور را که بافواج کلپانی روبروی او بود بی جانمود - و سجان سنگه سیسودی و دیس بندهای ناموس پرست نیز زخمهای کاری برداشته آن تیره درونان را نومید از معرکه بیرون راندند - و دو گهری از شب گزشته به پناه ظلام افواج افواج غنیم لغیم رو به هزیمت داده سر خود گرفتند *

چون ملجار بکنار خندق رسیده و اکثر شرفات بضرب توپ از هم ریخته
اولیای دولت بانباشتن خندق اشتغال داشتند و تا نوزدهم این ماه سه
حصه آن را برآموده قلعه را مشرف بر تسخیر ساخته بودند و باوجود
شوخی و خیرگی غنیم بادشاهزاده عالی فطرت متوجه تنبیه آنها نمی
شدند و همگی توجه مصروف فتح قلعه نموده بدفع افواج عادل خانیه
کما ینبغی مقید نمی گشتند - غنیم ازین جهت دلیر تر شده قدم هر روز
پیشتر می گزاشتند و قریب سی هزار سوار شش کروهی معسکر بنگاه خود
قرار داده از آنجا جریده شده دو کروهی لشکر ظفر اثر قرار گرفتند -
بادشاهزاده بی بمقصد آنها برده دریافتند که خلاصه مطلب ایشان اینست که
علت تشویش و تفرقه جمعیت خاطر گردیده باین طریق چندی معامله
تسخیر قلعه را در حیز تأخیر و تعویق اندازند - لهذا از راه مصلحت
فرستادن افواج نصرت امتزاج بصوب بهالکی بجهت آوردن رسد شهرت
داده بیست و چهارم شعبان شاه فلک دستگاه هژبر میدان دلیری و خصم
افکنی راجه رامی سنکه و اخلاص خان وغیره بندها را بجهت محافظت
اردو و ملجار گزاشته فوج قول را بوجود فایض الجود خود زینت بخشیده
بنائید آسمانی و اقبال حضرت ظل سبحانی بافواج آزه رده کار به پیکار
غنیم فرسوده روزگار سواری فرمودند - و فوباه ریاض سلطنت سلطان محمد
را با جمعی از بندگان و تابینان خود التمش و معظم خان و نجابت خان
و راجه سجان سنکه بندیده و دلیر خان وغیره بندها را هراول و شاهنواز
خان و راو ستر سال وغیره را جرانغار ساخته همین که از خیمها برآمدند
غنیم لئیم با سی هزار سوار از دور سیاهی آشکار ساخت - پسران بهلول که
هراول آن تیره باطنان بودند با فوجی دلیری نموده با هراول لشکر ظفر اثر
در آویختند - اگرچه بعد از حصول اقبال وصول بموکب اقبال و قبول

دومی چند ثبات قدم ورزیده تلاش نمایان بجا آوردند چنانچه ضرب شمشیر به دلیر خان در آن دار و گیر رسیده بسبب مسلح بودن آسیب نرسید - هم چنان از چهار طرف هجوم آورده بهیئت اجتماعی اسپ انداختند اما دلیران لشکر ظفر اثر جای خود را خالی نکرده چندان ثبات قدم ورزیدند که آن روباه بازان شیرک شده پیش آمدند - چون قابوی ناخن اسپ به یکه تازان معرکه پرداز شد به یکبار اسپان بر انگیخته بر آن کم فرصتان زیاده سر حمله آور گشتند - آخر کار جمعی کثیر از آن سوخته اختری بخت بر گشته را به شعله کین آتش فزا در خون بقا زده سرگشته وادی گریز ساختند - و چندی از بندهای بادشاهی نیز برف درجه شهادت مرتبه رسائی سرافرازی دارین و سعادت کونین دریافتند - درین اثناء شاهنواز خان و راور ستور سال و شمس الدین خویشگی و مهابت خان از چپ و راست در آمده بباد حمله دلیرانه جمله باندیشان را پاشان و پریشان ساخته هرسبک سری را بگوشه انداختند - و پس از فرار ایشان بر سبیل تعاقب شیوه دنبال گیری آن مقهوران پیش گرفته تا بنگاه ایشان ناخندند - و خیمه و خرگاه را آتش زده تا ممکن به هیچ وجه دست از قتل و اسیر آن گروه باز نداشته بعد از استیفای بهره اوفر از مقصود مظفر و منصور معارذت نمودند - از آن روکه محاصره قلعه درمیان بود و اثری از غنیم پیدا نه و خبر از ملجأ گرفتن ضرور تر از همه لاجرم زیاده برین تعاقب نهموده شامگاه مقارن فتح و نصرت بدرابر دولت نزول نمودند - و برخی از اهل وفا و رفاق که نصیری خان و غیره بندهای با اخلاص باشند چون بلحمد نگر رسیدند به یکبار از موضع خود بازگیاها بر سیوا که در آن سرزمین گرد فساد بر انگیخته بود ناخن و پلارک خون ریز بر آخته همه مخالفان را درمیان گرفتند و جمعی کثیر را جریم و قتیل ساخته سراسیمه

راه فرار گردانیدند - و بعد ازین مقرر شد که کار طلب خان در نواحی جنیر و عبد المنعم پسر میرزا خان و هوشدار در تهاغه چمار کونده و ایرج خان و نصرت خان و دیگر جمعی از بندها در ناندیه مکانی قلعه پرینده توقف نمایند - تا برگذات از آسیب آن دیو ساران سالم و ایمن بوده کسی را مجال تعرض به رعایا نباشد - چون در آن مملکت صحرای زقوم بسیار است و بفرمان سردار شهابت آثار بیشتر از زقوم خندق پر نموده بودند و حصار گزینان پیوسته باروت و نفت و گاه بسیار از بالا آتش زده می انداختند و چوب زقوم سوخته باز از سرنو تردد پر ساختن آن می نمودند بدین سبب کار یورش بد رنگ می افتاد - لاجرم بامر عالی شروع بانباشتن آن از سنگ و خاک نمودند - و در همین تاریخ ملک حسین و فتح روهیله و محمد بیگ داروغه توپخانه حسب الامر عالی با دوهزار سوار بقصد تسخیر قلعه نیلنگه شتافته بعد از وصول بمقصد باوجود سعی متحصنان در مدافعه و مقابله سر سواری بقر و غلبه قلعه را بدست آورده قلعدار و غیره را با تمامی اسب و اسلحه مقید ساخته بحضور پر نور فرستادند - و هم چنین شیخ میر بگرفتن چچولی شتافت - چون پیش از رسیدن مومی الیه حارس آن جا مغلوب رعب و هراس گشته از قلعه بیرون رفته بود بی تصدیقه آن قلعه نیز به تصرف ارلجایی دولت قاهره در آمد و جمعی که دست به یراق بردند مقتول و ماسور گردیدند *

بیستم این ماه شاهزاده سلطان محمد را با معظم خان و رار سترسال و میرزا سلطان و دلیر خان و غیره بجهت دفع اشرار که مکر مالش سزا یافته متفرق شده بودند و باز جمع آمده می خواستند مخمل قلعه گرفتن شوند تعیین فرمودند و به تاکید امر نمودند که بسعی و تلاش بر آن بد سگالان پیشی جسته سلک جمعیت ایشان را بنحوی از هم پریشان

سازد که دیگر این گونه خیالات در خاطر آن آشفته مغزان سراسیمه سر
 گزر نکند - لاجرم آن قره باصره عظمت باین عزیمت صائب جریده گردیده
 با بهادران گزیده بر چیده بامداد حمایت و عنایت آلهی راهی بنگاه آن
 مقهوری چند گردید - بعد از طی بیست و چهار کروه رسمی سیاهی سپاه
 غنیم تیره گلیم از دور ظهور یافت هوا خواهان بی درنگ چون برق
 سوزان خود را بر قلب لشکر آن سیاه رویان سوخته خرمن زدند - و در
 اندک زمانی به نیروی نائید آلهی و اقبال نامتناهی بادشاهی مخالفان
 را بی پا و بی جا ساخته تا دو کروه تعاقب نمودند - و در اثنای ره نوردی
 بسی دیهات و قریات را پی سپهر مراکب مواکب اقبال گردانیده خشک
 و تر آن دیار را بآتش غارت و نهب پاک سوختند - و آخر روز بقصبه
 گلبرگه رسیده حسب الامر جمعی را بجهت محافظت پناه بردگان مزار
 فیض آثار سید محمد گیسو دراز تعیین نموده دیگر تمام سرزمین آن را
 بجاروب نهب و غارت پاک روفتند - چون خندق قلعه بسنگ و خاک
 انباشته برجها با فصیل بضرب توپها خراب گشت بیست و هفتم دلاوران
 نصرت شعار بمدد زینه بر برجی که مخادیل پیش آن دیوار ریخته
 بر آورده بودند بر آمده شروع در کندن و انداختن آن دیوار نمودند - اگرچه
 متحصنان از درون گرم مدافعه و مجادله شده بیان و تفنگ بازار کارزار
 و هنگامه جنگ را رونق و گرمی دادند و حقهایی باروت و لکتهای نفث
 آلود و پشتوارهای گاه را آتش داده از بالا می انداختند اما دلاوران تهور
 کیش سخت کوش به یمن کار کشائی اقبال بیزوال شهباشه عدو بند آفاق
 گیر آن را شبدم گلزار فتح انگاشته و در راه خداوند خود جان عزیز را
 دریغ نداشته یک دفعه بدرون ریختند - درین صورت دلاور حبشی
 که از قبل عادل خان با دو هزار پانصد برقداز و توپ و تفنگ بسیار

بمکانظت آن می پرداخت خود را در معرض هلاک دیده دل پای داد
و بیست و نهم عرضداشتی مشتمل بر استعقای زلات و جرایم خود ارسال
داشته اظهار اطاعت نمود - چون در قلعه بیشتر مردم مسلمان خصوص از
گروهی سادات بودند بمقتضای مروت و فتوت دینداری او را با سائر قلعه
نشینان امان جان داده حکم فرمودند که باعیال و اطفال همه از قلعه برآیند -
روز دیگر غره ذی قعدة سنه یک هزار و شصت و هفت قلعدار با کلید در
خدمت عالی رسیده التماس رخصت بیجا پور نمود - شاه فلک دستگاه
قلعه را بتصرف خود آورده خطبه بنام ناسی بادشاه آفاق گیر بلند آوازه
ساخته او را متعلق به بیجا پور رخصت فرمودند *

چون از عرایض گوهر اکلیل جهانبانی حقیقت کشودن قلعه مدکور
بعرض مقدس رسید از روی کمال قدردانی و نهایت مهریانی شانزدهم
ذی قعدة بان بخت بیدار سرپیچ یک قطعه لعل و دو دانگه مروارید
و خلعت خاصه و خنجر مرصع با پهلکتاره و فیل با یراق طلا و ماده فیل
بطریق انعام که از سابق و لاحق دوازده کروز دام باشد مرحمت فرمودند
و بیدر را بظفر آباد موسوم ساختند - و بمعظم خان خلعت خاصه و مکال
ولایت کونانک بجمع چهار کروز دام که پیش از ملازمت اشرف از
مرزبان آن جا گرفته و پس از آن داخل ممالک محروسه گشته بود
بطریق انعام عنایت نمودند - و شاهنواز خان را باضافه هزار سوار بمنصب
پنج هزاره پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و مہانت خان را باضافه هزار
سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب پنج هزاره پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه
و خلعت خاصه و شمشیر مرصع و نجابت خان را باضافه هزار سوار بمنصب
پنج هزاره چهار هزار سوار و راجه رامی سنگه را نیز بهمین منصب و خلعت
خاصه و شمشیر مرصع و اسپ عربی با زین زرین و فیل و ماده فیل معزز

و مباحی گردانیدند - فرمان شد که چون راجه رای سنگه درین مهم ترددات نمایان بجا آورده و زخم‌های منکر برداشته او را بخصت وطن داده یک لک روپیه نقد در طلب نقدي او تن نمایند - و اخلاص خان باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزارې سه هزار سوار و عطای خلعت و نصرت خان نیز باضافه مذکور بمنصب سه هزارې دو هزار و پانصد سوار و دلیر خان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و سجان سنگه بذهبله بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و راورتن بمنصب دو هزارې دو هزار سوار و دیگر اکثر بندها که مصدر تردد نمایان شده بودند بمنصب نمایان از اصل و اضافه سر افزای یافته بر کام خاطر فیروز گشتند *

چون غازی پسر زندوله و عبد الرحمن داماد ریکان شولا پوزی باراده بزدگی درگاه آمده درین یساق ترددات نمایان بجا آورده بودند نخستین بمنصب سه هزارې دو هزار سوار و دومین بمنصب دو هزارې هزار سوار سر بلندی یافتند - چون درین وقت کارها بر وفق مرام موافقان بر آمده فتم حصون که پیش نهاد خاطر اشرف بود بوجه احسن روی نمود بیجاپوریان شیوه تطوع و تعبد پیشه کرده بنده و سر افکنده شدند - و جانشین عادل خان در هیچ ماده ایستادگی ننموده ابراهیم خان بچتر را که از معتمدان آن خاندان بود فرستاده امان طلبید - و مقرر شد که یک کرور و پنجاه لک روپیه از جواهر گران بها و نقد و انیال بطریق پیشکش واصل ساخته قلعه پرینده با لواحق و قلاع ولایت کوکن و محال و نکو بتصرف بندهای بادشاهی و الا اقبال با عرضداشت او متضمن باین معنی بدرگاه سپردن حصون و ولایت مذکور بقام بندهای درگاه ارسال داشت و عرضداشت بادشاهزاده والا اقبال با عرضداشت او متضمن باین معنی بدرگاه جهان رسید - بادشاه شکسته نواز فلک دستگاه از روی کمال عنایت و احسان

بر عجز و در ماندگی او بخشیده پنجاه لک روپیه از جمله پیشکش معاف فرمودند و فرمان عالیشان محتوی بر عنایات بادشاهی بنام او صادر فرمودند - و ببادشاهزاده عالی مکان فرمان دادند که با عساکر فیروزی متأثر مراجعت باورنگ آباد نموده قاضی نظاما را برای وصول پیشکش بفرستند - و بمعظم خان حکم شد که در قلعه پریونده و قلاع ولایت کوکن و محال ونکو تهانه نشانده بعد از مراجعت قاضی نظاما با پیشکش روانه درگاه عالم پناه گردد *

هژدهم ذی قعدة شجاعت خان بقلعداری اربک کابل و سعادت خان بصیانت حصار شهر مذکور از تغیر فتح الله ولد سعید خان و عبد الله خان ولد خان مذکور بمنصب دو هزار و دو هزار سوار و فوجداري هر دو بنکش از تغیر سعادت خان و بیست و یکم خواجه دولت محلی بخدمت نظارت مشکوی معلی از تغیر ناظر خان و عطای خلعت و خطاب دربار خان و اضافه سر بلندی یافتند *

حقیقت عارض شدن عارضه ناملائم برمزاج

اشرف و وقوع وقایع عظیمه و برهم

شدن معاملات سلطنت

در عین این امن و امان که از وفور عاطفت و احسان و فرط نوازش و لطف بی پایان آن سرور رعیت پرور کانه انام بکمال فخر و بال و رفاه حال می گزانیدند و از صبح تا شام بفرخی روز عید و نوروز و از شام تا بام بروسفیدی لیلۃ القدر بسر برده از حصول انواع امال و امانی کامیاب

مرادات دوجہانی و سعادات جاودانی بودند کہ بہ یک ناگاہ ہفتم ذی حجہ سنہ یک ہزار و شصت و ہفت عارضہٴ ناملائم عارض وجود مقدس گردید و مزاج مبارک آن باعث استقامت احوال عالم اول از حبس بول و قبض طبیعت و ثانیاً از رہگزر ازدیاد مواد دموہی کہ سبب وزم اسافل شدہ فی الجملہ تمایلی از مرکز اعتدال حقیقی راہ یافتہ طرفہ گرانی پیرامن کالبد روحانی آن پیکر قدسی گشت - بنابر آن کہ کار از چارہٴ کبریٰ محلات گزشتہ بود اطباء قانون دان شفا طلب ناچار در تقلیل مواد مرتفعہ و تلطیف قلع مادہٴ منتصبہ بہکجاست کوشیدند - از آن جا کہ کوشش تدبیر با دستبرد تقدیر بر نیاید اصلاً معالجہٴ اطباء مسیحا دم نافع و سودمند نیفتاد - و روز بروز بیماری رو باشتداد آوردہ امتداد آن یک ہفتہ کشیدہ رفتہ رفتہ بہ تسلسل بول و قبض طبیعت و درم زیر ناف منجر گشت و خشکی کام و دہان رو بہ تزیاید نہاد و بسبب خوردن ادویہ سرد کار بادرار بول انجامید و گاہ گاہی اثر تپ نیز علاوہ دیگر علل می شد - چون درین ہفت روز مطلقاً میل طبیعت افسدس بطعام نبود و اصلاً چیزی نوش جان نفرمودہ و دوا و مداوای حکما فائدہ نمی داد تزلزل باساس طبایع و ارکان و دہن و فتور در بنای استقرار کون و مکان راہ یافتہ زمین بر قرار خویش بل آسمان بر مدار خویش نہاند - تا آنکہ بعد از مبالغہٴ اطباء شروع در خوردن قلیلی شوربلی پودینہ فرمودہ برای دفع قبض بتجریز تقرب خان شیر خشت نفعی عظیم بخشید - و ضعف رو بکمی نہادہ طبیعت مکرر اجابت نمود *

بین مدت اگرچہ شاہ بلذد اقبال محمد دارا شکوہ و بعضی از خاصان و مقربان حضرت خلافت در آسایش گاہ مقدس بار یافتہ از مشاہدہٴ طلعت خجستہ کسب مادہٴ آرامش خاطر و تسلی دل می نمودند اما

ازین جهت که در معرض این احیان از مطلع غسل خانه چه جای بارگاه
خاص و عام آن آفتاب اوج عز و اجلال طلوع گیتی افروز نمود عموم خلائق
از سعادت دیدار حرمین نصیب بوده از روی کمال خواهش و آرزومندی
بغایت اضطراب داشتند - پانزدهم ذی حجه بچهره دیوان خوابگاه معلی
تشریف آورده سایر بدها را بار کورنش دادند و آرزومندان دیدار فیض
الانوار را از جلو جمال با کمال حیات تازه و مسرت بی اندازه عطا فرمودند -
درین تاریخ پادشاهزاده سعادت پوره محمد دارا شکوه را بمضافه ده هزار
ده هزار سوار دو اسبه سه اسبه بمنصب پنجاه هزاره چهل هزار سوار
سی هزار سوار دو اسبه سه اسبه و انعام یک کور دام که از سابق و لاحق
بیسست کور دام باشد سربلند و سرفراز ساختند - و مبلغ هفت لک
و پنجاه هزار روپیه زکوة سائر دارالخلافه معاف فرموده حکم فرمودند که
هر جا ریایات اقبال نزول اجلال داشته باشد زکوة آنجا معاف شناسند -
و پنج هزار مهر بجهت ارباب استحقاق حواله فاضل خان و رضوی خان
و سید هدایت الله صدر فرمودند و بسیاری از زندانیان را بی آنکه از
کیفیت جرائم جنایات آنها شرایط استفسار بجا آید آزاد نمودند *

درین ولا عرضداشت پادشاهزاده جهان و جهانیان محمد اورنگ زیب
بهادر مشتمل بر خبر تولد فرزند سعادتمند شب یازدهم ذی حجه سنه یک
هزار و شصت و هفت با هزار مهر نذر از نظر فیض اثر گزشت - آن فواره
ریاض سلطنت را بسطان محمد اکبر نامور گردانیده خلعت خاصه
پادشاهزاده عالی فطرت بلند مرتبت مرحمت گشت - و معظم خان
بسبب وقوع بعضی امور خلاف مرضی اشرف از خدمت جلیل القدر
وزارت معزول گشته حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که محمد امین خان
که به نیابت پدر خدمت دیوانی بتقدیم می رسانید به کچهری فرود

و معظم خان با مهابت خان و دیگر بندهای بادشاهی بحضور پرنور بیاید
و تا مقرر شدن دیوان دیگر رای رایان بامور دیوانی بپردازد *

از واقعه سورت بعرض مقدس رسید که قائم بیگ فرستاده درگاه
جهان پناه چون از استنبول مراجعت نموده وارد حلب گردید با مرتضی پاشا
حاکم آن جا کمال محبت و دوستی بهم رسانیده از کثرت آمد و رفت
بخانه یکدیگر و کمال بی حجابی بیک کنیز معتبر او که تازه خریده بود
تعلق بهمرسانید و این معنی بر طبع او گرانی نموده به نوکران خود اشاره
نمود که بخدمتگران او سازش نموده زهر بخوروش دهند - آن ناقص
خردان باندک طمع فریب خورده بشربت زهرآگین کار او و محمد حسین
دامادش باتمام رسانیدند *

هفدهم و نوزدهم محرم الحرام بچهاروگه درشن در آمده منتظران
دولت دیدار را بشرف دریافت مشاهده جمال چهره نورانی کامیاب
صورت و معنی ساختند - و بجهت تخفیف کوفت و تغیر مکان حرکت
بر توقف اولی دانسته برفاعت توفیق ایزدی و حراست تأیید صمدی
بیستم محرم روی توجه از دار الخلافه بصوب اکبر آباد آورده در وقت
متوجه شدن خلیل الله خان را باضافه هزار سوار دو اسبه سه اسبه بمنصب
پنج هزاره پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه و عنایت خلعت خاصه
و صوبه داری و حراست قلعه شاه جهان آباد و میر میران پسرش را
بخطاب میر خان و حسین بیگ خان از تغیر او بخدمت میرتوزکی
و روح الله میر عمارت را بخدمت دیوانی و محمد صالح علی مردان
خان را به بخشی گری و دیوانی بیوتات و واقعه نویسی دار الخلافه
و محمد مقیم برادر کلانش را بخدمت دیوانی بیوتات و کاب سعادت
از تغیر او و عزت خان را به نیابت شاه بلند اقبال بحراست دار السلطنت

لاهور از تغیر بهادر خان و شیخ موسوی گیلانی را بنظم صوبه ملتان از قبل آن بیدار بخت و منصب هزاره چهار صد سوار اختصاص بخشیدند - بیست و نهم نزدیک متهرا از تغیر دانشمند خان میر بخشی که خود استعفا نموده بود محمد امین خان را بخشی گردانیده باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاره هزار و پانصد سوار و عطای خلعت خاصه و قلمدان موصع برنواختند - تقرب خان بانعام ده هزار روپیه از جواهر و طلا و شیخ فرید ولد قطب الدین خان باز بمنصب سابق سه هزاره دو هزار سوار و ابدال بیگ کوتوال بقطاب کوتوال خان نوازش یافتند *

از واقعه دکن بعرض مقدس رسید که گرامی گوهر بحر عز و اقبال محمد اورنگ زیب بهادر معظم خان را به پرینده و قاضی نظاما را بجهت حصول پیشکش به بیجاپور فرستاده علی بیگ ملازم سرکار خود را با جمعی از تفنگچیان بحراست قلعه گزاشته شب دوشنبه ششم محرم مطابق حکم معلی مراجعت بارزنگ آباد فرمودند - در پنج روز بطفر آباد عرف بیدر رسیده نه روز مقام فرمودند - و میر جعفر بخشی خود را با هزار و پانصد سوار و چهار هزار بندوقچی و پیاده و غیره بمحافظت قلعه مذکور گزاشته چهاردهم صفر در سواد اورنگ آباد نزول اجلال فرمودند *

چون درین ایام صبیغه رضیه شاهنواز خان که زوجة مکرمه آن والا تبار عالی مقدار بود ازین جهان فانی رحلت نموده در قصور جنات عدن با حور العین آرام گرفت و از رهگذر انس و الفتی که بآن کریمه دودمان صفوت و صفا داشتند غبار کدورت بخاطر عاطر راه یافته پنج روز بیرون توقف نموده نوزدهم صفر داخل اکبر آباد گشتند - مجمعه هشتم صفر سنه یک هزار و شصت و هشت همعنان دولت و اقبال بمنزل گهات سامی که بر کنار جون بفاصله سه کوه از اکبر آباد واقع است نزول اجلال

فرموده تا رسیدن ساعت مسعود برای نزول موکب والا بمركز محیط دولت و اقبال که با اختیار اهل تنجیم نوزدهم ماه مسطور قرار یافته بود ده روز در نشیمنهای آن مکان اقامت ورزیدند - درین مکان بکرم آلهی از خوردن ماء اللحم و اشربه مقویه طبیعت بحال آمده از ابتدای کوفت لغایت امروز بعد از دو ماه و کثیری بی مدد دوا طبیعت اجابت نموده روز بروز اثر صحت رو بافزایش نهاد - اگرچه ازین کوفت تصدیع بیماری آن حضرت به نهایت مرنجه ناتوانی کشید و لیکن بنابر آنکه در تشدید مبانی ثبات و قرار و توکل کامل آن حضرت خلل راه نیافته بود در عین آزار و کلفت که تاب و تحمل آن مقذور بشر نبود باوجود کمال درد بصبر ایوبی و نهایت شگفته روئی گزرانیدند - و خود را بحفظ و صیانت حکیم علی الاطلاق سپرده معالجت روحانی که عبارت از عطای نذر و صدقات است عمل نموده باین دستور شافی اجزا و مصالح داروی شفا مهیا ساختند - تا آنکه بخاصیت صدق نیت و التجا و ارادت بجانب احدیت که از لوازم علو همت است و بدستیاری وثوق امیدواری و پایمردی رسوخ عقیدت که مستلزم ثبات قدم و پائنداریست در عزمه مضاجوئی آلهی دوا سود مند و دعا مؤثر گردیده بمحض فضل آلهی و عنایت بی غایت نامتناهی بمنجرد رسیدن این مکان فیض نشان شاهد مقصود از پدید غیب چهره بنموده کار پردازها مشیت جذاب پروردگار بر روی کار آمد - و رنگ آمیزها نیزنگ قدرت قادر علی الاطلاق آشکار گشته مزاج و هاج آن مظهر لطف آفریدگار بمركز اعتدال و حالت اصلی باز آمد - چون قرار یافته بود که تا باتمام رسیدن کار عمارت بمنزل گرامی بادشاهزاده بلند اقبال بمبارکی اقامت نمایند لاجرم هژدهم صفر از آن خجسته مکان به بهادر پور تشریف آورده نوزدهم ماه

مذکور سال هزار شصت و هشت هجری شلال سفینه را از برکت
 نزول اشرف غیرت افزای ماه چهارده و دریای جون را چون نهر مجرّه
 پر نور گردانیده در ساعتی سعادت آمود بدولت سرای شاه بلغد اقبال
 نزول اجلال ارزانی فرموده ساحت روزگار را بفروغ دیدار انور تجلی آمود
 فیض سرشار نمودند - سایر متوطنان اکبر آباد که مانند اهل صوم منتظر
 طلوع شلال فرّخ فال عید شوال بر هر دو جانب دریا بسان مؤگان صف
 بصف بهر تماشای آن زینت افزای انجمن شهود و پدیده پدیدی عالم
 وجود ایستاده بودند چون در عین پریشانی خاطر و توزع باطن در دل
 شب نومیدی طلیعه طلوع بامداد مراد برای العین مشاهده نمودند از
 غایت شادی و اندساخت آن روز را روز عید سعید و نوروز گیتی افروز گرفته
 گروز عمر رفته و آینده گرفتند - و از ساکنان عالم بالا تا سکنه دارالخلافه والا
 رو بقبله اجابت آورده دست بدعا و لب بآمین کشادند - بعد از نه روز
 بعمرات عالیّه قلعه تشریف فرموده رای عالم آرا بر آن فرار گرفت که بشکر
 این احسان بی پایان الهی و سپاس بی قیاس لطف خاص نامتناهی
 مجلس نو آئین بحسن زینت چون گلشن ارم ترتیب دهند - لاجرم درین
 ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که از مؤدّه صحت بادشاه آفاق خدیو مبارک
 و استحقاق جهانیان کامیاب مرادات دو جهانی و سعادات جادوانی گشته
 هر روز بنوروز عشرت می گزانیدند و ابواب نزول حوادث آسمان و شیوع فتنه
 آخر الزمان بر روی اهل زمین مسدود گردیده خلق از غایت شادی و نشاط
 در جامه نمی گنجیدند آوازه جشن قمری انتهای سال شصت و هشتم
 و آغاز سال شصت و نهم از زندگانی جادوانی آن حضرت روز دوشنبه
 بیست و چهارم ربیع الاول موافق دهم بهمن در دولت خانه اندرون قلعه
 مبارک آرایش پذیرفته آویزه گوش ماهی تا ماه گشته شمول نشاء بیغمی

از سر نو پرتو وصول بر بام و در طارم دماغها گسترد - و فیض خورمیی در
 فسحت آباد فراغ خاطرها رحل اقامت انداخته قاف تا قاف آفاق را
 سرشار نوشخند و قهقهه انبساط ساخت - بغام ایزن نوائین مجلسی بزیب
 و زینت آراسته گشت که از آغاز سرانجام اسباب نگارین کارخانه دنیا تا
 این آوان در عهد هیچ یک از سلاطین نامدار و خواقین کامگار آذین پذیر
 نشده بنظر فلک هزار چشم در نیامده باشد و بعد این هم ذکر مجملش
 چه جای تفصیل سرمایۀ آرایش روزگار و پیرایۀ تزئین لیل و نهار گردیده تا
 قیام قیامت مذکور زبانها خواهد بود - لله الحمد و المنة که از سر
 نو روی تخت روزگار و افسر گوهر نگار از قدم فرخنده و تارک مبارک زینت
 دیگر یافت و قامت خمیده پشت سپهر دوار باستقامت مزاج و هاج میل
 براستی نموده عالمی بغور مدعا رسید - چون از آغاز ایام کوفت تا انجام
 آن بادشاهزاده والا گهربلد انقبال وظایف خدمتگاری آن حضرت را که
 اعظم مراتب عبادات است از سرحد امکان در گزانیده نیم نفس از
 فیض خدمت دوری نمی گزیدند لاجرم آن حضرت بعد از یافتن صحت
 بیشتر از پیشتر در مقام تربیت و ادای حقوق آن والا گهر گشته نخست به
 تشریف خلعت خاصه و انعام کرور روپیه نقد و جمدهر با پهلکتاره
 و سرپیچ لعل و بازو بند خاصه و تسبیح مرورید که اکثر اوقات مرسله گردن
 مبارک می ساختند و بیست و سه لک روپیه ارزش داشت و دیگر مرصع
 آلات بقیمت چهارده لک روپیه دقایق مراتب و قدر و مقدار آن والا تبار
 را افزایش داده ده هزار ی ذات و سوار بر اصل منصب آن سپهر مرتبه
 افزوده جاگیر گرمی را موافق منصب شصت هزار ی چهل هزار سوار
 سی هزار دو اسپه سه اسپه تنخواه نموده و تمام طلب منصب بانعام که
 هشتاد و سه کرور دام و حاصل آن از قرار دوازده ماهه دو کرور و پنجاه و

هفت لک و پنجاه هزار روپيه مي شود با صوبه بهار و صد راس اسب ضميمه آن مراحم عميمه نمودند - سلطان سليمان شکوة را باضافه سه هزارى هزار سوار بمنصب ده هزارى پنج هزار سوار معزز و مکرم ساختند - جعفر خان را بخدمت وزارت کل و عنايت خلعت خاص و قلمدان مرصع چهره مزيد اعتبار بر افروخته تارک افتخار بر افراختند - و مقرر شد که بر محاسبات دستخط راى رايان و بر پروانجات پائين مهر خان مذکور مهر او هم مي شده باشد - و تقرب خان بمنصب پنج هزارى هزار سوار و فاضل خان بمنصب سه هزارى هزار سوار و نوازش خان بمنصب دو هزار و پانصدى هزار سوار و تربيت خان بمرحمت خلعت و جمدهر ميناکار و اضافه هزار سوار دو اسبه سه اسبه و صوبه دارى اوده و عطلى نقاره و راجه مها سنده بهدوريه بمنصب هزارى هزار سوار از اصل و اضافه سر افزاى يافتند *

درين وقت مهابت خان و ابرج خان و سيد شهاب الدين و مهدي قلي خان و ديگر جمعى از بندها که بفرمان والا از دکن بدرگاه جهان پناه روانه شده بودند سعادت اندوز ملازمت اشرف گشتند - و هر کدام از محمد بيگ و يادگار بيگ باضافه پانصدى صد سوار بمنصب هزار و پانصدى هفت صد سوار و سيد بهادر بمنصب هزارى هزار سوار و خدمت فوجدارىي ميان دو آب از تغير غضنفر خان و جاگير دارىي دون سري نگر وغيره و راجه سيو رام کور باضافه پانصدى هزار سوار بمنصب دو هزار و پانصدى دو هزار و پانصد سوار و خدمت قلعدارىي مندو و اسمعيل بيگ بخدمت بخشي گريي احديان از تغير سيد بهادر و شفقت الله بدارونگي پيشکش از تغير اسمعيل بيگ و سر بلند خان بخدمت دارونگي توپ خانه و منصب هزار و پانصدى سه صد سوار و فيض الله خان از تغير مشار اليه بخدمت آخته بيگي و فهاد بيگ علي مردان خانى

بخدمت میرتوزکی رسید شهاب بارهه از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی و دریست سوار و خطاب شیر خانی و فوجداری مندرسور و عبد الله خان ولد سعید خان بغزونی پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و نصیری خان بمنصب سه هزار و سوار از سابق و لاحق سرافراز گشته گرامی قدر والا مقدار شدند *

هژدهم ربیع الثانی بعرض اشرف رسید که ملا عبد الحکیم سیالکونی که شرح فضائل و کمالاتش را دفتربی جداگانه باید این مکان را محل اقامت خود ندانسته دوازدهم ماه مذکور رهگرای عقبی گردید - پانزدهم جمادی الثانی مهابت خان بعزایت خلعت خاوه و جمدهر مرصع با پهلکناره و خدمت صوبه داری کابل و معتقد خان واد نجابت خان را بفوجداری و تیولداری بهرایچ از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و سوار هشت صد در اسبه سه اسبه اختصاص بخشیده معزز و مکرم رخصت فرمودند *

گزارش داستان عبرت افزای و نگرش واقعه
عبرت پیرای که در آغاز سال سی و دوم
جلوس والا باقتضای قضای نازل
روداد و وقوع حوادث و مصائب
و برهم شدن معامله

اگر معول حال جهانیان نه قضا است

چرا مجاری احوال ما خلاف رضا است

بلی قضا است بهر نیک و بد عذاب کش خلق

بدآن دلیل که تدبیرهای جمله خطا ست

کسی ز چون و چرا دم همی نیارد زد
 که نقشبند حوادث وزای چون و چرا ست
 بدست ما چو ازین حلّ و عقد چیزی نیست
 به عیش ناخوش و خوش گر رضا دهیم سزا ست

از غرائب سوانح دهر بوالعجب و بدایع وقایع روزگار حادثه زای واقعه طلب
 که در انجام عهد و فرجام روزگار اعلیٰ حضرت ظل سبحانی صاحبقران ثانی
 روداد سانحه ایست اعتبار آموز حیرت افزای و واقعه ایست بصیرت اندرز
 عبرت پیرای که سرمایه بیدائی و کحل روشنائی در دیده اصحاب دانش
 و ارباب بیذش می کشد و بی بصرانرا دیده حق بین حقیقت نگر بل
 گوش و هوشی دیگر می بخشد - چنانچه از بدو آفرینش تا این آوان در
 آثار نامهای پاستان و توارخ پیشینیان خاصه از سلاطین قدیم و ارباب ملک
 عظیم نظیر آن بنظر حقایق نگر صاحب نظران در نیامده - و کیفیت این
 معامله برین نمط است که چون بخشنده بی منت آن نیر اعظم سپهر
 عدل گستری را که در عالم صورت به همه معنی جانشین خلفای راشدین
 و قائم مقام آنم دین مبین اند بلکه آیه رحمت خاص از آسمان مواهب
 ایزدی بر بلاد و عباد فرود آمده بعطای کثرت اولاد امجاد که عمر دو باره بل
 حیات جاوید عبارت از آنست زندگي ابد بخشیده افسر سروری آن خورشید
 اوج ذره پوری را ز فرّ فرخندگی چهار گرمی در خلالت که هر یک
 دره التاج تارک اقبال اند فروغ نیک اختیاری داده لاجرم آن سرور ادب پرور
 بشکر این عطیه کبری و سپاس این موهب عظمی آن والا گهرانرا تعلیم
 اوضاع محمودة و آداب ستوده و اخلاق پسندیده و اطوار برگزیده و اجتناف
 از افعال ناشایسته و کردار و گفتار نکوهیده و تقوی و ورع و دیانت و امانت
 از آن رو که هر یک باعث اعتدال مزاج جهان و علّت آرام طبایع

جهانیانست و اورنگ آرایان زمانرا ناگزیر فرموده بهریک ملکی وسیع و مملکتی فسیح ارزانی داشتند و سر رشته انتظام و سرانجام رتق و فتق و بست و کشاد مهمام مملکت مذکور بر روی رزین ایشان حواله فرمودند و در سلوک و ادبی کشور کشائی هادی گشته بخیال تسخیر ولایات نزدیک و دور انداختند - چون بنظر فیض اثر اعز و ارشد و بحسب قدر و سال از همگان کلان تر بادشاه زاده محمد دار اشکوه بود بعد از رخصت انصراف دیگران باقطاع مملکت از فرط محبت معنوی و خواهش باطنی که بآن والا گهر داشتند پیوسته مجلس مجلس انس و انیس محفل قدس ساخته به یک لحظه دوری آن سلطنت مآب از جناب خلافت تجویز نمی فرمودند - و در جمیع امور و همه حال او را بحسن سلوک و به نکوئی با برادران و مراعات مراسم موافقت و مرافقت اخوان و از بدی عاقبت ترک وفا و وفای و سوء خاتمت اظهار نفاق تخویف و تحذیر نموده هر چند خواستند که فی مابین همواره طریقه برادری که انصرام آن هنجار مستقیم میان اخوان صداقت آئین رسمیت مقبری مسلوک داشته نوعی تاکید و اهتمام در اتمام مراعات آن نمایند که سلسله الذهب اخوت و صداقت از هر دو طرف بوثایق خلود و علایق دوام متانت پذیرد - اما چون مقتضای قضا بامر دیگر تعلق پذیرفت و سرانجام امور خلافت و فرمانروائی در وقت مقرر به ید قدرت و اقتدار این قوی بازوی سرلایا نیدر رفته بود اثری بر آن مراتب مترتب نشد و این همه سعی اشرف و نصایح ارجمند فائده نداده بجای نرسید بلکه صورتی چند از رنگ آمیز پای فتنه پرستان و مکر و دستان ناراستان که داستانها ساخته از افسوس فساد افسانهای پرداخته بودند جلوه گر عرصه ظهور گشته کار بجای رسید که فی مابین ابواب پرخاش و ستیز مفتوح و راه صلح و صلاح مسدود شده

و نچش تمام بخاطرِها راه یافته بمرتبه که هر کدام در مقام تلافی و تدارک این امر نامرعی پای قائم فشرده در طریقه وجوب انتقام نهائی تردد می نمودند - و بی اختیار از جا در آمده از خویشتن داری بر آمده منتظر وقت و قابو بودند تا آنکه عارضه فاملایم عارض ذات اقدس و عزاج مبارک اعلی حضرت ظل سبحانی که باعث تعدیل امرجه و تقویم طبایع عالم بود گشته از نهج اعتدال انحراف یافت و خیر شدت و طول مدت آن در ملک شهرت یافته بسبب بعد مسافت و خلل اشراق و مسدود گشتن ابواب رسل و رساندن بتجویز شاهزاده کلان و مقید شدن و کلا و نرسیدن خبر واقعی چگونگی احوال خیر مآل بصونجات دکن و نزدیک و دور که بذابرفع مواد فتنه و فساد و حصول جمعیت خواطر اشتها آن واجب عقلی و مستحسن شرعی بود معامله از نظم و نسق افتاده باعث خلل و موجب فساد عظیم گشت - و در ضمن این بد اندیشی چند برای علاج دو روزه کار پیشانی عالم را وسیله جمعیت خود انگاشته باخبار نویسی راست و دروغ در آمده عرایض اخلاص آمیز به هر طرف فرستاده معامله ب رنگ دیگر را نمودند - و هم درین وقت بسبب آنکه شدت گرانی و کثرت ضعف و ناتوانی روز بروز ظهور و بروز می نمود آن حضرت علامت ارتحال در احوال خیر مآل آشکارا یافته از غایت دینداری و اسلام بسرانجام مواد معاد پرداخته باحضر چندی از خاصان و عمدتای دولت فرمان جهان مطاع مادر فرمودند پدش از آن که مجلس قرار بیعت دست بهم داد ابواب اندرز گویی از هر روی کشوده نخست حاضران انجمن را به نگاهداشت سر رشته اخلاص و ارادت و موافقت ظاهر و باطن در هر وقت و همه حال و موافقت در همه جا بآن والا جاه وصیت فرموده آنگاه مواعظ ارجمند و پندهای دلپسند در همه باب خاصه تحصیل رضامندی و

خرسندی جناب آلهی و حسن سلوک با عموم خلایق خدا و رعایت رعیت و جانب سپاهی آریزه گوش هوش آن چشم و چراغ دودمان خلافت ساختند - و بذل آنکه چاره تقدیر از سرحد اقتدار بشر بیرون است و دفع مقتضای آن از حوصله طاقت خردمندان افزونست دل از خلافت دنیا برداشته از راه آب سرعت باد و سحاب خود را کشتی سوار با کبرآباد رسانیدند - چه ازین جهت و چه از رهگز عدم دوز بیفنی و نا عاقبت اندیشی شاهزاده کلان که ناسزاواری چند بکار فرمائی اعمال سلطنت منسوب گشته متصدی خدمات بی نسبت شده بودند و نیز بحکم اقتضای قضا در سائر تدابیر خطاهای صریح روداده سر رشته ملک رانی و قانون جهان ستانی از دست رفت و بسی مفاسد عظیمه بمصالح دوات رسیده خللهای کالی در خلال این احوال بنظام عالم راه یافت - بنحویکه عنقریب بتقریب ذکر کیفیت حال مذکور می گردد - مجملاً حضرت وهاب بی ضمت و بخشندگی بی منت بحسن نیت و صدق طوبیت و توکل کامل و یقین ثابت آنحضرت در عین نومیدی زندگی از سر نو بخشیده مدت عمر اشرف را بجهت تماشای باز بچهایی روزگار لعبت باز سرمایه افزایش داد - و بسلسله جذباتی قضای مذکور و سر نوشت مسطور در پایان احیان کوفت و چهره نمائی شاهد صحت از پرده غیب معروض رای گیتی آرای ایستادهای پای تخت همایون بخت گردید که شاهزاده مراد بخش کار زیاده از پایه خویش فرا پیش گرفته بی آنکه تدبیر درستی اندیشد یا منصوبه صایبی ببیند معض باستماع خبر ناخوشی مزاج و هاج مرتکب انواع افعال مذمومه گشته بگفته نا آزموده کاری چند میر علی نقی بی گناه را که دیوان سرکار و از حضور پر نور باصلاح مفاسد او مامور بود و از روی خبر طلبی و هوا خواهی برای خیریت او کلمات ارجمند بگوش

او می رسانید بی باعثی و سببی بدست خود کشته قبل از آنکه مطالبش صورت درستی بر کند و مقصد او اصلی بهم رساند سک و خطبه بزم خود کرد - همچنین محمد شاه شجاع از خام خیالی و نادانی سر از ریخته اطاعت و انقیاد بر آورده بکمایت زمینداران که بعقیده باطله و اغراض فاسده همراهی اختیار نموده مطلق العنان بتبرکات در آمده از روی تبه اندیشی و کم فرصتی که ناشی از طغیان منشی و ناقص فطرتی است دست تصرف بر اکثر محال خالصه شریفه دار کرده بر بعضی مقابله و مواجهه نهاد - اعلیٰ حضرت بذایر مصلحت و رعایت مراسم حزم و توازم آگاهی که دکن اعظم بدشمنی است از مراد بخش حسابی بر نداشته بذایر رعایت خاطر بان شاهزاده کلان که بذلی کار بر خوااهش طمع خود نهاده بود بی آنکه به تسلی و اطمینان خاطر او پرداخته بحسن عاطفت و مهربانی برگردانند لشکر گران بسرداری نخل نو خیز حدیقه دولت و افتخار شاهزاده والا شکوه و اتالیقی و کار گزار میوزا راجه جی سنگه که در فزون تدبیر عظیم انظیر روزگار است با خزانه گران و فیلان نبود آرموده کار زار دیده و دیگر امرای نامدار و بیست هزار سوار جرار و ده هزار پیاده تفنگچی تعیین نمودند - و در وقت رخصت سلطان سلیمان شکوه را بعذایات خلعت خامه و نیمه آستین و خنجر مرصع با پهلوانه و اغافه سه هزاره در هزار سوار بمقصد پانزده هزاره ده هزار سوار و دو اسپ عربی و عراقی با ساز طلا و فیل و ماده فیل با یراق نقره اختصاص بخشیده آنگاه میوزا راجه جی سنگه باغافه هزاره هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمقصد شش هزاره پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره از حلقه خامه و یک اک روپیه نقد و بهادر خان نایب دارا شکوه را بمقصد چهار هزاره هزاره سه هزار سوار از اصل و اضافه و اسپ

با ساز طلا و خدمت صوبه دارمی بهار به نیابت شاه بلند اقبال و راجه انورده را از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار دو اسپه سه سپه و عزایت اسپ عراقی با زن مطلا و شیخ فرید را بعطای خلعت و دلیر خان را بعطای نقاره سرافنخار باوج عیوق بر افراختند - اعتماد خان ولد اسلام خان بخدمت دیوانی و بخشی گری این فوج عز امتیاز یافته عزایت خان ولد ظفر خان از تغیر موسی الیه بخدمت داروغگی کتاب خانه معزز و مفتخر گردید - و به همین دستور شاه بلند اقبال سائر سرداران و مردم کار آمدنی خود را که سالهای دراز بمرمت حال و تربیت آنها پرداخته بود بکمک تعیین نموده از عدم تمیز و صلاح وقت از خود جدا ساخت - چون لشکر ظفر اثر رو بمقصد نهاده در نواحی بنارس خود را باو رسانیدند آن عزیز مصر بی جوهری که همه وقت گرفتار مستلذات نفسانی و اکثر اوقات مست گران خواب بی خبری بوده از تدبیر کار و گردش روزگار اصلاً آگاهی نداشت بی آنکه دست و بازوی تیغ زن بکمان کشی و تیر اندازی بر کشاید و گرمی هنگامه گیر و دار بمیان آورده صف آرائی نماید بدمدمه افسون افسانه راجه مذکور دیده برهم نهاده هنوز سر از بالش راحت بر نداشته بود که اعوان و انصارش از ضرب تیز دستی بهادران جنود فیروزی آمود مغلوب و منکوب گشته رو بواحدی فرار و حق بر باطل فایق آمده خلقی نا محصور قتیل و ماسور گردید - و خود نیز از شور دار و گیر با کمال غنوده خردی و مدهوشی از شاد خواب غفلت بیدار و هشیار شده لمحکه در میدان کار زار ثبات قدم ورزیده از باب حرکت مذبحی بدست و پا زدن در آمده در آخر کار نام و ننگ بباد فنا داده خیمه و حرگاه و دیگر اسباب و اشیا را بقرار گاه گذاشته و بتاراجیان و یغمائیان لشکر ظفر اثر سپرده جان مفت از آن مهلکه بدن غنیمت شمرده با هزاران

عار و بدنایمی کشتی سوار رو بسوی پتغه گزاشت - و چند روزه توقف اولیلی دولت بسبب تردد راه خشکی از جمله مساعدتهای روزگار و همراهیهای بخت شمرده از آن مکان نیز بشتاب بخت برگشته و دولت راجع راه راج محل پیش گرفته خود را به پناه عقبه دشوار گزار مونگیر رسانید - و از جهت شکست درست و تنگی عرصه کار در آن مقام نیز توقف نورزیده دست استیمان بدامن استشفاع زده ندامت و خجالت را عذر جنایت و لجاج نموده عرضداشت ضراعت آمیز بعدوان از باب زینهار بدرگاه آسمان جاه ارسال داشته درخواست عفو تقصیرات خود و توقع عنایت از حضرت سلیمان مذللت درین باب نمود - از آن جا که مدار کار آن قبله آفاق با ائمه خلق خدا بر مدارا و اغماص عین و فروگزاشت تقصیرات است چه جای فرزند دلبند مطلقاً در مقام انتقام در نیامده بمقتضای مهر ابوت همت بر نظام احوال و درستی شکست حال او برگماشته بمعادوت و مراجعت شاهزاده سلیمان شکوه با سائر لشکر فرمان دادند - و از فرط نوازش و مهربانی منشور عاطفت مضمون مشتمل بر نصایح خبرت بخش عبرت آموز و وصایای بصیرت افروز از موقف خلافت بجهت تسلی خاطر آن قرّة العین فرستاده مملکت بنگ را بدستور سابق بتصرفش وا گزاشتند *

بیست و ششم جمادی الثانی سنه سی و دو جلوس والا سلطان سلیمان شکوه را که بغریب از باب لشکر بر شاه شجاع دست یافته بود حسب الالتماس شاه بلذد اقبال بمنصب بیست هزار پانزده هزار سوار ده هزار برآوردی پنج هزار دو اسپه سه اسپه و راجه جی سنده بمنصب هفت هزار شش هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه اسپه و دینور - نین را بمنصب سه هزار سی هزار سوار سر بلذد و معزز گردانیدند *

از بدایع وقایع که بعد ازین واقعه سمت وقوع یافته آنکه چرن بنقاب کشائی توفیقات ربّانی شاهد اقبال بر وفق مقصود از حجاب غیب رو نمود و ظفر و فیروزی نصیب اوّیالی دولت و بهروزی گردیده حالت منتظره نماید و خفت تمام در عارضه رو نموده گرانی کوفت بالکل کرانه گزین گردید و ازین باب امری که باعث تفرقه خاطر اشرف تواند شد متوقع انوقع نبود جذبۀ خواهش شوق افزای سیر و شکار دارالخلافه شاهجهان آباد دامن کش و محرک اراده آن حضرت گردید - درین وقت بادشاه بلند اقبال تمهید مقدمات دولت و پیشرفت امور سلطنت خود را در نظر داشته امری که متضمن فساد بلاد و عدم صلاح عباد بود بمیان آورده خاطر نشان اشرف نمودند که از دیر باز مراد بخش از جاده کعبه مقصود پا بیرون نهاده از عمل ناصواب باز نمی آید بالفعل مصلحت آنست که صوبه احمد آباد ازو تغیر ساخته بجاگیر داری برار مقرر فرمایند - اگر اطاعت حکم بجا آورده بهمنوئی بخت متوجه آن سمت گردد از سر تصدیقات او گذشته ابواب عفو بروزی روزگارش مفتوح باید ساخت - و اگر از عدم دور بینی ترک اندیشه‌ای دور از راه نداده سر از حکم باز زند و سر رشته بهبود از دست داده فرموده بجا نیاز گوش نابی بلیغی داده و ادب کما ینبغی نموده مقید بحضور اشرف باید طلبید - و چون شاهزاده بلند اختر محمد اورنگ زیب بهادر را نیز جمعی از منافقان به نیرنگسازی از راه برده خواه ناخواه برین میدارند که در مقام کینه توزی و انتقام کشی آن برادر هزیمت خورده و کمک این برادر که سر بفساد برداشته بود آمد با لشکری شایسته از مردم بادشاهی و شاه‌ی که بالفعل با خود دارد به بهانه عیادت رو بدرگاه فلک جاء آورد و از هر راه که رو دهد خلل در اساس پائدار دولت ابد پیوند افکند - چنانچه بهمین اراده در مقام استمالت

امرا و ارکان دولت در آمده اکثری را از خود کرده پیش از آنکه پرده از روی کار افتد و راز نهانی آشکارا شود باین پخته کاری در لباس پیغامهای نهانی کار خود می کند - و زنی که از قطب الملک بعنوان پیشکش بدست آورده بی اجازت والا صرف فراهم آوردن سپاه و جمعیت نموده عفریپ است که قدم از شاهراه اطاعت بیرون نهاده کمر بجنگ بزند - خدا نخواسته اگر درین وقت بذیری ازین دست لشکر عظیم که سابق بجهت تسخیر بیجا پور از حضور پرنور تعیین شده بود و الیوم باوست از شاهراه اطاعت برگردد و مدئی استغاثش که بخزانة معمور و جایگز آباد مستحکم است از زر پیشکش مشید تر شود هر آئینه ازین معنی فتوری بدولت جاوید طراز رسد که تلافی تدارک آن از حیث امکان بیرون باشد - صوابدید وقت چنان است که فرامین مطاعه در باب طلب سائل امرا و تعیناتین صوبه دکن شرف صدور یافته بعد از آن مبالغه در آوردن خزانة مذکور بمیان آید تا باین وسیله بتدریج ضعف و رهن در احوال آن والا اقبال عالی جاه راه یافته مواد شوکت و حشمتش کمی پذیرد و اعوان و انصار که علت استقلال و اقتدار آن عالی جاه است رو بقلب بدهد - اگرچه شاه بلند اقبال بحسب ظاهر دولت خواهی نمود اما باطلأ در پی نا دولت خواهی خود بود و صوابدید مصالح دولت را پی سپر کرده و چشم از مراتب آگهی پوشیده و بجرم این معنی از همه بی بهره گشته دولتی باین پایه بزرگی و نعمتی باین مثابه عظمت از دست داد - هر چند اعلی حضرت بقبول این معنی مبادرت نمودند و در باب فرستادن فرامین ایستادگی تمام فرمودند لیکن از قوط غلبه و وفور تصرف آن بلند قدر در مزاج مبارک امتناع از پیش نرفت - و خواه نا خواه ملاحظه و الا متضمن آن مضمون صواب مصحوب چندی از یسوالان شرف صدور

یافت - در عین وقت کار که آن شاه والا جاه مشغول به تزیین و تادیب اهل بیجا پور از روی تسلط و غلبه تمام لشکر منتشر او را در مضیق احاطه داشتند یسارلان مذکور رسیده خلل در بنای ثبات و استقرار مردم انگذند و این حرکت نا هنجار باعث کدورت ضمیر انور شده مایه شورش عظیم گشت - چنانچه جمعی از امرا و ارکان مثل مهابت خان و راو ستر سال و غیره بی اطلاع عالی متوجه اکبر آباد گشتند - و زنده کار آگاهان معظم خان که سر کرده این کار بود نیز سلوکی که اصلاً موافقت با روش و دستور العمل خرد نداشت در میان آورده خواست که بی رعایت شرط موافقت و دریافت اجازت عالی روانه حضور اشرف گردد - لا علاج بسبب عدم رفاقت مردم و تعلق خاطر بچگونگی احوال اعلی حضرت ملتسمات اهل بیجا پور را بدرجه قبول جا داده بامان دهی و جان بخشی و قبول مصالحه و معاهده رضا دادند - و سرانجام کار و اتمام این مهم دشوار را بوقت فرصت حواله نموده عذاب انصراف را انعطاف داده متوجه اورنگ آباد گشتند - و بمجرد رسیدن آن مکان بخان مشار الیه از راه مدارا پیغامی چند داده خواهش آمدن حضور فرمودند - چون او پیغامهای مذکور بسمع قبول اصفا فرموده اطاعت امر جلیل القدر نکرد حکم والا شرف نفاذ یافت که شاهزاده سلطان محمد بزودی روانه گشته بهر نهجی که ممکن باشد او را در موقف دولت حاضر سازد - و پس از آنکه فرموده بفرمان پیوست و او بحضور انور رسید بحکم سیاست سلطانی در همان مجلس مقید ساخته بقلعه دولت آباد فرستادند - و خزانه و فیلان و دیگر اموال را بید ضبط در آورده تحویل تحویلداران سرکار عالی نمودند - و همچنین در باب شاهنواز خان که باوجود نسبت قرابت پهلوی از رفاقت تهی کرده تن باطاعت در نداده بود بمقتضای وجوب مجازات از موقف انتقام

بی توقف امر عالی بظهور پیوست که هوا خواهان سرکار عالی بضبط نقد و جنس او پرداخته بجهت عبرت دیگران خان مذکور را نیز نظر بند نگاهدارند - اعلیٰ حضرت خلافت مرتبت از استماع این مقدمه قرین کدورت و ملال گشته فرمان عالیشان بخط همایون صادر فرمودند که درین وقت چنان بموقف عرض واقفان محفل عز و جلال رسید که آن فرزند ارجمند آن دو سید بی گناه را که مصدر انواع خدمات شایسته و متصدی صدور اقسام اعمال نیکو بندگی گشته بحکم کار فرمائی عقل ادب آموز و خرد هوش افزا اطاعت حکم بجا آورده روی ارادت بجناب خلافت آورده بودند بتحریک اغوالی بعضی زیاده سران بتاراج نقد و جنس آنها پرداخته در دولت آباد محبوس ساخته - مقید ساختن کسانیکه وجوب اطاعت خداوندگار خود را جزو ایمان و صدور مخالفت او را بغی و عصیان شمرده در شاه راه اخلاص ثابت قدم و مستقیم باشند از اخلاق پسندیده بغایت دور نمود - خردمند سعادت یار آنست که عنان اختیار خویشتن داری در جمیع احوال و اوقات خالصه هنگام استیلائی فوت قاهره غضبی از دست نداده مالک نفس خود تواند گشت و تلخی فرو گذاشت بآن مایه مرارت در دام عفو از چاشنی شهد انتقام لذت تر انگاشته مغلوب نفس امّاره قهری نکرد - فکیف درین حالت که صورت عذری هم در میان بود گنجایش آن داشت که معذرت آنها را خرد پسند انگاشته خرسند می گشت و بانعام نقد و جنس مایه اعتبار آنها افزوده بکمال مهربانی رخصت می داد نه آنکه بضبط اندرخته سالهای دراز پرداخته حکم قید می فرمود - اکنون هم اگر عفو را بر انتقام سبقت داده و از روی لطف مهر اندوزی را بر کیفه توزی برگزیند و برای توسل عفو و صفح این فرمان را وسیله انگارد موجب رضامندی طبع اشرف که وسیله رستگاری هر در سراسر خواهد بود *

فرمان دیگر بنام مراد بخش شرف صدر یافت - خلاصه مضمونش آنکه چون آن فرزند رعایت مراسم ادب را بجا نسیان و سیلاب فراموشی داده انواع بدسلوکی و بیروشی که اصلاً مابین حق شناسی و عقل نسبت نداشت آغاز نهاده مصدر کمال تقصیرات شده دیده و دانسته چشم از لغزشهای او پوشیده بمقام انتقام ناسپاسی حق تربیت و نوازش دائمی در نمی آئیم و سائر کوتاهیها و زلات اقدام او را حواله بعفو. معذرت آموز و حلم جرم سوز فرموده حکم فرمائیم که بمجرد وصول این فرمان واجب اطاعت و الاذعان روانه بوز که درین ولا بجایگزیر او مرحمت شده گردد و در برابر برداشت این مایه جرأت و بدل این گونه عذایت بگونناگون سپاس گزاری قیام نموده دقیقه از دقائق این مراتب مهمل و معطل نگزارد - و اگر آماده حق شناسی نگشته راه بغی و طغیان خواهد سپرد و از فرموده تخلف و تجاوز نموده روانه برار نخواهد گردید بحکم آنکه بر ادیب روزگار یعنی جهانیان واجب است که بی ادیان نفهم را بتادیب گوشمال آگاه ساخته بر سر راه آورد و چندی در زندان مکهالت که دبستان آگاهی کودک منشان غفوده خرد است بپاداش کودار نابکار گرفتار دارد هر آئینه بسر انگشت تذبیه پنبه غفلت از گوش آن سرمست باد و نخوت و پندار بر آورده بیدار و هوشیار ساخته خواهد شد *

چون این فرامین سعادت تزئین از موقف خلافت بشرف صدر پیوست و جواب معذرت آمیز از هر دو جانب صورت ارسال پذیرفت ازین رهگذر فی الجملة یاسی روداده کار از مواسا و مدارا و تساهل و تفهیل گزشت - بصوابدید شاهزاده کلان بیست و دوم شهر ربیع الاول سنه یک هزار و شصت و هشت مهاراجه جسونت سنگه را بخلعت و شمشیر موصوع و اضافت هزاره سوار بمنصب هفت هزاره هفت هزار

سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و صوبه داری مالوه از تغیر خان جهان عرف شایسته خان و مرحمت صد اسپ از آن جمله یکی با ساز طلا و فیل با ساز نقره و ماده فیل و یک لک روپیه نقد سر بلند ساخته با جمعی از بندھلی دیگر دستوری دادند - بعد آن قاسم خان را سلخ جمادی الاول بعنایت خلعت و شمشیر مرصع و منصب پنج هزار پی پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و صوبه داری صوبه احمد آباد و مرحمت اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره و یک لک روپیه نقد سرافراز و سر بلند ساخته رخصت فرمودند - و بمقتضای رای عالم آرای چنان مقرّر شد که تعیین شدها در سواد اجین اقامت ورزیده پاس مراسم احتیاط بجا آورند - اگر شاهزاده مراد بخش سعادت منشی و ادب اندیشی اطاعت حکم بجا آورده احمدآباد را خالی نماید بهتر و الا دیگر باره از راه تربیت و اندرز که از لوازم اتمام حجت است در آمده او را متنبه گردانند - و اگر باوجود این مراتب در مقام شدت بر آمده بجنگ در آید بی توقف با سائر اولیای دولت باحمد آباد رفته در استخلاص ولایت مذکور سعی بلیغ بجا آورند - چون آن هر دو سردار آزمون کار بقرارگاه معهود رسیده اقامت ورزیدند شاهزاده محمد مراد بخش با لشکر بسیار بداعیه مقابله با سپاه نصرت دستگه روانه گشته بعد از وصول بمقام قریب تنها بارلیلی دولت قدر صولت روبرو شدن از مصلحت دور دانسته بهمان پای که آمده بود برگشت - حسب الامر جلیل القدر در خدمت فیض موهبت خدیو روشن ضمیر بلند اختر محمد اورنگ زیب بهادر که در آن ولا بشهرت اراده عیادت پدر بزرگوار رایت ظفر آیت مرکب اقبال را ارتفاع بخشیده با سائر کومکیان دکن روی توجه بمقصد نهاده بودند رسیده فیض اندوز سعادت ملازمت گردید و در آرزوی این نوع روز فریفته نیرنگ طمع

و ترغیب گشته کمر بشراکت تردد قائم بست - در وقتیکه نواحی
 اوجین مخیم سادات عزت گشته معامله نزدیک بمقابلہ رسید خدیو اعظم
 شکوہ بزرگی را کار فرموده هر چند خواستند که ادواب مصلحت مفتوح
 ساخته راجه را بر شعله نشانی سحاب لطف در مقام اطاعت در آورند و از
 بیراهه روی برآه آورده از سر راه برخیزانند او بخشونت طبع و درشتی
 منش که لازمه سرشت زشت این طایفه جماد نهاد است پیش آمده
 معامله را یک رو کرد و بر سر امور دور از کار پا محکم نموده رو به نبرد
 آورد - بذکر آن شاه نصرت دستگاه آرایش صفوف و ترتیب یسال امر عالی
 صادر فرمودند *

* بیت *

خروش نقیدان جهان در گرفت جهان در جهان موج لشکر گرفت
 سپاه از ره موج میزدن بارج چو دریا که بادش در آرد بموج
 ز بانگ هیونان گیتی نورد شده پر صدا گنبد لاجورد
 بذکر آنکه در همه وقت و همه حال نقش مراد خداوندان دولت و بخت
 بر وفق دلخواه درست می نشیند و اسباب پیشرفت کار خود بخود
 مهیا می گردند سرداران نا آزموده کار لشکر بادشاهی بمقتضای نزل احکام
 قضا و قدر در گذارش خطا نموده از راه نیامد کار در جریع کم عرض و زمین
 پر نشیب و فراز منزل اختیار نموده عیاج آن چون به تهیه جنگ و یسال
 پرداختند جمعی در همان دره تنگ پی هم و بعضی بر کرانه های آن جا بجا
 بسیار بی ترتیب و بی روش ایستادند - از مشاهده این حال و آرایش
 افواج بدین منوال بر قندازان و کمانداران قدر انداز شاهی آغاز گیر و دار
 نموده آن اجل رسیدگان خدا گیر را در آن شیب بباد شیب تیر و تفنگ
 گرفته آتش فنا در خرمن حیات بسیاری زدند - اگرچه راجپوتان نیز مانند
 تیغ آبدار بکار زار در آمدند و بی محابا از سر جان در گزشته باجل دست

و گریبان شدند بمساعدت همت کارگر و کار فرمائی جلالت در اندک فرصت غلبه نموده جمعی را جریح و قتیل و بعضی را منکوب و مغلوب بودایی فرار انداختند - چنانچه مکند سگه هاده و ارجن کور در عین گرمی هنگام کار زار از سر قدرت و قوت تمام بحمل شیره از جا در آمده از سر تهر و روی تجلّ افواج عالی را تا و مار نموده از فیل سواری خاصه پیش گزشتند و بضرب تیغ جانستان و نیزه سینه دوز حق دلیبی و دلاوری چنانچه حق مقام بود بجا آورده کارستانی در عرصه مصاف بر روی کار آوردند که سالهای دراز زینت صفحه ایام خواهد بود - اما چون افواج از ترتیب افتاده و سرداران بی ثبات بمدد آنها نپرداختند لاجار آخر کار بعد از نمایش دستبرد نمایان و تردّدات شایان با پانصد تن در راه خداوند زمین و زمان جان را فدا نموده نیکنامی ابد عوض گرفتند - درین اثنا شاهزاده مراد بخش با فوجی جرار از جانب اردو رسیده این مردم را دو دله گردانید و از روی دلیبی تمام به تنگنای آن جر در آمده تزلزل در بنای ثبات و قرار فوج بدشاهی انداخته راجه را نیز بیدست و پا ساخت - چنانچه بسبب تنگی عرصه نبرد قرار و آرام بر این مردم بغایت تنگ میدان گشته از جهت تنگ گیری در طرف ساحات تردد بر اینان از مضیق حوصله تنگ ظرفان تنگ تر گردید - لاجرم بعد از شهید شدن چندی از مسلمانان و بکار آمدن جمعی کثیر از راجپوتان راجه و قاسم خان از کمال بی عزتی جان مفتی را از معرکه بدر بردن غنیمت دانسته در قطره زنی راه فرار از باد سبقت بردند و نقد حیات چند روزه را از جمله مغنمات انگاشته بکمال بی ناموسی خود را زنده انگاشتند - بهادران موک اقبال تا سه چار کوه بدنبال هزیمتیان ناخته جمعی انبوه را در طی راه مسافر آن جهان ساختند و جنس بسیار و غذای بیشمار بدست آورده مظفر و منصور بمنزلگاه خویشی

مراجعت نمودند - شایسته مرتبه ظل الهی و سرافراز اورنگ جهان پناهی
 بعد از چهره نمائی شاهد فتح و ظفر قرین دولت و اقبال مظفر و منصور
 ببلده اوجین رسیده ظاهر قصبه مذکور را مرکز رایت ظفر آیت ساختند
 و بعد از یک مقام رؤسوی دار الخلافه نهاده کوچ بکوچ مرحله پیمای
 گشتند - چون حقیقت این معنی از عرایض صوبه داران ناحیت معلوم
 رای عالم آرای شد در موضع بلوچ پور استماع این قضیه ناهنگام اتفاق افتاده
 باعث کدورت مطاع انوار صفوت و صفا یعنی آئینه خانه ضمیر منیر گردید -
 دانستند که فرزندان سعادتمند و ثایق عهد و پیمان پیمان آورده از
 فرمان پذیرایی قهرمان خرد بیرون رفته اند و در پیش بود کار همدست و
 همدستان و یار و مددگار یکدیگر گشته هنگامه آرای طغیان و خروج شده اند -
 بی توقف از همان منزل بتکلیف شاه بلند اقبال معارفت فرموده بهم
 شعبان سده هزار و شصت و هشت ساحت مستقر الخلافه را از فیض
 نزول اشرف برکت اندوز سعادت جاوید ساختند - بمجدد رسیدن آن جا
 بتجهیز لوازم یساق و تجهیز عساکر منصور پرداخته در ترتیب افواج اهتمام
 تمام بجا آوردند - و بیست و پنجم ماه مذکور جنود ظفر آمود را از
 مستقر الخلافه دستوری پیش داده بهریک از امرای عظام و مردم بادشاهی
 در خور مرتبه و حال خلعت و اسب و فیل با یراق سیمین و کمر خنجر
 و شمشیر مرصع که این مقام به تفصیل آن بر نمی تابد مرحمت فرمودند -
 بعد از آن قوت الظهر خلافت سلطان محمد دارا شکوه را به تشریف
 خلعت خاصه با نادری کمره لعل و مروارید و شمشیر و گهواره مرصع و رتبه
 که از روی شگون و راه حسن فال کشور گشایان این اقلیم در وقت توجه
 به تسخیر سمت جنوبی برای سواری می گزینند و در اسب خاصه یکی
 با زین مرصع و درمین با زین طلا و فیل با یراق سیمین و پوشش مخمل

زربفت و ماده فیل سرمایه اعظام و اکرام بخشیده هنگام رخصت که فی الحقیقت ملاقات آخرین و رخصت و ایسین بود بحکم غلبه افراط محبت آن جان جهان را چون روح روان تنگ در بر گرفته زمانی دراز در آغوش عاطفت داشته رایحه حیات جاوید بمشام امید رسانیدند - پس از آن که آن والا گهر درج دولت و اقبال بنابر ادای حق سپاس عواطف و مراحم بی قیاس خاصه این مایه عنایات نمایان تسلیمات و سجدات شکر بجا آورده خواست که روانه مقصد شود همت اشرف بهمراهی بدرقه تائید الهی گماشته دست بدعالی استدعای فتح و ظفر آن بلند اختر از عطا کده فضل و انصال نامتناهی برداشته از روی خلوص نیت و صدق طوبت اجابت این درخواست از درگاه مجیب الدعوات نموده رو بقبله استاده فاتحه با کمال رقت و توجه خاطر خواندند - و از کمال عنایت و غایت مراتب شفقت مقرر کردند که هم از دروازه کتیره نقره قرین دولت و سعادت بر رتبه سوار شده گورگه دولت را برای شگون فتح و نصرت بلند آوازی داده روانه سمت مقصد گردد - چون فرموده بجا آمد و آن والا گهر بدستور مذکور سوار شده امرای عظام و بندهای بادشاهی همگی باندازه قدر و مقدار و فراخور قرب و منزلت در کمال ادب و اندام هاله وار اطراف آن ماه تمام راه فرا گرفته و دیگر منصبداران پیشمار از یمین و یسار از برقنداز و بانداز و نیزه دار در رکاب سعادت و همچنین سائر نوازم این مقام که بحلیه حسن توزک و ترتیب مزید آرایش و پیرایش پذیرفته بود قدم براه نهاد اعلیٰ حضرت از مشاهده این حال در لجه حیرت فرو رفته تا برآمدن از دروازه خاص و عام بتکیه عصا استاده نظر فیض اثر وقف تماشای جمال آن ماه اوج اقبال داشتند غافل از آنکه اراده جناب الهی و اقتضای قضا بامر دیگر متعلق گشته از رنگ آمیزیهایی نیرنگ تقدیر معامله رنگی غریب

بر آرد و وقوع این معنی باعث فساد نظام عالم و شورش احوال دارالخلافت
بنی آدم گردیده خلعت خلافت از آن حضرت خلع نمایند و بوسیله این
هنگامه چار قب سلطنت ربع مسکون از آن عزیز کرده حضرت عزت انتزاع
نموده بدیگری می پوشانند چنانچه حقیقت آن عنقریب بر اصحاب
بصیرت از سیاق کلام ظهور یافته باعث حیرت ارباب خبرت می گردد -
القصة بعد از رخصت شاه بلند اقبال چون ملاحظه وقت ضرور بود زینت
افزای سراق عز و تمکین بادشاه زمین و زمان ملکه معظمه صاحب مكرمه
ناموس العالمین بیگم صاحب نامه عاطفت مضمون بجهت اطفای ناپره
فتنه و فساد بقلم آورده مصحوب فاروق بخشی سرکار خود ارسال داشتند *

نقل نامه بیگم صاحب

از آن جا که مرتبه ظلیت الهی نظر بعموم کائنات مقتضی پایه
نگهبانی است بر بادشاهان عظیم الشان که متحملان بار امانت خلافت اند
لازم است که نسبت بکافه برابرا و رعایا که همه روزه حضرت پروردگارند دقیقه
از دقائق مراعات طرف حمایت ایشان مهمل و معطل نگذاشته در همه
باب لوازم پاسبانی بجا آرند - الحمد لله که اعلی حضرت عموم اوقات
فرخنده ساعات شبان روزی را بعد از ادای وظائف طاعات باهتمام نظام
ملک و ملت مصروف داشته همواره توجه اشرف بعمومی و امنیت
مملکت و رفاهیت خلایق مبذول میدارند و از مبادی احوال فرخنده
فال تا حال پیوسته بروفق احکام کتاب و سنت حضرت خیر الانام اطاعت
ضرت رب العزت پیشه نموده شیوه که شبیه بل مشتبه به بیروشی
و بیطریقی باشد از هیچکس قبول ندانند علی الخصوص از فرزندان
سعادتمند که آراسته بمزایلی ادب و اخلاص اند - درین وقت که بسبب

وقوع هرج و مرج که خاصیت ایام قدرت و از لوازم ماهیت امثال این اوقات است از زیاده سرپی فتنه پرستان وهن و سستی بکشد و بست امور ولایات نزدیک و دور راه یافته ضرر کلی عاید حال رعایا و ضعفا گشته تلافی و تدارک بی اندامی اشرار نابکار و ترمیم احوال دل خستگان و ستم رسیدهها منظور نظر فیض اثر است بگفته نافرودگان روزگار که نه عقل آزمونگار دارند نه خرد آموزگار مهیج فتنه و فساد گشتن و ارتکاب بر افعال ناصواب نموده در صدد ضرر جان و مال و ناموس سپاهی و رعیت که همگی مسلمانان پاکیزه اعتقاد صاف دین اند در آمدن و از ملاحظه صوابدید هنگام و ایام اغماص عین نموده تجهیز جیوش و جنود و تسویه صفوف مصاف با برادر کلان و ولی عهد بادشاه جهان که در ظاهر و باطن مبارزت بقبله کونین است پیش نهاد همت ساختن از آئین حق پرستی و خدا شناسی و رسم و راه سعادت کیشی و دور اندیشی بسیار بعید است - باید که آن برادر کامگار خود را بودی صدق و ارادت و حسن اعتقاد نزدیک ساخته و سرتا سر احکام را از ته دل و جان بقبول تلقی نموده در اظهار لوازم اخلاص و شرایط خلوص و یکرنگی ایستادگی نمایند و از سوء خاتمت مقابله ولی نعمت و بقتل رسیدن مسلمانان طرفین در ایام فیض نظام رمضان الهی انزل فیه القرآن احتراز واجب دانند - و در هر مقام که رسیده باشند توقف ورزیده بر مکنون ضمیر و مرکوز خاطر آگاه سازند که مطابق خواهش شریف حقیقت بعرض اقدس رسانیده جمیع امور ساخته و پرداخته آید *

چون فرستاده رسید و مکتوب برسانید و مقارن آن احوال خبر رسیدن شاهزاده کلان بدهولپور و قائم نمودن گزراهی چنبل که نشیب و فراز و شکستهای تنگ گزار دارد گوش زد آن والا جاه گردید بزرگ باد وزن و برق فروزان روان گشته برهمنونیی زمینداران آن حدود براهی که هرگز قدم

لشکر ظفر اثر بر سبیل راه گزر آشنای آن سر زمین نشده بود شبها شب از آب مذکور که عمقش در آن مکان تا یزانو عبور نموده رسول مذکور را دستوری معاودت داده عرضداشتی در خدمت اعلیٰ حضرت باین مضمون ارسال داشتند *

نقل عرضداشت

بعرض اشرف حضرت ظل سبحانی خلیفه الرحمانی میرساند که چون اختیار روائی امور ملکی و مالی بآن حضرت نمانده و مواد استقلال و تصرف شاهزاده کلان در حلّ و عقد امور جهانبانی از آن گزشته که بشرح و بیان راست آید لاجرم بوسیله مزید اعتبار و علّت دوام تسلّط و اقتدار همواره در ایذا و آزار نیازمند بوده مدار کار بر پیش رفت خواهش طبع خویش نهاده آنچه متضمّن فساد بلاد و عدم صلاح عباد بوده بعمل می آورد و راه منافع از هر سو بر روی خیر اندیش مسدود ساخته خواست که باین طریق ابواب مداخل خزانه دکن که قلّت زر آن علّت خرابی و پراگندگی لشکر است بر روی روزگار این رضا جو فراز نموده چنانچه در عین وقت کار که حسب الحکم لشکر بر بیجاپوریان کشیده بصد هزار سعی کار بر آنها تنگ ساخته در مضیق قبل داشت و نزدیک بود که پیشکشی گرانمند بگیرد یا همه را مستاصل مطلق ساخته بی جا و بی پا کند سزاولان شدید بطلب لشکر بادشاهی فرستاده نهانی کسان خود را بقصد تسلّی قلب و استمالات خاطر اهل بیجاپور تعین نمود - وقوع این معنی و خبرهای مختلف کوفت اشرف موجب خیره چشمی غنیم گشته و هن و فتور تمام در مبانی ثبات دلاوران لشکر راه یافت - و بنابر این مصلحت که عین مفسده بود اکثر مردم سر خویش گرفته بهر طریق

و هر طرف متفرق گشتند - اگر خدا نخواست در ملک غنیم چشم زخمی
 عظیم بلشکر ظفر اثر می رسید در سائر اقلیم سبعة شهرت یافته موجب
 خفت دولت پائدار می شد و یقین که تلافی و تدارک آن از حیث
 امکان و قوت اقتدار اشرف بیرون بوده از عدم عاقبت اندیشی شاهزاده کلان
 عمرها صورت نمی بست - بکرم الهی نیازمند صاحب این حال بود
 که باوجود بی مددی اعوان و انصار دل بر کارگی نایب الهی بسته و نظر
 بر راه عقد کثائی اقبال کشاده اهل عذاب را سر کوفته و گوش تافته بعد از
 فوز مطلب با خیل سعادت صحیح و سالم از حدود آن ملک گزاره نموده
 باورنگ آباد رسیده - و باوجود این مایه بی مددی و کار شکنی اکتفا
 نه نموده بی سابقه تقصیر و اندک بیروشی و لغزش که مستلزم فی الجمله
 کم لطفی و سزاوار کم توجهی آن حضرت بوده باشد محال برار از جاگیر
 همچو منی درست اعتقاد رضا جو تغیر نموده تذخواه طلب آن چنان
 نا خلفی که بی موجب سر از دائره انقیاد بر آورده مصدر گوناگون
 بی ادبی و نفاق گردیده بود نمود - و بر وفق اراده ناصواب همگی مطلب
 صحیح داعی دولت خواه را بطریق ناشایسته خاطر نشان اشرف کرده
 جسونت ستم را با لشکری گران سنگ بقصد انتزاع مختصر ملکی که
 نامزد نیازمند شده بود فرستاده قصد آن نموده که بهر صورتی که زر دهد
 و بهر طریق که پیش رود قطعاً ناخن تمالک خیر اندیش در محال متعلقه
 بادشاهی بند نگشته یک کف دست زمین هم در قبضه قبض و تصرف
 خیر خواه نماد - چون مجاری احوال بدین منوال مشاهده افتاد و سیاق
 کار بدین نهج ملاحظه گردید و آن حضرت از روی بی اختیاری مطلقاً
 باختیار او شده مؤید تفتیش امور ملکی نمی شوند و سائر فرزندان را
 بگفته او دشمن انگاشته بهرچه تجویز می نماید فرامین صادر می فرمایند

پس ناموس غیرت بر ذمت همت گرفته بخاطر قرار داد که خود را بسعادت ملازمت اشرف رسانیده حقیقت معامله را بوجوه معقوله خاطر نشان اشرف سازد - راجه جسونت سنگه از ورود و صدور این مرید خبر یافته بتحریک کمال بی سعادتي هنگام کوچ سر راه بر عبور خیل اقبال گرفت - ناچار طریق تنبیه و گوشمال این کوتاه اندیش فرا پیش گرفته آن سست رای را که خار مانع سر راه شده بود شکست سخت داده از راه بر خیزانید - بر رای عالم آرای ظاهر است که اگر سواى دریافت ملازمت اراده دیگر می بود بدست آوردن او و همراهانش که بحال تبا و روز سیاه پی سپه وادی هزیمت شده بودند چه قدر کار بود - اکدوم شنیده می شود که شاه بلند اقبال لوی خصوصت بر افراخته باراده مقابله بدهولپور رسیده اند چون مواجه ایشان با همچو من غنیمی لشکر شکن بهیچ وجه صورت بستنی و نقش مرادش با مثل من حریفی پر فن اصلاً درست نشستن نیست صرفه دین است که معامله را بطرح انداخته چندی بصوب پنجاب که در تیول ایشان مقرر است شتافته خدمت حضور اقدس باختیار این مرید مرشد پرست را گزارند بعد ازین بهر چه رای عالم آرای اقتضا نماید بعمل خواهد آمد *

پس از فرستادن عرضداشت شاه مظفر لوا بنابر نوید دریافت مقصود که از اشارت سراپا بشارت دولت جاوید یافته بودند بترتیب افواج پرداخته همعنان دولت و بخت روی همت بناروگاه نهادند - * ابیات *

برآمد به پیل آن یل ارجمند چو خورشید بالای کوه بلند
بجنبید لشکر بلرزد خاک شد از نعل اسپان زمین چاک چاک
بگردون شد از نای زبون خروش بدریای لشکر در افتاد جوش
رسیدند لشکر بلشکر فراز زمانه در کیفه را کرده باز

سپاه از دو جانب صف آراسته زمین آسمان وار برخاسته
 اگرچه از جانب دیگر دارا شکوه نیز بترتیب افواج والا بر طبق ارشاد
 خلیفه زمین و زمان که مرشد دین و دنیای اهل سعادت و رهنمای
 معاد و معاش ارباب ازاد است پرداخته از مغولان نبرد آزمای
 مرد افکن و راجپوتان آرم دوست فرار دشمن و افغانان و شیخ زادهای
 صف شکن که اگر بمثل در بزم رزمگاه عنان خفیف و رکاب سبک سازند
 از بیم ضرب دست و زخم تیغ گران سنگ ایشان اسفندیار روئین تن بل
 دستم تهمتن بسبکی هزیمت تن داده عار فرار بخود قرار دهد و اگر فی المثل
 خدنگ راست آهنگ ایشان راه بالا پیش گیرد هرآنکه بسهم آن بهرام
 خنجر گزار از دایره چنبر چرخ زجاجی بیرون رود در هراول و چنداول
 و برنغار و جرنغار تعبیر نموده خود بطریق تمکن و ثبات در سراپای پیکر
 قول مانند روح به نیروی شجاعت و دلیری در قلب تمکن گرفته همگنان
 را نیرو میداد و بمحرد رسیدن سرپله از جلالت ازلی چون شیر پله بر قلب
 خیل شاهي حملهای مردانه نموده تا ممکن و مقدر داد سعی و تلاش
 داد - اما چون مشیت جناب الهی بر آن تعلّق گرفته بود که ادبار آسمانی
 شامل حال او گشته بخت زبون و طالع واژون محیط روزگارش گردد
 و ملک و دولت باین سزاوار مکارم تاج و تخت ارزانی شود لاجرم
 ابواب بلیغ جلیه بر روی و تنش مفتوح گشته از هر چهار جانب جنود
 غیبی بقهر و طردش برخاست و راه نزول حوادث آسمانی یکباره برو کشاده
 کار بجای رسید که دوست و دشمن و خویش و بیگانه سر رشته مروت
 از دست فرو هشته قاصد جان و مالش گردیدند بمرتبه که سائر طبایع و ارکان
 و بساطت و مرکبات کون و مکان از ذره تا خورشید و ماه تا ماهی در مدد
 هوا خواهی این الّا جاه و مقام انتقام آن سلطنت پناه درآمدند - لاجرم

همه سرداران بیکبار نشانه تیر تقدیر گشته در دم از صدمه قهر الهی بنحوی
نیست و نابود گشتند که پنداری اصلاً بر روی زمین نیامده بودند -
و پیش از آن که بعضی جوهر مردی و حمیت آشکارا نموده داد
شهامت و دلیری دهند همه بزخمهای توپ و تفنگ یک جا سر بر خط
فرمان اجل نهاند - و حقیقت این واقعه از قرار واقع و شرح این معنی
مبهم آن که چون کتایب افواج هر دو طرف که باعتبار تراکم چون امواج
دجله و حیصون از حد حصر و احصا بیرون و بحسب شمار چون خیل ستارگان
از شمار افزون بودند کوه و هامون را فرو گرفته دشت و صحرا پر شیر و ببر
و پلنگ و هژبر گردید و گورکه سطوت و دمامه دولت که از صدای رعد
قوی صولت تر بود بر فیلان عربده گر که سحاب آسای روی زمین را فرو گرفته
بودند بعروین درآمده زلزله در زمین و زمان انداخت سوار و پیادهای
طرفین مانند سپاه در رنگ شطرنج در عرصه کارزار برابر یکدیگر یسال بسته
توپهای راست آهنگ درست انداز دور رس اژدها نفس را که بدمی عالمی
را برهم زند زبور زمین مضاف گردانیدند - نخست از آمد و شد سفیر
تند پی تیز رو تیر پُران و پیک گرم نگ تفنگ خروشان که مدار گفت
و شنید دلیران بر آن ست سر جنگ و مجادله وا شد و هنوز کار بسر نیش
و تغیر شمشیر و حرف پهلودار دلخراش خنجر بیغاره تند و تیز کناره نرسیده
که تیر جهنده بان بآهنگ برهمزنی درمیان شیر دلان پلنگ افکن بموشک
دوانی در آمد - و زنبورک بنیاد نیش زدن نموده گجناها از بالای پیلان
مست عربده جو سرکوبی دور و نزدیک آغاز نهاده دود از نهاد و گرد از بنیاد
اکدیی از بهادران برآورد چندانکه هنگامه گرم خوانی تیغ دم سرد و نوبت
تیز زبانی سنان دلجوی جانستان در رسید - و کار از دستیازی و یک تازی گزشته
معامله بکین توزی و جلالت اندروزی جماعی افواج طرفین کشید - و پلنگان

سخت کوش که جز در گنم قریب و نیستان ترکش آرام نداشتند باستقبال
 هزیران بیشه جدال و قتال پیش آمده تیغ جلادت از نیام تجلّد و تهور
 برکشیدند - و بهادران پر دل کم هراس مانند شیر ژیلان و ببر بیان خود را
 در عرصه رزم انداخته از گریبان کشتی اجل و تقاضای خون گرفتگی باهم
 دست و گریبان شدند - و ثابت قدمان عرصه پایداری باد پایان آتشین لگم
 را گرم عنان ساخته بانداز دستیازی در عرصه نبرد چالشگری آغاز نهادند -
 آشنا و بیگانه از هر گوشه کمان طعن زه کرده بارادۀ ستیز و آویز تیغ سرزنش
 را بفسان جنگ دادند - علی الخصوص چشم و چراغ انجمن سروری دل
 و زهره پلنگان دلوری و دلیری شاهزاده محمد مراد بخش * ایات *

بمیدان مردی چو غرّنده شیر نهنگی بدست اژدهای بزیر
 کمان بسته و ترکش آراسته جوان شیبی از نیستان خاسته

صرصر وار فیل سرار خود را بمیدان صفوف انداخته بنای محکم مهم سازی
 بر میانجی شمشیر قاطع خود گزاشته و صفحه میدان ستیز را که از شور
 دار و گیر نمودار روز نشور و روکش عرصه رستخیز شده بود کارستانی نموده
 بزخم در تیر بر رو کامگاری یافته ازین رو تازه روئی ابد حاصل نموده مانند
 شمشیر مرد افکن در عرصه جانبازی جوهر مردی و معنی دلوری آشکارا
 نموده محضر شجاعت و طومار شهامت را بمهر زخمهای نمایان رسانید -
 درین حالت دلیران شیر دل پیل تن که برخلاف شیران و پیلان بیشه
 بی اندیشه خود را بر دریای آتش میزنند بل مانند باد صرصر گزار از بحر
 و بر و کوه و در برابر دانسته بنابر کمال عدم بیم و باک از بوار و هلاک
 نمی اندیشند - خصوص داؤد خان ملازم دارا شکوه درین پله نیز از قضا
 حذر نموده بآن بادشاه زاده والا تبار روبرو شد و بضرب پیلک زره بر و ناوک
 دلدوز و تیغ جوشن در مغفر شکاف خود بر فرق و پلک بر حلقه همراهان

آن عالی مقدار دوخته ترک و تارک و سر و پیکر همگنان را از هم گسسته
 صفوف ایشان را از یکدیگر شکافت و فیل سواری آن پلنگ صولت و شیر
 سطوت را که از کثرت زخم تیر چون فیل مرغ پر برآورده بود از روی تسلط
 برگردانید - و از جانب دیگر هزار بیشه جلالت نهنگ بعر شجاعت
 خان حقیقت نشان بی ریب و رنگ رستم خان بهادر فیروز جنگ که اسمش
 بر حقیقت مسمی دلالت حقیقی مطابقی داشت به نیروی ذاتی
 و بهادری جبلی چون کوه پا بر جا قدم ثبات و قرار استوار ساخته کارستان
 نمایان در عرصه کارزار بر روی کار آورد و مانند تیغ بیدریغ بکارزار درآمده
 ترددات نمایان خود را روکش کار نامه رستم و اسفندیار گردانید - و بدستبرد
 نمایان و حملهای متواتر چندین تن را بی سر و جمعی کثیر را زخمدار
 از پا در آورده جوهر حدت اصلی آشکارا ساخت و به نیروی تأییدات ربانی
 و تقویت آسمانی نصرت و فرصت یافته به نهایت غلبه و کمال قدرت فوج
 پیش روی خود را برداشت - و همچنین از اطراف و جوانب پیاده
 و سوار به پیکار مردم روبروی خود رو در آورده بکارش خنجرهای آبدار
 چشمه چشمه خون بر زمین ریختند و بهیئت مجموعی حمله آورده
 چندان ایستادگی و پائیداری بجا آوردند که قلیلی در گرد و پیش فیل
 سواری شاه نصرت پناه تاج خلافت را گرامی در محمد اورنگ زنب
 بهادر مانده دیگر اکثر مردم طریقه فرار مسلوک داشتند - در این وقت آن
 شهسوار برگزیده جوهر نمای گوهر مردی و شیرینی و حرز بازاری دلآوری
 و دلیری طراز عرصه مصاف آرانی کلید مخزن کشور کشائی * نظم *
 ببر جوشنی سبز چون نوبهار بزیز ابلقی تند چون روزگار
 بهر جا که شمشیر او کار کرد یکی را دو کرد و دو را چار کرد
 نه بیم 'ز خدنگ و نه باک از سنان قضا را به تسلیم داده عفان

بتحریک همت والا و رسوخ عزم جزم با فوج عمان موج بمدد افواج برهم
 خورده و باعانت و امداد برادر بی جا و بی پا شده رسیده گرد از زمین
 مصاف برآورد و از جویبار سرشار شمشیر آبدار آب بر آتش شعله خیز
 ستیز زده التهاب آن را فرو نشاند -

* ابیات *

برآمد ز قلب دو لشکر خروش رسید آسمان را قیامت بگوش
 در لشکر نگویم در دریای خون به بسیاری از ریگ دریا فزون
 دریدند برهم یلان بی‌دریغ چو جوهر بدن‌دان گرفتند تیغ
 بقصد دلیران کمان در کمین ز جوهر در ابروی شمشیر چین

اتفاقاً در آن عرصه گیر و دار که کشاکش کمند دلیران روکش جذبۀ زلف
 پی‌رخم دلبران و کمان و ترکش پر تیر دلاوران رشک ابروی دلجوی مهوشان
 و صف مژگان دلدوز خوبریان شده و از بس جوش خون تا بکمر رسیده
 پیکانها برونک لعل پیکانی و از آن رو ترکش کان بدخشان گشته یکایک
 ضرب جراحت منکر تفنگ بر بازوی خان فیروز جنگ رسیده نزدیک بود
 که همانجا از پا در آید اما بمحض نگهداری عنایت ربانی دمی چند سالم
 مانده از غایت غیرت شجاعت بتحریک این حرکت ناهنجار از فیل فرود
 آمده بر اسب سوار شده با کمال قهر و غضب از روی کین توزی بر فوج
 پیش روی خود تاخته جمعی کثیر را در عرصه دار و گیر از اسب حیات
 پیاده نموده بخانۀ ممات فرستاد - با آنکه زیاده بر بیست تن در آن
 وقت نازک بهمهراهیش نرسیده بودند برزم رستمانه کام از اعدای خود
 گرفته مصدر ترددات نمایان گشت - و مانند کوه پا بر جا قدم ثبات
 استوار ساخته و از راه شجاعت بسان کوه در زیر تیغ پانداری نموده
 باوجود زخمهای منکر چنانچه باید تمکن ورزید و درین صورت حقیقت
 سر بازی و جانفشانی مجسم و مصور ساخته با صد هزاران نیکفامی

بدرجه شهادت رسید - و همچنین راو ستر سال هاده و راجه روپ سنگه
 راتهو و راجه شیورام گوز و ارجن وغیره سرداران راجپوتیه که همه سرداران
 کار آزموده مصاف دیده و دیگر امرای نامدار تهو شعار که آسمان آسا
 سراپا زهره و چون کره زمین همه تن دل و گرده بودند بعد از ترددات
 نمایان جان از گرداب فنا بیرون نبرده در معرکه دلآوری رایت نیکفامی
 برافراختند - و دیگر جمعی کثیر از اهل اسلام از سرخی شهادت رو سفیدی
 دریافت این سعادت که غار چهره مردمی و سفید روئی مردانست آراسته
 و پیراسته بزفاف حور عین شتافتند - * ابیات *

چو دارا چنین دید رفت از شکوه بچنبید با لشکری همچو کوه
 به تندی بر آن پیل تن راند پیل چو ابری که آید بدریای نیل
 در دریا دگر بار جوشنده گشت بهر سوی سیلی خروشنده گشت

مردان صاحب جوهر از طرفین مانند شمشیر خونریز جوهر ذاتی خود را
 آشکارا نموده پنجه در پنجه یکدیگر افکندند و از فرط کشاکش در کشش
 و کوشش سر رشته پائنداری از دست نداده بهمان طریق می آویختند
 تا آنکه دارا شکوه از غایت اضطراب و بیچارگی آئین سرداری فرو هشته
 از راه نیامد کار و بی مددی طالع از توپخانه خود گزشته پیل پیش راند
 و با جمعی از سادات بارهه و یکه تازان مغول در آن بحر طوفان خیز آتش
 که از شعله فشانی اژدهای پُران بان و تیر و توپ قیامت آشوب شش
 جهت را گرفته بود خوی سمندر گرفته غوطه خورد و در عرصه زد و خورد
 که وقت تردد و مقام انتقام بود توپخانه خود را معطل ساخته گرفتار باران
 مرگ که از رگ ابر پلارک بر سر خون گرفتگان اجل رسیده در ریزش بود
 گردید - * ابیات *

شهابان در شاه از دو سو بیدرنگ دل هر دو جوشان ز صفای جنگ

در صف چون مژه درهم آویختند چو چشمان عشاق خون ریختند
 ز موج سپاه وز گرد زمین گلین گشت چرخ و زمین آهنین
 ملخص سخن در آن میدان فساد و عذاب کربان تا کربان سحاب اجل کله زده
 و ابر هلاک تنق بسته و از رگ ابر بلا یعنی پلارک مرد افکن باران خون
 بر عرصه چمنستان کارزار می بارید و از میغ دیگهای جوشان و توبهای
 خروشان صائقه عالم سوز بر خیابان صفوف مصاف می افتاد و از سوی دیگر
 افروزش برق تیغ بیدریغ از نیام دلاوران خرمی بخت تیره روزان یکدیگر
 می سوخت و بارش تگرگ آتشین از تفنگ رعد آهنگ برافروزان مزرع
 حیات مرده دلان درهم می گوفت - و در هر گوشه از قوس قزح کمانهای
 بلند خانه کمین کشایان ژانگ تیر زدگیر چون اجل پُران بیروز درآمده بود
 و همه جا بیدستان ترکش راست کیشان از سرد مهری زمهریر مرگ در غیر
 موسم خزان گرم برگ ریزان شده از هر طرف دلبران تهور شعار از سر بی
 باکی در سایه سروستان نیزه‌های قیامت قامت خرامان شده به گلگشت
 سوسن زار سناهای برج جانشان درآمده از فوط اهتزاز تهور آغوش شوق
 برگشاده سهی قدان نازک دلجوی را مانند دلبران سرکش در برگشیده
 بر لاله سنان خون می غلطیدند - و در آن میان احياناً کلهای زخم بی
 تکلف بر سر زده دسته دسته سوسن دشمنه سیاه تاب و فیلفوف خنجر شاداب
 بی مبالات حریفانه بر کمر گاه یکدیگر می خلانیدند - و چندی از مردمان
 شیر افکن از طرفین باین روش دست تنگ در آغوش کشاده شاهدان
 جراحتهای خون گرم در آورده بخاک و خون تا بامداد روز نشور خفتند -
 و بسی هزاران شیر آوزن مید غمزه آهوان شیر شکار یعنی چشم جوهر
 خنجر زهر آب دار گشته دیده طمع از زندگی بستند - و چندین دلاوران
 تهور شعار گرفتار غنچه دهانان نازک خونخوار و اسیر کمند پر خم دلاویز

نیزهای صنوبر قامت شده خیر باد جان گفتند - قضا را درین اثناء از آن جا که کارگریهای بخت موافق و یاروهای اقبال مساعد است بعضی امرای بادشاهی بکار فرمائی نفس امّاره در عین گرمی کارزار از مراسم اقامت پهلو تهی کرده توفیق نیافتند که مصدر امری شوند و جمعی که بوسیله نفاق از آسیب جنگ گزندی نیافته سلامت مانده بودند رو ببادیه فرار نهادند و زیاده برسی چهل نفر گرد و پیش سوارچی دارا شکوه نماند و بقیه مردم عثمان استقامت از دست دادند - لاجرم آن سلطان آشفته روزگار بی اختیار از جابه و مال حرمین نصیب افتاده رضا بقضا و مرضیات الهی داده از روی بیچارگی و اضطراب عثمان باز گشت را مثنی ساخته ثبات قدم را خیر باد گفت و خیمه و خرگاه و سائر اسباب و سرانجام دولت را بتاراج غارتگران داده قریب بشام باضطراب تمام داخل اکبر آباد گشت و زیاده بر یک پهر شب در آن مقام نیز توقف مناسب ندانسته راه لاهور پیش گرفت - همدست ید قدرت عزیز کرده جناب عزت بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با فرّ سلیمانی و شوکت صاحبزانی چهره دولت بر افروخته و اسباب جابه و جلال بر افراخته برسم و آئین شایان و توره و توزک نمایان در قرارگاه هزیمتیان نزول نموده مراسم شکر الهی بجا آوردند - و از آن جا بدر کوچ بباغ نور منزل تشریف آورده ظاهر اکبر آباد را مضرب خیام نصرت ساختند و سائر ارکان دولت و اعیان مملکت با خویشان و منتسبان بقدم اطاعت پیش آمده جمیع امرای عظام و مردم معتبر درگاه بآن حضرت والا مرتبت اقتدا نموده سعادت ملازمت لازم البرکت دریافتند - و گروه گروه مردم بطمع اضافه منصب سر رشته وفاداری از دست داده رعایت نمک خداوند قدیم بر طاق بلند گزاشتند - چون بی حقیقتی مردم و بظهور نرسیدن آئین سلوک و دلگرمی که از بادشاه داده

مظفر و منصور توقع داشتند باعث کدورت و مآل خاطر اشرف گردید
 لاجرم خان حقیقت نشان مقرب الحضرت فاضل خان که بمزید اعتبار
 و وفور اعتماد بسبب معمریت و حفظ اسرار سلطنت از اقربان امتیاز
 داشت با فرمان عالیشان نزد شاه نصرت دستگاه فرستاده و بعضی پیغامهای
 زبانی نیز دادند - خلاصه مضمون فرمان عالیشان آنکه

فرمان عالی شان

چون کوبک جاه و جلال آن فرخنده کوبک برج اجلال را در
 نزدیکیهای دارالخلافه اتفاق نزول افتاده و خبر قرب وصال و وصول آن یوسف
 کنعان اقبال و قبول که در مدت درازی ضروری از ملازمت قبله حقیقی
 و خداوند مجازی خویشترن حرمان نصیب و بی شکیب بود بذواحمی
 این مصر عزت رسید بحکم استیلائی شدت اشتیاق که لازمه بعد عهد فراق
 و مقتضای قرب وصال است خاطر اشرف بی اختیار بدریافت نقلی
 فرخنده آن خجسته اطوار آرزومند است - باوجود غلبه افراط محبت
 اشرف و استیلائی اقتضای شدت شوق آن فرزند کامگار توقف آن قرة العین
 خلافت درین نزدیکی بغیر از سخت جانی و سست مهری دیگر چه
 تصور نموده آید - اگر بکارگیری طلب صادق و از راه تعظیم و تکریم والد ماجد
 پامی ارادت در رکاب سعادت آورده رهگرایی وادی آرزو گردد از فیض
 ملاقات این نیازمند درگاه الهی که درباره زندگانی یافته از سر نو بعالم وجود
 آمده سعادت اندوز گشته چهره شادمانی را بضیای جاردانی برافروز
 و هرآینه از دولت دو جهانی تمتع و برخورداري یافته کایاب مرادات
 صورت و معنی خواهد گشت *

چون خان والا مکان فرمان سعادت عنوان را با پیغامهای زبانی رسانید
 همه را بسمع قبول اصفا نموده و آداب اطاعت و انقیاد بجا آورده در جواب
 بدین مضمون عرضداشت ارسال داشتند *

جواب فرمان

مراسم سجده شکر و تسلیم و لوازم تعظیم و تکریم بجا آورده بعرض
 میرساند که فرمان فرخنده عنوان مشتمل بر کیفیت آرزومندی خاطر فیض
 مظاهر بزرگ رسیدن این پرورده نعمت و برآورده تربیت بزمین بوس حضور
 فیض انور شرف صدور و عز و زور یافت - از دریانت مضمون اشفاق
 مشحون آن جریده فیض که هر کلمه اش سرمایه ده انوار برکات و هر فقره اش
 پیرایه پیروی حیات بود سرتاسر صفحه خاطر زینت جمعیت و طراز
 شگفتگی یافته روکش نسخه رنگین بهار گردید - فروغ آن آیات رحمت
 و شمول نشاء عاطفت از سر نو پرتو وصول بر بام و در طارم دماغ گسترده
 سرشار نشای طراوت و مسرت ساخت - شکر این عنایات تازه و مرحمت
 بی اندازه که از ظرف طاقت تحریر و تقریر بیرونست از تنگی دستگاه
 لفظ و معنی چگونه بتقریر زبان کثرت بیان راست آید - * مصراع *

هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند

الحمد لله و المنة که خاصیت صدق ارادت مضمون و خلوص عقیدت
 مکنون در ضمیر منیر آن حضرت جای خود کرده بتازگی فروغ ظهور از
 نهانده باطن بر روی بروز انداخت و از سلسله جنبانیه اقبال آسمانی
 و فیض خواهش جسمی و جانی بفوز کمال عنایت حضرت ظل سبحانی
 رسیده گلشن مراد و امید شگفته و خندان گشت - اکنون که کار از اظهار

عواطف رسمی و مراسم ظاهری گزشته بخواهش حقیقت رسیده و رایحه
التفات معذوبی بمشام آرزو فایز گشته باعث مزید حیات گردید امیدوار
است که اسباب مواصلت این دور افتاده در وقت مسعود و ساعت
سعادت آمود دست بهم دهد و از فیض قدم بوس آن حضرت که فی الحقیقت
برکت روزگار و آیت بحمت پروردگار اند و روزگاران انتظار این وقت
و آرزوی روزی شدن این روز داشت بر مراد خاطر فیروز گشته از تجلی
دیدار فیض الانوار روزنه دیده منتظر را بوکش دریچه مشرق مهر انور سازد
زنده این دراز نفسی و کوه اندیشی میداند *

خان مذکور شاد کام مراجعت نموده حقیقت حال بعرض اشرف
رسانید و عرضداشت از نظر فیض اثر گزرانید - خدیو عالم خدایگان دارالخلافت
بنی آدم از آداب اندیشی و سعادت منشی آن کامل النصاب تام النصیب
قرین مسرت شسته روز دیگر اشتیاق زینده از حد نموده خان معز الیه را
با تحف و جواهر گرانباه باز فرستادند و پیامهای شوق آمیز بزبان فصیح
بدین آن سر آمد فضایی زمان حواله فرمودند - چون بعد از برگشتن خان
معز الیه جمعی از مفسدان ناحق شناس خواهش اعلی حضرت در لباس
دیگر بنظر آن والا جاه جلوه داده خاطر خطیر را بغایت متغیر ساخته بودند
این مرتبه که باز آن کامل فرهنگ با تحف مذکور بادای پیغام پرداخت
بفکر مائب و حدس درست دریافت که فتنه انگیزان غبار تلفت و گرد
وحشت بنحوی بر انگیزخته اند که الفت و روانست و صلح و صفای هیچ
رو در میان راه ندارد بمقتضای حق مقام بچاره سازی این معامله از دست
رفته درآمده از راه دانش و فرهنگ بی غرضانه به تقریر دلپذیر بنحوی
بادای مطلب پرداخت که همه دلنشین آن سرور گشت - از آنجا که
بر وفق کلام معجز نظام حضرت رسول امین که بیان متین کار سحر میکند

گفتار دلپذیر آن حکمت پژوه که بزیر تقریر آرایش پذیرگشته بود اولاً در باطن شاه والا جاه تأثر تمام نموده بر قرار معهود باز آورد لیکن از آنجا که معامله موقوف بر رای و تجویز دیگر مردم بود بیک حرف آنها فتور در جمیع امور افتاده ملتزمات فاضل خان از خاطر انور محو شد - خان مشار الیه چون دید که تلفی و تدارک این معنی اصلاً صورت نمی بندد و معامله بعکس تدبیر و لطف تقریر چاره نمی پذیرد ناچار دستوری خواسته بی نیل مقصود مراجعت نموده آنچه دیده بود بعرض اشرف رسانید - حضرت خلافت مرتبت باز از روی خطای مصلحت فرمان عالیشان دیگر بقام آورده مصحوب خلیل الله خان که فی الجمله آزدگی از آن حضرت داشت و فاضل خان فرستادند *

نقل فرمان

دربین مدت آن فرزند ارجمند همواره در صدد تحصیل خورسندی و همه جا در مقام اقامت مراسم رضامندی ما شده پیوسته در پی خدمات پسندیده بود چنانچه در حصول مرضی اشرف اصلاً بتقصیر از خود راضی نگشته اکثرون وجه این همه سوء ادب و این مایه کم مهری نسبت بوالد والا قدر که مستلزم بدی دارین است و این همه دلگرانی و رنجش خاطر بی وجه و سبب ظاهر نیست و بآنکه چشم داشت انواع رضا جوئی و اخلاص پژوهی داشت بی آنکه مراسم عیادت و استفسار کوفت جسمانی ما به ظهور رسد و رعایت حقوق تربیت بمیان آید متعجب که باعث این همه فامه پائی و علّت این مایه سرگرانی در واقع چه باشد - این معنی اگرچه بذاهر سعایت ارباب غرض و عناد و بغریب و افساد ارباب

فتنه و فساد رو داده نزدیک است از شیمه کریمه آن فرزند ارجمند بغایت دور نما باشد - چون غرض پرستان فتنه انگیز کیفیت عنایت و اشفاق والا بلباس نامناسب و بدترین صورتی که هرگز در خاطر اشرف خطور نکرده • در نظر آن فرزند ارجمند جلوه داده اند اگر بنفس نفیس از ملازمت فیض رتبت استسعاد یافته بوجوه معقوله کیفیت حال را بفهمد و معامله را بطرح انداخته ما را دشمن گام نسازد گنجایش دارد چه درین ضمن هم گرد کدورتی که بر صفا خانم خاطر انور آن فرزند نشسته بزال لطف مقال و حسن بیان معروض ساخته می شود و هم مطلب صحیفه ما که ناراستان همدستان شده آن را مفسده نامیده بوجه ناشایست خاطر نشان نموده اند پرتو راستی بر ساحت ضمیر انور آن فرزند انداخته باعث رفع کلفت گردد *

پس از ادای پیغام و رسانیدن فرمان خلیل الله خان در خلوت بار یافته فاضل خان بیرون ماند و مردم می گویند که در آن وقت خان مذکور مقصد اشرف را لباس ناخوش پوشانیده بدترین وضعی در نظر انور در آورد و بانفاق بعضی مردم دیگر بجای وفا و وفای نفاق و شقاق در میان آورده بقید آن حضرت و تسخیر قلعه و ضبط خزائن کنگاش داد - آن سرور ادب پرو، بحسب ظاهر از روی مصلحت خلیل الله خان را نظربند نگاهداشته بغافل خان جواب دادند که چون درین وقت بسبب وقوع بعضی امور معامله رنگی دیگر بر کرده خاطر از جانب آن حضرت جمع ندارد و ظن غالب اینست که هنگام دریافت ملازمت بمقام انتقام در آمده قصد امر دیگر نمایند بذات آن آمدن خبر خواه خلق الله صورت نمی بندد - خان مذکور برگشته آمده حقیقت مفصل خاطر نشان اشرف ساخت و ظاهر نمود که اکنون کار از کار سازی نامه و پیغام گزشته بهبودی چهره نما نیست بلکه احتمال چیزهای دیگر است - بدایر آن اعلی حضرت

معض از ملاحظه آنکه مبادا مفسدان بی اطلاع بادشاهزاده والا مقدار خیال خامی اندیشیده اندیشه فاسد را بخود راه دهند ابواب قلعه را مسدود ساخته حفظ و حراست آن را که اهم مهمات بود بعهده دولت خواهان مقرر نمودند - همین که شب بسر آمد جمعی کثیر از ملازمان شاهي پنهانی خود را بپای حصار رسانیده بشغل محاصره پرداختند - از آن رو که استحکام آن قلعه استوار سپهر مدار مرتبه نداشت که بمعض پورش و نقب و ملچار بر آن دست توان یافت و از پرانیدن برج و دیوارش که بسبب عمق خندق تا به آب رسیده بود تصور تسخیر آن در آئینه خیال صورت توان بست در پناه دیوارهای شهر و باغات دور قلعه درآمده رد و بدل توپ و تفنگ در میان آوردند - اگرچه درویشان نیز بمقام مدافعه درآمده شرط ممانعت چنانچه حق مقام بود بجا آوردند اما اکثری از ناسعادت‌مندان که هرگز سینه سپر تیر قضا نه نموده و پیوسته چون کمان پشت می نمودند تاب محاصره یک شبانه روز نیاروده خود را به بهانه مدد آب آوردن بیرون انگذند و جمعی که مانده بودند نیز چشم از رعایت حق نمک پوشیده خواستند که بوسیله امان و زینهار خواهی بیرون آیند - اعلی حضرت برین کیفیت مطلع شده هرچند خواستند که ان جماعت ناحق شناسان از سوء خاتمت و اظهار نفاق پر حذر بوده طریقه وفا و وفای سپردن اثری بر آن مترتب نشد - لاجرم در مصالحت زده فاضل خان را باز بفرمان عالی شان فرستادند - خلاصه مضمونش آن که

فرمان

خدایراست بزرگی و ملک بی انبیا
بدیگری که تو بینی بعاریت دادست

کلید فتی اقالیم در خرائن اوست
 کسی بقوت بازوی خویش نکشادست
 گر اهل معرفتی دل بآخرت بندید
 نه در خرابی دنیا که معنت آبادست
 جهان بر آب نهادست و عاقلان دانند
 که روی آب نه جای قرار بنیادست

در انجاء حاجات و برآمد مهمات بخت مساعد و اقبال موافق بوده در
 هر وقت و همه حال احوال چرخ و انقلاب لیل و نهار بکام آن فرزند ارجمند
 باد - ازین واقعه حدیث افزا که نصیب خلیفه زمان و زمین گردیده و آن
 مایه کدورت و الم که گرد صفوت کده ضمیر منیر خدیو هفت کشور گشته
 کار بجای رسیده که دور فلک در هیچ مرتبه از مراتب آزار به هیچ وجه
 کوتاهی نمی کند و اقبال در هر پله از دستیاری پا کشیده از تقدیم امور
 نامرئی دست باز نمی دارد - لاجرم از افسردگی خرامش سپهر بی مدار
 و حرکت ناهنجار و گردش بی روش روزگار دست از کار و کار از دست
 رفته خرد خرد بین رخصت بیان آن نمی دهد و این مایه حزن و اندوه
 و جذبۀ خواهش خاطر اخلاص پرور دل سنگین آن بی مهر را از جای در
 نمی آرد - درین مدت متمادی خود دقیقه از دقائق ترک ادب و عدم
 حفظ مراتب از آن فرزند بظهور نیامده و جز تحصیل رضا و سعی در مرضی
 والد بزرگوار از خود امر دیگر بوقوع نه پیوسته - اکنون که ما بتوفیق عنایت
 یزدانی از سلطنت صوری در گزشته بادشاهی معنوی اختیار نموده ایم
 و باعلام آلهی از کیفیت زمانه آگاهی یافته در زاویه عزلت به پستواری
 حضرت باری تعالی جلّ شأنه در آمده ایم و زوایای کار فرمانروایی که مدار
 رونق کارخانه خدائی بر آنست او بخود متعلق می شناسد و نگاهداشت

سر رشته نظام عالم که از عهد الست بعهدۀ تعهد ما بود الحال بهرکه خواهد باشد چه برین داشته که باقتضای بداندیشیهای غرض پرستان و کج روشیهای ناراستان بخیال محال و پندار دور از کار این مکن ظاهر آباد باطن خراب که کاربارش فی الحقیقت خوابی است بیداری نما و سرابی است آب سیما از جا درآمده خود را بدنام و ما را خفیف می سازد - و بخلاف سعادت منشیها بخاطر نمی آرد که والد والا قدر او چه قدر تطاول کوتاه اندیشان را گزانیده تحمل جرأت‌های این مشتی دراز دست بی ادب می نماید - هرکه اندک مایه خرد دقیقه یاب دارد حقیقت این حقیقت بر او چون روز روشن است که در دارالمکافات دنیا کارکنان قضا و قدر همه وقت بر سر کار بوده از احوال ماه تا ماهی حتی حرکتی که بهنجار نکند و از نفسی که نه باندازه زند قیاس و شمار بر می دارند - * ابیات *

ایکه وقتی نطفه بودی در رحم	وقت دیگر طفل گشتی شیر خوار
مدتی بالا گرفتی تا بلوغ	سرو بالای شدی سیمین عذار
همچنین تا مرد نام آور شدی	فارس میدان و مرد کارزار
آنچه دیدی بر قرار خود نماند	و این که می بینی نماند بر قرار
پیش از آن کز دست بیرون رفت برد	گردش گیتی زمام اختیار
شکر نعمت را نکویی کن که حق	دوست دارد بفدکان حق گزار
با ولی نعمت سلوک نیک کن	تا همه کامت بر آرد کردگار

ازین رو که دیرینه آئین این کهن دیر بی بقا در آخر کار مقتضی تعب است و برسم معهود این رباط بی ثبات هر عاقبت را عاقبت رفیع و نوابی در عقب عشرتش آماده عسرت است و جمعیتش سرمایه پریشانی و حسرت اگر گزندی از چشم بد روزگار باین مایه آبرو و آن پایه اعتبار رسد و آسیب دستبرد حوادث گیتی باین دولت و مال و خواسته مکتسب و مورث

در خورد جمعیت حواس شرافت اساس به تشویش نمی گراید و در تشیید مبانی ثبات و قرار و نیروی توکل ما فتور و وهن و سستی اعتقاد راه نمی یابد - همانا منظور نظر فیض اثر از این معنی اظهار ما فی الضمیر . و اعلام قرار داد خاطر خطیر است که ظاهر بیدان کور باطن پی بدان برده راه گم نکند و همگان علمی الخصاص آن فرزند سعادت مند از تقلبات لیل و نهار و گردش روزگار حساسی برداشته مغرور بکار کشائی اقبال ظاهر که فی الحقیقت اعتبار وجودی ندارد مغرور نگردد - و بهمه حال اگر نظر دور بین بمنت های مطلب و سرانجام کار برگماشته بر وفق احکام کتاب مستطاب آسمانی و سنت حضرت سید المرسلین و طریقه ائمه دین متین عمل نموده اطاعت والد والا قدر که در حقیقت خدای مجاز پست بجا آرد در اعداد عبادت و طاعت معبود حقیقی معدود و عند الله ماحور و عند الناس مشکور خواهد بود *

بعد از ورود این منشور لازم الاذعان و آگهی بر مضمون فیض مشحون آن عرضداشتی در جواب بدین مضمون ارسال داشتند *

عرضداشت

فرمان عالیشان که از پیشگاه عنایت و احسان حضرت خلیفه زمین و زمان کعبه مرادات هر دو جهان شرف صدر یافته بود در عزیز ترین احیان پرتو ورود بر ساحت احوال انداخته افتخار را شجره و امتیاز را تذکره گردید - چون بنور بیدش افزای سوادش چراغ نظر بر افروخته توفیقی روشنائی معرفت و سرمه بینائی حقیقت در چشم کشیده خاطر از سر نو سرمایه مزید تمیز اندوخت و همگی اندر زهای مرشدانه را که در ضمن آن جریده فیض مندرج و مسطور بود از روی ادب اندیشی و ارادت

کیشی بسمع قبول تلقی نموده بشکرانه دریافت این سعادت عظمی
سجدهات نیاز ادا کرد و حق سپاس این اختصاص خاص بسبب محرومی
استسعاد حضور پر نور غائبانه حتی الامکان بجا آورد - این سراد خوان
دبستان تعلیم الهی و حروف شمار دانشکده فضل نامتناهی تا از سبق
تمیز بهره یافته و بوسیله مراتب معرفت اسرار مبداء و معاد دل بدریافت
حقیقت کار داده در طی گردش روزگار بی مدار بسی اسرار ژرف
بمکتمهای شگرف ملاحظه نموده از حساب هر کار شمار و از مقدار هر چیز
قیاس بر گرفته تصورات بی صورت و توهّمات بیجای دنیا را سرمایه استظهار
خود نمی داند و از نشای سرشار این باد هوش ربا مرد آزما از جا نرفته
بسرمايه خود سري خيال عصيان و اندیشه طغيان با خود مخمّر نساخته
مجارحي امور بر نهج استقامت و ارشاد جاري داشته خود را همان مرید
صادق العقیده مي انگارد - قلم فیض رقم شکایت گونه از وضع روزگار و گردش
لیل و نهار بر صفحه بیان نگاشته بود درین مقام که جای گفتار نیست بعد
از ادای آداب معهوده بعرض اقدس میسراند که در ضمن افعال محکمّه
حضرت حکیم علی الاطلاق بسی از حکم و مصالح مندرج است که عقول
بشری بسر آن نمی تواند برد درین صورت بر دقائق پژوهان حقایق آگاه
لازم است که پیش آمد احوال مشتمل بر فوائد بسیار و منافع بیشمار
انگاشته انگشت اعتراض بر واردات تقدیر ننهند و بسی اغراض صعبه در
بطن آن نهفته پنداشته از در تسلیم و رضا درآمده در چون و چرا کشاده
ندارند - غرض از تشیید مبانی این تمهید شرح کیفیت حال خود است
که بر امثال افعال این ارادت سرشت از ارتکاب امور بعید الوقوع ریخته قلم
عنایت رقم شده که در نظر ارباب شهود و اصحاب تصفیّه باطن در اکثر
صور بعنوان دیگر جلوه گر می گردد - اگر بغور اندیشه لطف پیشه اصل کار را

مشاهده می‌یابد دریا بذر که حرکات و سکونت خیر خواه مطابق رضای آن
 عین بیان مکنونات مبرار دانند و تذکرات حضرت مستغنی الصفات که سکون
 قلوب و حرکات ارواح کلمات بتحریر و ابرام آن کعبه حاجات منوط است
 بودند در انجام اثر این طبع مقدس سرایت می نماید - چه قسم آشفته
 مغر خفته خرد خواند بود که درین مایه ارادت و این پایه اخلاص شیرازی
 مجموعه سعادت دانسته نفس جز بشکر قبله کونین گزارد و قدم جز
 در طاعت بند و مرشد درین بردارد و نامی که باعث گزینی خاطر اشرف
 اقدس و خلاف مروتی مقدس باشد برادر بر موی از آن بوده سر رشته
 بخا و نسیم و ادب تعظیم و تکریم از دست دهد نهجی که حضرت ولی نعمت
 را در وفود مراتب طاعت قطعاً امتناع مراد نیفتاده این خدمت گزار
 را بر جز خلوص ارادت و محض مقلی اخلاص در آئین جان سپاری
 و عیدت امیری دیگر پیش نهاد همت ندیده - درین حساب این اعتراض
 برین مرید که شموله سلسله جذباتی بختیابی و بحکم التزام حق گزار
 در مراعات مراتب تدبیر و پاس مراسم عذبت شبیه جا کوتاهی نور دیده
 جایز نیست بلکه در وجود بی مددی برادر بزرگ بفرست رضا جوئی
 و خدمت پرستی آن حضرت منظور نظر این مایه عاطفت روز افزون آمده
 و این پایه والا بمحض استحقاق و شایستگی یافته از تمکین بخت بر بساط
 کامروایی متمکن گشته مطابق علو درجات مقدار از پله برادران دیگر در گزارانیده
 بهمه حال درین مکان نه زبان شکر است نه مجال معذرت - * مصرح *

هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند

اراده چنان بود که منشور عذبت نشود را که اگر هزار جان گرامی بزندگنی
 جاودانی نثار هر کلمه آن در شاهوار معنی نماید گنجایش دارد توفع
 رستگاری دو جهانی و طغرای منشور سعادت جاودانی دانسته از کمال

ارادت و عقیدت نشو جان و حرز روح و روان ساخته بخدمت فیض رتبت
 شتابد اما چون بسبب وقوع بعضی امور یک گونه حجابی در میان آمده
 از ملاحظه گرانی طبع اشرف مغلوب واهمه است اگر بحکم مرحمت
 نامتناهی ابواب قلعه و مداخل و مخارج آن را بکسلان مرید سپرده ازین
 واهمه ایمن و مطمئن سازند بمقام تلافی تقصیرات درآمده بملازمت اقدس
 رسیده رضا برضای اشرف میدهد و امیری که موجب استخفاف و تصدیع آن
 حضرت باشد روا دار آن نمی گردد *

چون خواست الهی بر آن رفته بود و مقتضای قضا برین جمله
 تعلق پذیر گشته که روزگاری دراز اهل روزگار از احسان و نیکو کاری آن حضرت
 محروم گشته از لذت آسایش و فیض فراغ بال بیگانه باشند بی رعایت
 مراسم حزم و احتیاط و لوازم آگاهی بمحض رسیدن عرضداشت تمام قلعه را
 خالی نموده تسلیم ملازمان سرکار عالی نمودند - و همین که نذدهای
 شاهي بکشد و بست مداخل و مخارج دست یافتند همگی ابواب آن
 حصن حصین را بتصرف خود در آورده مردم بادشاهی را بالکل از آمد
 و رفت منع نموده سائر کارخانجات را با خزانه گرانمند در زیر مهر در آوردند -
 و بحسب نصیب آن سرور سروران زمان که بتقدس ذات و صفات صفات
 برکت لیل و نهار و سرمایۀ عشرت روزگار بود بکمال دشمن کامی و شمانت
 اعدا نظر بند حوادث زمانه گشت و از بی مهری زمانه کار بجای رسید که
 جمعی شدید بکشکداری آن حضرت تعیین گشته مدتها بجز خادمه جزد
 کسی در خدمت آن حضرت بهیچ وجه راه آمد و شد و روی تردد بل
 قدرت سخن کردن از دور نیز نداشت *

* نظم *

لی مسلمانان فغان از دور چرخ چنبری

وز نفاق ماه و قصد تیر و سیر مشتری

نه وفاتش با وفای عهد گردد آشنا

نه خلافتش باشد از انبیا حیات بری

اقصای روزگار بد مهرش زندگانی را بر این حضرت تلخ ساخته فاعله ایران
جذب زندان گردانید - کوه کوه الم و اندوه در دل فیض مازول وارد گشته
از دیوان آخر الزمان بحال خیر مآل رسید آنچه بسید - عالمی درین غم
از خویشان داری بآمده بغوحه و زانی در آمد و جهانی ازین مصیبت
سه گرم آه و ناله داشته گفتار انواع بقراری گشت - چنانچه اثر حزن*
و اندوه از ستمی خورد و نواک روزگار چهره نما گشته سراسر دلهای مردم
ماتمدم گردید - و در هر خانه نغمه بغوحه بدل گشته خطها سوگوار و دیدهها
اشکبار شد - و چرا چنین نهاده که زندگستان در زمان این حضرت گلستان
روی زمین آمده و عهد تنایت مهروش موسم بهار روزگار گشته بمحض برکت
دات خجسته عفات این خردگه بینگون برپا و این کارگاه بوفامون برجا بود
اکنون که آن شجر برمزد حدیقه فداال سایه عاطفت از سر خلیق باز گرفته
و هوا خواهانش از ظل راحت مایوس گشته ره بجای نمی برند
و گمنازدگان تموز حوادث و بی درگان روزگار مانند ستمی بی آب در خاک
و خمن حسرت طپیده آه و ناله بهنگ میسازند نمیدانم که این ایام تعب
کی در هوا خواهان دولت پندار بیدار میسرود و روزهای محن و آلم
چگونه بر آن حضرت بسر آمده روزگار نا موافق کی راه مراقبت باستان
طریق دولت خواهی پیموده از در موافقت در می آید - * نظم *

ای عهد دولت تو جهان را به از بهار

سرسبزی تو زینت بستان روزگار

کوتاه باد دست حوادث ز دامت

ای آب زندگی تو کجا و کجا غبار

خورشید دولتی و جهان از نور روشن است
 یارب ترا گرفته میبندد روزگار
 تو چشم روزگاری و باد از هر طرف
 دست دعالی خلق چو موگان ترا حصار

چون عادت الله بر آن جاری شده که هر کما بعکم مصلحتی روزی چند نعمت روزی شود و دولتی بار رو نهد اگر قدر آن عنایت خاص بواجبی ندانسته شکر حق چنانچه حق شکر است بجا نیارود و مراسم سپاس آن کما ینبغي بتقدیم نرساند هر آئینه مجازات دارالمکافات روزگار آن نعمت ازو استرداد نموده دادها را بتمام و کمال ازو باز ستاند - عالم غیب و شهادت شاهد و مشاهده خصوصیات احوال آن حضرت برین دعوی گواه صادق است که از آغاز ایام آگهی تا این هنگام اصلاً و قطعاً احسان عنایت الهی را بساوت تلقی و نعمت را بکفران مقابله نفرموده اند و همه وقت بشکر این نعمت عظمی سر بسجده نهاده آنچه لازمه سپاس نعمت است بجا آورده - و جریان اوقات و حال عاقبت اشتمال در هر وقت و هر حال بر وفق احکام کتاب مستطاب و سنت اطاعت طاعات آن والا جناب و تقدیم مراسم شکر و سپاس بوده باحیای مراسم عدل و داد و اعلای اعلام اسلام و رفع نشان جور و اعتساف پرداخته اند - نمیدانم کدام امر ناشایست و فعل تبییخ خلاف رضای الهی از آن صاحب وقت و حافظ عهد بوجود آمده که بمکافات آن کارکنان قضا و قدر اندیشه صائب و فکر درست از آن سرور دریغ داشته به چنین دردی بی درمان و مصائب بی پایان گرفتار ساخته اند - آری بی نیازی مرتبه صمدیت و استغنا که لازمه کبریای جلال حضرت احدیت است جهان را سرگشته و حیران رنگ آمیزیهای نیرنگ خود داشته گاه خلیل خود را بنار نمرد می فرستد و گاه آرد بیگانگان بر فرق

آشنایان نهاده تا بقدم می برد - خرد کار آگاه که از نیرنگ ابداع اطلاع داشته باشد داند که بصنعت ازلای مصلحت نقشبند قدرت به تحت هر لفظ از ارقام و مشیای دارالانشای لوح و قلم مد ننگه سنجیده گنجیده که عمل تبعی داند بحال آن اشکال راه ندارد و حقایق دقیق کارگاه قضا که شرحش در دیوانها ننگجد بجز عالم الاسرار کسی نمی داند - هیئات چه می گویم طایفه عیش آهنگ سده پیرای که بفضیلت پیغمبری ذهن دست شان به خزان اهلک ذوق زده اگر خواهند که نکلید افکار حسنه و فوس اشکال از در کف اسرار این کاخانه هوش فریب کشاده بر نیرنگ تقدیر الهی زبند طمعه حیرت در رو خورده تقاضا در آید - درین صورت ما کودک خردان کوچک مدش را با این پستی باید کجا آن مایه که حریف ازین مقدمه در میان انیم و نجست و جوی این کیفیت در انیم که برهم شدن چنین درخت بزرگ و نهادن سنگ سرور جوان سخت دیگر بسر وقت تاج و تخت از چه جهت رو نموده و درین ضمن مصلحت آفریدگار عام چه بود - چون شرح و بسط انواع معنی آن حضرت بتقریر زبان و تحریر بیان راست نمی آید لاجرم خامه حقایق نگار صوفی کار در تفصیل آن ندیده کیفیت برهمزدگی سلیمان شکوه و گرفتار شدن مواد بخش و رفتن دارا شکوه براهو، بمیان می آورد و باز بر سر گفتگوی پیشین رفته بدین تقریب سر رشته زنده سخن بدست بیان می دهد *

پس از آنکه حسب الحکم اشرف شاهزاده سلیمان شکوه از مونیگر مراجعت نموده بکار فرمائی عجایب رو بصوف دارا خلافت آورده وارد آن آباد گردید سالر خورد و بزرگ لشکر بمجد استماع خبر شکست یافتن دارا شکوه و گشتن روزگار بر وفق مراد این ملک وفات افام و تکیه زدن این شاه ساط روزگار بدست نشدنی منصوبه بر مسند ایلالت این ولایت چشم از حق

نمک پوشیده رو بگریز نهادند - و چندین مرد مردانه قدیم الخدمت مغلوب واهمه گشته آن شاهزاده را تنها در صحرا گذاشته بتاراج نقد و جنس او پرداخته بامید دریافت ملازمت لازم البرکت متوجه اکبر آباد گردیدند - ناچار آن درمانده نوایب روزگار با هزاران سعی و تلاش داخل کوه سری نگر شده پناه بزمیندار آن جا برد - شاه گردون دستگاه بعد از وقوع این معامله شادکام و مقضی الهام بحکم این عزیمت که دارا شکوه هزیمت را بحساب غنیمت شمرده بعجلت تمام خود را بلاهور رسانیده در فکر فراهم آوردن لشکر بداعیه مقابله با سپاه نصرت دستگاه است در چنین وقت که اسباب وهن و ضعف و علّت قلت عدد و عدت برای او مهیاست یکباره مستاصل مطلق سازند پای اقبال در رکاب سعادت نهاده متوجه پنجاب گشتند - و بعد از طی پنج منزل و چند مقام در نزدیکی منبرا صلاح در آن دیدند که اول فکر مراد بخشش که هوالی سوزی را در دماغ خود سری جا داده نغمه خارج آهنگ یعنی خروج در پیده می سرائید درست نموده بعد از آن فکر سرانجام معاملات دیگر پیش نهاد همت ساخته آید - چون آن خام خیال بدنبال نفس خود کام شتافته شاهراه مستقیم سلوک و روش روزگار از دست گذاشته بوادعی بیراهه گرائیده مانند شاه شطرنج اسم بی مسمای سلطنت بر خود گذاشته و بی اختیار بدنداسی شاهى رضا داده بر خداوند دولت و ولّی نعمت خود برآمده بود حق تعالی بمکافات این مایه جرأت و پاداش این مایه دلیری دیده کوتاه نظریش از دوربینی و به اندیشی بر دوخته افساد مهمات و به همزدگی معاملات را بعنوان صلاح وقت و مصلحت روزگار در نظریش جلوه داده هر اندیشه که بخاطر فاتر رسانید بر عکس مطلب نقش بست - و بنابراینکه تدبیر درستی در هیچ باب نیاندیشیده و منصوبه صائب ندیده و راحت یکدمه خود

نهایت انگاشته و جمیع مهمات و معاملات را بذا از موده کابی چند که گرم
 و سرد و تلخ و شیرین روزگار، بپوشیده فراز و نشیب روزگار نه پیموده بودند
 در کزناشته تا آذنه رفقه رفقه کار بجای رسید که آن نادان سرشت دهمنمائی
 تیر و چهل جوانی را با بادیق ادبار سپرده بی تخفیف تصدیع سعی
 خویشانی از بدش برخاسته ببلای زندان میزد گرفتار گردید - و حقیقت
 عامله این بود که از در احمد آباد بخاب دادگاه فاسد که همواره مکنون خاطر
 داشت در ایام کرمات اعلیٰ حضرت بی اختیار بظن آن پرداخته و بقصد
 امهد مدانی آن نامی سست بنیاد سکه و خطبه بزم خود کرده باستصواب
 نامی نامحرم جمعی از فتنه جوئی واقع طلب بخزاین سرکار والا و مال
 سودا که وسیله دست دزدانی است نهاده بیاس مرتبه خویش نیداخت و نقد
 و جنس از راه جا و اید که دست می افتاد به نوکران مجهول را معتقد
 خود و سمت نموده علاج کار فاسد خود در آن می دید - چنانکه بعد
 از میسر آمدن فتح اکبر آباد مبلغ کلّی سرکار عالی گرفته بی معرفت سپر سپهر
 نموده می داد و نوکران قدیم و جدید ناایق خود را بخطبها و منصبهای
 عالی نامزد نموده در مرتبهای والا که نمائند از بیق قدر و منزلت ایشان برآید
 بود هر چند محض نامی بود نامی میگذاشتند - تصور آنکه از دستیاری
 کوشش همدستان پنجه در پنجه فضا و قدر می توان کرد و غافل از آنکه
 تا داده نتوان گرفت و تا نهاده نتوان یافت - والا حضرت که بموافقت
 توفیق یزدانی مشید و نائبدات آسمانی مؤید اند درین وقت بقرار داد
 خاطر از پی برده برین معنی بی صورت آگاهی یافتند لجرم از راه خیر
 اندیشی عاظمیان و مقتضای مصالحت ممالک و ملت نخواستند که باوجود
 ذات مقدس که بهمه جهت سزاوار خلافت است آنندان خرد سالی
 بی تدبیر نامزد مرتبه ظل الهی گشته برین سر عالمی بفساد رود بظاہرین

اراده پیش از آنکه بنای کارش پائدار گشته و اساس معامله او استحکام یافته دمار از روزگار و گرد از بنیادش برآورده شود و قبل از آن که مطلبش صورت درستی بر کند و مقصدش اصلی بهم رساند بگشائی در استیصال او کوشیده آید چندی از دولت خواهان را بکنش طلبیده از روی احتیاط و حزم که عمده ترین ارکان سرداریست درین باب راه استشاره و استخاره مفتوح داشتند - چون همگنان تصویب این رای پسندیده نموده این مقدمه مسلم را بحلیه اتفاق کلمه آرایش دادند لهذا بر طبق عزم جزم عمل نموده کس بطلب آن نادان سرشت فرستاده پیغام دادند که بحکم استیلائی شدت شوق که لازمه اخوت و محبت است خاطر عاطر بغایت آرزومند است اگر قدم برای نهاده دل بی شکیب و خاطر حرومان نصیب را پیرایه تسلی و اطمینان بخشند گنجایش دارد - بنابر آنکه منع قضا و رفع قدر در امثال این احوال قفل دهان زبان آوران و بند دست زبردستان میشود بمجرب رسیدن پیغام آن خام خیال درین باب راه گفتگو مسدود انگاشته بل مجال ده کشیدن نیافت و برهمینوفی ابدار و عنان کشی شوربختی راهی شده چون دولت بیدار بنای خود نزد شاه و الا جابه آمد - پس از آن که اسباب مواصلت در آن وقت مسعود دست بهم داد اخبار دلنشین و سخنان رنگین ملایم و مناسب وقت بمیان آمده تفقد احوال در انجمن یک جهتی بمرتبه کمال ظهور یافت و بخرمی و خوشوقتی بسر آمدن این انتظار و آرزوی روزی شدن این روز چهره شادمانی بر افروختند - و لحظه باحظه مراسم معانقه و مصافحه بجا می آوریدند تا آنکه آن مرحوم بعد از تغافل نمودن مغیبات از غایت نشاط و جمعیت در آرامگاه مقدس پهلوی راحت بر بسته استراحت نهاده چشم از مراسم دولت و عزت پوشیده و بعلامات نگون بختی و داوران طالعی مژه

بر هم نهاده فرود کرداب خواب که برادر میگ است گویدید - چندی از
 خامان و مقریان درگاه که در کنار و گوشه بسط پنهانی جا گزیده منتظر
 این وقت و فرصت بودند فی الحال از جا برخاسته دست و پایش را
 برنجیر ادب و اتمام قائم بسته بنظم اشرف در آوردند - خداوند وقت
 و خدیو زمانه بفرموده ای خود مصاحبت افدیش مقید و مسلسل بشاهجهان آباد
 فرستادند و صبح روز دوم خود نیز از منزل مذکور کامیاب و کامران بصوب
 دارالخلافه نهضت فرمودند - بعد از رسیدن آنجا بخیر اندیشی عالم
 پذیرآنکه اختیای عوام خلافت از قبضه اقتدار بیرون نرود و تقویه
 و پراکندگی بجزئیات ملک و دیات راه نیابد روی اورنگ خلافت
 را از جلوس مبارک بذلت بخشیده مراسم عیش و عشرت که لازمه
 جشن اورنگ نشینی و سرید نفروزی بود بجا آورده همگان را بمنافه
 منصب و انواع داد و دهش بکام خاطر رسانیده هفتم ماه مذکور منوجه
 لاهور گردیدند - و چون در ایام برسات عبور از آب ستلج بدون سفاین در کمال
 تعدر ظهور یافت صلاح وقت در آن دیدند که تا فراهم آمدن کشتیا توقف
 نموده اسپان را آسایش دهند - ناچار برین قرارداد نه روز بگردن آوردن کشتی
 و بستان پل این روی آب و ده روز دیگر آن روی آب تا هنگام عبور سپاه
 نصرت دستگاه که بسان باد از آب میگذشتند مقام فرموده اراده چنان بود که
 بلاهور کوچ بفرمایند - مقارن این حال مبشران دولت و اقبال بمسامع جاه
 و جلال رسانیدند که دارا شکوه بمعرج استماع توجه اشرف بدانصوب و عبور
 افواج بحر امواج از آب ستلج باوجود فاصله منازل و مراحل بصوب تنه
 شنافت - و موجب این حرکت آن بود که راجروپ و خنجر خان و چندی
 دیگر از سرداران امان نامه طلبیده جدائی اختیار نمودند و سائر لوکران
 شاهی که سالهای دراز بدولت و نعمت تربیت یافته باعلی درجات امارت

و ترقی رسیده بودند از غایت بیمناکی سر رشته خویشتن داری از دست داده حقیقه در سعادت جاوید بر روی خویشتن بستند و بدین مایه عصیان اکتفا نه نموده بعد از پیوستن لشکر ظفر اثر از سر نو سر رشته کفران نعمت و طغیان بدست آورده کمر بچنگ خداوند ولی نعمت قدیم خود بستند - و از بی حقیقتی با صاحب خود از راه خلاف و نفاق درآمده خود را مطعون خاص و عام ساختند - لاعلاج آن گرفتار نوائب روزگار بنا بر بی مددیی طالع و عدم مرافقت همراهان با سائر متعلقان هزیمت اختیار نموده راه تنه پیش گرفت - سلطان السلاطین استظهار خواندین از راه قصور و جهنی^۱ جریده شده با جمعی از مردان کار و شیوان بیشه پیکار و بسوی ملتان نهادند و تا آن مکان مراسم تعاقب بجا آورده شینم میر و دلیر خان را بدنبال او رخصت فرمودند - خود بدولت و اقبال بجهت اطفای نائره فتنه و فساد شاهزاده محمد شجاع که بتحریر و اغوای کوته اندیشان تیره رای فتنه گرای خیال خام و اندیشه ناتمام نموده باستقلال تمام قدم از حد خود فراتر گزاشته آن طرف اله آباد مانند حباب خانه خراب خیمه برپا کرده بود بسرعت باد و سحاب مرحله نورد گشته چون در سرزمین دارالخلافه رسیدند بنه و اسباب سنگین و غیره و دواب زیادتی را در شاهجهان آباد گزاشته فارغ بال بی احوال و اثقال روی توجه بسوی سرزمین نبرد آوردند - وقتی که بیک گروهی تالاب کهجوه که منزلگاه غنیم بود رسیدند بر و بدل توپ و تفنگ مراسم جلالت از طرفین بظهور رسیده تا شام پای ثبات و قرار افشوده حق تجدد و جلالت ادا نمودند - بعد از آن والا حضرت در همان مکان و غنیم در منزل خویش نزول نموده به یزکداری و پاسبانی عساکر شب را

۱ در نسخه ایشیاک موسساتی بنگال نشان دای ۲۵۱ اسم این موضع ماهپی

بروز آوردند - آخر شب راجه جسونت سنگه بی تحقیقی و بد اصلی
 بظهور آورده باوجود غایبتهای تازه و نوازشهای بی اندازه که پس از
 روزی شدن نصرت و فیروزی در مقام انتقام در نیامده در حق او
 بجا آورده بودند و برای فرار که سر راست آن شده بود نهاده وسیله
 بهمزدگی و بیدلی سائر سپاه گشته دست یغما بر اردو کشاد و بتاخت
 و تاراج اسباب مردم گریخته لشکر پرداخته سر تا سر قصابات سر راه را
 بی سپر ستوران غزتیان ساخته هر چه دست بدان رسید دست از آن
 باز نداشته بقبضه تصرف در آورد - بعد آن بعمله و فعله اردو که ازین
 شور و غوغا احوال و اقبال خود را برواحل بار کرده مستعد قطع مراحل
 شده بودند رسیده شتر و اسب بسیار بدست آورده بخواسته بسیار و متاع
 بیشمار گرانبار و سرمایه دار گشته در بطن نهاد - سردار آزموده کار شهامت اثر
 یعنی شاه بساط روزگار مطلقاً ازین حرکت بی وقت کدورت و وسواس
 بخاطر نیاروده چون کوه ثابت و برقرار بر جای خویش ماندند - و از روی
 کمال شجاعت و تهور سرشار تزلزل در بغیان نمکن و استقرار خود راه نداده
 عدم وجود غنیم را یکسان شمردند و باعتماد عزم و صون الهی بیم و هراس
 را بطور راه نداده از بیشمار اعداء نیفندیشیدند - و پس از دمیدن صبح سعادت
 آن خداوند طالع بلند و صاحب دولت ارجمند بقر خاقانی و شکوه سلیمانی
 بانواج بحر امواج که مانند حلقهای پیلان مست سحاب ساون بتوالی
 یکدیگر جوشان و خروشان گرم شتاب بودند رو برزمگاه آورده زیب افزای
 عرصه نبرد گشتند - و از آن طرف غنیم بسرانجام سائر اسباب نبرد
 و مواد جنگ و ترتیب یسال پرداخته زو بروی لشکر سیلاب اثر قرار گرفت -

نظم

دو لشکر رو برو خنجر کشیدند جناح و قلب را صف برکشیدند

سواران اسب در میدان فکندند دلبران رخس بر شیران فکندند
 صهیـل تازیان آتشیـن جوش زمین را ریخته سیماب در گوش
 بهادران فولاد جوشن آهن پوش و سپه‌نهیـان صلابت کیش سخت کوش که
 گاه تیراندازی بدقت نظر مانند اندیشه درست موم می شکافتند دست و بازو
 بکمان کشی برکشادند و چندین تن خون گرفته‌ها را از خانه زمین بر زمین
 انداختند - و تفنگ اندازان قوی دل که گاه برافروختند بر ابر سبقت
 می گرفتند شعله فنا در خرمن بقای یکدیگر زده در اندک فرصتی
 جمعی کثیر را از کوچه تنگ تفنگ روانه فسحت آباد عالم دیگر ساختند -
 هژبران پیشه ستیز باستظهار یکدیگر حمله آور گشته در اظهار جلالت بتقدیم
 پیش دستی اقدام نمودند - و صفدران عرصه شجاعت باد پایان شعله شتاب
 را گرم عنان ساخته جلو ریز بمیدان ستیزه‌ور آمدند - برافروختن خون فشار
 تفنگهای رعد آهنگ آتشیـن نفس را چون اژدهای دمان هر چهار طرف
 عرصه فیرها کردند - و همگنان از راه کمال دلاوری طبعی بمثابته باد مصرصر که
 بی محابا خود را بر آب و آتش میزنند رونروی توپ و تفنگ شده خویش را
 بر سر پلک کار رسانیدند - از سهم اوزقهای پی در پی ناوک کمانداران قدر انداز
 که مانند خیل اجل پریان هوا گرفته بود مرغ روح جمعی کثیر از آشیـان
 کالبدن و قفس بدن هردم رمیده پرواز می نمود - و از بیم ریزش تیر باران
 متواتر که مانند زلزله ابر بهاران در بارش بود جم غفیر مانند برگ خزان
 دیده از صدمه باد و باران بر خاک هلاک می افتادند -

ابیات

در رویه آن سپه برهم فتادند	در کینه بیکدیگر کشادند
ترنگ تیر و چاکاچاک شمشیر	دریده مغز پیل و زهره شیر
غریو کوس داده مرده را گوش	دماغ زندگان را برده از هوش

در عین این حال که از هر دو طرف جنگ ترازو شده معامله به نیروی سر پنجه و زور بازو افتاده بود دل‌آزان موافق و مخالف بر سر آن پله پایه قدر و مقدار دلیری یکدیگر می‌سنجیدند و یکه سواران معرکه آزادی با دل قوی سرگرم جنگ گشته دست و بازو بسر بازی و جان فشانی می‌کشودند فوجی از غنیمت غرور دل‌آزایی و تهور اسب برانگیخته بی اندیشه خود را بر سر پله کار رسانیدند. با آنکه در هر دفعه چندین دل‌آز کار طلب از معرکه سر فشانی و سر بازی جان بیرون نبرده سر می‌باختند اجل رسیده‌های دیگر از مشاهده این حال گرمی دیگر اندرخته خود را بمهلکه می‌انداختند - تا آنکه ظریف از بوی و سید عالم و سید اعظم و شیخ ولی از چپ و راست در آمده باوجودیکه مردم فایل همراه ایشان بر سر کار رسیده بودند داد و گیر داده جمعی از بی همتان را بضر و زور بیجا ساختند - و پا بر مدارج جانفشانی که فی الحقیقت معراج بهادریست نهاده معامله بجای رسانیدند که افواج چپ و راست و بوزو جا خالی نموده رو بهزیمت نهادند و خون حمیت هدر کرده و آبروی مردی بخاک ریخته اکثری تا ابر آباد عثمان نگرفتند - درین وقت عرصه کار بر مردم باقی مانده که عدد همه زیاده از سه هزار سوار نبود مانند مضیق حوصله تنگ طرفان تنگ فضا گردیده کار بآن کشید که از دراز نفسی ازدهای دمان ضریزن متنفسی در میدان جنگ بسلامت نماند - و همگنان دل از دست داده و دست از جد و جهد باز داشته بی سعی و تردد غنیمت خواستند از پیش بر خیزند - شاه تهمتن دل اسفندیار تن خدیو پلنگ صولت شیر سطوت عدو افکن باوجود چنین حال فتور را در اثنای هزیمت مذکور قطعاً در بنای رسوخ اندیشه فتح پیشه راه نداده عزم صایب دیگر باره برزور جزم آراسته همت بر عدو بفرمودی برگماشتند - و از سر ثبات قدم و نیروی قوی دلی در ساخت

معرکه جنگ باهنگ خونریز اهل ستیز رنگ قرار و درنگ ریخته لوی
 کینه کشی و سخت کوشی برافراشتند - و بنای پیکار بر رسوخ عزیمت
 . پایدار نهاده بنای شکست همگان را بدین دست استوار ساخته یکه تازان
 معرکه جلادت را سرگرم کار ساختند - و بامداد عون و مون ایزدی مستظهر
 و معتقد گشته بانفاق چندی از دلاوران قوی عزم پیکار طلب طلبگار برآمد
 مطلب گشته خلل در بنیان استقامت خصم انداختند -

ابیات

سواران تیغ برق افشان کشیدند هربران سر بسر دندان گزیدند
 خدنگ از سینه دل می کرد غارت کمان می کرد در ابرو اشارت
 سپاه شاه چون دریای جوشان چو ابر تند و چون تند خروشان
 درین مقام که سرپلّه تجلّد و جلادت و میزان پایه سنج مراتب شجاعت
 بود قوی نفسان رزم آزما مانند تفنگ از ته دل سرگرم جانفشانی
 و بسان سنان از میان جان سر راست جانستانی شده شرایط ممانعه
 و مدافعه چنانچه حق مقام بود بجا آوردند - و از جویبار سرشار شمشیر
 آبدار آب بر شعله آتش خیز غنیم زده ظریف و غیره را بضرب گرز و شمشیر
 بر زمین انداخته زنده دستگیر نمودند - قضا را در چنین وقت از نقاب
 حجاب غیب شاهد این لطیفه شریفه رو نمود که در حقیقت همان
 موجب فتح اولیای دولت و علّت کسر قلب اعداء شده مخالفان دم نقد
 از آن شگون بد نقد دل باختند - چه مراد کام و عبد الرحمن سلطان ولد
 نذر محمد خان که سرداران نامی لشکر غنیم بودند برهبری بخت داخل
 افواج منصور گشته شرف ملازمت اشرف دریافتند - شاه بساط روزگار از
 مدلول درآمد آیه اقبال فال مراد زده نزول سوره فتح در شان مستقبل
 احوال موکب اقبال یافته بنازگی بر سر کار رفتند - و برهمینوفی آن دو

بیدار بخت توپخانه غنیم را چپ داده با بهادران عساکر ظفر اثر که از غایت نهور ذاتی چون دم تیغ خود را بر دم تیغ میزدند بر صف مخالفان حمله آور گشته عرصه کارزار را کار نامه سام و رستم نمودند -

ابیات

ملک در جنبش آمد بر سر پیل بفر رستمی جوشنده چون نیل
روان شد پیل شه با سر فرازی بیک شه پیل برد از خصم بازی
بر آن سو تعبیه ز آندونه بشکست که مهره رانگان شد دست بر دست
وز آن جانب حریف از هر کرانه همی راند اسپ خود را خانه خانه
مبارز سرنگون از زمین همی گشت بدین سان بیدق از فرزین همی گشت
بساتن پیش شه گاندر گل آمیخت حریفش گوئیا مهره فرو ریخت

بالجمله بیابری نصرت آسمانی شکست عظیم بر لشکر غنیم افتاده سایر توپخانه و چند فیل باشیای دیگر در تصرف اولیای دولت قاهره درآمد - القصه بعد از روزی شدن فتح و نصرت نو باوقه بوستان سلطنت و بختیاری شاهزاده سلطان محمد و معظم خان را با بسی سرداران نامدار بتعاقب تعیین نموده پس از رسیدن خبر مفتوح شدن قلعه ماله آباد غره جمادی الاول سنه یک هزار و شصت و نه هجری از مکان مذکور مراجعت بمستقر الخلافه فرمودند - و شاهزاده و معظم خان کوچ بکوچ متوجه شده چون نزدیک براج محل رسیدند شاه شجاع الله وردی خان را که در ظاهر وسیله شکست او شده بود با یک پسر بقتل رسانید و از آب گنگ گزشت - و هر روز حق مقابله و مقاتله ادا نموده باوجود قنات جمعیت داد اقامت و مقاومت میداد تا آنکه بعد از دو سه ماه از هجوم افواج رعب و هراس تزلزل در بنیان تمکن شاهزاده سلطان محمد افتاده با شاه شجاع ابواب موافقت مفتوح ساخته بمطمنه دور از کار در شب تار از چنان دریای زحار

با چندی مخصوصیان بر زور قیچی از آب گذشته بسلطان شجاع پیوست -
روز دیگر سلطان شجاع مهربانی بسیار و عنایت بیشمار زیاده از توقع شاهزاده
بدرجه ظهور رسانیده بمصاهرت خویش عز امتیاز بخشید - و پس از آن باتفاق
یکدیگر رو بعرضه مضاف آورده بقوت و قدرت تمام هر روز هنگامه آزادی نبرد
می گشتند و جلو ریز بعرضه ستیز رو آورده بی محابا خود را بر آب و آتش
میزدند - سردار متانت شعار یعنی معظم خان که بارها پیکار دیده و تیغ
و سنان بر مردان و مرد انگنان آزموده درین مقام نیز مانند کوه ثابت م
بر جای خود استوار مانده از صدمه آن دو شاهزاده اصلاً از جا در نیامد -
و بنابر تحریک عرق نسبت نسبی بحضرت کوثر غیر از قرار بمجرب رسیدن
بر سر پله شجاعت از لای جناب اسد للّهی بکار برده هر مرتبه که غنیم
بهیئت اجتماعی حمله آور می گشت باتفاق جمعی از دلاوران قوی عزم
خلل در بنیان استقامت خصم انداخته چون اندیشه ایشان پاشان و پریشان
می ساخت - تا آنکه چندین مرتبه تردهای نمایان و دستبردهای شایان
از طرفین بمیان آمده گروهی انبوه در عرصه مضاف افتادند - و بسبب
در آمد موسم برسات و بکار آمدن مردم بسیار و متفرق شدن شاه شجاع
بستوه آمده از مجادله نومییدی اندرخت - درین اثناء بادشاهزاده
سلطان محمد بتقریبی از شاه شجاع متوهم شده بذحویه ازین جا رفته بود
بهمان دستور از آنجا باز آمده در خیمه اسلام خان نزول نمود - شاه شجاع
بعد از اطلاع برین معنی بی اختیار با بعضی از خواتین و چهل و پنجاه
نفر از نوکوان وفا سرشت کشتی سوار بصوب مکه روانه شده تا الیوم که سال
هزار و هشتاد و یک هجریست هیچکس از حیات و ممات و جا و مکان
مقرر او نشان نمی دهد و اصلاً ظاهر نیست که در کدام سر زمین هانیم
و سر گردان است یا از کومکیان ملک عدم گشته - حسب التجویز

معظم خان فدائی خان سلطان محمد را بعنوان نظر بند پالکی سوار
 بشاهجهان آباد رسانید - چون این حرکت ناشایست از سلطان محمد
 مدکور خلاف مرضی اشرف بوقوع آمده موجب کمال گوانی خاطر فیض
 مظاهر گشته بود حسب الحکم معالی در قلعه نورگده مقید و محبوس
 گشت *

کفون حقیقت توجه آن آفتاب سپهر نیک اخترب و سعد اکبر برج
 سروری بصوب دار ابرکت اجمیر نگاشته خامه بیان می گردد که چون حرکت
 ناشایسته راجه جسونت سنکه که در عین وقت کار که هنگام جوهر نمائی
 گوهر مردی و مردانگی بود باعث کسر شان هواخواهان و فتح باب
 مقصود بداندیشی شده و بسبب این کوتاهی و تقصیر که بذنبی جرانی
 ازو بظهور رسیده سرمایه چیره دستی غنیمت افزوده و مایه خیره چشمی خصم
 گردیده بود بعد از ظفر یافتن اولیای دولت و هزیمت شاه شجاع
 و مراجعت مومکب همایون باکبر آباد حکم والا بشرف نفل پدوست که
 عساکر بحر امواج متوجه آن دیار گشته پیدایش سوء ادب و دراز کردن پای
 جرأت از حد گلیم کوتاه خویش راجه مذکور را گوش نرفته آنچنان مالش
 دهند که باعث عبرت دیگران گردد - راجه بعد از اطلاع بر اراده اشرف
 تاب مقاومت باحکام آسمانی و تائید ربانی در خود ندیده از روی کمال
 اضطراب و اغطراب معتبران خود را نزد بادشاهزاده محمد دارا شکوه که
 پس از فرار او باحمدآباد رسیده هنوز از تاب آفتاب حوادث و رفج تردد
 راه ریگ بوم در سایه آرام نفس راست نکرده خود را جمع نیارده بود
 فرستاده طلب کرمک خود نمود - و بوسیله عرایض نیاز آمیز حسن اعتقاد را
 در لباس افشای ارادت باطنی و شعار هواخواهی جلوه داده در باب زود
 رسیدن مبالغه و العاج از حد گزرانید - آن صدر نشین بساط ناگامی که

بحیله بازی سپهر دغا باز مهر اقبالش در شاه مات بلا و حیرت افتاده ماند
 پرگار سرگشته وادی ابدار بود بمجرد وصول عرایض ارادت مشحون خواهش
 او را بصدق اعتقاد مقرون دانسته بی تهیه اسباب پیش رفت کار و عدم
 مصالح جنگ بمهمیز آتش انگیز عجالت نگار سبک خیز سرعت را
 برانگیخته متوجه اجمیر گردید و غافل از آنکه هنوز فلک را دل از دل آزاری
 سیر نگشته داعیه برهم زدگی و سرکوبی دیگر در خاطر است که بانقمام یک
 لحظه سرخوشی آرزو صد گرانی ناکامی پیش رو آرد - مجمل حضرت
 خلافت مرتبت بعد از اطلاع برین معنی که بادشاهزاده محمد دارا شکوه
 بعد و پیمان آن سست عهد که بایمان ملت هندوی مؤکد نموده بود
 اطمینان قلب و امنیت خاطر اندوخته نزدیک بمملکت او رسیده
 بی توقف همعنان عون و صون جناب پروردگار بآن صوب کوچ فرمودند -
 و همین که سرادق عز و جلال برو بوم آن دیار را در خیمه و خرگاه خیل
 اقبال فرو گرفت فرمان تهدید از روی کمال تهریب و اندرز مشتملبر انواع
 عتاب و خطاب و بعضی مقدمات عنایت آمیز بنام راجه شرف صدر
 یافت - آن پیمان گسل بمجرد وصول فرمان عالیشان و آگهی بمضمون آن
 بغایت سراسیمه گشته بسرعت بخت برگشته از دارا شکوه برگشته بسوی
 وطن خود راهی گردید و بوسیله شفاعت میرزا راجه جیسنگه که برهمزن
 جمعیت دارا شکوه گردیده این منصوبه درمیان آورده بود از در اظهار
 اطاعت و پذیرفتن مراسم طاعت در آمد و بدست آویز خجالت و ندامت
 عرضداشت نیاز آمیز در باب اعفای زلالت جرائم خویش فرستاده درخواست
 امان جان و حفظ ناموس و مال خود نمود - خدیو جهان و مالک رقاب
 دوران که از غایت حلم و نکو کاری مرآت و احسان باوجود گناه عظیم
 بندگان با همگان در مقام مسامحه و مساهله اند اصل بیروشیهای او را که

از لغزش کم خردی و بیدانسی ناشی شده بود بنظر انتقام در نیاروده و قطعاً در مقام مکانات و پاداش معاضی بی پایان او در نیامده بعلی صوبه داری احمدآباد و صدور فرمان عالی شان متضمن بر قول و عهد و خلعت خاصه سرافراز نموده مقرر فرمودند که بی آنکه شرف ملازمت لازم البرکت در یابد از همان راه متوجه آنصوب گردد - و پس از آنکه بدلائل فسخ عزیمت آن رجیم معلوم شاهزاده دارا شکوه گردید و از رنگ آمیزی نیرنگ قضا معامله رنگی دیگر بر کرده وسائل کامیابی برنگ موانع جلوه گر شد و از بازیچه‌های روزگار منصوبه ساز این گونه صور بر روی کار آمده اسباب مقصود در عقد تعویق و درجه تسویف رو نمود ازین سفر ملامت اثر و حرکت بی برکت در محیط حیرت فرو رفته از وسط حوادث رخت بساحل نجات انگندن محال دانست و مانند مرکز پابند هائیه این بلای ناگهانی گشته بر آمدن از آن مهلکه دشوار انگاشت لاجار بتقدیر قادر قوی رضا داده بفرمان مقدر کن فکان سر نهاده کمر همت قائم بست - و تا سه روز هنگام جنگ بدر از نفسی نوپ و تفنگ گرم داشته باوجود هجوم افواج بحر امواج اضطراب و بی طاقتی را در بنای استقامت و استقلال راه نداد - آخر روز چهارم باشاره شاهنواز خان که نظر بملاحظه حال و مآل پا از فاعاقبت اندیشی کشیده و بدست آویز ارادت نهانی باطنی ابواب دارالامن سلامت و عاقبت بروی روزگار خویش کشاده از جمله بندگان درست اعتقاد بود شیخ میر و میرزا راجه و دلیر خان باعضاد همدستی یکدیگر یکدل شده رخ بکارزار ملچار او نهادند - و پس از وصول بمقصد اراده پیش پیش نهاد همت ساخته خان یکرنگ دو رو را که از آن جانب هم موفق بصدر خدمتی نشده مفت زر کیسه خود بدر نموده در وهله اول بزخم پیکان جانگزی رهگرایی سیر آنجهانی نمودند - و بباد حمله صرصر

اثر در یک دم دمار از روزگار هم‌راهانش که مطلقاً دست به یراق نبرده
امان خواه رو بگریز نهاند بر آورده گرد از خرمن حیات شان بر انگیزند -
و جمعی دیگر از فرقه تفرقه اثر را که از سطوت صدمه سخت بهادران
پراگنده شده باز بر سر ملج‌ها جمع شده بودند بضر و زور پاشان و پریشان
ساخه اکثری را راه‌گرای وادی نیستی ساختند - * بیت *

گشت از دو طرف روانه شمشیر آویخت بحمله شیر با ش

می کرد سنان بچشم باریک جاسوسی سینهای تاریک

ابروی کمان کرشمه انگیز نازک بکشش چو غمزه تیز

دارا شکوه از مشاهده این حال با جمعی قلیل با دلی قوی و پیشانی
کشاده بر سر قتال و جدال آمده هم‌راهان را هم گرم داد و ستد جان و
سودجوی روح و روان نمود و باوجود بیم‌دلی، شوق و انصار و نفاق و تزویر
ارباب روزگار رزم رستم‌انه بجا آورده بضر بر پنجه مریدی و نیروی بازوی
دلیری کام خاطر از هم نبرد خود گرفت - و در چنین مقام که طوفان آتش
بجوش آمده ازدهای ضربزن و نهنگ تفنگ عالمی را بدام می کشید
بی ملاحظه اندیشه هلاک عرصه پیکار را کارستانی نموده داد مقابله
و مجادله داد - قضا را از کم فرصتهای روزگار در عین گرمی هنگام کار
شین می‌ریخت جانگزی تیر مار جهنده تفنگ مرتبه سر افزای شهادت
یافته جان را نثار راه ولی نعمت حقیقی نمود و درین مقام که ادای حق
مقام تربیت بسیار بجا بود خود را در راه ارادت در باخته چهره مردانگی
بسرخروئی دارین بر افروخت - دلیر خان و غیره خود را بمدد آن مرحوم
رسانیده بازمی عرصه پیکار را قائم داشتند و تا غروب آفتاب از هر دو سو بهادران
رزم جو که مانند هژیران تند خو از سر پنجه زبردستی تیغهای مرد افکن
جزو بدن داشتند پنجه در پنجه افکنده پایه شجاعت و مقدار یکدیگر می

سنبجیدند - چون در عن آویزش و آمیزش طرفین ظلمت جهان را مسخّر کرد و سپهر سیاه دل دیوان ظلم ترتیب داده بر مسند انتقام مظلومان بنفشست معامله از کمن کشائی و کمان کشی بشمشیرزنی و خصم انگنی جنگ مغلوبه کشید و در اثنای بد و خورد از موافق و منافق فرقی بمیان نموده آشنا و بیگانه معلوم نمی شد *

دارا شکوه از بد دلای همراهان خود را بنامردی در باخته فکر گریز در پیش داشته لا علاج شده آهنگ سر بدر بردن نمود و از بیچارگی نقاره و میل و خزانه و سایر اسباب دولت و حشم جا بجا گزاشته با سائر مردم محل از چنان محومه سلامت بیرون رفت - بامدادان که سلسله جمعیت انجمن انجم از هم پاشید و ثوابت و سیار هر یک بخت خود بگوشه انزوا بردند سر رشته صحبت طرفین از هم گسسته لشکرها مانند بنات الفعش متفرق گردید - شاه عدو بند کشور کشای شدیانه فتح بلند آوازه ساخته از سرادق جاه و جلال رو بعمارات اجمیر آورده پیش از داخل شدن دولت خانه بشکر وصول این فتح مبین بزیارت خواجه معین الدین و الدنیا شتافته در آن مکان میمنت نشان فراوان سجادات نیاز بدرگاه منعم متوائی الاحسان بجا آوردند و سایر سران لشکر را که حسن خدمت شان مستحسن و مساعی جمیل آنها مشکور و مبرور افتاده بود بگوناگون عنایت خورسند ساخته بر کام خاطر فیروز ساختند - چون از صفحات صحایف اعمال و جراید احوال دارا شکوه که عنوان ناکامی و محرومی از مقاصد داشت آیات رهن و ضعف طالع مطالعه نمودند لاجرم بجهت یکسو کردن معامله او میرزا راجه را بانعام اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره و یک لک روپیه نقد نوازش نموده با بهادر خان و غیره امرا بتقدیم خدمت تعاقب مختص و مرخص ساختند *

گرفتار شدن شاهزاده محمد دارا شکوه از بی مہری، فلک جفا کار

آفریدگار عالم هرکرا از روز ازل فیروزی نصیب و فتح روزی مخلوق
می گرداند کار کشایان عالم بالا ابواب سعادت و بهروزی برری روزگارش مفتوح.
ساخته ساعت بساعت بشارت فتوحات تازه و فیوضات بی اندازه بار میدهند
و اسباب جهانگیری و جهانبانی و مصالح عدو بندی و کشور ستانی برای او
آماده ساخته در هر حال بشاهراه مقصود دلالت می نمایند چنانچه
بسیار جنبانی اقبال بهر طرف که رو آورد به نیروی تأییدات آسمانی آن کار
سرانجام درست یافته حسب الاستدعالی مدعا بر آید و بهر جانب که
لوی آهنگ بر افرازد عزیمتش هم اثر عزایم سوز کرام گشته دولت و ظفر
باستقبالش آید - شاهد این حال و گواہ صدق این مقال انعطاف غلظ
و انصراف موکب اقبالست از اجمیر بسوی مستقر سربر عز و جلال اعنی
دار الخلافۃ شاهجهان آباد و وزود اشرف در آن خطۃ مقدسه مبارک - چون
بیست و چهارم رمضان المبارک سنه یک هزار و شصت و نه هجری بجهت
جلوس همایون آن شہسوار عرصه وجود و صاحب طالع مسعود بر سریر
گوهر نگار ساعت سعید مقرر شده بود سامان طرازان کارخانجات سلطنت
بدریاست وقت مامور شدند و صحن بارگاه فلک پایگاه را بانواع فروش
بو قلمون و بساطهای گوناگون زیب و زینت دیگر داده در و دیوار
و سقف و ستون را در پرند چینی و خطائی و مخمل زر دوزی فرنگ
و دیبای رومی گرفتند - چون آن وقت در رسید آفتاب روی زمین
یعنی سایه مرحمت جهان آفرین نشیمن سربر خلافت مصیر را از
پرتو تعویذ اشرف روکش شرف محمل حمل ساخته از برکت حضور

فايض الفور رونق ديگر بر آرايش دولت خانه والا افزودند و در همان ساعت مسعود خطبه را بنام نامي بلند آوازه و سکه را باسم سامي نام بردار شهرت گردانيدند - و بشکر اين موهبت عظيم و لطف جسيم منعم عيم الانفال بجهت گاميابي صغير و کبير و غني و فقير حکم فرمودند که از تاريخ مذکور تا عيد الضحى دو نيم ماه بساط دولت بهمين دستور مفروش و اسپک و شاميانه منصوب بوده لوازم جشن و سرور بميلان مي آمده باشد تا عموم خلایق ببرکت انعام عام خداوند انام از منت عطا و تمنا بي نياز گشته در عيش آباد بکام دل رسند و قاف تا قاف آفاق را آوازه مکارم و مغاخر بي اندازه فرو گرفته ناکامي در دنيا کامگار گردد - و بحسب اتفاق در عين گرمي اين هنگامه سور و سرور و کامروائي فيض حضور خبر گرفتار شدن دارا شکوه نشاء خرمي والا حضرت دوبالا نموده مسرت بر مسرت افزود و شاهد اين لطيفه شريفه از نقاب حجاب رو نموده خاطر مقدس را بخيرمي جاويد بر آمود -

* ابیات *

خدا هر کرا کامگار آفريد کند بهر او قفل کار کلید

بهر کار نصرت بود يار او خدا ساز گردد همه کار او

ازو حکم طاعت ز چرخ برون وزو عزم و فتح از جهان آفرين

چگونگي وقوع اين سانحه دولت افروز بدین آئين است که چون آن گرفتار حوادث روزگار در پساتهای طويل علی الخصوص هنگام فرار اين بار بنابر فقدان بار بردار اکثر اموال و گنجهای مالا مال جا بجا گزاشته بيشتر بتصرف اولیای دولت پاندار و کمتر بتاراج زمينداران آن بر و بوم داده براه ولايت جام و بهاره رو بجانب تنه نهاد و اراده نمود که بعد از عبور آب بهکم در کمال استعجال مرحله پيما شده برای بسر بردن آيام ناکامي خود را

بنواهی قندهار رساند و در لباس بهائت پناه بوالی ایران جسته
اگر از همراهی وقت فرصتی و از مساعدت روزگار رخصتی یابد آرزوی
مکنون زوایای سینه بر آورده بدین وسیله شاهد مرادی که پیش نهاد
همت داشت بیابد - حسب الحکم اشرف بهادران جنود فیروزی آموذ نیز همه
جا بر اثر او راهی شده بآهنگ یک رو کردن کار از روی عجلت تمام رو براه
سرعت می نهادند و بجهت پیش رفت کار در طی مسافت روز از شب
و شب از روز باز نشناخته مراسم تعاقب چنانچه باید بجای می آوردند - اتفاقاً
در ضمن این مایه تغییرات احوال که بسبب یساق شاق و تدریهای دشوار
و حرکات عنیفه که در طی اسفار و متاعب صعبه و عقبات مشکله پیش
می آید و مجال توقف محال بود بحسب نصیب کوفت صعب طاری
احوال مستوره سراجۀ عزّت مخدّۀ سراق عفت زوجۀ مطهره آن والا نس
گرامی حسب که از کمال خدمت گزاری و پرستاری در شادی و غم و عافیت
و الم و سفر و حضر همدم دمساز و محرم همراز بود گشته به هم نشینی
حور عین و صدر گزینی قصور بهشت برینش رسانید - و بنابر وقوع کمال
الفت و مودّت و اتفاق نهایت انس و محبت کمال بی طاقبتی و بیقراری
در استقامت حال شاهزاده راه یافته کلفت و کدورت این غم یکبار از پا
در آورد و مصیبتی بزرگ و اندوهی سترگ وارد و قش گردیده بگرداب
حیرت فرو برد - باوجود این مایه کلفت و پریشانی و آن پایه کدورت
و سرگردانی رحلت نمودن حلیله ارجمند و همدم دلپذیر سربار جمیع
آزار گشته بدان مثابه خداگیر شد که عذاب اختیار گیرائی از دست و قوت
روائی یکبارگی از پایش رفت چنانچه از غایت درد معنی هلاک
بنظرش مصور شده هر لحظه صورت اجل معجل در آئینه معائنۀ احوال
مشاهده می نمود - و مدهوش وار زمام اختیار و خویشی داری از

دست اقتدار داده هر روز بقدر قوت مسافتی پی سپر می کرد و با دلی
 سوگوار و دیده اشکبار وداع صبر و قرار نموده و خیر باد سلطنت و سایر
 آرزوها گفته قدمی برآه می نهاد - و باین حال بصدد مدد و علت
 بیگسی به بلبله جلیله ملاحظه موکب اقبال که همه جا چون سایه بدنبال
 بود بدرد پی درمان گرفتار گشته بهر که پناه می آورد قاصد جان و مالش
 می گردید حتی در گل زمینی که مامن خویش انگاشته نفسی درو آرمید
 در دم خار نومیدی از در و دیوار در دیده حرمانش می خلید - چون
 خواست الهی بر آن رفته و اقتضای قضا آن بود که باوجود این پریشانی
 از رزق مقسوم و وجه معلوم نیز بی بهره گردد و از جابه و مال
 و جان حرمان نصیب افتاده در آخر امر ببلای زندان نیز دوچار شود
 لاجرم از نامساعدی وقت آماج طعن دوست و دشمن بل مرقع
 سر زنش خویشتن گشته بهر سو که شتافت رو نیافت و بکمال
 دشمن گامی در عین ابتلای غم مفارقت یگانه مونس غمگسار بانواع بلای
 آسمانی نیز مبتلا گردیده محفل نرحم هیچکس نگشت تا آنکه از
 ایلفاهای پی در پی کوفته شده سوارانش از کار و چارپایانش از رفتار
 باز ماندند - و به لحد کوب هجوم حوادث روزگار پامال دستبرد آفات
 لیل و نهار گشته با جهان جهان سرگشتگی و عالم عالم بخت برگشتگی
 افتان و خیزان خود را بسرحد دهار رسانید - از آن جا که کار بر سرش افتاده
 آهام دولتش بیابان رسیده بود و چاره گری سعی سودی و اصلاح امید بهبودی
 نداشت لاجرم آخر کار رفتار بی خودانه اش بیکبار بعنان کشی زندان افتاده
 بقرار داد اقامت روزی چند در آن مکان باعتماد جیون زمیندار آنجا که
 مرهون احسان و ممنون نوازش بی پایان آن عالی جذاب بود از
 سر کوچ در گزشت و از نه دل از حب جابه و مال برخاسته همراهان بیوفا را

میان مرافقت و جدائی مختار ساخت - خدا نگاهدارد از گزند روزگار و چشم بد ادبار که چون شامل حال کسی گردد در هیچ حال سر از دنبال او بر نداشته در همه جا همراه باشد - و ایزد تعالی امان دهد از واژونی بخت و بی مددی اقبال که هرگاه معیط روز و روزگار کسی گردد مادام که گرد از بزیاد و دود از نهادهش بر نیارد دسبت ازو بر ندارد - * ابیات *

اگر چرخ و فلک در روزگار است همه یار اند تا بخت تو یار است
 دمی کادبار دامنگیر گردد دم عیسی دم شمشیر گردد
 بر نعت گر نماید خود نمائی فتد در خاک چون تیر هوائی
 همه اسباب جاه و ملک و مالش وسائل گردد از بهر زوالش
 اگر بر بستر راحت شود یار به پهلویش گل راحت شود خار
 جیون زمیندار مذکور که شیوه بد نهادی در نهاد طبعش بودیعت نهاده
 بودند . بامید ترقی تازه چشم از حقوق و نوازش دیرینه آن عالی مکان
 پوشیده و باتفاق فرقه صحرا نشینان که گرگان آن سرزمین و راهزنان آن
 برو بوم بودند چون اخوان الزمان آن عزیز یوسف مصر بیکسی را تنها
 یافته به بدترین وجهی و اقبیح ترین روشی دستگیر ساختند - و دور آن
 مرکز دائره حوادث روزگار را که ادبار سر بدنبالش نهاده در باب اهتمام
 تعاقب از بهادران موکب اقبال پایی کمی نداشت فرو گرفته خبر نزد
 بهادر خان فرستاد - چون شان این فتح نمایان عظیم تر از آن بود که در مدت
 قلیل از چاره گری سعی و تدبیر از پیش رود و چنین نصرت نمایان
 بی مددگاری ناپدید آسمانی در لباس ترکناز رو دهد بنابراین همگنان
 از فوز این نعمت غیر مترقب اتفاقی که همانا از دستبازی اقبال /
 خدیو روزگار با تاثیر دامان کشی وقت رو داده بود مشغوف شده رو براه

نهادند - و هنگام طلوع طلیمه بامداد مانند قضای آسمانی ناگهان بر سر منزل آن خون گشته ریخته و با اهل و عیال مقید نموده متوجه درگاه آسمان جاه گشتند و حقیقت این فتح مبین که بی دستیاری کوشش بمحض اقبال آسمانی دست داده بود در طی عرضداشت بیایه سرب خلافت مصیر عرض داشتند - بادشاه فلک جاه از اطلاع این حقیقت شکر و سپاس منتهی بی منتهی بدرگاه و اذهب بی غنت و جواد بی منت ادا نموده از زوی شگون برسم معهود امر بنوازش شادیا نه و ققاره فرمودند - ارکان دولت و اعیان حضرت مراسم تهنیت ادا نموده تسلیمات مبارکباد بجا آوردند *

درین مقام که جای عبرت است خامه سر بر سر حق گزار نهاد
بر آن سر است که حرفی چند از کیفیت رسیدن آن والا گهر بدار الخلافه
شاهجهان آباد بنگارش آورده از طول سخن نیندیشیده و برخی به پهنای
رفته بتحریر قصه حالش خون سیاه از دیده فلم بتراوش آورد *

آوردن شاهزاده محمد دارا شکوه از نواحی
سکر و فیل سوار گزرائیدن از میان
بازار دار الخلافه شاهجهان آباد
و بودن بخضر آباد

چون آن مهر سپهر سلطنت و بزرگواری را که بکسوف ناکامی گرفتار
شده در ماتم دولت و بغت لباس آسمانی در برداشت بدار الخلافه
رسانیدند و آن ماه اوج عزت و نامداری را که بکسوف بد فرجامی دو چار
گشته هر نفس دل بامید و بیم در می باخت بکسوف خاکستری بشهر
در آوردند از مشاهده این حال که آن سر حدیقه اقبال از بیداد سپهر

ستمگر هنگام عبور از میان شهر مانند شاخ شکسته با طبع ناشگفته و نم از
 نهادش رفته سر خجالت بر نمی داشت چار بازار گیتی از رونق و رواج
 افتاده رنگ کار بروی گلشن روزگار شکست - و از معاینه این احوال که آن
 رنگین گل ریاض عزت و اجلال از بد عهده عهد جفا گستر بهم آغوشی
 حسرت برنگ غنچه از کهن باغ زمانه دامن کشیده نظر بهیچ جانب نمی
 انداخت سپهر سفاک چون خم نیل بجوش آمده از کرده خود
 پشیمان گشت - درین وقت که مدت کامرانی آن شایسته مسند دولت
 جاودانی بانها رسیده نوبت رنج ناگهانی در آمد و اندیشه غم بر قصد
 جمعیت پیشی گرفته راه نزول حوادث آسمانی یکبار بر آن مظلوم کشاده
 گردید فلک بی مهر نظر بر عجز و افتادگی و شکسته بالی و پریشان حالی
 آن سرور نینداخته بآئین جفا کاران رسوم و آداب جلادی بظهور رسانید -
 سبحان الله این چه مکان حیرت افزاست که باوجود این همه دلفریبی
 و رنگ افروزی گل عیش از بوستانش کسی نچیده و نظارگیان ظاهر پرست
 را هنگام تفرج بجز خار اندوه در دل و دیده آرزو نخلیده - تمنای تماشای
 گلهای نگارنش که بیقراری و ناپایداری از رنگ آن نمودار است ریشه محبت
 در بر و بوم دلها دوانیده همه را فریفته نیرنگ خود دارد - و طراوت عارضی
 نقش وجودش که مانند نقش حجاب بر روی آب وابسته بیاد است اهل
 عالم را بچه طول امل گرفتار ساخته شاخ بشاخ میدواند - همه از بیخردی
 غافل از آنکه گزند عین الکمال عدم همه وقت در دنبال است و این
 هستی موهوم با سائر آرزو و آمال در معرض فنا و زوال - نه نعمتش پائدار
 است و نه راحتش برقرار - از خنده گل و فایاد بلبل کیفیت این راز عیانست
 و از رنگ گلشن و نیرنگ چمن حقیقت این معنی بمیان که نشای
 نشاط این موطن فرح و انبساط که حسن لطافت روحانی در آن بکار

نرفته و بنظر فریبی نزهت آباد فراغ خاطر شاد ارباب غفلت گشته
انگیخته خمار غم اذجامی است و شیرینی مرادش آمیخته زهر هلاهل
ناگامی - کسی چه داند که این گنبد نیلگون و این خرگاه منقش
که سرکوب جهان و محیط نقطه ارض است چرا در هر آنی گوناگون نقشهای
بدیع نمودار ساخته عقل دانا را از مشاهده آن در روطه حیرت می افکند -
و در هر زمانی لعبتی چند از پرده خفا بعالم ظهور فرستاده فکر معنی رسل
را معهود ریافت آن میکند - گاه یکی را بموصل مرام چون گل از نسیم مهر
سرشار خنده نشاط میگرداند و گاه دیگری را بدر ناکامی چون بلبل
چشمه چشمه خون از دیده می راند *

رحلت بادشاهزاده محمد دارا شکوه ازین
جهان بی مدار بدار النعم ابدی و جوار
رحمت ایزدی و کشتن بادشاهزاده محمد
مراد بخش بفتوی قاضی گوالیار
و فرستادن سلطان سلیمان شکوه
و شاهزاده سلطان محمد بقلعه
گوالیار و خورائیدن کوکنار
و درگزشتن شاهزاده سلیمان
شکوه باجل طبعی

درین دیر دیرین بقای ابد خدای جهان آفرین را سرور
کسی کی درین دیر دارد بیداد که کی بود دارا کجا کیباید

چو جاوید گیتی نماند بکس * جهانان جهان آفرین است و بس
 چنین داند آنکو خدا بنده است * که گیتی بگیتی گزارنده است
 کلک حقایق نگار و قلم واقعه گزار کیفیت روانه شدن شاهزاده محمد دارا شکوه
 بعالم بقا بدین نمط در ساک تحریر می کشد که چون آن گرفتار پنجه تقدیر
 و مرکز دائره الم ناگزیر که خورشید عمویش مشرف بر غروب گشته و کوكب
 اقبالش بهبوط و بال فرو رفته بود مانند پرگار بگرد محیط نقطه خلافت بر آمده
 با جهان جهان سرگشتگی و عالم عالم بخت برگشتگی در فراگاه گزر
 خواجه خضر رسیده باقتضای قضا گردن بطوق رضا داده در کنج آن مکان
 خونفشان مانند آب حیات در قید ظلمات نفسی چند آرמיד از امهات سفلی
 پیامش آمده و از آبابی علوی سلامش رسیده از دریانت گرمی رتبه
 شهادت و ادراک این درجه والای سعادت آگاه ساخت - اگرچه بحسب
 ظاهر مانند خردوران کار آگاه بصدمة قدر از جا نرفته خود را بقضا
 تسلیم نمود و بشدت دریانت آن درجات عالی و مراتب والا از خود بر نیامده
 منتظر دعوت داعی حق بود اما فی الحقیقت حجاب هوش و پرده چشم
 و گوش در انداخته جان مشتاقش بتماشای جمال جهان آرای واحد
 بینظیر از تن بیرون رفته و بخیال آشنا رؤیای مرآت الحقیقت وحدت وجود رو
 از آینه کثرت نمی شهود بر تافته در نظر ظاهر بینان نمودی
 بر روی کار و مثالی بر صفحه اعتبار مانده بود چون وقت گزشتن از جهان
 زود گز شد و هنگام وقوع واقعه ناگزیر در رسید اختر از غایت حسرت بصورت
 خنجر در سینه فلک نمودار گشت و مهر از غم این مصیبت در ظلمت
 حجاب فرو رفت و سلامت حال و استقامت مأل از دار دنیا رخت بسته
 ستیزه گردون دود از فهاد جان جهان بر آورد و افواج تیره دل شب پنجشنبه
 بیست و دوم ذی حجه سنه هزار و شصت و نه هجری شامیانه نیلفام ظلام

بر فضای انجمن خاص و عام جهان کشیده از چهار جهت دامن این
 لاجوردی خدگه فروهشت - و سرادق قیروگون بر دوز دائره افق نصب کرده قاف
 قاف قیروان عالم را احاطه نموده مؤکلان قاهر بصورت هولناک از در آمده
 قصد ازاله حیات آن رفیع الدرجات نمودند - و اراده اعدام آن بیکر نو آئین که
 ید قدرت شامله آنرا بسالهای دراز ساخته بود بمیان آورده خنجر بر گلوئی
 نازنینش کشیدند - سبک خرامی آن تازه گل گلشن سلطنت و کامرانی
 از بوستان عمر و جوانی با آن همه حسرت و نگرانی گلستان روزگار را پیرایه
 خزان داد - و گزشتن آن عمر عزیز حضرت صاحبقرانی از دولت و زندگانی
 با آن همه بیچارگی و حیرانی باز اندوه جاردانی بر دلها نهاد - * ابیات *

بنی کاسیب گل بودی در یغش * فلک بین تا چسان زد زخم تیغش
 سپرمی کرد خورشید از تن خویش * ولی تقدیر یکسو کردش از پیش
 کند تیغ قضا چون قطع امید * نه مه داند سپر گشتن نه خورشید
 فضا گامد ز بهرش ز آسمان زیر * قلم چون رفته بودش راند شمشیر
 مجمله چون آن زیب مجموعه عزت که موج خونش خاک را در چمن لاله
 گرفته چهره بخون شهادت رنگین ساخته ماند گل با سینۀ صد چاک از
 چمن دنیا رحلت نمود با همان لباسی که در بر داشت آورده در روضه
 حضرت جدت آشیانی همایون بادشاه مدفون ساختند - قلم قدرت و خامه
 تقدیر بخون آن شهید مضمون فاعقبوا یا اولی الابصار بر کتابه پیش طاق
 روزگار نگاشته سرمایه عبرت بارباب خبرت داد - چون بیان این واقعه
 بر لوحه زبان خلایق در صورت گزارش جریان یافت و خصوصیات احوال
 ایام حادثه زلی و صدور این امور عبرت نمایی الم انتماء در مرآت الحقایق
 باطن آگاه اعلیٰ حضرت کما هو الواقع پرتو انداخت ازین جهت که
 معامله باختیار آن حضرت نبود از کمال ملال و هجوم اندوه بستوه آمده

هر لحظه صورت اجل معجل در آنکه معاينه احوال برای العین میدیدند و هر نفس بسکرات دوچار گشته بخون دل رخسار افروز بخت می گردیدند - از آن رو که بلا بیشتر متوجه اهل مفاست و رفیع و عنا همواره نصیب اهل صفت و ذکا چنانچه قیاس این حال از احوال انبیا پیدا ست و تصور این معنی از پیش آمد اوقات اولیا هویدا فلک بی مهر کفایت باین جسارت نکرده چندین داغ دیگر بر دل و جگر آن حضرت نهاد و بلا فصل درد بر درد افزوده سیل خون از دیده مبارک آن حضرت کشاد - یعنی درین ایام میرزا راجه جی سنگه به تنبیه نصایح هوش افزا زمیندار سری نگر را از گران خواب بیهوشی بیدار ساخته پیغام داد که اگر می خواهد که بنیاد دولتش از تند باد سطوت قهرمان قهر و صدمه صرصر صولت اولیای دولت از پا در نیاید شاهزاده سلیمان شکوه را بهر نوع که داند روانه حضور نماید - زمیندار مذکور نظر بجانب تعظیم مرسل نموده کما ینبغي تکریم فرستاده بجا آورد و در قبول فرموده ایستادگی ننموده آن شاهزاده را مقید و مسلسل مصحوب پسر خود بدرگاه عالم پناه فرستاد - حضرت خاقان گیتی ستان بعد از در روز او را بحضور طلبیده دیدند و فردای آن با بادشاهزاده عالی قدر سلطان محمد روانه گوالیار نموده برای هر کدام خوراندن کوکزار مقرر فرمودند - چون عقل باصلاح فاسد و رفع مفاسد حکم می فرماید و مفتی شرع ارتکاب ضرر خاص بجهت اکتساب نفع عام تجویز می نماید لاجرم پسران علی نقی را که مدعی خون پدر بودند همراه خواجه بهول بگوالیار فرستاده بدو امر فرمودند که بعد از ثبوت شرعی مراد بغش را بفصل رسانند - چون مدعیان در آن جا رسیده بحضور قاضی گوالیار گشت و گوی آغاز نهادند شاهزاده مجیب گشته بر زبان آورد که اگر حضرت خلافت مرتبت پاس عهد و وفا بموعود در نظر داشته

از خوں این نامراد می گزشتند نقصان بدولت و سلطنت والا نداشت .
 اگر خواة نا خواة توجه اشرف مصروف برین است که وجود بی سواد
 این ضعیف در میان نباشد مواجهه باین قسم مردم کم مایه چه لطف دارند
 هر چه می خواهند بکنند - آنگاه باشاره قائمی آخر روز چهارشنبه بیست
 و یکم ربیع الثانی سنه یک هزار و هفتاد هجری در نفر چيله بدو زخم
 شمشیر آن شاهزاده رفیع الشان را از تنگنای ساحت زندان نجات داده
 جسدش را بقلعه گوالیار بخاک امانت سپردند - و بتاریخ یازدهم شوال سنه
 یک هزار و هفتاد و دو هجری در سن سی سالگی سلطان سلیمان شکوه نیز
 بسعی محافظان از مطمونه زندان بغراختنای عالم بقا انتقال نموده باجل
 طبیعی در گزشتنه متصل شاهزاده مراد بخش مدفون شد - الحمد لله که
 باوجود اصلیت این مایه عین الکمال که نسبت به بندگان اعلیٰ حضرت وقوع
 یافته و می یابد بروفق مرغیات الهی راضی بقضای یزدانی بوده سر رشته
 صبر و شکر هیچ گاه از دست ندادند و تا دم واپسین و نفس آخرین کشته
 روزگار و دروده فلک را بی چین جبین و اکراه خاطر غذای صبر و استقامت
 می ساختند - الحق سبیل بزرگان والا مقدار خرد آئین همین است که
 اگر از بیروشیهای روزگار امری پیش آید که بر وفق مراد نباشد و نقشی
 صورت بندد که مطابق پیش نهاد خاطر و قرار داد دل نبود از خصوصیات
 احوال انبیای عظام قیاس کار و شمار گرفته سرمایه تسلی خاطر و مایه
 قوی دلی فراست می آورند و در امثال این احوال دل بد نکرده قرین
 رضا و تسلیم می باشند - بی شائبه تکلف آن حضرت در پادشاهی تحمل
 این گونه مصائب خاصیت انبیا دارند از آنست که بصدق عقیدت و حسن
 خاتمت در هیچ وقتی از اوقات کلمه از سر نوشت در میان نمی آرند - محمله
 درین مدت هفت سال بسی و هن و فتور باحوال هوا خواهان آن حضرت راه

هر لحظه صورت اجل معجل در آنکه معاینه احوال برای العین میدیدند و هر نفس بسکرات دوچار گشته بخون دل رخسار امروز بخت می گردیدند - از آن رو که بلا بیشتر متوجه اهل صفاست و رفیع و عطا همواره نصیب اهل صفوت و ذکا چنانچه قیاس این حال از احوال انبیا پیدا ست و تصور این معنی از پیش آمد اوقات اولیا هویدا فلک بی مهر کفایت باین جسارت نکرده چندی در داغ دیگر بر دل و جگر آن حضرت نهاد و بلا فصل درد بر درد افزوده سیل خون از دیده مبارک آن حضرت کشاد - یعنی درین ایام میرزا راجه جی سنگه به تنبیه فصیح هوش افزا زمیندار سری نگر را از گران خواب بیهوشی بیدار ساخته پیغام داد که اگر می خواهد که بنیاد دولتش از تذبذب سطوت قهرمان قهر و صدمه صبر صولت اولیای دولت از پا در نیاید شاهزاده سلیمان شکوه را بهر نوع که داند روانه حضور نماید - زمیندار مذکور نظر بجانب تعظیم مرسل نموده کما ینبغي تکریم فرستاده بجا آورد و در قبول فرموده ایستادگی ننموده آن شاهزاده را مقید و مسلسل مصحوب پسر خود بدرگاه عالم پناه فرستاد - حضرت خاقان گیئی ستان بعد از دو روز او را بحضور طلبیده دیدند و فردای آن با بادشاهزاده عالی قدر سلطان محمد روانه گوالیار نموده برای هر کدام خوراندن کوکناز مقرر فرمودند - چون عقل باصلاح فاسد و رفع مفاسد حکم می فرماید و مفتی شرع ارتکاب ضرر خاص بجهت اکتساب نفع عام تجویز می نماید لاجرم پسران علی نقی را که مدعی خون پدر بودند همراهه خواجه بهول بگوالیار فرستاده بدر امر فرمودند که بعد از ثبوت شرعی مراد بخش را بقبض رسانند - چون مدعیان در آن جا رسیده بحضور قاضی گوالیار گفت و گوی آغاز نهادند شاهزاده مجیب گشته بر زبان آورد که اگر حضرت خلافت مرتبت پاس عهد و وفا بموعود در نظر داشته

از خورن این ناماد می گزشتند نقصان بدولت و سلطنت والا نداشت .
 اگر خواه نا خواه توجه اشرف مصروف برین است که وجود بی سواد
 این ضعیف در میان نباشد مواجهه باین قسم مردم کم مایه چه لطف دارد
 هر چه می خواهند بکنند - آنگاه باشاه قاضی آخر روز چهار شنبه بیست
 و یکم ربیع الثانی سنه یک هزار و هفتاد هجری دو نفر چیله بدو زخم
 شمشیر آن شاهزاده رفیع الشان را از تنگنای ساحت زندان نجات داده
 جسدش را بقلعه گوالیار بخاک امانت سپردند - و بتاریخ یازدهم شوال سنه
 یک هزار و هفتاد و دو هجری در سن سی سالگی سلطان سلیمان شکوه نیز
 بمسمی معانظان از مطموره زندان بغراختنی عالم بقا انتقال نموده باجل
 طبیعی در گزشته متصل شاهزاده مراد بخش مدفون شد - الحمد لله که
 باوجود اصابت این مایه عین الکمال که نسبت به بندگان اعلیٰ حضرت وقوع
 یافته و می یابد بروفق مرغیات الهی راضی بقضای یزدانی بوده سر رشته
 صبر و شکر هیچ گاه از دست ندادند و تا دم واپسین و نفس آخرین گشته
 روزگار و درود فلک را بی چین جبین و اکراه خاطر غذای صبر و استقامت
 می ساختند - الحق سبیل بزرگان والا مقدار خرد آئین همین است که
 اگر از بیروشیهای روزگار امری پیش آید که بر وفق مراد نباشد و نقشی
 صورت بندد که مطابق پیش نهاد خاطر و قرار داد دل نبود از خصوصیات
 احوال انبیای عظام قیاس کار و شمار گرفته سرمایه تسلی خاطر و مایه
 قوی دلی فرادست می آورند و در امثال این احوال دل بد نکرده قریب
 رضا و تسلیم می باشند - بی شائبه تکلف آن حضرت در پایداری تحمل
 این گونه مصائب خاصیت انبیا دارند از آنست که بصدق عقیدت و حسن
 خاتمت در هیچ وقتی از اوقات کلمه از سر نوشت در میان نمی آرند - مجمل
 درین مدت هفت سال بسی وهن و فتور باحوال هوا خواهان آن حضرت راه

یافته بسیار قضایای ناشایست صورت بسته که خامه ادب گزار تجویز
نگارش سر جمله از آن ناکرده دلیری ذکر و اندازه شرح آن داستان دور و دراز
ندارد - بهر تقدیر چون وقت آن رسید که کار پردازان عالم بالا آن حضرت را
بجهانبانی عالم دیگر خوانند و لباس حیات مستعار از آن حضرت انتزاع
نموده خلعت زندگانی جاردانی پوشانند لاجرم بنابر حکم مقدمه مذکوره
بنان داستان پرداز باوجود خود کامی و گرم لگامی از پیوی آن وادی
عطف عنان نموده کیفیت خرامش بادشاه خلد آرام گاه بسیر گلشن ارم
و نزهت کده فردوس برین به نگارش می آورد *

خرامش بندگان اعلیٰ حضرت خاقانی صاحبقران
ثانی شاهجهان بادشاه غازی ازیں
وحشت سرا بسرابستان ریاض قدش
و قرین ملال گشتن متوطنان
عرصه وجود ازیں
مصیبت عالم

گرت در سینه چشمی هست روشن * بعبورت بین درین فیروزه گلشن
ازین گلهای که بینی گلشن آباد * برنگ و بوی چون طفلان مشوشاد
فکر تا چند گلشن تازه بشگفت * که از یک صدمه دی بر زمین خفت
دولت راست پیوست استواری * نه محضت نیز دارد پایداری
جهان را با همه جور این هنر هست * که نبود شیون و شادیش پیوست
که آرد محضت و گه کامرانی * به کم مدت برد هر دو کرانی

اما بعد این حکایت درد انگیز و قصه مصیبت آمیز که سوادش از دودنا
 شمع دل نه از دودنا چراغ گل بر صفحه بیان نگارش پذیرفته از هر لفظ پر سوزش
 درد غم برخاسته آتش بدل آب حیوان میزند و از هر کلمه اش که مایه
 درد دل است خون حسرت می چکد هر زمان فقراتش مانند موج از
 بیدایی از جا جسته و نکاتش از گرمی معنی گلر سوز چون سپند فریاد کنان
 از جا رفته تو گوئی سطورش سنبلسان بوستان حسرت است مانند
 ماتمیان گیسو کشاده و حروفش بنفشه زار کنار جویدار مصیبت است
 بلباس سوگواران در نظرها جلوه داده مشتمل است بر قضیه ناگزیر و واقعه
 بیرون از تدبیر حضرت سلطان السلاطین زمان بادشاه بادشاهان جهان منظور نظر
 رحمت ایزدی مظهر فیوضات سرمدی آفتاب اوج عزت و اقبال سعد اکبر
 برج عظمت و اجلال مالک رقاب ملوک عالم کار فرمای دارالخلافه آدم
 مطلع انوار هدانش و آگاهی بهین مرآت تجلیات نامتناهی مهر سپهر
 عز و تمکین فیروزی بازوی دولت و دین زینت افسر سرافرازی شهاب الدین
 محمد ثانی صاحب قران شاهجهان بادشاه غازی که مدت سی و دو سال
 بکمال جاه و جلال و نهایت تمکین و استقلال ملک رانی و کار فرمائی کرده
 جهانگیری و جهانداري را رسوم نو و قوانین تازه وضع فرموده ازین رو درگاه
 سپهر اشتباهش باندک فرصتی مرجع و مجمع اصناف امم بل مجموعه
 زبده و خلاصه هنرمندان عالم گردیده ببرکت توجه والایش سر زمین دلنشین
 هذروستان گلستان جهان آمده عهد عافیت مهدش موسم بهار روزگار بل سن
 شباب لیل و نهار گشت - و چون روی سریر فرماندهی این کشور از جلوس
 شاه فلک جاء محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازی زینت یافته
 آب حضرت بنابر اقتضای قضا از روی بی اختیاری در قلعه اکبر آباد
 عزت گزین شده تا انجام کار و فرجام روزگار که اختر بخت هوا خواران

آن عالی جناب از اوج طلوع و صعود بعضیض هیوط و انول افتاد درگاه نایسته
 در احسانش بسان دریچه مبداء فیاض بر روی دلها باز بوده اهل درپوزه
 را همه وقت بدان راه بود و پیوسته بحر جود جاری و موج انگیز گشته
 بوسیله سید فاضل دیندار میر سید محمد قنوجی که ظاهر و باطنش بمآثر
 معصومه و مفاخر ستوده آراسته و از آغاز سال سی و دو همه وقت در
 مجلس اشرف حاضر بوده به بیان آیات قرآن مجید و احادیث ادای
 حق و اقامه مقام نموده حاضران مجلس را مستفید می ساخت با مصحاب
 حوایج فراخور حال و قدر احتیاج و استحقاق می رسید - در عین این حال
 که بجمعیّت کمال در گوشه مسکن و انزوا بفراغ خاطر و دل صابر ساعات
 شبان روزی را که تریس سعادت و بهروزی بود تقسیم اقامت و طایف طاعات
 و عبادات و ادای فرایض بجمع سنن فرموده پیوسته بتلاوت مصحف
 مجید و تحریر آیات آن و اوراد و استماع احادیث و مذکور بزرگان سلف
 اشتغال داشتند و افاضه داد و دهش و بخشش و بخشایش را شمول
 کلی بخشیده عجب آنکه اکثر اوقات در لباس سخنی چند که دلالت
 بر قطع علایق تعلقات صوری می نمود بر زبان مبارک می آوردند و ذکر حرف
 انتقال و ارتحال ازین مرحله فنا و زوال باعث انبساط و صفا و خوشی
 وقت و حال آن حضرت گشته وحشت و نفرت بخاطر مبارک راه
 نمی یافت -

چشم بد دهر را خبر شد نا سازی روزگار سر شد
 فلک جفا کار اکتفا بر بی مهری سابق نکرده بستیز تازه برخاست و برین
 حال هم رشک برده سنگ تفرقه بمیان جمعیّت انداخت - کیفیت
 این معنی غم اندوز این صورت دارد که چون نزدیکان بارگاه
 عزّت را بانواع اوجاع و اقسام آلام امتحان می نمایند و ابواب

هرچ و عفا بر روی مقربان آن درگاه می کشایند لاجرم بیک نگاه
 دو گهری از روز یکشنبه یازدهم رجب سال هزار و هفتاد و شش هجری
 مانده در آغاز سال هفتاد و پنجم شمسی که سن مبارک آن حضرت به
 هفتاد و شش سال و سه ماه بیست و پنج روز قمری رسیده بود از سبب
 مالیدن نیل ساخته رزق الله ولد مقرب خان گیرائی حرارتی در بدن
 مقدس اثر کرده عارضه نامایم حبس بول و پیچش شکم عارض وجود گرامی
 گردیده طرفه گرانی پیرامن کالبد روحانی آن پیکر قدسی گشت - و پانزده
 روز ازین آزار صعب صاحب فراش بوده در عرض این احوال اگرچه بعد
 از نه روز علاج بندراین جراح کارگر آمده بند از راه بول برخاست
 و قاروره بدستور سابق آمدن گرفته تخفیف کلی ازین راه رو داد
 اما چون چاره تقدیر از سرحد اقتدار بشر بیرونست و دفع مقتضای قضا
 از حوصله طایقت خردمندان افزون از جهت ضعف قوی که از تاثیر الم
 ناشی شده بود قوت ساقط گشته ضعف استیلا گرفت - و خشکی لب
 و زبان از خوردن شربتهای سرد بهم رسیده روز بروز تغییری فاحش
 در مزاج گرامی راه یافت - درین وقت و چنین کوفت که مردان قدسی
 فطرت را قدم ثبات از جارفته آزادگان تجرد منش دل می بازند آن حضرت که
 خالی از نشای ولایتی و ربطی بمبدأ نبودند باعلام الهام آلهی از رسیدن وقت
 انتقال بجوار رحمت نامتناهی آگاهی یافته اسباب تجهیز و تکفین را
 خود ترتیب داده از نواب قدسی القاب بادشاهزاده جهان و جهانیاں بیگم
 صاحب درخواست مراعات خاطر و دلجوئی ثمره پیش رس نهال سلطنت
 هر هنر بانو بیگم که بحسب سن و سال از هر چهار بادشاهزاده والا مقدار و هرسه
 دختر نیک اختر کلاں است و از بطن کریمه دودمان نجابت و شرافت صبیحه
 رفیه میرزا مظفر حسین صفوی بوجود آمده و اکبر آبادی محل و دیگر

حرمهای معتبره نمودند - و پس از آن مراسم وصیت و وداع بجا آورده بصدد
 تسلیه و تشفیة خاطر حزین و قلب اندوهگین آن ملکه خجسته صفات
 درآمده انواع عواطف صوری و معنوی بظهور رسانیده بخواندن آیات قرآن
 مامور فرمودند - و خود نیز بر وقت تمام دهان درفشان را که درج جواهر
 اسرار الهی بود لبالب از حلاوت کلمه شهادت ساخته از خواندن آیت
 ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار
 سه گهری از شب در شنبه بیست و ششم رجب سال حال مذکور
 گذشته بشوق ادراک سعادت اقامت در جوار رحمت ایزدی پهای
 جابت دعوت راه سرمزل مغفرت ایزدی پیموده بمسند گزینی تصور
 بهشت و همشینی ارواح مطهره توجه فرمودند - باوجود آنکه ملکه روزگار
 بانوی بانوان والا مقدار بمقتضای پاس ادب و تقدیم لوازم ارادت و حق
 ابوت سرانجام برداشت و بزرگ داشت موافق شان و شوکت آن حضرت
 درست نموده خواستند که بعد از طلوع صبح نعش انور مطهر آن قبله روزگار
 را بعز و وقار برهه مذوره که مقیاس هندسه خرد از قیاس قدر اساس
 و تقدیر مقدار سقف و جدار آن کوتاهی می نماید و فسحت حوصله اندیشه
 مهندس پیشه از مساحت ساحت آن به تنگی می گراید و باعتبار وقوع
 آن در گلشن فردوس زیب برگذار دریای جود نمودار جنات تجری من
 تحتها الانهار است و از غایت فیض بخشی و دلکشائی فضا و فرح افزائی
 ساحت و صفا پروری مقام بر روی زمین بچشم فلک هزار چشم در نیامده یادگار
 روزگار است و چرا چنین نباشد که سر تا سر منار و جدار آن از سنگ مرمر
 صاف شفاف در عهد اعلیٰ حضرت بصرف پنجاه لک روپیه در مدت بیست
 سال باتمام رسیده بام تا شام از هر لوحش سفیده صبح صادق پرتو ظهور دارد
 و تماشائی را از دیدن آن آرزوی تفرج خلد برین از یاد میرود رسانیده

عالمی را از دولت دریانت سعادت همراهی و ادای نماز جنازه بهره در فیض جاوید سازند - الحق جای آن داشت و لازم چنین بود که نعش مبارک آن مورد جلوه صفات جمال و جلال را که هم دوش رضوان و مغفرت حضرت عزت بود ارکان دولت و اعیان حضرت از دولت خانه تا روضه منوره بکمال تعظیم و نهایت تکریم دوش بدوش رسانیده بدریانت این سعادت عظمی سرافرازی داری می اندوختند و اعیان اکابر و اعلی اهل ای اکبر آباد و سائر اشراف و اعظم و ائمه و موالی اطراف و جمیع فضلا و علما و ارباب ورع و تقوی و اصحاب عمایم حاضر آمده سر و پا برهنه کرده گرد و پیش نعش مقدس کلمه گویان و تسبیح خوانان بذکر تکبیر و تمجید غلغله در گنبد دروار می انداختند و از هر دو طرف آن حضرت سامان طرازان سلطنت دستها بریزش سیم و زر برآورده بجهت ترویج روح و روان و فرحت و سرور آن قبله زمین و زمان چندان نثار دهگزر نعش انور می نمودند که خرمن خرمن دهم و انبار انبار دینار بجهت بی برگان روزگار ذخیره می شد و غنی و فقیر از خوار احسان بهره ور و زله بر می گشتند اما چون بندگان حضرت در دارالخلافت شاهجهان آباد تشریف داشتند و بیکم صاحب همه جهت بی اختیار و مدار کار در دست دیگران بود آخرهای شب از راه زینت شاه برج بروضه منوره رسانیده بعد از ادای نماز جنازه وقت دوپهم زمین را بشگفته و آن زنده دل را که آیه رحمت الهی و گنج فیض نامتناهی بود بودیعت نهادند -

* ابیات *

به پیرانه سر گنبد لاجورد	بشاهنشاه دهر بین تا چه کرد
مباد آن گلستان که سالار او	بدین خستگی باشد از خار او
نفیر از جهانی که شاه جهان	ازو شد دل آلوده سوی جنان
مگر جوهر مردمی گشت خورده	که در مردمان مردمیها بمرد

به چشم اندرون مردمک را کلاه هم از مردن مردمی شد سیاه
 و رابع ذات مقدس آن روح مجسم باطن ارض را لبالب از عطر فیض ساخت
 و تن ارجمندش که جان مصور بود زمین مرده را پیرایه زندگی بخشید -
 رضوان سعادت نشان از پرند دیده حور عین و پرنیان خوی نازک نازنینان
 بهشت برین پا اندازش نموده ساخت جنت را به بساط شادگامی
 و خرّمی هزاران زیب و زینت داد - و از انوار قدوم آن سرور ادب پرور
 زینتی دیگر بر آذین آن بسته برسم شگون ابواب نشاط بر روی مقدسان عالم بالا
 برکشاد - و ساقیان بزم خلد با زلال رحمت باستقبال آمده مبارکباد
 خیر مقدم بجا آوردند و حوران فردوس ورود آغاز نموده زلال آمرزش برایش
 تحفه آوردند - زهی ارجمند گوهر روحانی که تا زینت افزای خطّه وجود
 بود به چشم جهان در جامه معشوق جلوه می کرد و در نظر اهل طلب
 بلباس وجدان مطلب مصور می شد و چون از دنیا رحلت نمود از توابع
 مغفوت شاد کام و از میامن رحمت خاص قوین اقسام آسایش و آرام
 گشته بر صدر جنت جاگزید - * ابیات *

زمین چون نثار که آن پاک دین

چو گنج است پنهان بزیر زمین

بخاک آن تن پاک کرده قرار

چو آیات مصحف بخط غبار

ارزنده گوهر درج عصمت بیگم صاحب و دیگر محترمان حریم دولت
 و اقبال از مشاهده این حال روی گلگون را بضرط طیانچه نیلگون ساخته از
 صدف دیده دریا دریا گوهر آبدار بر زمین ریختند و از غایت محبت همه چون
 مردم دیده تن بلباس سیاه داده بخون دل رخساره افروز بخت گردیدند -
 و دیگر سائر نقاب گزینان حجاب عزت از وقوع این حادثه اندوه را خورشید

رخسار را در ظلمت گیسو نهفته از لعل آبدار بجزع و فزع آتش در خرگاه
 فلک زدند. و بفاطمه جانگداز گرد فنا از بخیال بقای دوران بر آورده از موج خیز
 طوفان اشک سینه حیات جهان را بغرقاب یاس دادند - کاکل تابدار
 و سفیل آبدار ساسله مویان از کشاکش افامل مانند تارهای چنگ از
 مضرب غم بغریاد آمده از ه. مو جدا جدا فقیر بر می آمد - و پیچک طه
 مسلسل لاله رخا^۱ از آویزش پنجه اندوه تار تار گشته خود را بی تابانه
 بر آفتاب می زد - خاتمه بیکم صاحب که درین مصیبت عالم از قوط انعدام
 شکست و آرام رو و مو کذده هر لحظه عورت اجل معجل در آنکه معانده
 برای العین می دیدند و از کمال ملال و هجوم اندوه بسته آمده باین
 * نوحه درد انگیز می پرداختند -
 * ابیات *

ای آفتاب من که شدی غائب از نظر
 آیا شب فراق ترا کی بود سحر
 نمی بلدشاه عالم و ای قباله جهان
 بکشی چشم رحمت و بر حال من نگر
 زلم چون من ز غصه و بدم بود بدست
 سوزم چو شمع در غم و دودم رود از سر

دریغ از فغان گشتن آن روی چون ماه در گرد تیره از جفای آسمان
 و افسوس از فرو رفتن آن فیروز افروز در چاک سینه خاک از فتنه
 آخر الزمان - اجل را رحم نیامد که آن چنان شجر برومزد بوستان عز و جلال را
 بخاک افکند و فلک را دریغ نیامد که آنچنان سرو سهی گلستان خلافت
 را از کنار جوانبار زندگی برکند - ای روح مجسم وقتی بوی گل بر تفت
 گرانی میگرد اکفون در زیر انبار گل چونی - و ای جان مصور وقتی
 حرکت نسیم جسم نازنیفت را رنیم می آورد حالیا در ته خاک چونی -

* نظم *

شد گره از گریه چون گرداب دریا در گلو
 گر خدا آسان نسازد کار بوس مشکست
 گرد رخسارش بگیسو پاک کن ای حور عین
 میزبانی کن که مهمانی عجب در منزلست
 ای انیس گور دمسازش بحسن خلق بانش
 خاطر او را نرنجانی که بس نازک دلست

بادشاه دلت که مشکوه نور ارض و سما است چو بعزلت گزینی خو
 گرفته و جمالت که کعبه اهل عفاست چون از مهجوران رخ نهفته -
 قسم بجایه و جلالت که بی پرتو آفتاب رخت شب تاریک غم کیشان
 رو بصدم نمی آرد و بی فروغ ماه دیدارت جهانی سرگشته ظلمات حیرت
 بوده راه بجای نمی برد - یکی از مشرق جهروکه مهر کردار جلوه در
 کار مشتاقان کن که عالمی ببلای درد انتظار گرفتار است و دمی از فروغ
 نور حضور مجالس خاص و عام را روشنی نیک اختوی ده که جهانی از
 محرومی رخت سوگوار است - سرور گوهر بار و عیش میفا کار از فراق
 جلوس مبارک همه تن خون گشته از چشم چشمه چشمه گوهر آبدار بدامن
 می ریزد - و قره العین صاحب که باعید پا بوس مبارکت از آغوش صدف
 جدائی گزیده تن بمصاحبتش داده بود از درد حرمان رنگ بر رو شکسته
 در آب و تاب خود می طپد *

القصه در شهبستان دولت قیامت کبری قائم گشته سوگ بمرتده
 استیلا یافته که مستوران جنت بصدمه های های بانوان حرم سرای
 عزت از جا در آمده با گریه های چاک مراسم تعزیت بجا آوردند - و از آه
 و ناله سوگواران که در گنبد میفا پیچیده بود بذات گردون بجهت

تقدیم لوازم ماتم داری رو و مو کشاده از اقامت لوازم ماتم داری چیزی
بافنی نگزاشتند

* نظم *

مه و مه بر روی آن فرخ لقا بگریستند
روز و شب بر حال آن صاحب لوا بگریستند
سینه اندر عهد او ماهی و مرغ آسوده بود
ماندین در آب و مرغیان در هوا بگریستند
آسودنها را هزاران دیده بر اهل زمین
همچو بیان بهاری در هوا بگریستند
خق و غم هر طرف نوحه کفان و مو کفان
کو نکو و سو بسو و جا بجا بگریستند
! خروش گریه و بانگ عزا کس نفخت
سکه در هر خانه از اهل عزا بگریستند

مجملاً از وفوج این واقعه درد افزای شکیب گاه سلامت حال و سلامت
مآل از جهان دخت بسته ستیزه گردون گود از نهاد گیتی بر آورده کوه کوه الم
و جهنم جهان اندوه بخاطرهای راه یافته زمین بر فوار پیدش بلکه آسمان بر
مدار خویش نمائند و کوچ و بازار شهر نمودار دستخیز گردیده از هر خانه
میراد و شیون بآسمان برخواست و آشوب محشر از هر طرف پدیدار گشته
عشرتهنگد گیتی را ماتم کدال ملال ساخت - اکنون جهان کو بغم نشین که
از شادی اثیری نمائد و فلک کو خون گری که در مهر از صدف آسمان
بیرون رفت -

* نظم *

کی ز دل کلفت این حادثه کمتر گردد
مگر آن روز که شاهم ز سفر بر گردد
خود گرفتم که فلک فکر تلانی دارد
راحتی کو که باین رنج برابر گردد

هیچ رو نیست ز دران دو رو خاطر خواه
کار بهتر نشود گرچه رزق بر گردد

چون بیدزمان که دل عالمی بدرد آورده به آه و ناله دنع نمی گردد
تسلّی خاطر از گفتن و نوشتن میسر نمی آید بلکه اگر عرصه سخن چون آسمان
وسیع گردد محیط شمه از آن نمی تواند گشت و اگر متون کتب و بطون تواریم
تا روز جزا بذکر مجملی از آن پر شود هنوز اندکی از بسیار باظهار نرسیده باشد
درین صورت قلم شکسته چه نویسد و تا کجا نویسد - امید که تا بغای این دبرینه
دبر بجا باشد اثر خیر آن بهین رقم خامه قدرت کتابه پیشطاق این بلند
رواق باد و تا بغای این دار فنا را بقا باشد ذکر باقیات صالحات و شکر خیرات
جاریات آن محیط جود و احسان ورد زبان پیر و جوان گرداناد *

انمودگی از احوال برکت اشتهال اهل حال و قال
از سادات عظام و مشایخ کرام و علمای علام
و فضلامی انام و اطباء حذاقت پیشه
و شعرای لطیف اندیشه و امرای
عالی مقدار که ادراک سعادت
عهد میمنت مهّد حضرت
صاحب قرآن ثانی نموده اند

چون ابواب انواع برکات و میامن بر روی فاتحه این کتاب مستطاب بومن
فتم الباب توحید و نعت و مینقبت آل و اصحاب مفتوح گشته لاجرم

خاتمه آن را بندگان احوال و آثار و سرور ابرار و احوار که بنابر مقتضای مضمون خبر
مدق مشعور عند ذکر الصالحین یفزل الرحمة از روی یقین مستلزم فزول
تقوا هب و مراحم عالم بالا و احیان ذکر شان بیشک از مغان افاض فیوضات
و فتوحات ایزد تعالی است کامل نصاب برکت و شامل نصیب میمنت می
سازد تا مگر ریخته کلک گسیخته سلک این شکسته مقال خسته بال ازین
پیوند انساق و انتظام پذیرفته سر رشته یکدستی و ربط فرادست آرد - و بویکه
انگیخته بدان از دست رفته این آشفته حال به نسبت شمایم نفعات انس
بو بمهپ نسایم قدس یعنی استیناس طبایع و قبول قلوب صاحبان برده بهین
سر سرمای طیب خواطر مقلان اندوزد - چنانچه باقبل گزارش احوال
سعادت مآل خداوند این دولت بی زوال درین عهد فرخنده از حسیض
بی قدری و خمول باوج شهرت و قبول رسیده - همچنین نظر به پرتو شرح
حالات آن طبقه والا نیز تا بامداد روز نشور منظور نظر توجه دیده دران بالغ نظر
و مذکور انجمن حضور صاحب خبران سخن پرور گردد - * نظم *

بی خرد را خرد کند بخرد نیک گردد ز قرب نیکان بد
خاک را ناله مشکذب کند آب را بری گل گلاب کند

سلاسله سلسله علیّه مرتضوی سید محمد

بخاری رضوی

سر رشته نسب والای آن واسطه العقد و زینب آل عبا و مرسلة الصدق
عزت رسول الله صلی الله علیه و سلم به پنجم واسطه تا غوث اعظم شاه عالم
و از آن پیشوای سادات ذوی السعادات بمیانجوی بیست و یک بطن کریم
کرامت نصاب بوالا جناب شاه ولایت مآب میرسد - و سلسله نسبت آن

همایون نسب خود بی و ساطت و ساطت بدآنحضرت می پیوندند - و اکثر ازین
سلسله الذهب با کرامت ذات و صفات ولی یا ولی شعار بوده اند که
خلعت خلقت والای ایشان بطراز حسن مذهب و صلاح ظاهر و باطن
مطرّز و مذهب است - و شیمه کریمه هر یک ازین جمع ذی شان
به تهذیب مکارم اخلاق و تادیب بآداب و سنن انبیا علیه الصلوٰۃ
و السلام و مهذب - از جمله ولی الاولیا سید جلال معروف به مخدوم
جهانیان که مرقد مطهر ایشان در قصبه ارچه واقع است - و همچنین
قطب السادات سید برهان الدین المشهور به قطب عالم که در موضع بنوة سه
کروهی احمد آباد آسوده اند - و سید اعظم سید محمد مشتهر بشاه عالم که روضه
متبرکه ایشان در مقام رسول آباد بظاهر احمد آباد سمت وقوع دارد - مجمل
جمله محامد سپر این سید ستوده خصال نیکو محضر در مرتبه نیست که
مراتب آن تا روز حساب بشمار در آید - از جمله دقائق تجرّد ظاهر و باطن
و عدم علاقه قلب بعلائق صوری و معنوی باوجود کمال جاه و جلال که
همانا سرمایه تعلّق خاطر بدلبستگیهای گیتی باشد در درجه داشت که
ما فوق آن به تحت تصور خرد در نیاید - اولاً در طریق ایثار که مدار این سید
بزرگوار بر آن بود بنحوی ملکه راسخه داشت که باوجود آن مایه درآمد
کلی و منافع و مداخل عظیمه از رهگز انعامات و انطاعات ابدی این
دولت کده سرمه و فتوحات و نذورات اصحاب ارادت از کل خطّه گجرات
و اکثر اهل اقطار آفاق همگی را بر ارباب استحقاق انفاق نموده خود بکرته
یک نهی و لب نانی تهی قناعت می کرد - و سایر فقرا و مساکین را از اطعام
عام و انعام خاص رله بر و بهره در می ساخت - از جمله در روز عرس
شاه عالم یعنی سر سال ارتحال آن مقتدای امم که زیاده بر یک لک آدمی
از شهر و نواحی در بقعه رسول آباد فراهم می آمدند خوان نوال بهمه

کس تا همه جا می کشید که فواضل آن از زلف بندگان شوره مند فاضل می آمد - ملخص سخن هرچه از هر راه می رسید بر اینانی سبیل سبیل می نمود و تا حبه که بدان دسترس داشت در دبه و زنبیل مسافر و مجاور می ریخت - حضرت شهنشاه گیتی پناه در مرتبه از ادراک برکت لقای مبارک آن سید جلیل القدر فیض یاب شده اند - نوبت نخستین در آیام بادشاهزادگی در خطه پاک احمد آباد و دوم بار بوقتی که از دارالخیر اجمیر متوجه قرارگاه سرپر خلافت مصیر شده بودند و گزار موکب اقبال در طی راه بر احمد آباد افتاد - و چون جلوس همایون بمبارکی و فرخندگی وقوع یافت بذایر آنکه از عروض عارضه غیق النفس عرصه حرکت بر ایشان تنگ فضا شده بود ناچار خلف الصدق خود سید جلال را که هم اکنون برخی از احوال آن سید حمیده افعال علی الجمال گزارش پذیر خواهد شد بر سبیل ادای رسم تهنیت بدریار گیتی مدار فرستادند - و رحلت آن سید ملک صفات در هشتمین سال جلوس فرخنده فال مطابق سال هزار و چهل و پنجم هجری اتفاق افتاد - و مرفد منوبش در گنبد متصل بدروازه سمت غربی روضه حضرت شاه عالم سمت وقوع پذیرفت - و آن صاحب سعادات داریین بتاریخ ولادت خود بدین مصرع مشهور *

من و دست و دامان آل رسول

بر خورده بود - و سید جعفر نبیره اش خلف الصدق سید جلال تاریخ ارتحال جد امجد خود را سید محمد آخر الرویا یافته *

نقاوه آل کرامت صفات سید شریف الذات کریم الخصال سید جلال

شامل کردار و گفتار این سید آرمیده اوضاع و حمیده اطوار همگی

مختایل کمال مراتب فضایل نفسانی و ملکات راسخه ملکی و خصایل کامله انسانیست - و آثار شرافت ذات و صفات که از سیمای حال آن زبده آل والا جلال چهره نماست دلیل است بر آن که فرع اصل اصیل کریمت انساب امامت انما است - باطنش بمبادی مآثر محموده و مغاخر ستوده آراسته و ظاهرش بصلاح و سداد و انواع حیثیت و استعداد پیورسته و اقسام علوم ظاهری و خونی دانش رسمی آموخته و از منبع مقامات علیّه و سخنان بلند و مشرب ارجمند مشایخ کبار مذاق عالی و ذوق سرشار اندوخته - آنگاه بانداز همت بلند آهنگ رفته رفته بر مراتب و مدارج و معارج اهل وصول و وجدان ترقی نموده باسرار استار این طایفه والا پی برده طریقه پیروی ارباب سلوک و عرفان کما ینبغي باقدام فراط ریاضت سپرده از محض استعداد ذاتی و قابلیت و هبیه بر سبیل ظفره بمنازل عالیّه این طبقه علیّه رسیده - و باوجود این مراتب در باب تحصیل استعدادات جزئی که جمال صوری و کمال ظاهری مرد بالکلیه در استکمال فزون آنها منحصراست مثل حسن محاوره و لطف محاضره و طلاقت لسان و فصاحت بیان و ابواب مجالست و آداب مصاحبت ملوک خصوص سنجیدگی حرکات و سکناات و موزونیت طبع نکته سنج دقیقه یاب شمول نصیب و کمال نصاب دارد - و گاهی به تحریک انبساط طبیعت لطیف و اهتزاز سن شریف در غرر اشعار آبدار عاشقانه عارفانه در سلک نظم انتظام می دهد - و چون سر رشته نسب این سلسله علیّه بسادات عالی حسب رضوی می پیوندد لهذا رضائی تخلص می کند - و از جمله اشعار شعری اشعار آن سید عظیم القدر رفیع المقدار باین سه رباعی درون مقام اختصار نمود *

رباعی

آن ماه که مهر او مرا مضطر داشت
وز خاک فراق بر سرم افسر داشت

چون پرده ز خورشید رخ خود برداشت
ناکه دیدم که در کلاه سر داشت

رباعی

عشق است که گام دل و جان می شکند
عشق است که پیدا و نهان می شکند
عقلم آذر شده است و عشق ابراهیم
کیس بنها می تراشد آن می شکند

رباعی

شرچند که چون روح مجرّد پاکم
آلوده و پایند جهان خاکم
مانده مهتاب پیای همه کس
می افتم و نور دیده افلاکم

این سید فرشته سرشت که مکرر بملازمت اشرف رسیده خواه در آیام
حیات والد والا قدر و خواه بعد از وفات آن قدسی صفات همواره بکمال
عنايت و مهربانی معزز بوده و به نور نهایت قرب انجمن حضور انور آنسرور
چهره اقبال مندی افروخته شاهد قبول و اقبالش بزیور قابلیت و استعداد و
حلیه تهذیب روش سلوک و تادیب باداد ملازمت ملوک محلی
گشته و محامد صوری و مناقب معنویش بی نهایت مقبول و مرغوب طبع
دشوار پسند آن حضرت آمده چنانچه مکرر بر زبان حق تبیان حقایق ترجمان
می آوردند که وجود سید جلال درین عهد سعادت مهد بسیار مفتنم است
و امروز کسی که بهمه جهت خصوص از رهگز کرامت حسب و شرافت
نسب و مفاخر صوری و معنوی و مآثر ظاهری و باطنی شایان اعزاز و احترام

بادشاهی بوده قابلیت آن داشته باشد که بشرف محبت و قرب حضرت خلافت من حیث الاستحقاق مفاخر و مباهی گردد این سید جلیل الشان است ازین جهت که حضرت خلافت منزلت با خود قرار این معنی نمی دادند که آن مذهب آورنده جناب آورندگان و برگزیده عنایات حضرت پروردگار یک لمح البصر از نظر اقدس دور باشد لاجرم نهم شعبان سنه هزار و پنجاه و دو بکمال مبالغه و نهایت تکلیف بقبول صدارت کل ممالک محروسه و تفویض منصب شش هزار و دو هزار سوار کامروائی سایر محتاجان جهان و نیازمندان روزگار گردانیدند *

ولادت آن سرحلقه رضیه رضویه و صاحب جلالت دینی و دنیوی در یازدهم ماه جمادی الثانیه از شهر سال هزار و سه هجری اتفاق افتاده - و عدد حروف لفظ وارث رسول بآن تاریخ موافق آمده - غره جمادی الاول بیست و یکم جلوس مبارک موافق هزار و پنجاه و هفت هجری ازین دار ملال به فسحت آباد جهان باقی انتقال نمود - از جمله مواهب و عواطف حق تعالی در حق این سید ارجمند اعطای آن گونه در فرزند سعادت مند است - اولین ستوده سیر فرشته محضر سید جعفر که در صورت و سیرت بعینه سید جلال است چنانچه بمقتضای الولد سرلابیه همانا مظهر جمال و کمال آن ستوده خصال است - بی تکلف آثار سداد و صلاح از لطافت ظاهرش که دلیل شرافت باطن است چون تجلی نور بر شاقق طور فروغ ظهور می دهد - و مکارم اخلاق که لازم گرایم اغراق است بر سلامت نفس و کرامت ذات و صفاتش براسنی و درستی ادای شهادت می نماید - دوم مظهر انوار تجلیات جلی با صدق حقیقی لفظ ولای سید علی معطاب به رضوی خان که ید قدرت خمیر فطرتش را از آب لطف خوی فرشته بگل بهشت سرشته و طبع شریفش

بعفاف و صلاح و راستی و درستی انس تمام گرفته - و دیده از مطالعه صفحہ
 حمال و ملاحظہ اقوال و افعال آن ستوده خصال حیران قدرت الهی می
 گردید - و از مشاهده سیمای والایش که بہست خصایل حمیدہ و شمایل
 پسندیدہ است این مدعا کہ خالق تابع خلق است بسرحد نبوت میرسد -
 نیز تعالی چون می خواست کہ رسم از و نیاز از گیتی بر افتد آن خازن
 جواهر اسرار دین و دولت با عذر الصدور مملک محروسہ گردانید *

قدوة اصحاب فنا اسوة ارباب بقا شیخ جلیل کبیر بندگی حضرت میان میر

آن پیشوای اہل ساوک و وصول و منتدای خداوندان ابدال و قبول
 بعد از طی مساک تجرید و تقرید در مقام فانی مطلق و نفی منسوا قدمی
 ثابت و اطمینی راسخ داشتند - و پس از قطع مسامت پر آنت
 ساوک پیمائی ترک دنیا و ما فیہا و انقطاع از علایق قوی پیوند
 شوس و شوا پی بسر منزل وصول بردہ مجاورت کعبہ وصل
 برگزیدہ بودند و در فزون علوم معقول و منقول کمال تبصر اندوختہ
 و در جمیع ابواب دانش رسمی بغایت مستحضر بودند - چنانچہ
 اکثر دانشوران عہد برای حل مطالب مشککہ بایشان رجوع می
 نمودند و در باب اطلاع بر حقایق و معارف متصوفہ و اصطلاحات
 این طائفہ خود بحر زرف بودند و اکثر عبارات فتوحات مکی شیخ
 الموحیدین ابن عربی بخاطر داشتند و صفحہ صفحہ شرح فصوص الحکم
 حضرت مولوی جامی را از بر می خواندند - و سر رشته نسب آن عالی
 جناب بحضرت فاروق اعظم رضی اللہ تعالی عنہ اتصال دارد - و اسم سلفی
 ایشان میر محمد است و در انوای عوام و خواص باشتہار میان میر

اختصاص دارند - ولادت باسعادت ایشان در قصبه سیوستان از مضافات تهته وقوع یافته - والدین و همشیره آن سر حلقه خداوندان حال و استقبال از اهل حال و قال و از کمال مرتبه صفای باطن صاحب کشف و کرامات بودند - آن پیر طریقت در عین عذوق شهاب از مولد خود پرتو ورود مسعود بدار السلطنت لاهور گسترده در خاک پاک پنجاب نشو و نما نمودند و آن جا سلوک مسالک طریقت بروش سلسله عالیّه قادریّه اختیار کردند - از آن جا که دشمنی شهرت و دوستی گمنامی شیمه کریمه اصحاب کمال و شیوه ستوده اهل حال است چه عارف را با معروف بودن کاری نیست و شناسایی خدا را با شناسایی خالق نسبت بخود شمایی نمی لاجرم مدتی متعالی همت بر طی این والیدی گماشته حامل الذکر و مجهول القدر در زوایه خمول جا داشتند - چندانکه تا قرب چهل سال هیچ آفریده از حقایق احوال فرخنده مآل آن برگزیده عنایت حضرت آفریدگار خبردار نبوده مظهر اسم شریف الخفی و مصداق مصدوقه اولیای تحت قبایی لا عرفهم غیری بودند - عاقبت از آنجا که عشق و مشک پنهان نمی ماند جمعی که روایح معرفت بمشام جان شان رسیده بود بر بدان گل سرسبد وجدان و گلدسته گلشن عرفان برده از صفوتکده قدس یعنی خلوت مقدس آن عرشی مکان کرسی مکان نفحات فیض استشمام نمودند - و در آن خرابه معموره که فی الحقیقت بیت العمور عالم حقایق و معارف بود پی بر سر این گنج خفی و خازن بل مخزن نقد توحید برده آن گنز مخفی را بر آوردند - مجمله از جمله خصایص آن اخص خواص مقربان درگاه این که مدت العمر پارسا بوده تاهل اختیار نه نمودند و نهایت مرتبه فقر و فنا و غایت مراتب غنا و استغنا داشته هیچ چیز از هیچکس نمی گرفتند مگر قلیلی از ملایمات نشاء بشریت که بر سبیل تدرت بنا بر وجوب سدرمق و ستر عورت هنگام کمال

احتیاج از ممر حلال قبول می نمودند - و اهل دنیا را بدون ترک تعلق مطلقاً تلافی نمی کردند و صاحب تصرف تام بوده قدرت کلی بر ایصال اهل طاب بسر منزل مطلب داشتند - چنانچه هر صاحب سعادت می که بطریق ایشان سالک مسالک طریقت می شد زود بمقامات تاییه و عول یافتی - و در اواخر عمر غیبت معشوقی شاهد حقیقی دیده ایشان را از مشاهده غیر بر دوخته بیک بار در ظاهر و باطن معهود مطلق خویشی ساخت - و چون آن آزاده علائق و آزاده تعلق صحبت خلائی که مفتون تنهایی و دل بسته جدائی خویش و بیگانه بود آشنائی خواهش آن بار یگانه داشت و کشاد خویشی در یستن در خلوت بر روی آمد و شد مردم می داشت - چنانچه مضمون این منظومه - * فرد *

چون تنهایی همدم یار کسی است چون همفکس کسی شوم تنهایی
همنان حسب حال ایشان شده بود - لهذا در مدت انزوا و اعراض از تعرض ماسوی قطعاً گوشه عزت را از دست نداده پاشکسته کنج تنهایی می بودند و بزیارت درویشان چه جای دیدن مردم اهل دنیا و دخول در منازل ایشان رغبت نمی نمودند - لاجرم حضرت بادشاه دین پناه که همواره خواهان صحبت خدا آگاهان می باشند و پیوسته در پی تقرب مقربان درگاه بوده باین تقریب مزید درجات قرب آن حضرت می جویند بعد از معاودت کشمیر چنانچه در مقام خود سمت ایراد پذیرفته مکرر بقعه متبرکه آن سر حلقه سلسله اهل الله را از فیض حضور پرنور بنازگی مهبط انوار برکت ساختند - و باوجود کمال وحشت و نفرت که از ملاقات خلق داشته از همه کس پهلوتی می کردند بشگفته پیشانی و کشاده روی پیش آمده انس تمام بحضور آن حضرت گرفتند - و بمجاست آن مهین جانشین خلفای راشدین راغب شده ترغیب توقف و اظهار

خواهش امتداد جلوس نمودند - آن روز غریب صحبتی رنگین رو داده سعادت یافتگان حضور این انجمن پر نور اقتباس افوار و فیوضات بیقیاس نمودند - و حضرت بادشاه حقایق آگاه بنحوی شیفته صحبت آن مقتدای اصحاب عرفان شدند که مریدی بر آن متصور نباشد - چنانچه بارها اطوار محموده و احوال ستوده ایشان را ستوده می فرمودند که از مشایخ متصوفه این کشور میان میر را کامل تر یافتیم و از ایشان گزشته شیخ المشایخ شیخ فضل الله که ملاقاتش در ایام بدشاهزادگی در برهانپور که موطن او بود رو داده از همگنان بمبداء مربوط تر دیدم - بالجملة میان میر زیاده بر شصت سال در دارالاساطفت لاهور اقامت پذیر شده مدتی مرجع طالبان و موصل سالکان بودند - و بسال هزار و چهل و چار خلع خلعت عنصری نموده به صحبت قدسی پیکران عالم دیگر گزیدند - و مرقد مطهر ایشان در موضع غایت پور که نزدیک بعالم گنج لاهور یعنی خان بیاعان غلات واقع ست مقرر گردید *

شیخ جلیل القدر شیخ بلاول قادری

عزت گزین زاویه عزلت و طالب وحدت در کثرت بوده با پاکیزه روزگاری کمال پرهیزگاری داشت و پارسای کامل پارسائی تمام جمع کرده بود - اگرچه ابواب طلب بالکلیه مسدود نموده بود اما راه قبول نذور و فتوح مفتوح داشت و مخارج همگی مداخلش انعام نیازمندان و اطعام ارباب استحقاق می شد - و جمیع اوقات بل سر تا سر حرکات و سکناتش مصارف خدمت فقرا و مساکین می گشت - بسیار شگفته جبین و کشاده رو و نان ده و مهمان درست و مذهب الاخلاق و خوش نقل و نیکو معارزه بود - و سخنان بلند و نوادر ارجمند و نصایح و مواظ

دل پسند را متذکر بوده در طی صحبت بمناسبت مقام بر سیل و عظ
و تذکیر ایراد می نمود - و در واقع کلامش در دلها وقع تمام یافته
خود در نظرها و قر کَلَمی داشت - بادشاه دین پناه مکرر به بقعه ایشانی
تشریف بردند و پرتو حضور پر نور بر خانقاه شیخ گسترده چنانچه سابقاً
سمت گزارش پذیرفته - در شعبان سال هزار و چهل و شش هجری مترجه
عالم باقی گشته دامن تعلق از صحبت مردم بر افشاندند *

مظهر تجلیات خفی و جلی مولانا محب علی

آن شاربِ رحیق تحقیق و پیمانه پیمای نبید تجرید که از راه روح افزایی
فنا فی الله نشای بقا بالله یافته در عین سکر شوق معذو معذو ذوق گشته و از
تر دماغی وجد و وجدان بعالمه خوانی ترانه دلکش انا هو من اهو
و من اهو انا تر زبان آمده - آن ذاهب مذهب وحدت وجود بل
صاحب مشرب توحید موجود از سر جوش خم بادۀ هوش ربانی معرفت
و به جرعه مرد آزمای حقیقت نا غایتی بی خویش و سرخوش گشته که
پی خویش را گم کرده آنگاه بیدال کمال و ارستگی از قید دام دلبستگی
هر دو کون جسته در وادی تعبّد از غایبۀ غول راه اخلاص یعنی بیم
دوزخ و امید بهشت رسته در جمیع مواقف و امکن خود را وقف
خدمت فقرا و مساکین کرده در انجاع مقصد و مرام عموم اصناف انام
زیاده بر امکان مساعی جمیله مبذول میدارد - اصل آن جناب از اویماق
چغتای است از نسل قوم معروف کوه بر و باعث اشتیاق بانسحاب بلاد سند
آنست که صدر الدین معتمد والد اخوند همراه جنت آشنائی همایون
بادشاه بخرطه تنه رفته بنابر صغر سن از متابعت خیل اقبال تخلف ورزیده
در آن مقام توقف گزید - و بعد از اشراف بر سن تمیز تکلیف ناهل آختیار

نموده میلاد اخوند در آن بلاد اتفاق افتاده نشو و نما نیز در آن جا یافته -
 بعد از تحصیل علوم دینی عبدالرحیم خان خاندان هنگام فتح آن دیار نظر
 بحالت حالی و قالی آن صاحب نشاء عالی کرده تکلیف همراهی نمود -
 و ایشان نیز بدین معنی راضی شده در سن سی سالگی در برهانپور
 بزیایه انزوا نشستند - و پس از چندی آهنگ طواف مقامات حجاز
 و یثرب نموده در بندر سورت ادراک فیض ملاقات پیر کامل و سالک
 واصل عارف خدا آگاه شیخ محمد فضل الله نموده شرف صحبت آن قدوة
 اصحاب عرفانرا از دست ندادند و خرقة رشد و ارشاد و اجازت اهدا و ارشاد
 گرفتند - و بعد از مراجعت سفر بروکت اثر حج در برهانپور فیض حضور
 مجلس پر نور اشرف اندرختند - و حسب الامر عالی بالتزام رکاب نصرت
 نصاب ارتکاب نموده از آن وقت همه جا بسعادت ملازمت فایز بوده در سال
 هزار (۹)* از جهان فانی رحلت نموده در جوار رحمت ایزدی جا گزیدند -
 و آن عارف کامل در عین غلبه نشای ذوق گاهی اشتعال فائز شوق را برشکه
 فشانای لطف اشعار آبدار فرو نشانده انواع سخن از مثنوی و غزل و قصیده
 و رباعی که از روی کمال مرتبه وجد و حال ناشی شده انشا می نمایند
 و اغلب اوقات شاهد معانی عاشقانه و عارفانه که از شمایم آن نسایم قدس
 و نفعات انس تمام بمشام ارباب عرفان و وجدان میرسید در لباس نظم
 جلوه می دهد - درین مقام بایراد بیتی چند از آن جمله ادای بوام حق
 مقام می نماید -

* رباعی *

بادی نوزد ز هیچ سوی کز من نبرد دلی ببری
 چون آئینه خلوتیست ما را نا بسته دلی بهیچ روی

* محمد صالح سنین وفات آن بزرگان دین و اهل کمال که بعد از سپری شدن
 ایام حیات عبد الحمید مؤلف بادشاه ناعه جان بحق سپردند بصحت رقم نکرده
 چنانچه این نقش چند جا در تصنیفش یافته می شود *

مثنوی

غباری که بپای درین پهن دشت گریوه است در ره گه باز گشت
 کلوخی در بالای هم چیده برر خانمان گفته پیچیده
 غمی چند بر گردن دل سوار تو نامش کنی خانه روزگار
 یکی صورتی ماه در آب دید روان بر سرش دام ماهی تفید
 چو از جنبش باد در هم شکست بغواصی آمد کش آرد بدست
 فرو رفت ناگه بکام فنگ ترازوی مارا همین است سنگ

نظم

عشق را خانه ایست بر سر دار فی درش بسته نه کسی را بار
 سست بخیان چو گریه ماتم تنگ میدان چو خنده بیمار
 سالکانش چو چاه خانه نشین ساکنانش چو ماه خانه گزار
 کس از آن خانه ره نبرده بدر وز درش نیز کس نرفته بدار
 نه در آن می نه جام مستانش بیخبر گشته از سر و دستار

رباعی

ای من تو تو من نه من تو گشته نه تو من
 ای من با تو بسان سلوی با من
 ای من بتو چون من ترازو همراهِ
 یک من چو کشی بکش بذاچار در من

خواجه عظیم القدر عزیز الوجود خواجه

خاوند محمود

سلسله نسب عالی ایشان از جانب پدر بجانب ولایت مآب
 خواجه علاءالدین عطار می پیوندد . و از جانب والده سلطان الاولیا

برهان الاتقیا خواجه بهاء الملت و الحق والدین نقشبند قدس الله نفسه و طیب تربته منتهی میشود - و نسبت ارادت ایشان بخواجه علی الاطلاق خواجه اسحق خواجه ده بیدی که یگانه نفس و آفاق بودند می رسد و ایشان ارشاد گرفته اجازت دارند - و آن سر حلقه اصحاب سلاسل صاحب سلسله و خانقاه اند و همگی اهل ماوراء النهر تحریک سلسله ارادت و اخلاص نسبت بدیشان می نمایند - و در عهد حضرت عرش آشیانی از وطن بکابل آمدند و از آن جا بدین کشور اکبر رسیدند و فیض ملازمت اشرف در یافته اختیار توطی در خاک کشمیر نموده در آن بقعه خانقاهی عالی اساس بنیاد نمودند - و در سال هزار و (؟) هجری از دار مال رحلت نموده بفردوس برین شتافتند *

حقایق آگاه ملا شاه

اصل آن جذاب از بدخشان است و بارقه انوار عرفان از جبین مبین ایشان چون لوامع آفتاب از پیشانی صبح دوم رخشان بود - بحکم آنکه سالک طریق طریقت را از سلوک مسالک شریعت گزیر نیست و وصول بسر منزل حقیقت بدون عبور بر شرع شریعت تیسیر پذیر نه چه علم بی عمل دستخوش ابلیس و بازیچه شیطان است - لا جرم در حیات والدین طلب علوم مشغول گردیده بعد از کسب علوم رسمی و اخذ فنون عقلی و نقلی و اکتساب معالم فن توحید سالک مسالک طریقت شده پیوسته در پی مطلب اصلی می بود - چون در مدرسه بهیج باب در نمی کشود و از هیچ راه فتوحی رو ننمود بتحریک سابق تائید و تحریک قائد توفیق در سال هزار و بیست و سه راه هندوستان پیش گرفته بمجرد رسیدن لاهور خود را بمنزل شیخ الطایفه میان میر رسانیده بدریافت

ملازمت آن حضرت استسعاد یافت - و مدتی مدید آمد و شد می نمود و از ایشان رو نمی یافت بلکه ایشان راه نزد خود نمی دادند - و عاقبت که ثبات قدم و صدق طلب موسی الیه بحسب ظاهر نیز سمت ظهور یافت مهربان شده از در ارشاد در آمدند و تلقین طریقه انیقۀ خویشتن نموده در اندک مدت بنهایت مرتبۀ سعادت رسیدند - و از آن باز باشاۀ آن حضرت مشار الیه بکشمیر رفته در آن جا اقامت نمودند - و تا فرجام روزگار تابستان در کشمیر و زمستان در لاهور بسر برده در سال هزار و هفتاد و دو سفر عالم بالا اختیار نمود - اغلب اوقات از آن عرفان مأب اشعار آبدار سرزده ابداع انواع معانی و انشای اقسام سخن از مثنوی و قصیده و غزل و رباعی می نمود - درین مقام بابرد بینی چند از آن اکتفا می نماید -

آن ابروی کجش را تیغ خمیده گفتم
ز آن تیغ اشاره کرد بالای دیده گفتم
چشم و ابروش چو یاهم تا پیوست
در میان شرح اشاراتی هست

رباعی

از بستگی خویش اگر وا گردی بر دار رس خویش مهیا گردی
وا گرد بگرد خویش مانند حباب تا وا گردی خویش ز دریا گردی
ایضاً

از شش جهنم رو نمودی آخر از هر طرفی دلم روبروی آخر
بیرون و درون جلوه گری می دیدم بر تحقیق آمده تو بودی آخر

رباعی

رفتم بهر جا که ده و بستان است خفتیم بهر جا که گل و بستان است

چون طفل رضيع رو بخويش آوردیم دیدیم که شیر در همین پستان است

رباعي

ای بزد پیلای و قفل بر دل هوشدار وی درخته چشم پیلای در گل هوشدار
عزم سفر مغرب و رو به مشرق ای راهرو پشت بمنزل هوشدار

پاکیزه دین زبده اهل یقین میر حسام الدین

اصل گوهر اصیلش در معدن بدخشان است و مولد و منشاش
خاک پاک هندوستان جنت نشان - پدرش قاضی نظام در عهد اکبر بادشاه
بدرجه امامت ترقی نموده بخطاب قاضی خانی کامل نصاب کامرانی
گشته ثانی الحال بنابر تردادات شایسته و مجاهدات و غزوات که باعدای
دین و دولت بجا آورده غازی خان خطاب یافته دریافت نهایت مرتبه تمنا
نموده بود - میر حسام الدین در آغاز عمر در زمره ارباب مناصب والا داخل
بوده در عین عنفوان جوانی قطع علائق و عوایق ماسوا نموده ترک
هوا و هوس و ساز و برگ و نوای مقام انزوا اختیار کرده سلوک طریقت
بروش اهل شریعت پیش گرفت - صرفی منشرع متوزع بود چنانچه
اکثر اوقات در عبادت و تلاوت قرآن مجید گزاینده هر ماه پانزده ختم کلام
می نمود - و در اکتساب علوم رسمی بی بهره نبوده در سلک عالمان عالم
انتظام داشت - و نسبت ارادت بقدره اهل سعادت خواجه باقی
سمیرغندی الاصل کابلی المولد که در انجام کار و فرجام روزگار مجاوز
دار الملک دهلی بود درست کرده ایشان تلقین روش سلوک و طریق ذکر
خفی و اجازت ارشاد سالکان و اهدای طالبان داشت - در سال
هزار (؟) رحلت نمود *

صاحب باطن صافی و ظاهر طاهر شیخ ناظر

اگرچه از علوم رسمی و فنون صوری کم بهره است و لیکن در اقامت مراسم فرائض و سنن شریعت چنانچه شرط عبودیت است تعبّد و تطوّع بجا می آورد - و با کمال تعبّد و تشرّع در تأدب بآداب طریقت نهایت مبالغه داشت - و نسبت ارادت بخدام سیادت نسب ولایت حسب سید احمد بن سید رفیع الدین بن سید جعفر شیرازی الاصل که در گجرات نوطن گزین بودند و بمنتهای ملاحج کمال رسیده نهایت ربط بمیداء داشتند میرساند -

اگرچه در اجازت نامه که از مرشد خویش یافته بود اسمش سید ناصر بن سید حاجی مسطور است و لیکن بنابر آنکه از جاذب آن سید والا جذاب در موارد مخاطب بشیخ ناظر مدعو بود الحال نظر به تسمیه مرشد خویشتن را به همین اسم اشتها داده - بالجمله ولادتش در مدینه طیبه سمت وقوع پذیرفته و نشو و نما نیز در آن خطّه برکت انتها یافته - در مبادی روزگار سلوک چندی بگام مشقّت و ریاضت مساحت بادیه سیاحت نموده و طول و عرض وادی این برادری را پیاپی مسکنّت و فامرادی پیموده بعد از وصول بمنتهای مرتبه سلوک در ایّام سعادت فرجام بادشاهزادگی^۱ بخدومت بندگان اعلیٰ حضرت استسعاد یافته از آن عهد باز علی الدوام التزام ملازمت لازم البرکت می نماید و در سفر و حضر و خلوت و انجمن روز و شب بدریافت حضور پر نور فایز است - و در سر تا سر سال زمستان و تابستان لباسش جبه جامه ایست پر پنبه و بر روی آن خرقه پشمین نیز می پوشید و باینگونه پوششی یک لقمه بی سلاح نمی باشد چنانچه شمشیر و جمدهر و ترکش پرتیر بر کمر بسته و سپر حمایل کرده و نیزه در دست گرفته پیوسته بر در خوابگاه مقدّس در عین بیداری و خبّداری بشرف حضور اختصاص دارد و این ادّعا می نماید که من من جانب الله پیاسداری ظلّ ظلیل

حضرت باری مامورم - و باوجود آنکه کمال وسعت در دستگاه معاش دارد چنانچه از سرکار خاصه شریفه روزیافته گران مند بنام او مقرر است گاه گاه پشتواره هیزم و کاه از جنگل بشهر آورده می فروشند و ازین ممر حلال وجه قوت خاصه خود آماده می سازد و بانواع نباتات صحرا اغذا می نماید - و از آن صوفی صافی منش امری چند از قبیل خوارق عادات سرب می زند که همگی در بادی رای و ظاهر نظر بغایت مستبعد و جای ایستادگی خرد است و معهدا برخی از کوتاه نظران ناص اندیشه بدایع اعمال آن سالک عرفان پیشه را بر مخاریق و شعبده حمل می نمایند - و گروهی آن صاحب کیمیای سعادت را که سیمای کرامت دارد بنظر سیمیا دیده از عالم اخذ عیون می گیرند - غافل از آنکه اعمال سیمیائی حقیقت نفس الامری ندارد بلکه همین نمودیست بی بود که فی الحال متغیر و متبدل می شود و آنچه از شیخ صادر میشود کمال ثبات و بقا دارد - چنانچه مکرر سنکریزه و سفال و امثال اینها از دست مردم فهمیده گرفته روییده نموده و مدتها بر آن گزشته و انقلاب بصورت فرعی آن راه نیافته - و این معنی از زبان صدق بیان خدیو دروگر سامعه افروز آمده که بسیار مشاهده گشته که شیخ قطره آبی بدست سعادت یافتگان انجمن حضور پر نور چکانیده و در دست ایشان مروارید آبدار شده - و از گلوله موم و گل در شهوار ساخته و کلوخ رانبات و نمک نموده و سینه را ماهی کرده - وقتی در حضور اشرف از استماع سرود قوالان شیخ خوش گشته بوجد و سماع در آمد و در عین حال جام آبی طلبیده قدری آشامید و باقی را بحاضران داده همگنان از آن آب طعم شربت شهد ناب در یافتند - و مکرر اتفاق افتاده که در اثنای سماع شیخ که آثار کمال وجد و حال از آن ظهور می یافت

حاضر مجلس از هیئت آن حال بی اختیار بر می خواستند چنانچه
مانیز از جا در می آمدیم - روزی شاهزاده محمد دارا شکوه و قاضی
محمد اسلم باتفاق کلمه معروض داشتند که در حضور ما شیخ رومالی
را کبوتر و برگ کاهی را کرم ساخته - در سال هزار و پنجاه و هشت
هجری در خطه کابل ازین دار فزا پذیر رحلت بجهان باقی نموده
نعمش بابر آباد رسیده بر کنار جون جانب عمارت بهوج مدفون
گردید *

عارف عرفان نصیب شیخ حبیب معروف براجیه

آزاده‌وشی است ریاضت کیش و عزلت کوشی است وحدت اندیش -
در دار الخلافه اکبر آباد فروکش گشته و ابواب طلب مانند در خواهش
جاء دنیا ز نه دل بالکل بر آورده مراتب صفائی قلب و کشف باطن
بجای رسانیده که بذایر اعلام الهام اکثر از حالات مستقبل خبر می
دهد - از جمله قبل از استیلائی اولیای دولت ابد منتها بر قلعه قندهار
صدر الصدور موسوی خان را خبر داده بود که در فلان تاریخ این معنی
از حیث قوه بفعل می آید - و در فلان وقت افواج روم بر لشکر قزلباش
غالب آمده به تغلب بر بغداد و مضائق آن مستولی می گردد - و
صدر الصدور مذکور حقیقت مسموع را از زبان صدق بیان بمسمع علیه
رسانیده هر دو مقدمه بشهادت تقریر خدیو کشور کشای آفاق گیر حلیه
پذیر زیور وقوع گردیده چنانچه بر سبیل تفصیل بجای خود ایراد
پذیرفته - دو مرتبه در خلوت سراسر برکت ملازمت خدیو زمان دریافته -
رحلت آن جناب در سال هزار (؟) هجری رافع شد *

عمدهٔ نزدیکان حضرت باری ملا خواجه بهاری

آن سرحدقهٔ سلسلهٔ الذهب احرار و درّهٔ العقد ابرار اختیار از خاک پاک بهار است - در عنفوان سن شباب بعد از اکتساب فزون رسمی و علوم صوری از وطن خویش بدار الملک پنجاب آمده رحل اقامت انداخت - و آنجا بملازمت مرشد کامل مکمل میان میر مذکور استسعاد پذیرفته از آن والا جناب ارشاد یافت - و سلوک مسلک طریقت بطریقهٔ ایشان فرا پیش گرفته در خدمت آن مقتدای اهل سلوک بوصول مجاهدت و ارتیاض اشتغال نموده در کمتر فرصتی فتوحات و فیوضات بی شمار یافته بمقامات عالیه و درجات متعالیه رسید - او نیز بر طریقهٔ پیر خویش رفته از جوانی باز شیوهٔ پارسائی پیش گرفته قطعاً فتوح و ندر را به پایهٔ قبول راه وصول نمی داد - و در دارالسلطنت لاهور ادراک فیض ملازمت بادشاه بادشاهان خدیو خدا آگاهان نموده اوضاع و اطوارش پسندیدهٔ آن برگزیدهٔ حضرت پروردگار افتاد - و در سال هزار (؟) رحلت نموده نزدیک روضهٔ میان میر مدفون گشت *

عارف معنوی و صوری شیخ صادق

برهانپوری

آن سالک پا برجای این راه و ثابت قدم مجازت آن والا درگاه کمال وارستگی و عدم دلبستگی بعلاق گیتی داشته صاحب کشف و مغای بطن بود - چنانچه در ایام خیر فرجام بادشاهزادگی بندگان حضرت خلافت مکن بوساطت مقربان حضرت پیغام داده بود که عنقریب

انسر سروری از تارک مبارک فروغ گیرد و اورنگ خلافت از قدم
برکت توام سعادت پذیر گشته توایم آن چون قواعد دولت ابد مقرون
تا قیام قیامت بعدل و داد آن حضرت و اولاد امجاد قرین استقامت
خواهد بود - و در اندک مدت قول آن معبر صادق بوقوع پیوسته
امید که مقدمه ثانیه نیز حلیه ظهور پذیرد *

صوفی پاک منش صافی ضمیر مصطفی نشین ملا مت کده خلایق میان

شیخ پیرو

در سلک زمرد اصحاب ذوق و حال و حلقه ارباب وجد و سماع انتظام
داشت - و در باب استماع رود و سرود بغایت راجب بوده پیوسته ازین معنی
وقت خویش را در هر صورت خوش می داشت - و خود نیز تصانیف
صوفیانه که در عرف این طبقه بذکر معروف است تالیف می نمود -
و همیشه از داعیان دولت بندگان حضرت بوده در بعضی از اسفار که هنگام
بادشاهزادگی روی داد ملازم مرکب اقبال و ملتزم رکاب نصرت نصاب شده
بود - آن حضرت بمقتضای ربطی که باین طبقه والا دارند اکثر اوقات با شیخ
در مقام اعزاز و احترام بوده نفقه احوال شریف آن جذاب به تکلیف
نقد و جنس می فرمودند و بگوناگون مهربانی خاص اختصاص
داده درین صورت ادای وام اخلاص او می نمودند - در سال هزار (؟)
مسافر عالم بقا گشته در قصه میزبانه منزوی نهانخانه خاک
گردید *

ثابت قدم سراط المستقیم وحدت و توحید

سر دفتر ارباب توکل و تجرید

شیخ عبدالرشید

که ذات جامع الکمالات او سرمایه برکت لیل و نهار است و دلش مانند مطلع خورشید مظهر فیض حضرت نور الانوار - از خاک مغایرایی چون پور پذیرایی سرشت گردیده بصفای باطن و آراستگی ظاهر و پاکی سرشت و ذکای طبعیت موصوف است و به نهایت تقدس ذات و برکت دم و یمن قدم معروف - بی قیل و قال از گفتارش بوی حال می آید و از استماع کلامش که همه موحدان و عارفانه است دل را فیض خاص حاصل می گردد - آن شهسوار میدان حقیقت از صحبت خلائق مجتنب است و از دید و وادید مردم بغایت محترز - بی نیازی را سرمایه همت انگاشته و از بی تعین تعینات را در نوشته اصلاً بپذیرایی فتوح نمی پردازد و مطلقاً باهل دول آمیزش نمی کند - وقتی که قبلاً خدا آگاهان بادشاه بادشاهان حضرت صاحبقران ثانی خواهش ملاقات آن وحدت گزین خلوت دوست نموده بمبالغه منشور طلب مصحوب یکی از بندگان آداب دان فرستادند چون آن سحر خیز پرهیزگار که در مقام نفی ماسوی قدمی ثابت داشت تن بقبول این معنی نداده پهلوی پذیرائی حکم معلی نمی کرد - مجمل اگر بشرح عوارف و فضایل و بیان مشارب و اذواق آن حضرت پرداخته آید تصنیفی جداگانه می باید لاجرم اکتفا بهمین دو کلمه نمود *

آراسته مزایای فضل و ادب مظهر سعادات ازل و ابد میر سید محمد

مورد عنایات سرمدی و مظهر اخلاق محمدیست - مدام از فشاء سرشار فیض کیفیت معنی حاصل می نماید و پیوسته از نفحات شمایم انس بوی مدعا یافته از کیمیای سعادت تعلیم مس قلب مسترشدانرا زر می گرداند - و از آمیزش ارباب صفا و مطالعه کتب صوفیه بغایت محظوظ بوده همه وقت مانند سخن به اهل معنی صحبت می دارد - و در آغاز حال در قنوج که وطن ظاهر آن عالی منزلت است منزوی بوده به تعلیم فیض سگالن صوری و معنوی می پرداخت و در زاویه فقر به کمال توکل و تسلیم اوقات شریف بسر برده اصلاً به تکلیف ارباب دول قدم بیرون نمی گذاشت - مگر در اواخر عهد بندگان اعلیٰ حضرت فردوس منزلت بتکلیف آن حضرت متوجه حضور پرنور گشته از ابتدای سال سی و دوم جلوس تا دم رحلت آن حضرت بفردوس برین همه وقت در مجلس والا حاضر بوده به بیان معانی آیات قرآن مجید و احادیث سرور انبیا صل الله علیه و سلم حاضرانرا مستفید می ساخت - و الیوم در خدمت فیض موهبت حضرت خلافت مرتبت محمد اوزنگ زیب بادشاه عالمگیر مذکور احیای علوم و کیمیای سعادت درمیان دارد *

عارف کامل حقایق اگله بیدار دل

معنی پناه شمع عنایت الله

اصل طینت فرشته سرشتش که همانا از گوهر آب و خاک است چون جوهر فیض از ارض مقدس لاهور است و مولد مبارکش بلداء

دار السرور بوهانپور - در آغاز امر و عنفوان عمر در زمرة ارباب مناصب داخل
 بوده عاقبت چون در زبى اهل دنيا بودن مرضى خاطر عاشرش نيامد بلکه
 رهنماى فضل عالم بالا بواضى ترک و تجريد هادى گشته سالک طريق
 نسبت به مبادى عاليه و ملاء اعلى گردانيد - اگرچه چندی بکسب
 ادواب علوم ظاهري پرداخته طرفى از علوم اندوخت و مطالب ضروري و
 معالم ديني از بعضى بزرگان دين اخذ کرده اکتساب معالم فن توحيد نمود
 اما چون گنجى که در خرابه خرابات خانه عشق مخزون و مدفون است از
 گنج کاري معموره عقل پيدا نشود و آنچه در خانقاه نهاده اند در مدرسه بدست
 نيابد چه پيدااست که تشنه را سراب سيراب نسازد و گلاب از گل کاغذي
 بر نيابد لاجرم بى اختيار از مدرسه رو به خانقاه آورده بخدمت خادمان
 حضرت سلطان الاوليا خواجه خواجهای بزرگوار خواجه قطب الدين بختيار
 کاکي پيوست و باستمداد روح پر فتوح و توجه ارشاد آن حضرت والا رتبت
 باوجود کثرت اسباب تعلق قوي پيوند از علاقه زن و فرزند و ما يتعلق بهما
 قطع علايق ته دلي نموده و کوه کوه موانع و عوائق را برابر برگ کاهى سنگ
 راهى نساخته با تمکين سلطنت فقر مسند نشين تخت پيوست گردید -
 و در زاويه ويرانه مسکنست چون گنج مخفي بکنج اختفا جا گرفته و در
 خلوت بر روی دوست و دشمن و آمد و شد آشنا و بيگانه بسته چشم در بجه
 مبدای فيض کشاد - و از بيدار دلي شبها سر بخواب فرو نياورده شمع کردار
 از روشني فطرت شب زنده مي داشت - و مراتب الصفاى دل صفوت
 منزل را بمضقل مکاشفات روحاني و مجاهدات نفسانى جلا داده و دیده
 مراقبه بر راه ورود واردات غيبي و شهود مشاهدات قلبي نهاده از شام تا
 صبح بنماز و از صبح تا شام بتلاوت قرآن مجيد و ديگر اذکار قيام مي نمايد -
 نفی چنانچه با صدق ماسوا از سيمای فرخنده لقايش چهره نما است

و معنی ترک دنیا از صورت سراپا انوارش پیدا - مجمعه آن مجمع کمالات انسانی که مربی و ولی نعمت صوری و معنوی این بنده بود و در سخن سرایی و معنی پیرائی ید بیضا می نمود از عهد طفولیت تا الیوم توجه والا بتربیت این ذره بی مقدار مصروف داشته همه وقت چهره شاهد کلام را بغازه اصلاح می آراست و صورت معنی از آینه سخف باحسن وجه نمودار می ساخت - بحسب نصیب و تقدیر پیش از آنکه این کتاب مستطاب بنظر اصلاحش رسیده از پرتو نظر فیض اثرش عبارت را رتبه و معنی را کمال حاصل آید روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاول سال هزار و هشتاد و در که تاریخ تولد مبارکش نیز همین بود در سن شصت و پنج سال قمری رحلت بر اقامت گزیده متوجه خلد برین گشت - و برین سوخته آتش غم زندگانی وبال ساخته هزاران نشتر جفا در دل سوگوار شکست - کاش بقیه حیات این ضعیف بر عمر آن والا جناب افزوده قضیه ناگزیر من در حضور او رو می نمود تا بدین مرتبه دل سوگوار و دیده اشکبار نمی گشت - اکنون رنگین مجلس نکته دانی که رشک بهارستان فردوس جاردانی بود بنهجی پامال خزان اندوه و پریشانی گشته و ازین حسرت خلر تا به گل این بوستان بلکه سرتا سر خشک و تر این نزهستان بنوعی بآتش بلا سوخته که اگر هزار بار باد بهشت بوزش در آید غنچه از بس گرفتگی لب به تبسم نمی کشاید و اگر جهان جهان بهاران بر چمن دنیا فزول نماید گل از لباس غنچگی بر نمی آید - دریا سپهر سیاه دل عوض کدام شادی این کوه اندوه بر دلم نهاده و در بدل کدام انبساط این لشکر الم بتاراج جمعیت این تن ناتوان فرستاده - * نظم *

پلی تا سر همه چون سلسله آیم بغغان

چون بیاد آیدم آن سلسله جنبان سخن

از سر درد چو بر حال سخن گریه کنم
 خون شود گوهر معنی شمه در کان سخن
 تیره شد مشرق خورشید معانی افسوس
 معرود شد مطلع برجسته دیوان سخن
 بود باریک ره فکر کنون شد تاریک
 رفت بر باد فنا شمع شبستان سخن

آن آماده نزل مغفرت را که بهمه جهت منظور نظر قبول الهی بود
 متصل مزار فیض آثار حضرت قطب الاقطاب خواجه قطب الدنیا و الدین
 در خانقاه بنا کرده خود بلطف ایزدی و مرحمت سرمدی سپردند - امید
 که پیوسته از سحاب رحمت بی حساب الهی بانصی غایت کامیاب بوده تا
 روز جزا بهره ور و فیض بر از ریاض رضوان باد بعونمت النبی و آله الامجاد *

ذکر علما و فضلا و سخنوران خرد پرور از
 ارباب نظم و نثر و اهل خط که فیض
 عهد سعادت مهد آن حضرت دریافته
 از عنایات خاص بهره ور گشته اند

طبقه علما

حبر محقق تحریر مدقق سرآمد دانشوران
 واجب التعظیم مولانا عبد الحکیم

منشاء و مولدش قصبه سیالکوت از مضافات دارالسلطنت لاهور

است و مراتب شهرت ذکر فضایلش از لیالی و ایام و شهر و اعوام شهر -
 اگر او را ثالث معلّمین خوانند می شاید و اگر عقل حالی عشر دانند
 می سزد - آن جذاب در آغاز حال از دبستان تعلیم الهی ادب آموزی
 کرده و از دانش کده فضل نامتناهی حکمت اندوزی نموده در آخر کار
 پرده کشای اسرار عالم سواد و بیاض گشت - و به نیروی کمالات خدا داد
 و نهایت معرفت بمبداء و معاد بر کتب معتبره که همگی از تصانیف
 اوستادان پاستانست و تفصیل آن در ذیل این صحیفه مرقوم حواشی
 خرد پسند معنی طراز بقلم آورده دیدچه هر کدام را از نام نامی
 حضرت ثانی صاحبقران شاه جهان بادشاه مرّین ساخت - و مدت شصت
 سال صدر نشین مدرسه تلقین سخن و فرایض شرع نبوی صلوات الله
 و سلامه علیه و علی آله و صحبه بوده از برکات ذات عالی درجات و میامن
 مکارم صفات حمیده خویش پنجاب بلکه هندوستان را ابریز فیض جاوید
 داشت - رفته رفته علم علم در عرصه تفرد بعفوانی بر افراخت که سائر
 آموزگاران روزگار در پیشش دبستان گزین استفاده فزون دانش گشته و جمله
 ادبای سخن پرداز مانند کودکان حرف شمار در جنب کمالاتش بشمار
 آمدند - بلکه ارباب دانش و اصحاب فطرت کامل ادیب یونان را از تهجّی
 خوانان دبستان ادب آموزش و عقل دانش افروز را جزو کس مدرسه
 تعلیمش تصور نموده بدین تجرّیز درست خود را صاحب تمیّز کامل
 دانستند - بالجمله آن صاحب فضایل صوری و معنوی حقّ عظیم بر سائر
 ارباب فضل ثبت کرده در سال هزار و شصت و هفت هجری متوجه
 دارالبقا گردید - اکذون در جمیع امور همه وجوه بارث و استحقاق جانشین
 آن جذاب عرفان مآب مجموعه کمالات انسانی حقایق و معارف آگاه مولانا
 عبد الله خلف الصدق آن حضرت است که جامع جمیع علوم است

و صاحب مکارم اخلاق و کرامت اغراق و محاسن شمایل و معامد خصال
امید که ایند تعالی آن مظهر فیض ایزدی و مورد عنایات سرمدی را مسند
آرای انجمن فضایل بسی سال دارد ! *

مجمع فضایل صوری و معنوی مولانا عبد الحق دهلوی^۲

که مظهر فیض حق و مهبط نور مطلق است از خاک پاک دهلی
بپایه ظهور رسیده و مجموع علوم را جامع گردیده - در فقه و تفسیر و حدیث
ممتاز است و در منطق و معانی و کلام بی انباز - در مبادی جوانی
و مقدمه زندگانی به تحصیل علوم دینی پرداخت و معقول و منقول
بدلائل عقلیه و نقلیه خاطر نشین خویش ساخت و آنگاه به افتاده و افاضه
مشغول گردیده روزگاری بتدریس و تعلیم گزرانید - بعد از آن تن به ریاضت
و مجاهده در داد و در کشف و مشاهده در افتاده علم رسمی را واگذاشت -
و معنی توحید بر لوح دل برنگاشته بعزم کعبه در سفینه نشست و از بحر
طویل در گزشته به بیت الله رسید و معنی آن بیت را دریافت - و مدنی
در اماکن شریفه به تفصیل تحصیل فصول و ابواب دانش نموده مراجعت
به دهلی فرمود - و یک صد و چند کتاب از تصانیف مختصره و مطوله

۱ حاشیه بر تفسیر بیضاوی و حاشیه بر مقدمات اربعه تلویح و حاشیه بر مطول
و حاشیه میرسید شریف و حاشیه بر شرح موافف و حاشیه بر شرح عقاید تفتازانی
و حاشیه خیالی و حاشیه بر شرح شمسیه و حاشیه بر شرح مطالعه و حاشیه بر شرح
ملا و حاشیه عبد الغفور و حاشیه بر شرح عقاید ملا جلال دوانی در اثبات علم واجب
و دیگر حواشی در کنار حاشیه شرح حکمت العین و دیگر حواشی در کنار شرح هدایت
حکمت و دیگر حواشی در کنار مراجع الارواح * (اسمای حواشی که ملا عبد الحکیم بقلم
آورده)

۲ جد مادری مصحح این کتاب بود *

بر صفحه روزگار گزاشته از دامگاه فنا به آرامگاه عالم بقا شتانت - و پس از رحلت آن جناب نورالعق خلف الصدقش که در علم و فضل شهره آفاق بود مدت مدید صدر آرای مدرسه استفاده گشته آخرکار او نیز از سر گفتگوی جهان گزان در گزشت - و در جوار مزار فیض آثار حضرت خواجه بزرگوار قطب الدنیا و الدین در مقبره پدر جاگزیده *

واقف رموز عجمی و تازی مولانا شکر الله

شیروازی مخاطب بافضل خان

که زاد و بومش شیراز است و در اکتساب جلال عبادات و ذیل انواع سعادات از باب خیر خواهی خلق و رضا جوئی خلق و قضای مطالب و انجاح مآرب کایذات و سرانجام امور دین و دولت بی انباز - هذگام تقریر و تحریر مقدمات حکمت طبیعی بتائید الهی روان ارسطو و افلاطون را شاد می کرد و هم گفتگوی اشرافین را بدستیاری ضمیر روشن می گردانید - و از فیض سبحانه و تعالی طبع فیاض و عقل بالغ نظر کامل عیار در هر فن یافته - باعتبار فصاحت حسن عهد بود و در هیأت و هذسه و جزئیات دیگر همه حساب در وقت مذاکره صورت معنی از آئینه سخن بوجه احسن می نمود - و در عهد حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه از راه بندر سورت به برهانپور رسیده فیض صحبت مقدمه کذاب نکته دانی شنیده خطاب خانخانلی دریافته رعایتی نمایان یافت - آنکه بسفارش و صدارت آن عظیم القدر ملازم سرکار خاصه شریفه گشته از اوسط ایام بادشاهزادگی تا آغاز ایام فترت سرانجام مهمات دیوانی سرکار والی آن حضرت بدو تفویض یافته بخطاب افضل خان مامور گردید - و چندی از فیض حضور

معصوم بوده بخدومت میر سامانی حضرت جنت مکانی پرداخت -
و در سال دوم جلوس مبارک از تغیر ارادت خان بیایه وزارت کل و منصب
هفت هزار و پنج هزار سوار رسیده تا سنه هزار و چهل و هشت که سال
رحلت اوست این خدمت را در نهایت شایستگی بتقدیم رسانید *

دانشور خرد پرور علامه دوران سعد الله خان

در فنون علم دینی و طلاقت بیان و فصاحت بیان و حفظ قرأت و مزید
کیاست و وفور حدس و فراست و اصابت رای و متانت اندیشه و قوت
حافظه ثانی و نظیر خود نداشت - و بعطای رتبه کمالات خدا داد و علو
فطرت ازل آورد و بعثت مادر زاد مانند خرد کامل اثر در همه فن مستشار
مؤمن گشته - قوت ممیزه خرد بجنب کمالاتش در عداد کودکان حرف
شمار بشمار آمد و باوجود تخلق باخلق کامله ربانی و تعلی بزبور ملکات
فاضله ملکی و انسانی فضایل نفسانی ملکه او گشته علم تفرد در عرصه علم
و دانش بنوعی بر انراخت که در جنب فصاحت و بلاغت و روشنی
بیانش ارباب بدایع بیان و صنایع معانی مانند کودکان هیچ مدان از غایت
حیرت خاموشی گزین بودند - و بکمال استعداد ذاتی و قابلیت اصلی
جملگی حیثیات جزئی و کلیه بدست آورده سخنان رنگین و نو آئین
بآئینی بر زبان می آورد که دقیقه سنجان فضل و هنر از استماع آن چو
طوهار پیچیده در حیرت فرورفته مانند قلم از خجالت سر بالا نمی کردند -
چه هرگاه مطلبی را بزبور حسن تقریر آرایش پذیر می ساخت از موج
گفتار نوعی آب بر روی کار بیان می آورد که معنی دل و سینه زبان

می یافت - کیفیت داخل شدن آن جناب در زمره اقبالمدان بصدارت موسوی خان و رسیدن بخطاب خانی و منصب هفت هزاره هفت هزار سوار و فایز شدن بمرتبه وزارت کل هندوستان مفصل در سال چهاردهم جلوس مبارک مرقوم قلم وقایع نگار گشته - در سال هزار و شصت و هفت هجری دامن از تعلقات ظاهری برجیده بسیر ریاض قدس آهنگ فرمود *

منظور نظر عنایت بیچونی ملا علاءالملک تونوی مخاطب بفاضل خان

در فنون حکمت ممارستی تمام داشت و به نیروی طبیعت هنگامه طبیعی را آن چنان می آراست و ریاض ریاضی را بنائید آلهی بنوعی می پیراست که در حالت تقریر و تحریر مطالب انوری خان را در خط میکرد و صاحب تحریر را جامه کاغذ می پوشانید - بی مبالغه کلامش سرمایه بیان معانی بود و منطقش پیرایه سخندانی - در حساب و جبر و مقابله هیچ یکی با او یارای مقابله نداشت و در هیئت و هندسه کسی را با او نیروی مقابله نبود - در آغاز حال بتوسط طی مرتبه هیدلانی تا مرتبه عقل مستفاد ترقی نموده به تفصیل تحصیل فنون و ابواب دانش در ایران کرد - و در فنون دانش و بینش مرتبه معلّم ثالث بل رتبه عقل اول بهمرسانیده چون جامع فضایل و هبّی و مکتسب گشت بغرم بوستان هندوستان که مجمع و مرجع اصناف امم بل مجموعه زبده و خلاصه هنرمندان و منتخب مستعدان عالم است رو آورده بزمین الدوله امین الملّت آصف مکانت والا شان میرزا ابوالحسن مخاطب بآصف خان که بزرگی و جلالت دینی و دنیوی پایه دانش پژوهی و حکمت

دانی از مرتبه معّم ثانی در گزرنیده بل دقایق حقایق آگاهی بها فوق
درجه عقل اول رسانیده پیوست - و تا هنگام متوجه شدن آن والا جاه بعالم
بالا هدم و دمساز بوده پس از آن در سلک استعداد یافتگان درگاه گیتی
پناه منظم گشته بمقتضای قابلیت ازلی و استعداد اصلی بیایه منصب
ارجمند خانسامانی و خطاب فاضل خانی رسید - و در عهد بادشاه فلک
جاه محمد اورنگ زیب بهادر شاه عالم گیر بیایه وزارت کل هندوستان که
بالاترین^{*} مراتب است و منصب پنج هزاره سرفرازی یافته بحسب
نصیب زیاده بر دو هفته مسند آرای دیوان وزارت نموده در سال هزار
و هفتاد و سه از دار فزا رخت ارتحال بدار بقا کشید *

مورد مراحم ایزدی مولانا شفیعی یزدی

مخاطب بدانشمند خان

مدتی استفادۀ علوم متداوله در ایران نموده و بقدر طاقت و استعداد
در مراتب علمی استحضاری بهم رسانیده - و پس از تحصیل برای اکتساب
رزق مقسوم مبلغی از تجار بعنوان مضاربت گرفته به هندوستان جنت
نشان که از غایت عظمت شان مصداق ارض الله واسعه است رسیده خندی
در اردوی معلی بداد و ستد و خرید و فروخت پرداخته - بعد از جلب
منافع به اراده مراجعت وطن چون به بندر سورت وارد گردید بکار فرمائی
بعثت سعید مراتب فضل و دانش او بواسطت مقرران حضرت خلافت
بعرض مقدس رسیده همین که نسیم عاطفت از گلشن جاوید بهار درگاه عالم
پناه درباره طلبش وزیدن آغاز نهاد و موافقت طالع بلند مژده این نوازش
بگوشش در داد شکر گفان و سجده گزاران گام در طی مراحل این سفر

فرخنده اثر گزاشته بعد از دریافت سعادت ملازمت بمنصب هزاره ص
سوار سرافرازی یافت - چون هنجار مراتب علمی را تمام در نور دیده
و حکمت و هیئت را نیک ورزیده سخنش سجد ارباب معانی و هیأتش
سر حساب نکته دانی بود - و فکر درست و اندیشه رسا و طبع فیض اندیش
و ذهن معنی پزوه داشت به برکت مرتبه دانی آن حضرت تربیت یافته
دقایق مراتب دولت از دیگر هم چشمان در گزانش و در مدت قلیل
بخدمت جلیل القدر میر بخشی و منصب پنج هزاره رسیده در سال
هزار و هشتاد هجری از تعیناتیان ملک عدم گردید *

بحر موج فیض بخشی مولانا محمد فاضل

بدخشی

حسب المرافقت توفیق آسمانی چون قابلیت ذاتی و استعداد و هب
با کمال و استکمال کسبی موافق افتاد در سائر فنون عقلی و نقلی ندرت
و تقدیر کلی اندر خسته چون نقش نگین بر چار باش فضائل اربع مربع نشین
گشت - و از علوم حکمت و تفسیر و اصول بهره وانی و نصیحه شامل
یافته حلال معاهد منقول و کشف غوامض معقول گردید - آنگاه از وطن
سعادت گرامی ملازمت لازم البرکت گشته در سلک بندهای درگاه
گیتی پناه حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه انتظام یافت - چندگاه
در آن عهد بمنصب عدالت اردوبی معلی و در ایام سلطنت حضرت
صاحبقران ثانی تا سال هشتم جلوس بهمان منصب عز امتیاز داشته
پس از آن رخصت گوشه نشینی در لاهور یافت - و در همان مکان بر وقت
معهود باجل موعود دو چار گشته برحمت حق پیوست *

فاضل اکمل والا مقام مولانا عبد السلام

صاحب کمالات خداداد و استعداد مادر زاد بوده بعد از طی مراتب علوم عربیه تا مرتبه فضل و کمال ترقی نموده در دارالسلطنت لاهور بخدمت جامع المعقول و المنقول ملا عبد السلام لاهوری که در فنون تفسیر و فقه ثانی و نظیر نداشت بسیاری از کتب معتبره بسند رسانید - و بعد از آن در سلک ملازمان درگاه منسلک گشته بخدمت ائمتی عسکر فیروزی اثر عز امتیاز یافت و تا وفات فرصت و مساعدت روزگار بدرس متداولات اشتغال داشته آخر کار در وقت موعود رخت هستی پرست *

سر آمد فضلی ملت حنیف مولانا عبد اللطیف

در سلطان پور لاهور پزیرای سرشت گردیده بگرد آوری سائر علوم و جملی فنون حکمتی و ادبی کوشیده نهایت مراتب امکان این مرتبه بدست آورده بعدت فهم و قوت حافظه و فصاحت تقریر و صفائیم تحریر بی نظیر وقت و روزگار بود - پیش از جلوس مبارک سعادت ملازمت شرف دریافته بمنصب تعلیم شاهزاده بلند اقبال محمد دارا شکوه مقرر گشت - و مدنی بقیام این خدمت شرف اندوز بوده صدر مکتب را از حضور پر نور روکش دارالحکمت یونانیان داشت - چون از کثرت مطالعه چراغ نظرش از نور بی بهره گردید چشم از تماشای سواد و بیاض روزگار بر دوخته در کنج وطن منزل گزیده موضعی چند برسم سیورغال یافته تا آخر عمر در آن جا گزرانید *

سردفتر علمای خطه وجود ملا محمود

که ضمیر پاکش معانی را مقام محمود است و سپهر فضل و دانش را
کوکب مسعود در شهر صفا پرور جونپور پزیرای سرشت گردیده و از آغاز ایام
شعور در ابداع بدایع محسنات سخن کوشیده مظهر فضل سرمدی و منبع
فیض ابدی بود - در انواع فنون دانش خصوص علم معقول و منقول
و ریاضی و طبیعی و آلهی هیچ کس از ارباب استعداد را قوت دعوی
برابری با وی نبود - اگرچه در خور دانش و بینش خود طلاقت زبان
و تقریر لسان نداشت اما قلم فیض رقمش در حالت تحریر تفسیر
آیات کلام آلهی و تعبیر حقایق اشیا کماهی بعنوان تصنع و تغش
بکار می برد که هر نقش کلکش دعوی فضیلت معنی پردازی آن
جذاب را زبان می دهد و سخنان ارجمندش بعلاقه غرائب معنی
در صدر انجمن دلهای والا فطرتان اقامت انداز گشته - هر لفظش
که در اثبات شرافت لطایف خفی نطقی صادق و مخبری صادق
است ابواب حیرت بر روی روزگار می کشاید *

جلوه طراز حسن کلام فاضل عالی فطرت

والا مقام مولانا عوض وجیه

مولد و ماواش اخسیکت است - فاضلی است تیز فہم روشن ضمیر در
دریافت کیفیت معانی و نزاکت امور سخندانی و والا فطرتی است بنظیر
بصفا می اندیشه و ذکا فطنت بر دقایق امور کلی و جزئی علم آلهی
یافته - بتدریس متداولات فنون معقول و منقول بی مثل وقت خود است
و به پاکیزگی اطوار و راستی و درستی گفتار و حسن خلق و شرافت ذات

آغوش. برورد سعادت ازل و ابد - در سال بیستم جلوس مبارک بعد از فتح
 بلخ از ماراؤ الفهر بهندوستان جنت نشان که ملجا و ماوای هنرمندان
 جهان است آمده شرف ملازمت اشرف دریانت و در زمره بختمندان
 محسوب گشته بخدمت افتای اردوی معلی سر افزای یافت *

بهار گلشن دانشوری مولانا محمد یعقوب لاهوری

که ذات خجسته صفاتش مظهر فیض ایزدی و مورد عنایات
 سرمدیست و در فقه و اصول و تفسیر و حدیث و منطق و معانی و کلام
 و دیگر فضایل و کمالات نفسانی و ملکات ملکی و انسانی نظیر و ثانی
 ندارد - چون تابنده هور از افق لائور طلوع نموده و وجود مسعودش که
 سرچشمه فیض و محض خیر است آردی بجزایب افزوده - در علم و فضل
 شهوه آفاق است و در هذمه و هیأت و جزویات دیگر نیز طاق - بعد
 از تحقیق دقایق و تشخیص حقایق در حالت بیان منطق و معانی
 سحر مبین بر روی کار می آورد و هنگام درس نکاید اندیشه والا قفل از
 در گنج خانه عالم بالا می کشاید - ایوم در همه باب همه حساب بر دیگر
 فضلا مزیت نمایان دارد *

سر حلقه ارباب دانش و نکته دانی مولانا ابوالفتح ملتانی

که بعلم و فضل شهیه زمانه است و در فزون دانش و حکمت یگانه -
 کلامش همه جهت فصیح و حدیثش همه حساب صحیح - سخنان روشنش

فروغ بخش هر انجمن و شگفتگی طبع و رنگین سخن و تازه گفتاری
و پاکیزه اطواری خاصه آن زبده ارباب سخن - بالجمله نور ضمیرش دیده افروز
بینش و فروغ سخنش روشنی بخش دانش است - امید که آن
مورد عنایات آلهی سالهای دراز مسند آرای انجمن دانش باشد *

طبقه حکما و جراحان

حکمت مآب حکیم صدرا خلف حکیم

فخرالدین محمد شیروازی

که در عهد شاه طهماسب فرمانروای ایران بمیرزا محمد نامی شه
بود - سر رشته نسبش بحارث بن کلاده که شرف ملازمت نزد البرکت
حضرت سرور الانبیاء علی الله علیه و سلم و آله و اصحابه دریافته بدعای فیض
اندامی آنحضرت اطمینان دانا و حکمی حاذق از نسلش بهم رسیده تا روز
جزا فن طبابت در دودمانش باقی خواهد بود - پس از تکمیل طب
ریاضی و سایر فنون این علم در سال چهل و ششم جلوس اکبری موافق سال
هزار و یازده هجری بهند آمده و در عهد حضرت جنت مکانی جهانگیر
بادشاه بخطاب مسیح الزمان معزز و مکرم گشت - اگرچه چندی در
آغاز کار در استعمال فنون طبابت ید بیضا نموده کار نامه تاثیر نفس روح القدس
و دم مسیحا بر روی کار می آورد اما آخر کار از ملاحظه این معنی
که دفع مقتضای قضا از حوصله طاقت خردمندان افزون است استعفا
ازین امر خطیر نموده مکرر سعادت طواف حرمین الشریفین دریافت
و تا بود بمنصب سه هزار و عز امتیاز داشت *

حکیم ابو القاسم مخاطب به حکیم الملك

در هند متولد شده ازین جهت که دقایق مهارتش در فن طبابت بدرجۀ کمال ارتفاع داشت در عهد حضرت جنت مکانی بمنصب دو هزاره و پایه عزت و اعتبار تمام رسیده درین وقت سعادت طراز نیز منظور نظر عفايت حضرت خاقان خرد پرور است *

حکیم رکنای کاشی

از علم طب و معالجات صائبه بهره شامل و نصیبه کامل داشت و هر درد دشوار علاج را معالجه نیکو نموده اوزاق دلهای پریشان بیماران را شیرازه جمعیت صحت باحسن وجه می بست - چندی داخل بندگان حضرت بود بسبب کبر سن رخصت انصراف بوطن یافته از ابر نوال بادشاه دریا دل گشت امیدش سرسبز گشت *

حکیم مومنای شیوازی

فن حکمت را نیکو ورزیده و لطف حکمت را بحسن خلق آمیزش داده اطوار حمیده و اوضاع پسندیده را فراهم آورده بمیمنت دست و برکت دم موصوف است و بدستیارای معالجات پسندیده در خلافت مشهور و معروف است - بعد از آمدن بهندوستان نخست با رکن سلطنت مهابت خان همراهی گزیده در آخر عهد حضرت جنت مکانی داخل ملازمان سرکار خاصه گشت - درین عهد میمنت مهد بمنصب هزاره سرافرازی یافته مقصی المرام است *

حکیم فتح الله شیوازی

از فرط ممارست این فن دقیقه شناس حقایق اشخاص اعیان وجود گشته بمعالجه اقسام عوارض نیکو می پرداخت و در استعمال فنون دوا و مداوا و تشخیص مرض ثانی نداشت - بعد از رحلت او حکیم صالح پسرش به یمن سلیقه رسا و تجربه بخطاب خانی و منصب هزارگی عز امتیاز دارد *

حکیم علم الدین مخاطب به وزیر خان

مولد و منشأش ارض پنجاب است بعد از اشراف بر سن تمیز طریقه اکتساب علوم دنیوی پیش گرفته کتب طب از حکیم داوی بسند رسانیده در اندک مدت در سائر فنون آن ندرت و تفرد کلی اندوخت و از روی کمال مهارت و خبرت پی به تشخیص هر مرض از قرار واقع برده در معالجات کارستانی می کرد - و چون از قدم خدمت و تکرار معالجات نبض کیفیت مزاج خدیو روزگار و طبع شاهزادهای والا مقدار بدست آورده نهایت مرتبه حذاقت را درین امر کار می فرمود بدین وسیله بسعادت محرومیت بار یافته چندی به دیوانی بیوتات و خدمت خانسامانی و دیوانی عز امتیاز داشت - و از غایت کاردانی پس از جلوس اشرف بر سریر سلطنت بمنصب پنج هزارگی ذات و سوار سر بلغدی یافته بصاحب صوبگی پنجاب علم عزت برافراخت *

حکیم داؤد

که از حضرت خلافت بخطاب تقرب خان سرفراز است خلف حکیم عنایت الله است که شاگرد رشید پدر مسیح الزمان بود - بعد از

رحلت پدر از غایت اقتدار معالجه امراض سر آمد اطباء شاه عباس گشته کمال قرب و محرمیت بهم رسانید و پس از گزشتن شاه چندی مغزوی گشته متوجه حرمین شریفین شد و از آن جا برای بذل لاهری و تنه مراجعت نموده در سال هفدهم جلوس مبارک موافق سال هزار و پنجاه و سه هجری دولت ملازمت اشرف دریافته از فوط مهارت درین فن بکمال رتبه عزت رسیده مکرر معالجات حکما پسند نموده - اگرچه چاره تقدیر از سرحد اقتدار بشر بیرون است و فی الحقیقت هر درد دشوار علاج را از شفاخانه لطف حکیم علی الاطلاق دوا مرحمت می گردد اما چون از وفور حدس و تجربه در معالجه امراض آن پایه بهم رسانیده که در مداوای اعراض تخته بر سر بقراط و جالینوس می زند از روی مبالغه می توان گفت که هر جا که تشخیص او به نبض گیری در آید شاید از لطف الهی دستبرد اجل را یاری غارت جانها و اندازة تراج روانها میسر نگردد - اکنون بمنصب پنج هزاره سرافراز است و بکمال قرب و محرمیت از سائر حکما ممتاز *

شیخ حسن ولد شیخ بهینا متوطن کیوانه

در فن جراحی استاد کامل قدرت بالغ خرد بود چون مهارت کلی و ید طولی درین باب داشت بچاره گویی هر گونه جراحت و وزم که سر پنجه قدرت می کشود معالجه اش سودمند افتاده جراحت زود رو به اندمال و التیام می آورد بلکه باعتبار سود مغذی دوا و مداوا می توان از روی مبالغه گفت که درین ماده ید بیضا می نمود - چنانچه به یمن این فن رسا در عهد حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه بخطاب مقرب خان و منصب پنج هزاره رسیده درین زمان سعادت نشان بسبب ضعف پیری در

کیرانه که وطن اوست گوشه نشین است و بیک لک روپیه سالیانه
خرسند - شیخ قاسم برادر زاده اش اگرچه همچو او نیست اما بالفعل درین
فن سرآمد جراحان قانون دان است و در معالجه مواد دموئی و دیگر
اقسام ورمها و جراحات مثل و قرین ندارد *

طبقه شعرا

سرآمد جادو کلامان نادره فن حاجی

محمد جان قدسی

از متوطنان مشهد مقدس است و به نهایت مرتبه تقدس ذات
و پاکیزگی صفات و درج و تقوی متصف - صاحب طبع ستوده است
و در شیوه سخنوری مدانت و جزالت را چنانچه باید رعایت می فرماید -
چون ظهور فیض باندیشه او موقوف است و خفای نیر معانی به بیفکری
او موصوف در فصیده فصیدهای نیک می نگارند و در قطعه و غزل
و رباعی و بتخصیص مثنوی داد صنایع و بدایع لفظی و معنوی داده
ایراد معنیهای برجسته بی آهو می نماید - از روی انصاف هیچ کس از
سخنوران بر سخنداش انگشت نتواند نهاده و در گفتار سحر آثارش ناخن بند
نتواند نمود - زیرا که سخن او مانند زر پخته از آرایش خامی منزّه
است و بجمیع وجوه نرد عیار شناسان معنی معقول و مرجح - القصّه
سخن بلند پایه را همواره از فیض طبعش سرمایه بلندی جارید حاصلست
و اکثر معنی پیش پا افتاده را آن چنان می بندد که از معنی بالا دست
بلی کم نمی آرد تا بمعنی والا چه رسد - باعتقاد عزیزان سخن فهم ازین جهت
که مدتها تن به رونق سخن سنجی گذاخته و قلم را رگ بر معانی ساخته از

هم روزگاران سرزفش ترجیح و شایستگی تفضیل دارد - اگرچه بحسب وجود از
 زمره متاخرون است اما بحسب مرتبت و اعتبار معنی در مقدمان بشمار
 می آید - در سال پنجم جلوس مبارک موافق سال هزار و چهل و یک
 هجری از وطن احرام طواف رکن و مقام این قبله امانی و مال محتاجان
 و کعبه جاع و جلال انس و جان بسته چون خود را بادراک این سعادت
 عظمی رسانید بانعام نقد و خلعت سرافرازی یافته برویانه گرانمند در حلقه
 ثفا طراز این بارگاه گیتی پناه جایانت - این چند بیت که به بیوت کواکب
 پهلوی زند از آن خورشید آسمان فضل بظهور آمده - * ابیات *

من آن نیم که کدم سرکشی ز تیغ جفا
 چو شمع زنده سر خویش دیده ام برپا
 دمی که بگزدم بی کرشمه ساقی
 نفس کند بدلم کار ریزه میخدا
 کسی که لذت پیکان بی نشانی یافت
 دگر نشد به نشان آشنا چو تیر خطا
 نه غم بسینه نه بیکان بدل نه خار بیای
 بتنگ عیشی من کس مباد در دنیا
 شبی که عقده کشایم بناخن از مویش
 چو شمع جان بسرانگشتم آید از اعضا -
 برای زینت مژگان بدیده خواهم خم
 و گرنه بر کف دریا کسی نه بسنه -
 بآب خود چو زمرّد کسی که سبز به
 نه شان ابر شناسد نه شوکت درپه

غزل

ای مرا بی رخت افتاده در عالم ز نظر
مردم چشم مرا خاک رخت نور بصر .
خط رخسار تو با خویش طلسمی دارد
که توان خواندنش از رو نتوان کرد از بر
بهر با دست تو منشور سخا می طلبید
همه گفتند که بر آب نوبسده محضر
گر کنی نامه را منع نیاید بیرون
غنچه از شاخ چو پیکان محبت ز جگر

نظم

زود به کردم من بی صبر داغ خویش را
اول شب می کشد مغلس چراغ خویش را
عیش این باغ به اندازه یک تنگ دل است
کاش گل غنچه شود تادل ما بکشد
در چنین فصلی که بلبل مست و گلشن پر گل است
گر همه پیمانه عمر است خالی خوب نیست
سرفروشم را قضا از بس پریشان زد رقم
هر که دیدش گفت مضمونی درین مکتوب نیست
گفتد چو حرف گرفتاری ام را تحریر
بپای خامه سزد گر رقم شود زنجیر
غلام همت درویشی ام که بی منت
نشانه آتش حرص مرا بموج حصیر

گزشتنم ز تو باشد چو رشته سوزن
 که با حریر بود گرچه بگزد ز حریر
 در دل من ز نم آبله می روید خار
 گلشنم تازه بود بی مدد ابر بهار
 جوهر ذات نهی دستی جارید آرد
 چون ترا تجربه حاصل نشد از دست چنار
 بیم نقصان بود آنرا که کمالی دارد
 میوه چون پخته شد از شاخ بریزد ناچار
 عاشقان را بدو محراب حرام است نماز
 قبله طاعت محمود بس ابوی ایاز
 من نمی گویم بچشم نه قدم یا بر زمین
 چشم من فروش است هر جا می نهی پا بر زمین
 کشتی چشم تر من بود با دریا قدر
 اشک زور آورد آمد پشت دریا بر زمین
 یاد روی تو بخاطر رسد ز دیدن گل
 هیچ راهی بحقیقت نبود به ز مجاز
 رشک بر زندگی خضر ندارم بجز این
 که نشان از سر زلف تو دهد عمر دراز
 جا بود افتادگان عشق را پر آسمان
 من هم از افتادگان عشقم امّا بر زمین
 آنکه هرگز بر نمی دارد قدم از چشم من
 حیرتی دارم که نقش پای او بر خاک چیست

دل بزلغش بسته قدسی چه می خواهی دگر
 صید بسمل گشته را معراج جز فتراک چیست

رباعی

در سافر من می طلبی را جانیست
 می گویم و از هیچ کس پروانیست
 با گوهر اشک خویشتن ساخته ام
 چشم چو حباب بر کف دریا نیست

رباعی

دانی ز چه بی حجاب می خندد صبح
 انگذده ز رخ نقاب می خندد صبح
 این غمکده چون مقام خندیدن نیست
 بر خندد آفتاب می خندد صبح

مثنوی

غنیمت شمار این چنین دوستی
 که دید این فدای مغز در پوستی
 سخن آنچنان در وی افشوده پای
 که از نقل کردن نه جنبد ز جلی

مثنوی

ز پیوستن خلق تجرید به ز پیوند بر شاخ روید گره
 میبوند با هیچ کس زینهار که ناقص بود ظرف پیوند دار
 ز قطع تعلق چه بهتر بود گلی چیده را جای بر سر بود

ابو طالب متخلص بکیم

موطنش کاشان و تولدش در همدان و نشو و نما در هندوستان که
مقام پاکان هفت اقلیم جهان است یافته نخست با میر جمله که بروج الامین
متخلص است بسر می برد و بعد از جلوس مبارک ملازم سرکار
خامه شریفه گشته به تحریک بخت کار فرما چون گفتارش هوش فریب
و دلآویز و طبعش معنی رس و فیض آمیز بود بخطاب ملک الشعرائی
امتیاز یافت - اگرچه استحقاق آن منصب جلیل القدر حاجی معتمد جان
قدسی داشت اما ازین رو که پیش از رسیدن حاجی او باین خطاب
سر افزایی یافته بود تا دم آخر برو بحال ماند و تغییری بدان راه نیافت -
بالجمله شاعر جادو فن تازه گفتار است و بنای سخن از متانت
فکر فلک آهنگش مستحکم و استوار - سخنانش پخته است و بمیزان
اندیشه بر سخته - هرچه گفته همه متین و دلنشین و عبارتش صاف و معذیش
رنگین - حسب الحکم اقدس چندی بجهت نظم بادشاهنامه انعم آزادی
نکته دانی بود تا آن هنگام که بهار ماند در گلشن جاوید ربیع کشمیر توطن
اختیار نمود و رقم سنجان دیوان قضا بر ورق حیاتش خط کشیدند - نبندی از
اشعار او بجهت انبساط طبیعت سخن فہمان بقلم می آید * ابیات *

ز تیغش چاک شد دل چون نهان سازد غم او را
گر بیان پاره شد گل را کجا سازد نهان بو را
سخن در هر زبان بی زحمت تعلیم می گوید
اگر طوطی به بیزند یکره آن چشم سخن گو را
دیگر

دنبال اشک افتاده ام جویم دل آزرده را
از خون توان برداشت پی نخچیر پیگان خورده را

دیگر

هر کس اگر بقدر هجر بهره یافتی
بایستی آب بحر نصیب گهر شود

دیگر

زخمهای شانه از زلفت فراهم می شود
بخت اگر یاری نماید مشک مرهم می شود

دیگر

خفده بد مستی است در ایام ماهشمار باش
معتسب بوم می کفد این جا دهان بسته را

دیگر

بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا
چشم از جهان چو بستی از رمی توان گزشت

دیگر

دوست بهیچم فروخت با همه یاری
یار فروشی درین زمانه همین است

دیگر

جان نیلویی اگر ای دل گله بیجا چیست
تو که پرزانه بز می هوس اینها چیست

دیگر

سرور را سایه یکی بیش نباشد یا رب
این قدر خاک نشین در نه آن بالا چیست

دیگر

طوطی آن روز که منقار بخون رنگین کرد
گشت روشن که چه روزی سخن پرداز است

دیگر

چه دل سوزی که چون من رفتم از دست
کسی از کشته پیکان بر نیارد
میان غمگساران سوزم از غم
چو آن کشتی که در دریا بسوزد

دیوانه حسن معانی شیفته طرز سخندان

واقف رموز نهان و پیدا ملا شیدا

فکرش نکته طراز و طبعش معنی پرداز است و منشأ و مولدش
فتح پور اکبر آباد - هر لحظه طبعش در انگیخت معانی تازه آبدار چندین
خیال نوآئین بر روی کار می آورد و خاک زمین سخن را که از گرد
کساد خاک مال خورده بود بکیمیای فکر ز می نمود - و در سخن طرز
باستان گزیده بر متأخران پیوسته زبان طنز می کشود و یک قلم این جماعت را
از سلسله ارباب سخن خارج دانسته از خطه سخنوری اخراج می نمود -
و از بس که اندیشه رسا و فکر درست داشت در مجلس فکر سخن
می نمود و پیوسته در انجمن با شاهدان معانی خلوت می داشت - و
با طرز تازه خصم دیروز بود و شعر تازه گویان را بدتر از تعویذ پارینه می
داشت - اگرچه از مراتب علمی بیگانه بود اما در قوانین سخن آفرینی
یگانه وقت خود است و برسانی فکر بپایه ایست که در یک ساعت نجومی

قصیده غرّا که نظم ثریا را نمونه تواند بود بکلک شعری^۱ شعار می پرداخت -
 و طرّاء اشعار را از دستی پیرایش می داد که هیچ سخن سنگاهی
 شانه وار در وی ناخن بند نتواند ساخت - و در برابر مخزن گنجور گنجه
 که صاحب پنچ پنچ است طبعش با حور هم پنجه قریب بدوازه
 هزار بیت مثنوی منظم ساخته مشتمل بر سخنان حکمت آمیز
 و معانی دلآویز و آن را دولت بیدار نام نهاده و سر آغاز آن این
 بیت است -

بسم الله الرحمن الرحيم آمده سر چشمه فیض عمیم
 و در آن کتاب داد سخنوری بغوی داده که هر نکته از آن یک کتاب
 سخن است بلکه هر نقطه از آن خال رخساره شاهدان این فن - و
 از برای حاجی محمد جان قدسی که سر دفتر قدسیان است به تیزی تیغ
 زبان قطع اللسانی کرده و بر قصیده او که مطلعش اینست * بیت *

عالم از ناله من بی تو چنان تنگ فضاست
 که سپند از سر آتش نتواند برخاست
 نکته‌های رنگین گرفته و بعضی جا کلکش از دستی ناخن بند کرده که
 جای انگشت نهادن نیست و بعضی جا بر طرّاء اشعار شانه وار بیجا پیچیده -
 و در سال هزار و چهل و هفت هجری این قطعه که بر تیز زبانی او برهان
 قاطع است در هجو میر الهی گفته - * قطعه *

ای میر من که کرده الهی تخلصی
 از مرد لای ارچه الهی شدن خطاست
 زین رطب و یلسی که بود در کلام تو
 گر منکر کلام الهی شوم بجاست
 میر مذکور از استماع این قطعه بسیار بر آشفت و چندین رباعی در هجو او

انشا نمود اما هیچ تلافی آن نکرد - و مولانا در اوایل ملازم سرکار خان
خانان عبد الرحیم بود پس از آن بسططان شهریار مخصوص گشته و بعد
از آن داخل بندگان درگاه عالم پناه گردید - و در آخر حال گوشه گزین
خطه کشمیر و خوش نشین آن مکان دل پذیر گردید و بمواجبی که
از سرکار می یافت خورسند بود و باقی عمر آن جا بسرسانید - و بعضی
از ابیات بلند آوازه آن بالغ نصاب کمال بلاغت کلام که آریزه گوش
بفات گردون و ابتدای روزگار گشته و باشنا روی غرایب معنی در
صدر انجمن دلها جا گرفته درین اوراق پذیرای تحریر می گردد -

ابیات

ای بر روی تو گرو آئینه را چشم نیاز
شانه را دست دعا در شب زلف تو دراز

گر بصحرا مو فشاند دشت پر سنبل شود
در بدریا مو بشوید خار ماهی گل شود

هوای شست زلفت ماهی از کوثر برون آرد
شکر خند تو مرور جوهر از خنجر برون آرد
هوایت در سرے گنجد که در زیر دم تیفت
چو شمع از جیب خود هر دم سر دیگر برون آرد

زلف او را رشته جان گفتم و گشتم خجل
زانکه این معنی چو زلفش پیش پا افتاده است

اگر گیسو بر انشانی هوا در مشک تر پیچی
وگر رخساره بنمائی شب مادر سحر پیچی
فسونگر داند آن خاکی که ازوی بوی مار آید
شناسم بوی زلفت را اگر در مشک تر پیچی
نه من دردم نه تو بادی نه من زلفم نه تو شانه
که چون من بیشتر پیچم تو با من بیشتر پیچی
بدین حسن تونگر زلف چون دلخ گدا داری
که گاهی سائبان رخ کنی گه بر کمر پیچی

زهی بزلف و رخ طاعت و نگاه تمام
که این تمام بود روشن آن سیاه تمام
من و شبی که نه گردد بسال و ماه تمام
توئی و روز وصالی بیک نگاه تمام
بود زلف سیه طالع چو نو مشقی
که نا نوشته کند دست را سیاه تمام

اشکم نه ز خون است گره بسته بموگان
کز جور تو چشم گرد انگشت بدندان
از لذت آب دم تیغ تو سرشکم
هر لحظه بر آرد سر دیگر ز گردبان
از وحدت و کثرت چو سخن گوید عارف
از خط و دهان تو کند حجت و برهان

از روشنی و تیرگی آن عارض و گیسو
چون صبح تونگر بود و شام غریبان

سنايش سراپا نيايش تراست
که در هر نمودی نمایش تراست
دهد ذوق توحید تو در دهن
سخن را زبان و زبان را سخن
باندیشه راه تو نتوان سپرد
که کس تشنگی ز آب گوهر نبرد
سخن چون ز حمد تو بندد نگار
چه پرورده گوید ز پروردگار
چو چشم ارچه خود روسیاه امدم
بچندین زبان عذر خواه امدم
چو چشم سیه بهتر است از سفید
بجرم از تو بشوم چرا نامید

نکته سنج بی نظیر قدسی فطرت روشن ضمیر مولانا ابوالبرکات المتخلص به منیر

امیر خطّه کلام است و کلامش زبیب مفعله ایّام - فروغ رایش
اظهر من الشمس است و طبعش مانند ماه چارده درست و روشن -
در انگیزش معانی و پردازش خیالات بی انباز و در ابداع عبارات بدیعه
و مضامین عالیّه از سایر نکته وران ممتاز - در زبانداپی او هیچ سخنوری

را سخن نیست و در شیوهٔ زبان‌دانی هیچ نکتهٔ وری چون او نادرهٔ فن نه -
 بلندیِ فطرت بمرتبه که فوق آن متصور نباشد و درجهٔ فکرش بدرجه که
 بالاتر از آن در خیال نیاید - مانند نفس کل تمام استعداد است و بسا
 عقل اول تمام خود - هرگاه طبعش چون طرازی گامستان سخن می‌گذرد
 از شاخ قلمش سخنان رنگین بر می‌دهد و فکرش چون محسنات بدایع
 را ابداع و قانیهای مستحسن را اختراع می‌نماید زمین سخن رشک
 چمن فردوس می‌گردد - بعدوانی که در شیوهٔ نظم به تجرید منسوب
 است بهمان دستور در فن نثر به تفرید موصوف - آن نیز اوج سخنوری
 که سخنانش بتازگی مشهور است و نزاکت و لطافت عباراتش بر زبانها
 مذکور اگرچه بحسب سرشت از افق لاهور طالع گردیده اما کوک بخشش
 بر اوج دقیقهٔ سنجی معانی هزار درجه زیاده از اهل ایران ارتقا گزیده
 چنانچه در نظم پیرویان نگارین نموده همچنین در نثر به نثرهٔ ساری پرداخته -
 در منشآت بطرز خسرو زمین سخن و آفریدگار معانی قلمرانی نموده
 و الفاظ تازی فصیح بالفاظ فارسی آمیخته معانی روشن در عبارات ایراد
 نموده - القصهٔ بروشی حرف زده که از آن دست سخن بلند گفتن از
 دست آن والا دستگاه می‌آید و هیچ صاحب سخن را این دستگاه دست
 نمی‌دهد - «جمله ان ملک الملوك افلیم فاضل بر دست سخن
 سگه فیض زده و معنی را صاحب خطبه ساخته حیف صد حیف
 و جهان جهان دریغ و درد که آن جوان طبع بکمال عمر طبیعی
 نرسیده و مراحل زندگانی تمام نفوذیده در عین ایام شباب که فصل
 بهار نیکوئی سالهای زندگانی است رو بشهرستان عدم آورد و مانند معنی
 نو در زمین سخن تن بخاک در داده فرصت آن نداشت که سخن خود را
 گرد آوری نماید - من بده را از آغاز ایام طفولیت بآن مستجمع بدایع

معانی اتفاق صحبت افتاده در معنی در یک بیت و در پیکر در یک آئینه
در یک بیت و یک خلوت بسر می بردیم - اگر پاس ظاهر در کار نبودی و در
نظر پیش بین نزدیک نگر اهل استعداد دور از کار نمودی هر آئینه فصلی
در مدح و ستایش او از روی نفس الامر نه از راه مبالغه بقلم آورده منت
بر جان سخن گزاشتمی - رحلت آن جناب روز دوشنبه هفتم رجب سال
هزار و پنجاه و چهار در اکبر آباد واقع شده و نعشش بلاهور رسید - این
چند بیت که هر یک آن مانند فرد آفتاب عالمگیر شده شایستگی آن
دارد که بر بیاض صبح نوشته شود درین مقام ایراد می یابد - * نظم *

بسکه دامن گیر حسن او بود دست حجاب
از حیا در خلوت آینه نکشاید نقاب
چشم دل چون باز شد معشوق را در خویش دید
عین دریا گشت چون بیدار شد چشم حجاب
من خجل از ذوق خود او شرمسار از ناخویش
غافل از شوق نگه او از حیا من از حجاب
نامه از درد دل هر گه که می سازم رقم
می طپد در دست من نبض قلم از اضطراب
رنگ گل جوشد ز فیض مدحش از شاخ قلم
بوی عود آید به بزم خلقتش از چوب رباب

هر که کم باشد زبانش پایه او کمتر است
شانه چون دارد زبان راست جایش بر سر است
رازدار حق ندارد قدر گو سامانش نیست
هدیه مصحف چو خطش خوب نبود کمتر است

هرچه گوید مرد صاحب دم دلیل معنی است
 هرچه آید بر زبان تیغ بحث جوهر است
 عزت ارخواهی مشو پایند یکجا ای عزیز
 تا زمین گیرست زر پیوسته خاکش بر سر است

باز وقت آمد که از کیفیت فیض هوا
 ابر گردد تر دماغ و گل شود رنگین ادا
 مسطروش از رشته باران کفد ابر بهار
 چون نگردد وصف گل بر کاغذ ابری هوا
 از تماشای چمن نظاره رنگین می شود
 می توان بستن کفون بر پنجه مژگان حفا
 مصرع آن قائم یاد آمد و از خاطرم
 مطلعی سرزد که لفظ اوست چون معنی رسا
 قامت او صد قیامت مصرعست و یک ادا
 قامت موزون کجا و مصرع موزون کجا

رباعی

آئیده را که عهد بحسن تو بسته است
 با صورت تو نقش درستی نشسته است
 از شانه کاکلت بر زبانها فتاده است
 تا در شکست دل کمر خویش بسته است

ابیات

در چمن آن سرو رعنا بر کنار جو گزشت
 آب از رفتار ماند و گل ز رنگ و بو گزشت

داشتم ز آن شوخ آهو چشم امید نگاه
 گوشه چشم نمود از دور و گفت آهو گزشت
 بامی چوبین را ره باریک رفتن مشکل است
 شانه حیرانم چه سان از تار آن گیسو گزشت

بگاه جلوه بر افشان ز تار گیسو را
 ز تار گیسو ره کن کمان ابرو را
 بجز مذیر که طاق است در سخندانی
 کسی نه فهمد مضمون بیت ابرو را

سرگزشت گریه از مرگان ما باید شنید
 از زبان موج حرف آشنا باید شنید
 از سیه مستی زدم در دامن زلف تو دست
 از زبان شانه ام اکنون چها باید شنید

ما برنگ شیشه صاحب مشرب و آزاده ایم
 تازه رو مانفد سائر صاف دل چون باده ایم
 چون حباب باده از مستی درین بزم نشاط
 رفته ایم از خویشتن تا چشم را بکشاده ایم

گر چشم تو نکنه دان نبودی
 مرگان ترا زبان نبودی
 من آئینه را ندادمی روی
 گر روی تو در میان نبودی

منم آنکه کوس دانش ز شکوه نکته دانی
 زده خسرو ضمیرم بقلمِ رو معانی
 رخ صفحه ز آب گوهر همه شست و شوی یابد
 رگ ابر خامه من چو کند گهر فشانی
 چو نسیم نو بهاری چو هوای صبح گاهی
 سخنم بتازه روئی نفسم به گل فشانی
 ز متانت و جزالت همه لفظ و معنی من
 چو خرد بکهنه سالی چو هبس به نوجوانی
 چو زوم سوی گلستان غزل مرا سازد
 همه بلبلان گلشن ز به من
 من و آتش محبت تو و آد
 من و عشق جاودانه تو و حسن روی
 ز غبار سیفه بادا همه عمر تیره چشمی
 که ز خط عارض تو نکند سواد خوانی
 سبق کرشمه کم ده مژه‌های سحر فن را
 که بابرقت ز شوخی بگذرد هم زبانی
 بتو داده شرح سوزم بتو گفته حال اشکم
 مژه ام ز گرم خونی نگه ام ز تر زبانی
 همه گوش چشم گردد همه چشم گوش آن دم
 که پیام ناز گوید بمن ابروت زبانی
 نه مرا زبان شکوه نه ترا دهان خنده
 من و رنج بی‌زبانی تو و فید بیدهبانی

یک نفس از سیفه ام سوز محبت دور نیست
 از دلم سردی مجو این شمع از کافور نیست
 تا بکی باشد ز درد انتظارات خون چکان
 رحم کن چشم سفیدم پنبه ناسور نیست
 تیره بختی بادل روشن شگون دارد منیر
 شمع را صبح سعادت جز شب دیچور نیست

لی ز عکس چهره ات گل در کنار آئینه را
 جلوه حسرت بود فصل بهار آئینه را
 روی با آئینه از جلوه سازی روبرو
 مارت کند آئینه دار آئینه را

تا هست مرا بخاموشی دست رسی
 راز دل خویشتن نگویم بکسی
 نی راز دلم مازد و نی من بر جلی
 مانند حباب گر بر آرم نفسی

از حسن تونگر تو مه برده زکات
 بر صبح نوشته شام خط تو برات
 می کرد رقم وصف لبث را قلم
 یک نیزه گزشت از سر آبحیات

مهین برادر مولانا منیر مولانا فیضا

بعد از ملا منیر شاه فیضا که فیض اندوز مبدای فیاض و مهین برادر

آن رازدان سواد و بیاض است چون ازین جهت که به تجرید یگانه و در فقر افسانۀ روزگار بود عزیزان صحبتش را که مانند نام او سراپا فیض انگاشته وجودش را غنیمت می دانستند و از آنس که صاحب مشرب و درویش وضع افتاده در خاکی نهادهی هیچکس بگرد او نمی رسد قایم مقام ملا منیر قرار داده بهره فیض کامل از او می یافتند - بیست سال دیگر انجمن آرای سخن بوده در سال هزار و هفتاد برحمت حق پیوست *

مظهر فیض نامتناهی میر آلهی

که با فیض رابطۀ آلهی دارد و با سخن استیفاس طبعی - طراز سخنش بسیار تازه و اشعارش بلند آوازه - لطف کلامش از قیاس افزون و جزالت الفاظش از خیال بیرونست - در قصیده قصدهای نیکو می کند و در غزل معنی برجسته می بندد - استعاره و تازه گوئی را بمرتبه کمال رسانیده و در خانۀ بیت خصوصیات دیگر را طفیلی دانسته - بیشتر در تازگی ادا و نزاکت و استعاره می گوید - مولدش همدان است و بمواجبی در خور داخل بندگان درگاه فلک نشان - در وقت مراجعت حکیم حاذق از حجابت بخارا در خطۀ کابل چون میر مذکور بدیدن حکیم حاذق رفت قضا را نقش حکیم با میر که نشست و صحبت باهم راست نیامد - میر رنجیده خاطر گردیده و از شوخی طبیعت که لازمه شعراست این رباعی در هجو آن مجموعه مدائح پرداخت -

دایم ز ادب سنگ سبو نتوان شد

در دیده اختلاط مو نتوان شد

صحبت بحکیم حاذق از حکمت نیست

با لشکر خبط رو برو نتوان شد

این چند بیت نیز از ذنایج طبع اوست -

چشمم از هر گردشی با ناز عهد تازه بست
خط مشکینت بیاض حسن را شیرازه بست
نشاء از تیغ او دارم که چاک سینه ام
چون خمار آلود نتواند لب از خمیازه بست
سینه کندم دل خراشیدم وئی از قحط خون
ناخدم بر خویش نتوانست رنگ تازه بست

بر روی تابان باز کن زلف بهم تابیده را
بکشا که مضمون نیست خوش این مصرعه پیچیده را
از زلف خوبان فارغ اما پریشانم هنوز
آری به بیدار نیست غم خواب پریشان دیده را

هیچ است ترا دهان چون قند
مائیم و دلی بهیچ خورسند
از ما دل اگر کزند سهل است
دل از دل مانمی توان کزند

به زبان آنچه نگفتم به نکه خواهم گفت
مردم دیده ما هم لب گویند دارد

ما از همه کس بیش بهائیم الهی
در شهر اگر مردم بیکار فروشند

کشور سخندانی را صبح صادق مجموعه حکمت الهی حکیم حافظ^۱

که چراغ دیده حذاقت است و فروغ دیده صداقت - قانون سخنوری
را بلطف اشارات بیان می کند و قاعده معنی پیروی را بحسن عبارات
عیان می نماید - نزاکت را با متانت باهم آمیخته و چندین معانی
نوآیین انکیخته طرز سخن طرازی پاستان را با طرز معنی پردازان تازه
انتزاج داده و طرزی نو آغاز نهاده - مقتدای ارباب فضل و براعت است
و پیشوای اصحاب این صناعت - شعر را بطرزی می خواند که صورت
معنی را برای العین می توان دید و جلو افکار را توان بجشم هنر
مشاهده کرد - او پسر حکیم همام است و باعتبار اصل گیلانی و ولادت او
در فتم پور واقع شده و در قلمرو هندوستان نشو و نما یافته - قبل ازین
بمذنب سه هزار و خدمت عرض مکرر سرافرازی داشت اکنون در
اکبر آباد گوشه نشین است و هشت هزار روپیه سالیانه دارد - و برخی
اشعار آن سر دفتر سخنوران درین صحیفه ثبت افتاده - * ابیات *

در سخن پنهان شده مانند بو در برگ گل
میل دیدن هر که دارد در سخن بیفد مرا

گل در چمن نیامده در فکر رفتن است
دیگر چه اعتبار جهان خراب را

۱ در یک نسخه (نشان ۶۲۰ ایشیائیک موسائیک بنگال) اسمش حکیم صادق

(۴۱۸)

سر زلف بر کشادی دل انجمن گره شد
سخن از لب تو گفتم بلبم سخن گره شد

از گریه مایه نر نه تنها گله دارد
گوش صدف از ناله ما آبله دارد

چنین که کرد سیه روزگار من گردون
عجب نباشد اگر روز بینم انجم را

بنگر بسوی کوهکن و عبرت ازو بگیر
از نیرو دل موم بود گر همه خار است

در پرده خاک نغمها هست ولی
وقتی شنوی که گوش بر خاک دهی

سعدای گیلانی

چون اختر سعد از گیلان طلوع نموده در درجه سخن شناسی و تازه
گوئی رتبه والا دارد و طرز باستان را به نیکو طرزی می طرازد - هر بیتش
بیت الشرف کواکب معانی و نگاشته کلکش زبور صفحه نکتہ دانیست - چون
در فنون هنرها و انواع بدایع و صنایع خصوص صناعت میافت و حکای
و خوشنویسی و حید عصر خود است و بغایت خوش صحبت و
نیکو سخن و متواضع و خلیق در زمان جنت مکانی بخطاب بی
بدل خان و داروغگی زرگر خانه و منصب مناسب سرافرازی یافته در

عهد مبارک نیز بهمان خدمت قیام می نماید - این چند بیت از اشعار اوست -

سواره آن مع زین رکاب می آید
 بچه‌ره رشک هزار آفتاب می آید
 بآب تیغ تو دل می کشد ز آب حیات
 چو تشنه کو سوی آب از سراب می آید
 کفد رخت عرق ای نازنین ز تاب نگاه
 بدور حسن تو از آتش آب می آید
 تو مست حسنی و من مست عشق چیست حجاب
 چنیدن در مستی کجا از شراب می آید

از ناز چو آغاز کنی عشوه گری را
 آرام بری آدمی و حور و پری را
 شاید که بچین سر زلف تو برد راه
 بگرفته دلم دامن باد سحر پی را
 از جیب دلم تانگنی دست ستم دور
 باناله هم آغوش کنی بی اثر پی را

ز تاب عشق هر که پیش او بیتاب می گردد
 گهی از شرم آتش می‌شوم که آب می‌گردد
 بروی چون زرم هرگاه خندد دلستان من
 بگردش مضطرب چون قطره سیماب می گردد

(۴۲۰)

نسیمی گر وزد بر تار زلف عذیر افشانش
چو زلف مشک بودش گرم پیچ و تاب می کردم

ای گلشن جمال ترا صد هزار گل
یک گل ز حسن تو نشگفت از هزار گل
مژگان چو سایه بر گل روی تو افکند
ترسم شود فگار چو از نوک خار گل
گر بگریزی ز روی نوازش به گلستان
بلبل کند براه تو ای گل نثار گل

دارم اندر غنچه دل از خیالت گلشنی
همچو گل پوشیده ام از خون دل پیراهنی
تیر مژگان بسکه زد چشمت ز مستی بر دلم
سینۀ دارم که هر داغش بود پرویزی

آنی که سرپرت آسمان پایه بود
بر ملک جهان عدل تو پیرایه بود
تا هست خدا تو نیز خواهی بودن
زیرا که همیشه ذات با سایه بود

محمد قلی سلیم

شاعر سلیم الطبع سلیم تخلص صحیح فکرت سالم فطرت ولادت گاهش
طهران است والیوم از منسوبان وزیر صاحب تدبیر اسلام خان - در خیال

انگیزی و ادا پردازی با شیرین گفتار خجند پهلوی می زند و هیچ
 بیتی از اشعار او خالی از ادای نیست - و در انگیزت تشبیهات
 ید طولی دارد و در پرداخت ایهامات دست تمام حاصل کرده -
 هزاران معانی عجیده و غریبه از طبع او پدیدار گشته اگرچه کم
 گو است اما پاکیزه گفتار است و بسیار رنگین سخن - ازین رهگذر که
 باعتقاد بعضی عزیزان گاه گاهی فرزندان طبع بعضی عزیزان را که یتیم
 مانده اند به پسر خواندگی بر می دارد و در تربیت آنها کوشیده
 لباس فاخر می پوشاند بر زبانها افتاده - و اکثر ارباب سخن در فرزندان
 معنوی او نیز سخن دارند و گمان شال بلکه یقین آنست که آنها نیز پسر
 خوانده اند که ایشانرا زبان داده - بلجمله اکثر از ارباب این فن با وی
 بی اعتقاد اند و زبان به بیغاره او می کشایند و بجزر جمعی که آئینه دار
 انصاف اند و صورت و معنی را بوجه احسن شناخته هیچ یکی از نیکو
 خیالان را بار اعتقاد نیست - از اشعار ابدار او این چند بیت ایراد
 می یابد -

تنها ند همین زلف تو بسیار دراز است

مژگان تو هم چون شب بیمار دراز است

حاجت بکل ندارد آن گل که کج کلاه است

در خواب حیف باشد چشمی که خوش نگاه است

تا وجه می نباشد نتوان سوری چمن رفت

بر من نظاره کل دیدار قرض خواه است

ذو بهار است و چمن در پی سامان گل است
ابر بر روی هوا دود چراغان گل است

رشکم ز گفتگوی تو خاموش می کند
ذامت نمی برم که دلم گوش می کند
نیک و بد زمانه برون کرده ام ز دل
آئینه هرچه دیدد خاموش می کند

دولت تیزی که می گویند شمشیر تو بود
بر سرم آمد ولی بسیار زود از من گزشت

جوهر ذاتی ندارد احتیاج تربیت
صورت آئینه را نقّاش کی پردازد کرد

در غمت فاله مرغ چمن آید بیرون
گر لب غنچه کشائی سخن آید بیرون
از وجودم اثری بسکه ضعیفی نگذاشت
چون حبابم نفس از پیرهن آید بیرون

ملا نسبتی تمهانیسوی

که نسبت به سخن برگزیده و باهل معنی منسوب گردیده - از مهر
و محبت بهره اندوز است و جمله درد و سراپا سوز - سخنانش نمکین و شور
انگیز است و گفتارش هوش فریب و دلآویز - رسائی بر طبع سحر پردازش

مفتون و یکتائی از کمال تغرد فکر سدره پردازش مملون - خاکساری را از خاک برداشته و در گزشتگی از خانه بدوشان گزشته - در وقت آمدن از لاهور در سال هزار و شصت و دو بنده چون به تهایسر رسید بتکیه آن نمد پوش رفت حالی قالی فرستاد و خود نیز مانند مصرع به بی تکلفی تمام در رسید و چون معنی بلند بر زمین سخن نشست و معنی خاک نهادی را باز نمود - این خاکسار نیز درین معنی تتبع او نموده خاک نشینی برگزید - ظاهر شد که شیوه آن صاحب باطن همین بوده - گرمی بسیار نمود و چون یاران سوخته برشته گرم جوشیده آنگاه لختی از اشعار آبدار خود را بر وقت تمام خواند و سخنان تر را گریه آلود ساخت - در آن ایام مثنوی در برابر مخزن اسرار در میان داشت برخی از آن بر زبان آورد - لای سخنان در سفینه دلها بطریق یادگار درج نموده شعر را بسیار بدرد و سوز می خوادر و در اثفای خواندن شعر مژه تر می کند - همیشه آئینه وار آن روشن ضمیر نمد می پوشد و بلباس اهل دنیا تن در نمی دهد - برخی از لطایف اشعارش درین صحیفه ثبت افتاده -

بابلان هم مزاج دان نشدند
کس نداند که گل چه خو دارد
نسبتی دل بدرد معتبر است
لاله از داغ آب—رو دارد

لاله رست از قنلگاه کوهکن در بی ستون
خون ناحق گشته آخر دامن صحرانگرت

بگیر پرده ز رخسار و چشم بالا کن
گسده چشمی چشم مرا تماشا کن
دور زلف داری و خال و خط و کِشمه و ناز
دگر چه باید برخیز فتنه بالا کن
اینگ خدنگ مژگان اینک کمان ابرو
مستی و فتنه در سر برخیز و قتل ما کن

ز سوز دل افسانه می نویسم
به پروانه پروانه می نویسم
بدل می نویسم چه خواهم نوشتن
کتابت به دیوانه می نویسم

برون نیامده ام هیچ گاه ز خانه خویش
سفر چه داند عثقا ز آشیانه خویش
نمی برم ز پرو بال عاریت چون تیر
نشسته ام چو کمان روز و شب بخانه خویش

بسر زد یا بدل زد یا بپا زد
نمی دانم محبت بر کجا زد
ز اول سعی بیجا کد فرهاد
همان یک تیشه آخر بجا زد

حسن بیگ رفیع مشهدی

مشهدی الاصل است و سخنان بلندش پیرایه ده عقل - طبعش چو

موسم گل روانست و فکرش مانند بهار رنگین و گل افشان - اندیشه اش
مانند بهار چمن طرازی گلستان سخن می نماید و قلمش به تحریر
اشعار رنگین زمین سخن را بشک چمن می کند - مدتی بعنوان انشا
طرازی و منشور نویسی با نذر محمد خان والی بلخ و بخارا بوده و در سال
هژدهم جلوس مبارک از راه تحریک محبت کار فرما که اوزا بدین درگاه
آسمان جاه رهنما شده بود باستان بوس معالی رسیده در بندهای والا درگاه
شرف انتظام یافت - اگرچه در لباس شعرا نیست اما بمقتضای موزونیت
طبع اکثر اوقات قصیده و غزل و مثنوی مشتمل بر مدح اشرف بنظر
انور می گزاند - این چند بیت از جمله اشعار اوست - * ابیات *

چو رشته از گهرم گر لباس پوشانی
بر آورم سر خود را همان بگریزی
چو غنچه که بود درمیان خرمین کن
نستنه ام بدل جمع در پریشانی

عکس رخسار تو چون در می گلفام افتاد
شد گمانم که مه چارده در جام افتاد
طعنه شهرت و رسوائی مجنون بس است
ورنه طشت من و او هر دو ز یک بام افتاد

پانی داسر خویش را چون شمع معطل سوختم
گر نشیند عاشق از پا این چنین خواهد نشست
مثنوی

بآب زندگی شویم دهان را
چو مداحی کنم شاه جهان را

صدف پر در کند گوش از کلامش
 نگین ناکنده گیرد نقش نامش
 چرا در کان نباشد لعل سیراب
 که از شرم و قارش کوه شد آب
 اگر یابد ز مدحش صفحه زبور
 شود هر سطر او عقدی ز گوهر
 اگر از لطف بیزد سوی دریا
 گهر گردد حباب روی دریا
 ز قهرش گره نظر افتد بگرداب
 شود چون دیده مقراض بی آب

شیخ محسن فانی

جلوه سنج حسن کلام است و مانند بهار در کشمیر صاحب مقام -
 شاهدان معانی را باحسن وجوه بر صفحه بیان جاوه می دهد و
 سرانگشت قلمش عقده از سرشته معانی به نیکو ترین و غنی می کشاید -
 فکرش آرایش ده دیوان سخن است و کلکش چهره آزادی بتان
 معنی - فیض اندوز کمالات طبعی و الهی بوده اوج گرای جمیع علوم
 است و شاعری در مرتبه آن والا فطرت است و سخنوری کهین پایه آن
 مهین سردار خطه فکرت است - چون بعض اوقات بفکر شعر می پردازد و طره
 اشعار را بشانه قلم می طرازد لاجرم نام آن عالی مرتبت در جرگه شاعران
 بقلم آورده از دیوانش این ابیات که دیوان دستور سخن اند درین دفتر
 ایوان نموده می آید - و چون غنی نام از شاگردان مولانای مذکور
 خالی از نشاء فیض نبود و گفتارش کیفیت خاص داشت چند بیت

از زادهای طبع او نیز درین صعیفه پذیرای نگارش می گردد - از جمله
اشعار ملا محسن -

* ابیات *

تاب دیدار تو آورد دل و منفعلم
آب می شد اگر آن آئینه جوهر می داشت

مصحف روی ترا آئینه از بر می کند
پیش ارباب صفا اظهار جوهر می کند
گرچه خویبهای حسنش گفت کاکل در قفا
خط کفون بر روی او عرض مکرر می کند

دست ارباب کم چون کیسه مفلس تهی است
معنی این نکته حل شد از کف دریا مرا

نقش ابروی تو معو از دل ما نتوان کرد
یعنی از صومعه محراب جدا نتوان کرد
دل آئینه چو آئینه نگردد روشن
دعوی همدمی اهل صفا نتوان کرد

همه بردند آرزو در خاک
خاک دیگر چه آرزو دارد

در عمل سرگرم بودن بی نیازان را راتب است
بد نما تر بر لب از تبخاله حرف مطلب است

اشعار غنی

بقدر وسعت مشرب بهر کس جرعه دادند
تو در پیمانه می داری و من خون در جگر دارم

چو استعداد نبود کار از اعجاز نکشاید
مسیحا کی تواند کرد بیضا چشم سوزن را
سواد کعبه کی منظور ادب نظر باشد
بسنگ سرمه حاجت نیست هم‌گز چشم روشن را

تا سرمه دارن سیاهی چشم تو دیده است
در چشم خویش میل ز خجلت کشیده است
یک موی فرق نیست میان دو ابهرت
خوش مصرعه بمصرع دیگر رسیده است

هر کس بدرگه کرمیت برده تحفه
مارا ز دست خالی خود آستین پر است
جز ز پر خاک جابهن خاکسار نیست
روی زمین ز مبرده بالا نشین پر است

آب بود معنی روشن غنی
خوب اگر بسته شود کوهی است

بگزر از خویش چو بینی دهن یار غفی
دل بهستی چه نهی راه عدم در پیش است

نمی شود سخن پست فطرتان مشهور
بلند نیست صدا کاسه سفالی را

محمد علی ماهر تخلص

که در سخن بوجه احسن ماهر است و لطف سخنش در نظر نکته‌دان
ظاهر - نکته سنج معنی شعار است و گزیده فکر پسندیده گفتار - در درجه
شناسائی سخن درجه والا دارد و در دقیقه سنجی شعر سر موی سر فرو نمی
گزارد - اگرچه اصلش از ایرانست اما نشو و نما در هندوستان یافته -
از عهد طفولیت تا حال ایزد تعالی او را فیض ازدوز مبداء قیاض ساخته -
مردیست تجرد منش ازاده طبع و صاحب مشرب درویش وضع - کم
و بیش طلبی گرفته و بخشک و تر قانع گشته در هر جا که دل می خواهد
بسر می برد - و چون شعر روان خویش بعنوان سیر شهر بشهر می رود و
چون گوش و چشم بنغمه و حسن گرو کرده فریفته حسن اصحاب
نغمه گردیده هر جا که اوج گرای نغمه می گردد مانند طنبور آهنگ آن
مقام می نماید و در هر جا که حسینی بجلاوه گری می آید چون آئینه
رو بآن جانب می نماید - و برخی از اشعارش درین اوراق پذیرای
نگارش می گردد - * ابیات *

چندانکه نظر کردم صحرای محبت را
چون طول امل دادم پهنای محبت را
او چشم بمن دارد من چشم بار دارم
وا کرده بروی هم دره‌ای محبت را

(۴۳۰)

فیض نظر ز پرتو روی تو حامل است
آئینه بی جمال تو چون فرد باطل است

هر کجا سالک ز خود گردد جدا
از همان منزل خدایش همراهست

بخوف و صوت میسر نگردد آزادی
به بین اسیر قفس طوطیان گویا را

تا خط سبز و لب لعل تو را نظاره کرد
خضر عمر از سر گرفت از چشمه حیوان گزشت
یار وقتی بر سرم آمد که افتادم ز پا
آن زمان درمان دردم شد که از درمان گزشت

بی نصیب از می کف خاکی درین میخانه نیست
یک سبو گر بشکند سامان صد ساعر شود

پیری که نشان ناتوانیست
خاکستر آتش جوانی است

ملا حسن فروغی

از خاک صفا پیرای کشمیر پذیرای وجود گشته و آوازه سخنش
بگوش مردم هر دیار رسیده - شعرش چون زمین کشمیر شگفته و رنگین و

بهر نظمش مانند تالاب صفا پور نورگزین - طبعش سرمایه اندوز معانی
و فکرش پیرایه بخش سخندانیه است - در خاکساری هیچ کس بگرد او نمی
رسد و مانند خاک شیوه افتادگی دارد - اگرچه کمتر سرگرم اندیشه
سخن می باشد اما اغلب سخنان با فروغ ازو سر میزند - آن شعله فطرت
مدتی در کشمیر در کسوت خاکی نهاده چون اخگر در خاکستر پنهان و
به تجرید افسانه بود در سال هزار و شصت هجری بروز پنجشنبه روزیانه
دوازده رویه ملازم سرکار خاصه شریفه شد - و در خط مقدسه شاهجهان آباد
در سال هزار و هفتاد و هفت رقم سنجان دیوان قضا خط بر دیوان حیاتش
کشیدند - از نذایح طبع او برین چند بیت اکتفا نمود - * ابیات *

با زبان حال سنگ راه می گوید بلند
می خورد پا هر که بر افتادگان پا میزند

گر دلت آرزو کند آن گهر یگانه را
رقص کنان بآب ده همچو حباب خانه را

از آن غم و ظلم نیست کز سبک بالی
همیشه همچو کمان است خانه بر درشم

لاله را هم با چمن دل صاف نیست
ما دل یاران عالم دیده ایم

ایکه در رفتن شتاب تیر دارد عمر تو
چون کمان بهر که می سازی منقش خانه را

کی ز بیم خنجرِ خواهد دلم یکسو گرفت
همچو ابرو میتوان تیغ ترا برز گرفت

امام و قبله اهل نجات شاه جهان
که شد بسجده درگاه او فلک مامور
نشست بعد نه آنا بچار بالش جاه
از آن چو عقل دهم می دهد نظام امور
صلاح خلق در آیام او چنان شد عام
که دانه نبرد بی رضای دهقان مور
بمنع باده اگر گرم می شود غضبش
مویز گشته سر از تاک برزند انگور
همیشه چار حد این مسدس نه سقف
ز کثرت سه موالید تا بود معمور
سرای دولت او را بعکم یزدان باد
بقا اساس و قضا بانی و قدر مزدور

سعید خان ملتانی

رنکین سخن تازه گفتار است و بسیار خوش صحبت و نیکو طبع پاکیزه
روزگار - از مجالست نیکو طبعان و نکته دانان سخت معظوظ است و
باهل سخن چون سخن تازه با معنی مخصوص - هر جا که سخنوری را
می شنود بخدمت او می رسد و باندازه استعداد خود از صحبت او بهره
می اندوزد - نگارنده حروف را بارها بدو صحبت اتفاق افتاده - در شگفته
روئی و آشنا پرستی همتا ندارد و رغبت بنظم و نثر زیاده از حد دارد - سابق

ملازم سلطان مراد بخش بود اکنون داخل منتسبان والا درگاه حضرت عالمگیر بادشاه است و بمنصب چهار صدي ذات سرافرازي دارد - بالجمله خوبی سخن از کلامش پیدا است و زیبایی معني از لطف ادایش هویدا - از نوخاستگان خاندان ضمیر او باین چند بیت اختصار نموده - * اشعار *

چه دولت است که با این قد خمیده خویش
ببر کشیده ام آن سرو سر کشیده خویش
ز فرقت تو چه گویم که قصه طرفان
شنیدی تو و من دینده ام بدیده خویش

ملا حاجي لاهوري

نشاء پرداز میخانه معانی است و بزم طراز منصفه سخندان -
اگرچه سخنان او تازه نیست اما چون شراب کهنه کیفیت تمام دارد
و کیف ما اتفاق از روی سخنان نشاء افزا سر میزند - و ارباب طبع سواد
اشعارش را چون خط جام از مضمون بی نصیب نمی دانند بلکه
سخنان شیرینش را چون قند خمیر مایه خلوت می شناسند - دیوان
اشعارش را مانند سافر حریفان دست بدست می برند و اکثر ابیانش
را باعتبار جزالت الفاظ مردم در دل جا می دهند - این ابیات سرخوش
خمخانه طبع آن منشاء فیض آهی است -

هر کس که دل از مدار دنیا برداشت
عبودت ز شمار کار دنیا برداشت
گویند زمین بر سر گاو است بلی
گاو است کسی که بار دنیا برداشت

چندر بهان برهمن

از خاک لاهور پذیرای سرشت گردیده در دار الامن صلح کل آرمیده -
 بسیار پسندیده وضع و خوش اختلاط واقع شده - صنم پرست بتخانه سخن
 است و جاروب کش آستانه این والا فن - طبعش رسا است و فکرش اوج
 گرایی - خط شکسته را درست می نویسد و بزبان قلم نستعلیق حرف می
 زند - و در آئین نثر و انشاء پردازی پیروی ابو الفضل می کند و به هنگام
 خواندن اشعار روان آب از چشمهای او روان می شود - سخن را بجشم
 تر آب می دهد و دایم مژه تر می دارد و دم از درد طلب می زند -
 اگرچه بظاهر زناز بند است اما سر از کفر بر می تابد و هر چند بصورت
 هندو است اما در معنی در اسلام می زند و چون شعر خود در کمال
 سادگی و بی تکلفی می زند - زبان قلمش بسیار خوش سخن است و طبعش
 بغایت ماهر درین فن - در آغاز حال با میر عبد الکرم میر عمارت لاهور
 بود پس از آن با دستور پاک روان افضل خان بسر می برد اکنون داخل
 بنندگان درگاه آسمان جاه است و این ابیات ازوست -

مغیر عندلیب از جا برد اهل محبت را
 که حرفی گفت نادانی و بر دانا زند ناخن

چشم تا برهم زدی آغاز شد انجام عمر
 طی شد این ره آن چنان غار از پای بر نخاست

متاع حسن ترا طرفه روز بازار است
 که کس نیافته و عالمی خریدار است

بگلشن دل ما بگزینی تماشا کن
درین چمن گل خود روی داغ بسیار است

کجاست باده که عالم بیاد دادۀ اوست
اساس آب بر آتش بنافهاده اوست

گره بزلف تو افتاد جلی آن دارد
که بر زبان سخن مدعا گره گردد

نظر به شاهد معنی ز پیرده دوخته ام
حجاب عینک چشم است مرد بینا را

طبقهٔ ارباب انشاء

منظور نظر عالم بالا منشاء فضایل
ایزد تعالی مظهر فیض ابدی
میرزا جلالی طباطبائی یزدی

در پرداخت نثرید بیضای نماید و در فن انشاء و نرسیلات ایجاد
طرز نو کرده سخن را جان می بخشید - و در اختراع معانی دستگاهش
بلند است و در ابداع مضامین ید طولی دارد - و در لغت دانی جوهری
نزد او بی جوهر است و در حکمت اندیشی پور سینا پیش او بی سنگ -
در اصفهان استفاده سایر علوم نموده و بر مدارج علمی ارتقا گزیده در سال
هزار و چهل و چهار اراده هندوستان جنت نشان که سرزمین آسمان
نشان گلستان روی زمین و مرجع و مجمع اصناف هفتمندان دانش گزین

است نموده بموافقت بحث و رفاقت سعادت دولت ملازمت اشرف دریافت - و ببرکت تمیز نزدیکان بارگاه عزّت و وسیله سلاست کلام و دست آویز لطف سخن در ساک سخن سنجان منظم گشته بنگارش احوال خیر مآل مآذون گردید - بی مبالغه دقایق نثر بدرجۀ نثره رسانیده و در نگارش صور آثار بدیعه پنج ساله احوال آن حضرت کار نامه بروی کار آورده بود که اگر از ناتوان بینی اکثر اعزّه برهم نغورده صورت تمامیت می یافت و اثری ازو باقی می ماند آوازه سخن تازه او آویزه گوش روزگار گشته سر مشق نظرت تازه نگاران هند و ایران می شد و کلامی سخن رواج و رونق والا گرفته پایه کلام از کرسی عرش می گزشت - مجمعه سواد عباراتش بزرگ لیلۀ القدر حامل صد آفتاب معنی است و لطف طبعش مانند نور مهر لطف سخن بر روی روز افکنده - و گفتار سحر آثارش که چون کلام معلم اول از قانون حکمت بیرون نیست مانند زلال رحمت روح افزا جان دهنده سخن را بروشی دستگاه داده و پایه معنی را بجای رسانیده که هیچ کدام از رقم سنجان والا مقدار که وجود شان پیرایه این روزگار است قدرت آن نیست که در برابر عبارتی که از کلک دو زبان آن یکتای دودمان سخن بیرون تراویده یک حرف نوانند بقلم آورد - بنده بی آنکه روی هیچ یکی از ارباب انشاء درمیان بیند نظر بر آئینه انصاف انداخته صورت این معنی را بنمایش آورد اگر چه خرامان بساط سخنوری از راستی گزشته برین ضعیف زبان سرزنش و بیغاره کشایند ایزد تعالی خصم شان باد *

علامی فهامی افضل خان

در پرداخت نثر دستی تمام داشت و هنگام نگارش مطالب و صحایف صفحه بیان را چون گلشن ازم بگوناگون کلمهای معانی می آراست *

جمدة الملکي سعد الله خان

صاحب طبع هوش گرامی و سخفوز دانش پیرانی بود و در نثر سلیقه درست داشت و در انشاء پردازی و مدعا نویسی سحر سامری بکار می برد - و چون سامان سخن مهیا بود شاهدان معانی را از جامخانه طبیعت خلعت خوش قماش در بر افکنده بطرز نو آئین جلوه می داد - اما حیف که باوجود شناخت سخن از حسن معانی دیگران دیده و دانسته چشم می پوشد و بقدریک مژه انصاف را منظور نمی داشت *

مدار المهای علاء الملک مخاطب به فاضل خان

معنی طراز نادر فن و استاد سخن بود نثرش رنگین تر از فصل بهار و عبارتش شگفته تر از موسم گلزار - در نامه طرازی و عبارت آرائی از دبیر فلک قصب السبق می برد و بوساطت کلک واسطی نژاد در اندک فرصت نامه پردازی می کرد و در نثره نقاری ید بیضا می نمود - بی مبالغه طرز سخنش پیرایه پیرای تازگی و نوبی بود و نسبش با معنی معنوی *

عبد اللطیف گجراتی لشکر خانی

فکر تیز گردش مرحله پیمای جاده سخن است و در پیرایش استعارات و آرایش عبارات دستی تمام داشت - بر آئین نثر طرازان پیشین در شیوه سخن داد نکته سفجی می دهد و در بازیگری سخن نازک و رنگین طبع روانش مانند آب در ریشه های گل فرو رفته آن بازیگهارا بروی آب می آرد - اگرچه معنی غریب در کلامش کمتر

است اما سخنانش آئینه وار صاف و ساده و خیالاتش که اندیشیده بی توجیه
 بوجه احسن از آن رو می نماید - سابق صاحب مدار معاملات لشکر خان
 مشهدی بود بعد از ترک منصب آن والا مکان در سرکار جهان مدار
 بخدمت دیوانی تن و خطاب عقیدت خان و منصب هزاره چهار صد سوار
 سرافرازی یافت - چندی بتکرار ایام دولت ابد طراز می پرداخت آخر
 از نکته گیری ارباب حسد از خدمت مذکوره معاف و مرفوع القلم
 گشت - بر مثنوی مولوی روم شرحی متین نوشته و دیباچه رنگین بقلم
 آورده - بعد از مطالعه آن معلوم می گردد که پای قلمش در آشوبگاه سخن
 نه لغزیده و بدقایت معنی خوب را رسیده *

عبد الحمید لاهوری

روش سخن پیرائی از کلام شیخ ابو الفضل فرا گرفته از فیض صحبت
 آن قدوة اهل فضل بهره تمام اندوخته بهمان دستور قلمرانی می کند و در
 جاده سخنوری پی بر پی آن پیش خرام هنجار نکته دانی می نهد - و
 در فن انشاء کامل است و در نکته دانی سر آمد اقرا و امثال - شاخ
 قلمش از گلهای سخن بهره ور است و پیر خردش با عصای خامه ره سپر -
 چون در ایام جوانی هنجار مراتب علمی در نور دیده و فن انشاء را نیک
 ورزیده بود اکنون با وجود پیری در فن سخن طبعش جوان است
 و در ادراک معنی توانائی تمام دارد - اگرچه از غایت ضعف مشقت
 استخوانی بیش نیست اما بقوت خرد بمغز هر دست سخن میرسد
 و هنگام نگارش مطالب داد عبارت آرائی می دهد - حسب الامر خاقان
 جهان نواز بجمع و ترتیب بیست ساله احوال آن حضرت پرداخته و در
 ضمن عبارت آن قدرت طبع از جمند بلطف ادا هریدا ساخته - در سال هزار

و شصت و پنج هجری بسبب کبر سن و ضعف قوی از کار باز مانده در همان ایام برحمت حق پیوست *

محمّد وارث

که حارث خطّه معنی و وارث دودمان سخن است آئین نکته طرازی از شیخ حمید کسب نموده و بعد از رحلت او بضبط وقایع دفتر سیوم بادشاهنامه پرداخته - چون در مراتب علمی ممارست تمام دارد و در فن انشاء مهارت ما لا کلام سخن را نیک می شناسد و معنی را خوب در می یابد - بدون انشاء بفضایل دیگر نیز آراسته و از فیض حق طبع فیاض یافته - بسیار خوش صحبت و نیکو طبع و پاکیزه اطوار است و در شیوه ندیمی و بدله پردازی و لطیفه سنجی بی نظیر روزگار *

میرزا امینا

در اعطالات زبان فارسی مهارتی تمام دارد و قاعده فن انشاء را بقانون نیک می شناسد - شاهد سخنش از لباس تکلف مبرا است و صاحب طبع مستقیم و ذهن سلیم و فکر رسا - سابق خدمت نگارش بادشاه نامه بدو متعلق بود بعد از آن بخدمت جمع وقایع می پرداخت - مردی خوش ظاهر و خوش معاوّه بود و از بسیاری تنوع در هر گونه کلام استحضار تمام داشت *

شیخ عنایت الله

اوستاد و برادر کلان اتم الحروف و سر حلقه مفا کیشان و فروغ بخش دلهای ایشان - در آئین سخنوری صاحب طراز است و سر آمد تازه نویسان سخنور - نثرش بسیار بمزه و متین و پر معنی و عبارتش شسته و صاف

و رنگین - لطف سخندش هوش فریب و خاطرش معنی اندیش و سلاست
 الفاظ و جزالت عبارتش از اندازهٔ تحریر بیش - پیشگاه خاطرش پیوسته
 انجمن شاهدان معنی و فکرش محفل آرای سخندانی - باستحسان
 سخن نوعی کوشیده و محسنات بدایع بنبهی ابداع کرده که از سواد
 عبارتش سراغ آب حیات معنی میتوان یافت و از بنفشه زار حروفش
 مشام جانرا معطر می توان ساخت - در حالت تحریر مطالب
 فکر فلک پیوندش در هیچ جا رنگینی را فرو گذاشت نمی نماید و بی
 تأمل بدستیاری کلک معنی نگار مکتوبی رنگین که از شرم لطانت
 بر لفظش معنی رنگ بازد بنگارش در می آورد - و عذوبت الفاظ
 و چاشنی معانی و حلالت عبارتش بی مبالغه از آب حیات شیرینی
 می برد - و هر صفحهٔ نثرش چون خط نورسته غالیه مویدان بتازه ادائی
 دلهای ارباب سخن را در بند مضامین تازه خود دارد - بتوفیق الهی وقایع ایام
 خلافت آبابی کرام و اجداد عظام حضرت صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه
 غازی از زمان آدم علیه السلام تا انتهای عهد آن سلطان سلاطین صاحب تمکین
 مفصل و منقح قلم آورده بتاریخ دلکشا موسوم ساخته - و تمامی مطالب
 را بعبارات بی آهو نگاشته در ضمن آن چندین معانی نوآیین
 انشاء کرده در آخر آن بنگارش احوال خسرو عهد نیز بشکر گفتار پرداخته
 و پای قلم را ز سخنان نوش پرور جوی شیر ساخته - و بهار دانش نیز از
 چمنستان طبع آن بهار گلشن سخندوبی گل کرده و سوادش از عبارتهای
 رنگین نمونهٔ سواد ارم گردیده - در آن گلشن فیض بسی از انسانهای پستان
 هندوستان بعبارت پارسی در آورده و بنگارش چندین حکایتهای نوآیین
 که هر یک آن انسانه دلپذیر است ممت بر جان سخن نهاده - اکنون
 در هنجار تحصیل علم حقیقت می پوید و دقایق معانی خاص از کتلب

معرفت الهی می جوید - بالکل ترک شیرۀ سخنوری نموده در قیل و قال دیگر افتاده - و از غایت تجرّد ظاهر و باطن و عدم تعلق خاطر با خویش و بیگانه سر آمیزش ندارد و از زاویۀ خود که بیت القصیدۀ قذاعت است آن معنی سخنوری پا بیرون نمی گزارد - ایزد تعالی توفیق این معنی رفیق همه سازد *

از جمله فضلا و سخنوران که ما سبق ذکر ایشان پذیرای بیان گشته چندی که در نثر هم دستگاہ تمام دارند بطریق اجمال باز بذکر آنها صفحۀ بیان را آرایش می دهد *

ملا محمود جونپوری

آئینۀ دار عرایس فکر بوده و جلوة نمایی شاهدان مهانی بکر - زبان کلکش هاروت سخن را مسکن است و جیب فکرش نخل معنی را گلشن - هر چند خود گرفته زبان بود و شکفته لسان اما چون جان رگ معنی را شناخته و بمغز سخن پی برده هنگام نگارش مراتب سخن را دل می داد و سخن را زبان *

مولانا ابو البرکات متخلص بمنیر

بعد از شیخ فیضی در سواد اعظم هندوستان سخنوری که در هر دست سخن اقتدار تمام داشته باشد و تتبع سلف بسیار نموده و بدرون نظم و نثر بفضایل نیز آراسته بود بغیر از دیگری در نفاسته - و بچنین طبع برنا و اندیشه سخن آرا و خرد فیض پیدا و معنی نزاکت آفرین و عبارات معنی قرین بجز او کسی دیگر از شعرا در خطۀ وجود قدم نگذاشته - کلامش باعث نظام امور سخناندانی و نثرش شایسته نثار معانی -

القصه چنانچه نظمش بتازگی طرز مشهور است بهمان دستور نثرش بر زبانها مذکور - رسم تازه گوئی را تازه ساخته و طرز متأخران را طراز بخشیده - در نظم و نثر پای از جاده متانت بیرون نگذاشته و در آرایش عبارات و پیرایش استعارات سر رشته معنی را از دست نداده - اگرچه دیگر شعرا نیز سلیقه درست در نثر دارند اما بجامعیتی که آنها اکابر توان سنجید مولانای مذکور بود که در هر قسم سخن رسم تازه گوئی را تازه ساخته *

حکیم حافق

که چون صبح صادق آفتاب معنی را در جیب سخن دارد و بدرستی اندیشه و اوج گرائی فکر در نظم و نثر از دیگران پای کم نمی آرد - لالی مذبذورش آویزه گوش و آرایش گردن عریس معنی و فکرش در طراحي سخن و اختراع مضامین گلشن سخندانی - چندی آن والا طبع نیز در نگارش مآثر دولت ابد پیوند امنعان قلم نموده از تجویز دیگر ارباب انشاء ازین کار بیکار و معطل گشت *

شیدا

اگرچه سخن آفرین قلمرو هندوستان و شناسایی معانی لطیفه بیان بود و در نثر نیز دستگه بالا داشت و بتائید طبع رسا معنی تازه بر صفحه بیان می نگاشت اما چون بچهره آرائی بیان و معانی پرداخته و از آرایش الفاظ انحراف ورزیده لاجرم عبارانش از امالی دور آمده و معانی در ضمیر آن مانند صاحب جمالان حسن پوش ماند - بر ارباب سخن ظاهر است که آن چنان که در نظم داد آرایش لفظ و

معنی داده اگر در تحریر نثر نیز طبع را بهمان دستور کار می فرمود هیچ کس را باز دعوی برابری نبود - بهر تقدیر ستوده رای پسندیده گفتار بود و در سخن طبع بلند و طالع ارجمند داشت *

چندر بهمان

که مانند سخن خود ساده در کمال بی تکلفی است و در شیوه ترسیل و انشاء ممارستی درست دارد و در نامه طرازی و مدعا پردازی مهارتی در کمال دارد - در اوایل حال با میر عبدالکریم میر عمارت و پس از آن با دستور هندوستان افضل خان منتسب بود و بعد از رحلت آن پاک روان ملازم سرکار خامه شریفه بوده همراة وزرا بنحریب مطالب می پرداخت - چون طبع موزون داشت فکر شعر هم می کرد و در ضمن طایفه اهل نظم احوالش مفصل بقلم آمده *

طبقه خوشنویسان

محمّد مراد کشمیری مخاطب به شیرین قلم

سحر طراز جادو رقم است - مشکین رقم یک قلم از شرم تازه نگاری تلمش در خط شده و قلمرو خط را یک قلم به نیزه خطی قام گرفته و بوساطت تلک واسطی نژاد اثری عظیم بر صفحه ایام گزاشته و از دوایر حروف حلقه بندگی در گوش سایر خوشنویسان روزگار انداخته - باعتقاد خط شناسان بالغ نصیب خط خفی و جلیست و باعتبار پختگی و حسن خط ثانیه اثنین ملا میر علی و سلطان علی *

آقا رشیدا

شاگرد رشید میر عماد است و مورد فیض خداداد - دوات چینی نسبش

نافه آهوان ختن و کلک سحر پردازش واسطه آرایش سخن - بحسن
خط و خوبی کلام و نیکوئی طبع مشهور آفاق است و دوایر و مدات حرفش
چون چشم و ابروی خوبان در نیکوئی طاق *

میر محمد صالح و میر محمد مومن پسران

میر عبد الله مشکین رقم

هر در صاحب طبع تازه نگار سحر رقم اند و هر قطعه خط شان چون
خط حور و شان عنبر سرشت است و هم قطعه نظم شان رشک قطعه
بهشت - دایره حروف شان زیب دایره سپهر است و نقطه خط شان
مردمک دیده مهر - ازین جهت که به میر صالح دقایق سخنوری
کشف شده در فارسی کشفی و در هندی سجان تخلص می کند - و چون
میر مومن سخن سنجی را بفکر عرش سیر بکری نشانده عرشی تخلص
می نماید - چون هر در را با نغمه هندی گوشه خاطریست نغمه سرایان
هند پیش شان گوش می گیرند و در دایره مجلس شان چون دف حلقه
در گوش می کنند - و چون دوستی اهل بیت را بیت القصیده اعتقاد
خود ساخته اند چندین شعر شعری طراز در منقبت دوازده اختر برج
ولایت پرداخته و اعیان صوفیه با ایشان آمیزش دارند *

شرف الدین عبد الله

عقیق کن بحسن خط و درستی قلم نگین دار نامدار بوده و هنرمند
زبردست روزگار - در شیوه مهر و عقیق کفی کار دست بسته می کرد و مهر
حیرت بر دهان اوستادان می گذاشت - خطش که مانند خط خوبان

آرایش صفحه حسن است نظرگاه روشناسان معانی - و نقش قلمش که چون خط صبح نفسان دیده افروز است سرمایه حیرانی - صورت خطش بلطف معنی و نزاکت یگانه و هر قطعه اش بعحسن رو افسانه - با این همه آن بیدار درون یکه ناز عرصه تفرید بوده و درس خوان شرح تخرید - دایم مژه تر دارد و در هر چشم زدن بگریه می پردازد و اشک ماندد از صحبت مردم دوری می جوید *

میر سید علی تبریزی

که خط زیبایش بدستی ترکیب و نیکویی اندام چون ریخته قلم قدرت از سمت نفس مبراست و بدستی درایر و مدات چون چهره خوبان بآرایش چشم و ابرو و خط و خال سر لوح کتاب صنع ایزد تعالی - قطعانش که حجت قاطع خوشنویسی است به تناسب حروف رونق بازار قطعه ملا میر علی شکسته - و شکفته رونق الفاظ نگاشته کلکش آبروی بهارستان معنی بخاک ریخته - القصه قلمش بمرتبه کمال صنعت خط را آن مرتبه داده که ماندنش در قلمرو سواد هزد و بیاض ایران بهم نمی رسد و هرگاه بدان فیض نشانش به حرکت در می آید رقم نسیم بر خط باقوت لعل نیکوان می کشد *

از شکسته نویسان میرزا محمد جعفر مخاطب به کفایت خان و جلال الدین یوسف

هر در شاگرد رشید محمد حسین خلف اند که در نگارش خط شکسته و نستعلیق امروز کسی بآنها نمی رسد و طرف نمی تواند شد - خصوص

کفایت خان که از غایت قدرت قلم بمومیائی ممداد استخوان بندی
ترکیب سخن در صورت شکستگی درست می نماید - و در فن خویش
باوجود شکستگی الفاظ به نیروی درستی خط دعوی تفرد نموده موس
یکتائی میزند - درین وقت دیگری هم که در خط مذکور رتبه و حالتی
داشته باشد بنظر در نیامده شاید بعد ازین کسی بر روی کار آید که
دعوی برابری یا بهتری نماید *

اکنون خامه بدایع فکا، بتحریر اسامی بادشاهزادهای والا گهر عالی
مقدار که هر یک درّه التاج تارک خلافت و واسطه العقد سلطنت است
و دیگر نویغان نامدار و وزرای عالی مقام و سایر سعادت‌مندان ارادت کیش
از نه هزاره تا پانصدی که بنابر سلسله جینجائی بخت به اندیش
از آغاز امر تا انجام عمر اکتساب انواع نیک اختری از آن سرور آرای
انجمن سروری نموده اند خاتمه این صحیفه مغاخر را نگارین ساخته ختم
سخن بآن می نماید و سر رشته گفتگو را بپایان آورده فراغ خاطر حاصل
نماید *

فهرست مناصب بادشاهزادهای عالی مرتبت والا منزلت

نخستین گوهر بحر عز و اجلال گرامی نیر اوج دولت و اقبال
بادشاهزاده عالی قدر دولت پزوه محمد دارا شکوه شصت هزاره
ذات چهل هزار سوار ازین جمله سی هزار سوار دو اسبه سه اسبه -

دویمین رکن اعظم سلطنت حشمت و عظمت مظهر اتم علو شان
و شوکت زینت دیباچه کتاب ابداع شاه شجاع بیست هزاره پانزده
هزار سوار دو اسبه سه اسبه -

سومین مهر سپهر عز و تمکین زیور انسر دولت و دین منظور نظر
 سعود گردون صاحب بخت همایون و فر فریدون کامل نصاب تام النصیب
 بادشاهزاده عالی مقدار محمد اورنگ زیب بهادر بیست هزاری ذات
 پانزده هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

چهارمین گوهر افسر جهانبانی نمایان جوهر تیغ گیتی ستانی محمد
 مراد بختش پانزده هزاری دوازده هزار سوار ازین جمله هشت هزار سوار
 دو اسپه سه اسپه -

کل امید جهان و مقصود جهانیان سلطان سلیمان شکوه نخستین
 خلف بادشاهزاده محمد داراشکوه پانزده هزاری سه هزار سوار -

نهمین شجره دولت و اقبال سلطان سپهر شکوه دوبمین فرزند
 بادشاهزاده محمد داراشکوه هشت هزاری سه هزار سوار -

نیزوی بازوی دولت و دین سلطان زین الدین پسر بادشاهزاده محمد
شجاع هفت هزاری دو هزار سوار -

فرخنده طلعت خجسته نال شاهزاده نیکو معضر سلطان بلند اختر
دوبمین پسر محمد شجاع هنوز بمنصب سر افزای نیافته -

جوان بخت سعادت پرور بلند اختر مرید شاهزاده سلطان محمد
 اولین پسر بادشاه زاده آسمان جاده محمد اورنگ زیب بهادر هفت
 هزاری دو هزار سوار -

دومین خلف حضرت والا رتبت محمد اورنگ زیب بهادر سلطان
 عالی مرتبت محمد معظم هنوز بمرحمت منصب سر افزا نشده -

اقبال منذ کامگر نامور سعادت یار سلطان محمد اعظم سومین پسر آن
 حضرت بمنصب سر افزای نیافته -

قوت الظهر ارکان سلطنت بادشاهزاده خرد پرور محمد اکبر چهارمین
پسر آن حضرت بمنصب سر افراز نشده -

قرّة العین اعیان خلافت سلطان محمد کام بخش پنجمین فرزند
آن حضرت که بعد از رحلت حضرت فردوس مکانی صاحبقران ثانی
بادشاهزاده مسطور بعالم شهود خرامیده -

نواذین گل گلشن دولت و اقبال سلطان ایزد بخش خلف
بادشاهزاده محمد مراد بخش منصب نیافته -

امرای عظام

نه هزاري

یمنین الدوله آصف خان خان خاندان سپه سالار نه هزاري نه هزار
سوار دو اسپه سه اسپه - در سنه پانزدهم فوت شد -

هفت هزاري

نه نفر

مهابت خان خان خاندان هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه
سه اسپه -

خان جهان لودهي هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه
سه اسپه -

علي مردان خان امیر الامرا هفت هزاري هفت هزار سوار
پنج هزار دو اسپه سه اسپه - دو کرور دام انعام - در سنه سی و یکم
فوت شد -

خان دوران بهادر نصرت جنگ هفت هزاره هفت هزار سوار
دو اسپه سه اسپه - در سنه هژدهم شهید شد -

سید خان جهان باره هفت هزاره هفت هزار سوار دو اسپه
سه اسپه - در سال نوزدهم فوت شد -

سعید خان بهادر ظفر جنگ هفت هزاره هفت هزار سوار
پنج هزار دو اسپه سه اسپه - در سنه بست و پنجم در صاحب صوبگی
کابل رحلت نمود -

افضل خان دستور اعظم هفت هزاره هفت هزار سوار - در سنه
دوازدهم فوت شد -

اسلام خان جمده املک هفت هزاره هفت هزار سوار پنج هزار
دو اسپه سه اسپه - در سنه بست و یکم در صاحب صوبگی دکن فوت شد -
سعد الله خان مدار المهای هفت هزاره هفت هزار سوار پنج هزار
دو اسپه سه اسپه - در سنه سی فوت شد *

شش هزاره هفت نفر

خواجه ابوالحسن شش هزاره ذات شش هزار سوار -
عبد الله خان بهادر فیروز جنگ شش هزاره شش هزار سوار -
مها راجه جسونت سنگه شش هزاره شش هزار سوار پنج هزار سوار
دو اسپه سه اسپه -

رستم خان بهادر فیروز جنگ شش هزاره شش هزار سوار پنج هزار
دو اسپه سه اسپه -

(۴۵۰)

اعظم خان شش هزاری شش هزار سوار -

معظم خان شش هزاری شش هزار سوار -

خسرو ولد نذر محمد خان شش هزاری ذات پنج هزار سوار *

پنج هزاری

سی و دو نفر

خان زمان بهادر پنج هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

قاسم خان پنج هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

وزیر خان پنج هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه - در سال

پانزدهم در صوبه داری اکبر آباد فوت شد -

راجہ گچ سنگه ولد راجہ سورج سنگه راتھور پنج هزاری پنج هزار

سوار -

سپہدار خان پنج هزاری پنج هزار سوار - در سال ہفدہم فوت شد -

شیر خان پنج هزاری پنج هزار سوار -

راوڑن ہادا پنج هزاری پنج هزار سوار - در سنہ پانزدہم فوت

شدہ -

راجہ ججہار سنگه ولد راجہ نرسنگه دیو پنج هزاری پنج هزار سوار -

باقوت خان حبشی پنج هزاری پنج هزار سوار -

اوداجی رام پنج هزاری پنج هزار سوار -

بہادر جی دکھنی ولد جادو رامی پنج هزاری پنج هزار سوار -

میرزا عیسیٰ ترخان پنج هزاری چہار هزار سوار -

بهادر خان روھیلہ پنجہ هزارہی پنجہ هزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ -
 راجہ جی سنگھ پنجہ هزارہی پنجہ هزار سوار چہار هزار دو اسپہ سہ اسپہ -
 قلیچ خان پنجہ هزارہی پنجہ هزار سوار چہار هزار دو اسپہ سہ اسپہ -
 شاہ نواز خان پنجہ هزارہی پنجہ هزار سوار سہ هزار دو اسپہ سہ اسپہ -
 مکرمست خان پنجہ هزارہی پنجہ هزار سوار سہ هزار دو اسپہ سہ اسپہ -
 در سنہ بیست و سیوم در صوبہ داری دارالخلافہ فوت شد -
 جعفر خان پنجہ ہزاری پنجہ هزار سوار دو هزار پانصد سوار دو اسپہ
 سہ اسپہ -
 راجہ بیتل داس پنجہ ہزاری پنجہ هزار سوار دو هزار و پانصد سوار
 دو اسپہ سہ اسپہ -

خلیل اللہ خان پنجہ ہزاری پنجہ هزار سوار -
 اعتقاد خان پنجہ ہزاری پنجہ هزار سوار -
 مہربت خان پنجہ ہزاری پنجہ هزار سوار -
 رانا جگت سنگھ پنجہ ہزاری پنجہ هزار سوار -
 رانا راج سنگھ پنجہ ہزاری پنجہ هزار سوار -
 مالو جی بہونسہ پنجہ ہزاری پنجہ هزار سوار -
 الہ وردی خان پنجہ ہزاری چہار هزار سوار -
 لشکر خان پنجہ ہزاری چہار هزار سوار -
 رحیم خان ولد آدم خان دکنی پنجہ ہزاری چہار هزار سوار -
 نجابت خان پنجہ ہزاری سہ هزار سوار -
 راجہ رام سنگھ سیسودہ پنجہ ہزاری دو هزار پانصد سوار -
 میر جملہ بہادر پنجہ ہزاری دو هزار سوار -
 بہرام ولد نذر محمد خان پنجہ ہزاری ذات *

چهار هزاری سی و یک نفر

صادق خان چهار هزاره‌ای چهار هزار سوار -
قباد خان چهار هزاره‌ای چهار هزار سوار -
باقر خان نجم ثانی چهار هزاره‌ای چهار هزار سوار -
دربا خان روهیله چهار هزاره‌ای چهار هزار سوار -
راو ستر سال هادا چهار هزاره‌ای چهار هزار سوار -
قاسم خان چهار هزاره‌ای چهار هزار سوار -
سید شجاعت خان بارهه چهار هزاره‌ای چهار هزار سوار دو هزار پانصد
سوار دو اسپه سه اسپه -

سیف خان چهار هزاره‌ای چهار هزار سوار -
معتقد خان چهار هزاره‌ای چهار هزار سوار -
دلار خان بریج چهار هزاره‌ای چهار هزار سوار -
میر خواجه چهار هزاره‌ای چهار هزار سوار -
نظر بهادر خویشگی چهار هزاره‌ای چهار هزار سوار -
رشید خان انصاری چهار هزاره‌ای چهار هزار سوار -
بهادر خان روهیله چهار هزاره‌ای چهار هزار سوار -
مبارز خان روهیله چهار هزاره‌ای سه هزار و پانصد سوار -
راز سور بهورتیه چهار هزاره‌ای سه هزار سوار -
راجا بهار سنگه بندیله چهار هزاره‌ای سه هزار سوار پانصد سوار
دو اسپه سه اسپه -

جان سپار خان چهار هزاره‌ای سه هزار سوار -

(۴۵۳)

روپ سنگه راتهور چهار هزارې دو هزار سوار -
شاه بيگ خان چهار هزارې سه هزار سوار -
مرتضى خان ولد مير جمال الدين انجو چهار هزارې سه
هزار سوار -

فدائي خان چهار هزارې سه هزار سوار -
سرافراز خان دكهنى چهار هزارې سه هزار سوار -
سيد نير خان پارهه چهار هزارې سه هزار سوار -
سرافراز خان دكهنى چهار هزارې سه هزار سوار -
جگ ديو راو برادر جندو راى دكهنى چهار هزارې سه هزار سوار -
صفدر خان چهار هزارې دو هزار و پانصد سوار -
همير راى دكهنى چهار هزارې دو هزار و پانصد سوار -
تقرب خان چهار هزارې يك هزار سوار -
موسوى خان صدر اصدير چهار هزارې هفتصد و پنجاه سوار -
'عتد خان چهار هزارې يك هزار سوار *

سه هزارې

پنجاه و هفت نفر

اندخار خان سه هزارې سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه -
جهانگير قلى خان سه هزارې سه هزار سوار -
راجه ادروده سه هزارې سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه -
ذوالفقار خان سه هزارې سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه -
سعادت خان سه هزارې سه هزار سوار هشت صد سوار دو اسپه سه اسپه -

- قزلباش خان سه هزارى سه هزار سوار پانصد سوار دو اسبه سه اسبه -
 مكرم خان سه هزارى سه هزار سوار -
 ميرزا حسن صفوي سه هزارى سه هزار سوار -
 ميرزا نوذر صفوي سه هزارى سه هزار سوار -
 ميرزا خان سه هزارى سه هزار سوار -
 پر دل خان سه هزارى سه هزار سوار -
 شاه بيگ خان سه هزارى سه هزار سوار -
 مادهو سنگه هادا سه هزارى سه هزار سوار -
 احمد خان نيازى سه هزارى سه هزار سوار -
 اخلاص خان سه هزارى دو هزار و پانصد سوار -
 شمشير خان سه هزارى دو هزار و پانصد سوار -
 ملك خان ولد سعيد خان سه هزارى دو هزار و پانصد سوار -
 راجه راج روپ سه هزارى دو هزار و پانصد سوار -
 كار طلب خان سه هزارى دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه -
 انوپ سنگه ولد امر سنگه زميندار ماندهو سه هزارى دو هزار سوار
 دو اسبه سه اسبه -
 ذوالقدر خان سه هزارى دو هزار سوار پانصد سوار دو اسبه سه اسبه -
 نصرت خان سه هزارى دو هزار سوار -
 مخلص خان سه هزارى دو هزار سوار -
 شهباز خان روهيله سه هزارى دو هزار سوار -
 بهادر خان سه هزارى دو هزار سوار -
 سيد مرتضى خان سه هزارى دو هزار سوار -
 اله يار خان سه هزارى دو هزار سوار -

- مغل خان سه هزارې دو هزار سوار -
حيات خان سه هزارې دو هزار سوار -
حسن خان ولد فتح الملک سه هزارې دو هزار سوار -
شينم فرید سه هزارې دو هزار سوار -
رام سنگه وند راجه جی سنگه سه هزارې دو هزار سوار -
مکند سنگه شاده سه هزارې دو هزار سوار -
راوکړن سه هزارې دو هزار سوار -
اوداجی رام سه هزارې دو هزار سوار -
پرسو جی سه هزارې دو هزار سوار -
فتح‌الدوله ولد ياهوت بد جوهر سه هزارې دو هزار سوار -
حمید خان خورشيدش ملک غدير سه هزارې دو هزار سوار -
حسن خان دکهنی سه هزارې هزار و پانصد سوار دو اسبه سه اسبه -
سيدت خان سه هزارې هزار و پانصد سوار -
طاهر خان سه هزارې هزار و پانصد سوار -
ظفر خان سه هزارې هزار و پانصد سوار -
ميرزا سلطان سه هزارې هزار و پانصد سوار -
فيروز خان سه هزارې هزار و پانصد سوار -
رام سنگه وند کرمي رانهور سه هزارې هزار و پانصد سوار -
مفکوجي سه هزارې هزار و پانصد سوار -
اسد خان معموري سه هزارې هزار و پانصد سوار -
راجه انور سنگه سه هزارې هزار و پانصد سوار -
سردار خان سه هزارې هزار و پانصد سوار -
جادو رای سه هزارې هزار و پانصد سوار -

- ۱. محمد امین خان سه هزارې هزار سوار -
- ۲. راجه منروپ کچپواھه سه هزارې هزار سوار -
- ۳. عاقل خان سه هزارې هزار سوار -
- ۴. بیرم دیو سیسودیة سه هزارې هزار سوار -
- ۵. دتا جی سه هزارې هزار سوار -
- ۶. فاضل خان سه هزارې شش صد سوار -
- ۷. دانشمند خان سه هزارې شش صد سوار *

دو هزار و پانصدي

بیست و چهار نفر

- ۱. شمشیر خان دو هزار پانصدي دو هزار پانصد سوار -
- ۲. هادي داد خان دو هزار پانصدی دو هزار پانصد سوار -
- ۳. جوهر خان دو هزار پانصدي دو هزار سوار -
- ۴. دیانت خان دست بیانی دو هزار پانصدي دو هزار سوار -
- ۵. افتخار خان برادر سعید خان دو هزار پانصدي دو هزار سوار -
- ۶. احمد بیگ خان دو هزار پانصدي هزار پانصد سوار -
- ۷. نامدار خان دو هزار پانصدي هزار پانصد سوار -
- ۸. لشکر خان دو هزار پانصدي هزار پانصد سوار -
- ۹. خدمت پرست خان دو هزار پانصدي هزار پانصد سوار -
- ۱۰. حسام الدین خان دو هزار پانصدي هزار پانصد سوار -
- ۱۱. ملتفت خان دو هزار پانصدي هزار پانصد سوار -
- ۱۲. قباد خان دو هزار پانصدي هزار سوار -

- آله قلی خان دو هزار پانصدی هزار پانصد سوار -
 دلاور خان دکهنی دو هزار پانصدی هزار پانصد سوار -
 شمس الدین خان دکهنی دو هزار پانصدی هزار دو صد سوار -
 ابراهیم خان دو هزار پانصدی هزار سوار -
 فخر خان دو هزار پانصدی هزار سوار -
 سید سکه سیسودیه دو هزار پانصدی هزار سوار -
 عبدالحکیم اوزبک دو هزار پانصدی هزار سوار -
 دواش خان دو هزار پانصدی شش صد سوار -
 رضوی خان دو هزار پانصدی پانصد سوار -
 محمد دبیغ ولد خسرو دو هزار پانصدی شش صد سوار -
 شریف شادیت الله دو هزار پانصدی دو صد سوار -
 شریف مدبرین دو هزار پانصدی دو صد سوار *

دو هزاری شصت و شش نفر

- میرزا وانی در هزاری دو هزار سوار شش صد سوار دو اسپه
 سه اسپه -
 راجه سجان سکه بقدیله دو هزاری دو هزار سوار پانصد سوار دو اسپه
 سه اسپه -
 راجه تودر مل در هزاری دو هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه -
 راجه دیبی سکه بقدیله دو هزاری دو هزار سوار پانصد سوار دو اسپه
 سه اسپه -

- ٭٭٭ خان دو هزارې دو هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه -
 محمد صالح ترخان ولد میرزا عیسیٰ دو هزارې دو هزار سوار -
 ارادت خان دو هزارې دو هزار سوار -
 باقی خان چيله قلماق دو هزارې دو هزار سوار -
 دلیر خان دو هزارې دو هزار سوار -
 خواجه برخوردار داماد مهابت خان دو هزارې دو هزار سوار -
 میر شمس الدین دو هزارې دو هزار سوار -
 قزاق خان دو هزارې دو هزار سوار -
 گردهر داس کور دو هزارې دو هزار سوار -
 مبارک خان نیازي دو هزارې دو هزار سوار -
 محمد زمان طهرانی دو هزارې دو هزار سوار -
 پرتی راج راتهور دو هزارې دو هزار سوار -
 جگراج بنذيله دو هزارې دو هزار سوار -
 رتن ولد مهیش داس دو هزارې دو هزار سوار -
 مختار خان سبزواری دو هزارې هزار و پانصد سوار -
 راو دودا نییرا راو چاندا دو هزارې هزار و پانصد سوار -
 بالو خان کرزانی دو هزارې هزار و پانصد سوار -
 عبدالله خان ولد سعید خان بهادر دو هزارې هزار و پانصد سوار -
 سادات خان دو هزارې هزار و پانصد سوار -
 تربیت خان دو هزارې هزار و پانصد سوار -
 ایرج خان دو هزارې هزار و پانصد سوار -
 ارجن ولد راجه بیتل داس کور دو هزارې هزار و پانصد سوار -
 راجه سیو رام دو هزارې هزار و پانصد سوار -

- عنایت الله ولد عیسی خان دو هزارې هزار و پانصد سوار -
 سید صلابت خان دو هزارې هزار و پانصد سوار -
 جلال کاکر دو هزارې هزار و پانصد سوار -
 راجه جی رام دو هزارې هزار و پانصد سوار -
 زبردست خان دو هزارې هزار و پانصد سوار -
 اورنگ خان دو هزارې هزار و پانصد سوار -
 دلاور خان حبشی دو هزارې هزار و پانصد سوار -
 میر ابوالمعالی دو هزارې هزار و چهار صد سوار -
 دیندار خان دو هزارې هزار و دو صد سوار -
 بهاری داس کچھولاشه دو هزارې هزار و دو صد سوار -
 راو روپا سنگه چندراوت دو هزارې هزار و دو صد سوار -
 تریٹ خان خواجه بابا دؤ دو هزارې هزار سوار -
 راجه بوناموزن دو هزارې هزار سوار -
 خواجه عبدالهادی دو هزارې هزار سوار -
 سید فیروز خان دو هزارې هزار سوار -
 آنش خان حبشی دو هزارې هزار سوار -
 کاکر خان دو هزارې هزار سوار -
 سید حسن دو هزارې هزار سوار -
 صف شکن خان دو هزارې هزار سوار -
 فیض الله خان دو هزارې هزار سوار -
 مفتخر خان دو هزارې هزار سوار -
 سید عمر دو هزارې هزار سوار -
 قبیچاق خان دو هزارې هزار سوار -

(۴۶۰)

- بختیار خان دکنی دو هزارې هزار سوار -
- محمد علي خان دو هزارې هزار سوار -
- راو امر سنگه دو هزارې هزار سوار -
- پنهوجي دو هزارې هزار سوار -
- اسد خان دو هزارې هشت صد سوار -
- ابو سعيد نبيړۀ اعتماد الدوله دو هزارې هشت صد سوار -
- سيد شهاب بارهه دو هزارې هشت صد سوار -
- مجلس خان دو هزارې هشت صد سوار -
- سجان سنگه سيسوديه دو هزارې هشت صد سوار -
- خوشحال بيگ کاشغري دو هزارې هشت صد سوار -
- هابا جي دو هزارې هشت صد سوار -
- نور الدين قلي دو هزارې هفت صد سوار -
- مهدي قلي خان دو هزارې شش صد سوار -
- اعتماد خان دو هزارې پانصد سوار -
- حقيقت خان دو هزارې سه صد سوار -
- معتد خان دو هزارې دو صد سوار *

هزار پانصدي هفتاد و دو نفر

- محمد حسن برادر همت خان هزار پانصدي هزار پانصد سوار
- شش صد سوار دو اسپه سه اسپه -
- الهام الله ولد رشيد الله هزار و پانصدي هزار پانصد سوار پانصد سوار
- اسپه سه اسپه -

آگاهه خلی خواجه سرای هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار پانصد سوار
در اسپه سه اسپه -

همّت خان هزار پانصدی هزار پانصد سوار -
سید حسن ولد سید دائر خان بارهه هزار پانصدی هزار پانصد سوار -
خنجرخان هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار -
انف خان هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار -
سلطان یار خان ولد همّت خان هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار -
شمس الدین ولد نظر بهادر خورشیدی هزار و پانصدی هزار و
پانصد سوار -

پون مل بدبیله هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار -
داول پونجا هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار -
راجه بدنسنگه (بدنسنگه ؟) بدوریه هزار و پانصدی هزار و چهار
صد سوار -

مط ادین خان ولد نظر بهادر خورشیدی هزار و پانصدی هزار
و چهار صد سوار شش صد سوار دو اسپه سه اسپه -

شریف خان فدیمی هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار -
زین العابدین ولد امیرخان جعفر هزار و پانصدی هزار سوار -
سید لطف الله شیرازی هزار و پانصدی هزار سوار -
اسد الله ولد رشید خان انصاری هزار و پانصدی هزار سوار دو اسپه -
مرحمت خلی هزار و پانصدی هزار سوار دو اسپه -
چتر بهوج چوهان هزار و پانصدی هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه -
رامی سنگه نبیرا راجه گپ سنگه هزار و پانصدی هزار سوار -
جان فخر خلی هزار و پانصدی هزار سوار -

- سید یعقوب هزار و پانصدی هزار سوار -
- یسین خان ولد شیر خان هزار و پانصدی هزار سوار -
- هردیرام کچھواہہ هزار و پانصدی هزار سوار -
- ستر سال کچھواہہ هزار و پانصدی هزار سوار -
- راجہ دواگا داس هزار و پانصدی هزار سوار -
- راجہ پرتاب سنگہ هزار و پانصدی هزار سوار -
- رشید خان برادر الہ یار هزار و پانصدی هزار سوار -
- دل دوز ولد سرافراز خان هزار و پانصدی هزار سوار -
- مرشد قلی خان هزار و پانصدی هزار سوار -
- راجہ امرسنگہ نروری هزار و پانصدی هزار سوار -
- دولتمند هزار و پانصدی هزار سوار -
- میر عبد اللہ خویش سید یوسف خان هزار و پانصدی ہشت صد سوار -
- کرمسی راتھور هزار و پانصدی ہشت صد سوار -
- عبد اللہ بیگ ولد امیرالامرا هزار و پانصدی ہشت صد سوار -
- فتح اللہ ولد سعید خان هزار و پانصدی ہشت صد سوار -
- ہمت خان ولد شجاعت خان بارہہ هزار و پانصدی ہشت صد سوار -
- شمس الدین ولد مختار خان هزار و پانصدی ہشت صد سوار -
- حسین قلی خان هزار و پانصدی ہشت صد سوار -
- علاول ترین هزار و پانصدی ہشت صد سوار -
- چندرمن بندیلہ هزار و پانصدی ہشت صد سوار -
- جمال خان نوحانی هزار و پانصدی ہشت صد سوار -

- ولي معالدار خان هزار و پانصدي هشت صد سوار -
- معسن خان ولد حاجي منصور هزار و پانصدي هفت صد سوار -
- دولت خان ولد فيض خان هزار و پانصدي هفت صد سوار -
- غريب داس ولد رانا كرن هزار و پانصدي هفت صد سوار -
- يادگار حسين خان هزار و پانصدي هفت صد سوار -
- جگمال ولد كشن سنگه راتهور هزار و پانصدي شش صد سوار -
- ذوالفقار بيگ تركمان هزار و پانصدي شش صد سوار -
- سيد عبد الرسول هزار و پانصدي شش صد سوار -
- مظفر حسين هزار و پانصدي سوار -
- سيد سنگه ولد كرمسي راتهور هزار و پانصدي شش صد سوار -
- حاجي محمد يار لوزبك هزار و پانصدي شش صد سوار -
- شاه محمد قطبان هزار و پانصدي شش صد سوار -
- اوا افضل هزار و پانصدي شش صد سوار -
- اعتماد خان خواجه سرا هزار و پانصدي پانصد سوار -
- مير ميران ولد خليل الله خان هزار و پانصدي پانصد سوار -
- مير جعفر خواجه زاده خليفه سلطان هزار و پانصدي پانصد سوار -
- محمد هادي ولد مير ربيع صدر ايران هزار و پانصدي پانصد سوار -
- راو رايبا هزار و پانصدي پانصد سوار -
- معنقد خان هزار و پانصدي پانصد سوار -
- مصمّم الدوله هزار و پانصدي پانصد سوار -
- فراست خان هزار و پانصدي پانصد سوار -
- اُمّی راي هزار و پانصدي پانصد سوار -
- رحمت خان هزار و پانصدي چهار صد سوار -

- بهرام برادر جعفر خان هزار و پانصدي سه صد سوار -
- بھیدی ولد یوسف خان هزار و پانصدي سه صد سوار -
- خواجه عبد الوهاب ده بیدي هزار و پانصدي دو صد سوار -
- گردھر دیو هزار و پانصدي دو صد سوار -
- میر عبد الکريم هزار و پانصدي دو صد سوار -
- غزایت خان هزار و پانصدي دو صد سوار -
- حکیم مومنا هزار و پانصدي در صد سوار *

هزاری

یک صد و سی و هشت نفر

- سید قطب هزاري هزار سوار دو اسپه سه اسپه -
- سید سالار بارهه هزاربي هزار سوار -
- قلعه دار خان شیرازی هزاربي هزار سوار -
- کرم الله ولد علي مردان خان هزاربي هزار سوار -
- اسفندیار ولد همت خان کوکه هزاربي هزار سوار -
- مظفر هزاربي هزار سوار -
- نجف قلی خان ولد قزلباش خان هزاربي هزار سوار -
- محمد شریف تولکچی هزاربي هزار سوار -
- سید اسد الله بخاری هزاربي هزار سوار -
- گوپال سنگه ولد راجه من روپ هزاربي هزار سوار -
- راول سمرسی هزاربي هزار سوار -
- پرتاب زميندار پلامون هزاربي هزار سوار -

(۴۶۵۰)

- شادمان پگهلی وال هزاری نه صد سوار -
جبار قلی ککهر هزاری نه صد سوار -
سید ابو البقا ولد شریف خان هزاری نه صد سوار -
کیرت سنگه ولد راجه جی سنگه هزاری نه صد سوار -
غضنفر ولد اله وردی خان هزاری نه صد سوار -
حسینی برادر باقر خان هزاری هشت صد سوار -
حسن بیگ خان هزاری هشت صد سوار -
نوبت خان هزاری هشت صد سوار -
رعایت خان هزاری هشت صد سوار -
محمد صالح ولد میرزا سامی برادر زاده آصف خان جعفر هزاری
هشت صد سوار -
ابو محمد کذبو هزاری هشت صد سوار -
شیر خان میانه هزاری هشت صد سوار -
امام قلی هزاری هشت صد سوار -
شیخ معظم فتح پوری هزاری هشت صد سوار -
عثمان روئیلله هزاری هشت صد سوار -
عیسی ولد زکریا هزاری هشت صد سوار -
فتح ولد کرنا هزاری هشت صد سوار -
راجه مها سنگه ولد راجه مدن سنگه هزاری هشت صد سوار -
جگ رام کچهره هزاری هفت صد سوار -
اسد الله ولد شیر خواجه هزاری هفت صد سوار -
مغل خان هزاری هفت صد سوار -
سید غلام محمد بخاری هزاری هفت صد سوار -

- سبد علاول ولد سيد کبير بارهه هزارى هفت صد سوار -
- راجہ عنايت الله نقشبندى هزارى هفت صد سوار -
- سيد عبدالمقندر نبيرؤ مرتضى خان هزارى هفت صد سوار -
- راى سنگه جهالا هزارى هفت صد سوار -
- زار سبل سنگه جيسلميرى هزارى هفت صد سوار -
- سيد جعفر ولد مير حاج هزارى شش صد سوار -
- مير احمد ولد ارادت خان هزارى شش صد سوار -
- ضياء الدين يوسف ولد امير خان هزارى شش صد سوار -
- پلنگ حمله هزارى شش صد سوار -
- مير على ولد مير موسى ماوندانى هزارى شش صد سوار -
- محمد بيگ هزارى شش صد سوار -
- نذير بيگ يلدوز هزارى شش صد سوار -
- دولت خان ترين هزارى شش صد سوار -
- يعقوب دلاور هزارى شش صد سوار -
- مرتضى قلي خان برادر جانسپار خان هزارى شش صد سوار -
- عبدالقادر ولد احدات هزارى شش صد سوار -
- بلهدر سيکهاوت هزارى شش صد سوار -
- راجہ هر نراين بدگوجر هزارى شش صد سوار -
- روپ چند گواليارى هزارى شش صد سوار -
- ميرزا خان ولد زين خان هزارى پانصد سوار -
- جگت سنگه راتهور هزارى پانصد سوار -
- چتر سين برادر زاده سيام سنگه هزارى پانصد سوار -
- حسن ولد خان جهان هزارى پانصد سوار -

- سید بهادر هزاربی پانصد سوار -
- یادگار بیگ هزاربی پانصد سوار -
- سید نجابت ولد شجاعت خان بارهه هزاربی پانصد سوار -
- خواجه رحمت الله هزاربی پانصد سوار -
- اسحق بیگ برادر یادگار حسین خان هزاربی پانصد سوار -
- سید احمد ولد سید افضل هزاربی پانصد سوار -
- یوسف آقا هزاربی پانصد سوار -
- عبد الوهاب هزاربی پانصد سوار -
- محمد علی کامرانی هزاربی پانصد سوار -
- غیرت خان هزاربی پانصد سوار -
- درویش بیگ قاقشال هزاربی پانصد سوار -
- یادگار بیگ هزاربی پانصد سوار -
- سچان سنگه ولد محکم سنگه هزاربی پانصد سوار -
- اردی بهان ولد رام سنگه هزاربی پانصد سوار -
- سید یوسف ولد ملک عنبر هزاربی پانصد سوار -
- آدم خان تبتی هزاربی پانصد سوار -
- ناظر خان هزاربی پانصد سوار -
- احداد ولد مهمند هزاربی پانصد سوار -
- عبد الغنی هزاربی پانصد سوار -
- محمد هاشم کاشغری هزاربی پانصد سوار -
- راجه کشن سنگه کور هزاربی پانصد سوار -
- گوردھن داس راتھور هزاربی پانصد سوار -
- مہیش داس راتھور هزاربی پانصد سوار -

- بهوج راج دکهنی هزاری پانصد سوار -
 کمندر خان هزاری پانصد سوار -
 امام قلی ولد جان سپار خان هزاری چهار صد سوار -
 سیف الملوک هزاری چهار صد سوار -
 سید مبارک قدیمی هزاری چهار صد سوار -
 امان بیگ ولد بهادر خان هزاری چهار صد سوار -
 محمد صفی ولد اسلام خان هزاری چهار صد سوار -
 سید منظور ولد خان جهان بارهه هزاری چهار صد سوار -
 خنجر خان هزاری چهار صد سوار -
 بهادر برادر زاده خان جهان هزاری چهار صد سوار -
 بهیم ولد راجه بیتل داس هزاری چهار صد سوار -
 رای رایان عرف رای رگهئاته هزاری چهار صد سوار -
 روح الله ولد یوسف خان هزاری چهار صد سوار -
 سلطان نظر برادر یوسف خان هزاری چهار صد سوار -
 سید عالم بارهه هزاری چهار صد سوار -
 عبد الله بیگ سیهتی هزاری چهار صد سوار -
 محمد مراد یلدوز هزاری چهار صد سوار -
 سید مقبول عالم بارهه هزاری چهار صد سوار -
 دیانت خان هزاری چهار صد سوار -
 میر قاسم سمنانی هزاری چهار صد سوار -
 شیخ موسی گیلانی هزاری چهار صد سوار -
 سید منصور ولد خان جهان بارهه هزاری چهار صد سوار -
 نورالحسن هزاری چهار صد سوار -

- راجه کنورسین کشتواری هزارې چهار صد سوار -
 اسحاق بیگ ولد امیر الامرا هزارې سه صد سوار -
 اسمعیل بیگ ولد امیر الامرا هزارې سه صد سوار -
 سید نور الاعیان ولد سیف خان هزارې سه صد سوار -
 حسین ولد اله وردی خان هزارې سه صد سوار -
 دانا دل نبیره عبد الکریم خان خاندان هزارې دو صد سوار -
 میر حیدر ولد میرزا مظفر مغوی هزارې دو صد سوار -
 شریف خان هزارې دو صد سوار -
 میر شریف هزارې دو صد سوار -
 سید شیر زمان ولد خان جهان بارهه هزارې دو صد سوار -
 رای کاشی داس هزارې دو صد سوار -
 میر نعمت الله ولد میر ظهیر الدین هزارې دو صد سوار -
 میر جعفر استرآبادی هزارې دو صد سوار -
 محمد شریف ولد اسلام خان هزارې دو صد سوار -
 مبارک ولد سیف خان هزارې دو صد سوار -
 ابو القاسم ولد سیف خان هزارې دو صد سوار -
 عابد خواجه سرای هزارې دو صد سوار -
 میر محمود صفاهانی هزارې دو صد سوار -
 رای مکند داس هزارې دو صد سوار -
 محمد مراد ولد صلابت خان هزارې دو صد سوار -
 حکیم فتح الله هزارې دو صد سوار -
 معز الملک هزارې دو صد سوار -
 رای بهارا مل هزارې دو صد سوار -

(۴۷۰)

قاضي محمد اسلم هزاروي صد سوار -

راي بنواري داس هزاروي صد سوار *

نه صدي

سي و يک نفر

خواجه خان نه صدي نه صد سوار -

راجه مان سنگه ولد راجه روپ چند گوالياري نه صدي هشت صد

و پنجاه سوار -

صوفي بهادر نه صدي هشت صد سوار -

سيد شاه علي بارهه نه صدي هشت صد سوار -

قزلباش خان نه صدي هفت صد سوار -

شرزه خان نه صدي شش صد سوار -

سيد ماکهن بارهه نه صدي پانصد سوار -

زار ديال داس جهالا نه صدي پانصد سوار -

محمد امين ولد شاه قلبي خان نه صدي پانصد سوار -

هوشدار ولد ملتفت خان نه صدي چهار صد سوار -

راي هرچند کچهوايه نه صدي چهار صد سوار -

ملک حسين ولد مظفر خان نه صدي چهار صد سوار -

ماهرو ولد راجه جی سنگه نه صدي چهار صد سوار -

عبد الرزاق ولد امير خان نه صدي سه صد سوار -

ايل افغان نه صدي سه صد سوار -

شير انگن ولد شير زک نه صدي سه صد سوار -

نور الدين نه صدي سه صد سوار -

- سید میرزا سبزواری نه صدي سه صد سوار -
 محمد قلی ولد سکندر خان نه صدي دو صد و پنجاه سوار -
 میر صالح نه صدي دو صد سوار -
 خواجه عبد الخالق داماد ندر محمد خان نه صدي دو صد سوار -
 رای رایان معروف به دیانت رای نه صدي صد و پنجاه سوار -
 شیخ ضیاء ولد حکیم فتح الله نه صدي صد و پنجاه سوار -
 شیخ عبد الکریم نه صدي صد و پنجاه سوار -
 میر صالح ولد عبد الله نه صدي صد سوار -
 روز بهان خواجه سرای نه صدي صد سوار -
 میر باقی ولد محمود نه صدي صد سوار -
 میر یعقوب نه صدي صد سوار -
 رشیدا خوشنویس نه صدي هشتاد سوار -
 میر جعفر بلخی نه صدي پنجاه سوار -
 فرخ فال نه صدي ذات *

هشت صدي

هشتاد و یک نفر

- رای مکوند هشت صدي هشت صد سوار -
 مجاهد جالوزی هشت صدي هشت صد سوار -
 نوبت خان هشت صدي هشت صد سوار -
 کرپا رام کور هشت صدي هشت صد سوار -
 بیرسنگه داس هشت صدي هشت صد سوار -
 همیر سنگه هشت صدي هشت صد سوار -

- محمد يوسف ميرزا هشت صدي هفت مد سوار -
- محمد مراد هشت صدي هفت مد سوار -
- سيد بهيكن بخاري هشت صدي شش مد و پنجاه سوار -
- اسماعيل ولد احمد خان تئاري هشت صدي شش مد و پنجاه سوار
- دلدار خان ولد سردار خان هشت صدي شش مد سوار -
- سردار خان ولد دولت خان هشت صدي شش مد سوار -
- جمال ولد دلاور خان گکر هشت صدي شش مد سوار -
- سيف الله ولد شمشير خان هشت صدي شش مد سوار -
- اوگرسين کچهواهه هشت صدي شش مد سوار -
- نظام الدين واد غزنين خان جالوري هشت صدي پانصد سوار -
- راجي مازک پوري هشت صدي پانصد سوار -
- راجه اودي بهان هشت صدي پانصد سوار -
- بهادر ماني هشت صدي چهار مد سوار -
- خواجه عبدالعزیز ولد مقدر خان هشت صدي چهار مد سوار -
- سيد لطف علي هشت صدي چهار مد سوار -
- سيد علي برادر زاده خان جهان بارهه هشت صدي چهار مد سوار -
- سيد بهادر ولد ملايت خان هشت صدي چهار مد سوار -
- حاجي خواجه هشت صدي چهار مد سوار -
- قورخ زاک ولد جهانگیر قلبي خان هشت صدي چهار مد سوار -
- رحمان الله پسر شجاعت خان هشت صدي چهار مد سوار -
- رامی جگناتپه راتهور هشت صدي چهار مد سوار -
- عظمت الله پسر خان جهان هشت صدي چهار مد سوار -
- راجه اودی سنگه ولد راجه شيام سنگه تونور هشت صدي چهار مد سوار -

- سید امجد هشت صدي چهار صد سوار -
 حاجي بيگ برلاس هشت صدي چهار صد سوار -
 سید زبردست ولد هزير خان باره هشت صدي چهار صد سوار -
 سید باقر ولد سید حامد هشت صدي چهار صد سوار -
 سید علي اکبر باره هشت صدي چهار صد سوار -
 ميرزا محمد بدخشي هشت صدي چهار صد سوار -
 جلال الدين محمد در دار هشت صدي چهار صد سوار -
 آي محمد تاشکنددي هشت صدي چهار صد سوار -
 بهار دوحاني هشت صدي چهار صد سوار -
 نياز بيگ حامي هشت صدي چهار صد سوار -
 مظهر داس برادر زاده راجه بيتهداس هشت صدي چهار صد سوار -
 رای تلوک چند هشت صدي چهار صد سوار -
 موهن سنکه ولد مالو سنکه هادا هشت صدي چهار صد سوار -
 اندر سال هادا هشت صدي چهار صد سوار -
 راجه مهاسنکه والد راجه کنورسين هشت صدي چهار صد سوار -
 عجب سنکه هشت صدي چهار صد سوار -
 سید قلي اوزبک هشت صدي چهار صد سوار -
 احمد بيگ داماد باقر خان هشت صدي چهار صد سوار -
 دولت بيگ سر انداز هشت صدي چهار صد سوار -
 سنکين بيگ سر انداز خان هشت صدي چهار صد سوار -
 محمد شفيع عرب هشت صدي سه صد و پنجاه سوار -
 عثمان ولد بهادر خان هشت صدي سه صد و پنجاه سوار -
 شیر زاد خویش خان عالم هشت صدي سه صد سوار -

- لشکری ولد مخلص خان هشت صدي سه صد سوار -
 بهادر ولد جانسپار خان هشت صدي سه صد سوار -
 محمد سليم هشت صدي سه صد سوار -
 محمد سعيد قلماق هشت صدي سه صد سوار -
 محمد حسين هشت صدي سه صد سوار -
 شهسوار بيگ هشت صدي سه صد سوار -
 آقا محمد قطغان هشت صدي سه صد سوار -
 سبل سنگه ولد رام سنگه راتهور هشت صدي سه صد سوار -
 حسين بيگ ولد محمد بيگ هشت صدي دو صد و پنجاه سوار -
 سيف الدين ولد صف شکن خان هشت صدي دو صد سوار -
 خواجه عبد الرحمن نقشبندی هشت صدي دو صد سوار -
 سعد الله ولد سعيد خان هشت صدي دو صد سوار -
 خواجه رحمت الله ده بيدى هشت صدي دو صد سوار -
 يادگار مسعود برادر سعيد خان هشت صدي دو صد سوار -
 مقيم خان هشت صدي دو صد سوار -
 خواجه عبد الله نقشبندی هشت صدي دو صد سوار -
 فتح سنگه سيسودينه هشت صدي دو صد سوار -
 دوستگام ولد معتمد خان هشت صدي دو صد سوار -
 قاضي نظاما هشت صدي دو صد سوار -
 فضل الله ولد سيادات خان هشت صدي دو صد سوار -
 رای مکند داس هشت صدي دو صد و پنجاه سوار -
 مير خواجه داماد سعيد خان هشت صدي دو صد و پنجاه سوار -
 يزداني ولد مخلص خان هشت صدي دو صد و پنجاه سوار -

- محمّد علي ولد تقرب خان هشت صدي ص و پنجاه سوار -
- مير غياث ولد اسلام خان هشت صدي ص سوار -
- خواجه عيسى^۱ ولد خواجه طيب هشت صدي ص سوار -
- حاجي احمد سعيد هشت صدي ص سوار -
- رزق الله ولد مقرب خان هشت صدي ص چهل سوار -
- حكيم صالح هشت صدي سي سوار *

هفت صدي

هفتاد و هفت نفر

- سيد عبد الرحمن هفت صدي هفت ص سوار -
- مظفر سرواني هفت صدي هفت ص سوار -
- راجہ بهروز هفت صدي هفت ص سوار -
- بايزيد ولد محب غازي هفت صدي هفت ص سوار -
- سيد چارون ابرجي هفت صدي هفت ص سوار -
- يوسف چيله هفت صدي پانصد سوار *
- سيام نبیره راجہ مان سنگه هفت صدي پانصد سوار -
- چندر بهان دروگا هفت صدي پانصد سوار -
- سارنگ دهر نبیره راجہ سنگرام هفت صدي پانصد سوار -
- ابوالفتي^۱ ولد خان جهان هفت صدي چهار ص سوار -
- مير مراد ولد مير موسى^۱ هفت صدي چهار ص سوار -
- حبشي خان هفت صدي چهار ص سوار -
- سيد باقر ولد سيد مصطفى^۱ خان هفت صدي چهار ص سوار -

- رستم ولد قزلباش خان هفت صدي چهار صد سوار -
 بهرام برادر رستم هفت صدي چهار صد سوار -
 شاه علي هفت صدي چهار صد سوار -
 شرف بيگ خان ترکمان هفت صدي چهار صد سوار -
 ابراهيم بيگ هفت صدي چهار صد سوار -
 مقصود علي بيگ دانشمندی هفت صدي چهار صد سوار -
 پرتوي راج چوهان هفت صدي چهار صد سوار -
 متهر داس کچھوايه هفت صدي چهار صد سوار -
 جعفر بيگ جلاير هفت صدي چهار صد سوار -
 ميرزا برادر رشيد خان هفت صدي چهار صد سوار
 سيد عالم هفت صدي سه صد و پنجاه سوار -
 کریم داد قاقشال هفت صدي سه صد و پنجاه سوار -
 گرشاسپ ولد مهابت خان هفت صدي سه صد و پنجاه سوار -
 امير ساساني هفت صدي سه صد سوار -
 عيسى (حسيني ؟) نبيير اشرف خان هفت صدي سه صد سوار -
 برهاني برادر او هفت صدي سه صد سوار -
 طاهر نواسه رستم خان بهادر هفت صدي سه صد سوار -
 تولک بيگ کاشغري هفت صدي سه صد سوار -
 پرتوي راج بهاتي هفت صدي سه صد سوار -
 بلوي چوهان هفت صدي سه صد سوار -
 سندر داس سيسويه هفت صدي سه صد سوار -
 جگت سنگه راتهور هفت صدي سه صد سوار -
 نیک نام عموی بهادر خان روهيله هفت صدي سه صد سوار -

- عاشق گرز بردار هفت صدی سه صد سوار -
- رای نراین داس سیسودیه هفت صدی سه صد سوار -
- میر احمد خوافی هفت صدی دو صد و پنجاه سوار -
- روح الله برادر زاده مکرمیت خان هفت صدی دو صد و پنجاه سوار -
- سید یادگار حسین زبیرة یوسف خان هفت صدی دو صد و پنجاه سوار -
- اسفندیار خان ولد الله یار خان هفت صدی دو صد و پنجاه سوار -
- زاهد بیگ ترکمان هفت صدی دو صد و پنجاه سوار -
- فتح سنگه کچپواهه هفت صدی دو صد سوار -
- عزیز ولد بهادر بلوچ هفت صدی دو صد سوار -
- بالا ولد جگناتهند کچپواهه هفت صدی دو صد سوار -
- میرزا محمد یلدرز هفت صدی دو صد سوار -
- عبد الله زبیرة مرتضیٰ خان هفت صدی دو صد سوار -
- سید شمس ولد جلال بارهه هفت صدی دو صد سوار -
- میرک عطا الله خوافی هفت صدی دو صد سوار -
- قائم بیگ هفت صدی دو صد سوار -
- عبد الرسول زبیرة ملک عذیر هفت صدی دو صد سوار -
- تولم بهادر هفت صدی دو صد سوار -
- حاجی نیاز هفت صدی دو صد سوار -
- محمد مقیم بیگ ولد شاه بیگ خان هفت صدی دو صد سوار -
- گدا بیگ ولد مامون بیگ هفت صدی دو صد سوار -
- نادر علی هفت صدی دو صد سوار -
- محمد ابراهیم ولد اسلام خان هفت صدی دو صد و پنجاه سوار -
- شاد کام چیله هفت صدی دو صد و پنجاه سوار -

- نص. الله ولد مختار خان هفت صدي و پنجاه سوار -
 سادون محمد خويش ابوالحسن هفت صدي و پنجاه سوار -
 عارف بيگ شينم عمري هفت صدي و پنجاه سوار -
 افتخار ولد فاخر خان هفت صدي و بيست سوار -
 غازي بيگ هفت صدي و سوار -
 عبد الرحيم ولد اسلام خان هفت صدي و سوار -
 لطف الله پسر سعد الله خان هفت صدي و سوار -
 خواجه مهدي هفت صدي و سوار -
 سيف الدين ولد تربيت خان هفت صدي و سوار -
 محمد صالح گرماني هفت صدي و سوار -
 فتح الله ولد نصر الله هفت صدي و سوار -
 محرم خان هفت صدي و سوار -
 مطلب ولد معتمد خان هفت صدي و سوار -
 مشكي بيگ ولد ناتار خان هفت صدي و سوار -
 كاظم بيگ هفت صدي و سوار -
 خواجه مومن ولد طيب هفت صدي و پنجاه سوار -
 سيد عبد الصمد عمودي هفت صدي و پنجاه سوار *

شش صدي

پنجاه و هفت نفر

- مير گلان خان دوراني شش صدي شش و سوار -
 سيد مظفر داماد زندرله شش صدي شش و سوار -
 جتر بهوج سونگرا شش صدي شش و سوار -

- گردهر داس ولد راول پونجا شش صدي شش صد سوار -
- مير اسد الله ولد فضل الله شش صدي شش صد سوار -
- سيد عبد الصمد مانکپوري شش صدي پانصد سوار -
- محمد عابد ولد محمد صالح شش صدي پانصد سوار -
- خوش حال بيگ پسر خوانده ميرزا رستم شش صدي چهار صد سوار -
- پيم چند نبیره راي منوهر شش صدي چهار صد سوار -
- خوشحال بيگ قاقشال شش صدي چهار صد سوار -
- جعفر برادر باقر خان شش صدي چهار صد سوار -
- فيروز برادر غزنين خان جالوري شش صدي چهار صد سوار -
- سکندر شش صدي چهار صد سوار -
- جيواجی برادر مالوجي دکهنی شش صدي چهار صد سوار -
- قلندر بيگ ولد الف خان شش صدي چهار صد سوار -
- محمد بيگ شش صدي سه صد سوار -
- سيد عبد المذم امرهه شش صدي سه صد سوار -
- اردهم ولد نيابت خان شش صدي سه صد سوار -
- سردهن برادر زاده بيتل داس شش صدي سه صد سوار -
- ماه يار ولد اله يار خان شش صدي سه صد سوار -
- احمد قاسم شش صدي سه صد سوار -
- فريدون شش صدي سه صد سوار -
- باگهه ولد شير خان تونور شش صدي سه صد سوار -
- سيد احمد ولد سيد بهوا شش صدي دو صد سوار -
- خدا دوست ولد سردار خان شش صدي دو صد سوار -
- مير عزيز بدخشي شش صدي دو صد سوار -

- محمرم بیگ ولد مراد بیگ شش صدي دو صد سوار -
 پنده بیگ خواجه عنصری شش صدي دو صد سوار -
 میر بزرگ نواسه سعید خان شش صدي دو صد سوار -
 عزیز بیگ شش صدي دو صد سوار -
 بدهن بیگ شش صدي دو صد سوار -
 امیر بیگ ولد شاه بیگ خان شش صدي دو صد سوار -
 طغرل ارسلان شش صدي دو صد سوار -
 پهلوان درویش سرخ شش صدي دو صد سوار -
 ایشر سنگه ولد امر سنگه شش صدي دو صد سوار -
 کپور سنگه ولد مادهو سنگه شش صدي دو صد سوار -
 کیسری سنگه ولد پرتی راج شش صدي دو صد سوار -
 مسعود شش صدي صد و پنجاه سوار -
 راجی بیگ شش صدي صد و پنجاه سوار -
 مکند داس راتهور شش صدي صد و پنجاه سوار -
 محمد منعم ولد میرزا خان شش صدي صد و پنجاه سوار -
 شیم محمد ولد اخلاص خان شش صدي صد و پنجاه سوار -
 هدایت الله ولد علی خان ترین شش صدي صد و پنجاه سوار -
 کاکا (بهائی) کاکر شش صدي صد و پنجاه سوار -
 میر باقر شش صدي صد و بیست سوار -
 سید میر ولد موسوی خان شش صدي صد سوار -
 ابراهیم بیگ عمزاده نذر محمد خان شش صدي صد سوار -
 مکند ولد بهروز گلان شش صدي صد سوار -
 خواجه حسن ده بیدی شش صدي صد سوار

- خواجه هاشم شش صدي سوار -
- خواجه محمد شريف ده بيدي شش صدي سوار -
- خواجه قاسم حصاري شش صدي سوار -
- معسن ابدالي شش صدي سوار -
- علی نقی شش صدي سوار -
- قاضي يوسف شش صدي شصت سوار -
- محمد مسیح برادر زاده تقرب خان شش صدي پنجاه سوار -
- محمد حسين شش صدي ذات *

پانصدي

يک صد و هشتاد نفر

- محمد طالب ولد خان جهان پانصدي پانصد سوار -
- مير ماله ولد مير شمس پانصدي پانصد سوار -
- بدیع الزمان پانصدي پانصد سوار -
- شهاب ولد مبارک خان سرواني پانصدي پانصد سوار -
- شينو عبد المجيد مانکپوري پانصدي پانصد سوار -
- محمد افضل ولد تربيت خان پانصدي پانصد سوار -
- قاسم علي پانصدي پانصد سوار -
- شهباز افغان پانصدي پانصد سوار -
- حيات ولد زکريا پانصدي پانصد سوار -
- راجه امر سنگه بدگوچر پانصدي پانصد سوار -
- يوسف خويش محمد خان پانصدي پانصد سوار -
- محمد سعيد کهر پانصدي پانصد سوار -

- چنپت بنديله پانصدي پانصد سوار -
- رذنهجي پانصدي پانصد سوار -
- دهئا جي پانصدي پانصد سوار -
- مير معظم ولد شاه نواز خان پانصدي پانصد سوار -
- بهادر کنبو پانصدي پانصد سوار -
- اندر مل ولد بهار سنگه پانصدي چهار صد سوار -
- هري سنگه ولد راو چاندا پانصدي چهار صد سوار -
- چلپي رومي پانصدي چهار صد سوار -
- راجه جگمن جادون پانصدي چهار صد سوار -
- هنمت راي پانصدي چهار صد سوار -
- همير راي پانصدي چهار صد سوار -
- سيد عبد العزيز بخاري پانصدي سه صد سوار -
- عزت الله ولد اسد الله پانصدي سه صد سوار -
- قباد ولد شجاع گابلي پانصدي سه صد سوار -
- دليمپ راتهور پانصدي سه صد سوار -
- جمال پانصدي سه صد سوار -
- راجه اودي سنگه ولد راجه مان پانصدي سه صد سوار -
- عمر ترين پانصدي سه صد سوار -
- علي اکبر يزدي پانصدي سه صد سوار -
- هرجس ولد گردهر تونور پانصدي سه صد سوار -
- هري سنگه ولد چندر بهان پانصدي سه صد سوار -
- ذوالقرنين پانصدي سه صد سوار -
- بهرة ور نبيرة ميرزا عيسى^۱ ترخان پانصدي دو صد و پنجاه سوار -

- مادهو سنگه سیسودی پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- میر ابایل برادر شجاعت خان پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- جسونت برادر مهیش داس راتهور پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- گوبند داس راتهور پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- نریت جهالا پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- اوتّم زمیندار پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- سید راجی ولد عبد الهادی پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- سید ولی محمد ابرجی پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- سید عبد الشکور پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- الّه دوست کاشغری پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- محمد علی ولد عزّت خان پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- ابراهیم حسین ترکمان پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- یوسف برادر بهادر خان روهیله پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- اسمعیل بیگ اوزبک پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- نوری بیگ از برادران حسن قلی خان پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- بشن سنگه نبیرا مان سنگه پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- رانا برادر راوت دکهنی پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- اسمعیل ولد نجابت خان پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- محمد ابراهیم ولد نجابت خان پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
- سید عبد الّهی ولد خان دوران پانصدی دو صد سوار -
- خدا یار ولد پلنگتوش پانصدی دو صد سوار -
- حیدر بیگ بدخشی پانصدی دو صد سوار -

- سکندر بیگ ولد حسن قلی خان پانصدی دو صد سوار -
 میرزا داد پسر جلالت پانصدی دو صد سوار -
 نرهر داس ولد بینی داس پانصدی دو صد سوار -
 هر داس جهالا پانصدی دو صد سوار -
 طهماسب ولد مهابت خان پانصدی دو صد سوار -
 هر چند ولد راجه بیتهل داس پانصدی دو صد سوار -
 بهار سنگه برادر بیتهل داس پانصدی دو صد سوار -
 سید محمد ولد خواجه عبدالقادر پانصدی دو صد سوار -
 منصور نواسه رستم خان بهادر پانصدی دو صد سوار -
 ذوالفقار ولد اله یار خان پانصدی دو صد سوار -
 مان سنگه ولد راجه بکرماجیت پانصدی دو صد سوار -
 بجی رام برادر زاده راجه بیتهل داس پانصدی دو صد سوار -
 سبل سنگه ولد بکرماجیت پانصدی دو صد سوار -
 میر ابوالفضل معموری پانصدی دو صد سوار -
 ابو البقا ولد قاضی خان پانصدی دو صد سوار -
 محمد شریف ولد احمد بیگ خان پانصدی دو صد سوار -
 فتح سنگه ولد سچان سنگه سیسودی پانصدی دو صد سوار -
 فتح سنگه برادر روپ سنگه پانصدی دو صد سوار -
 اوگر سین کچوواهی پانصدی دو صد سوار -
 چنپت سیسودی پانصدی دو صد سوار -
 رام سنگه برادر پرتهی راج پانصدی دو صد سوار -
 مرار داس کور پانصدی دو صد سوار -
 ناصر ولد نوبت خان پانصدی دو صد سوار -

- نرهر داس جهالا پانصدي دو صد سوار -
- عبد العلي بيگ پانصدي دو صد سوار -
- جواهر خان پانصدي دو صد سوار -
- املو رومي پانصدي صد و پنجاه سوار -
- مکند داس ولد راجه گوپال داس پانصدي صد و پنجاه سوار -
- نعمت الله ولد حسام الدين خان پانصدي صد و پنجاه سوار -
- سيد با يزيد ولد سيد بدهن بخاري پانصدي صد و پنجاه سوار -
- شفقت الله ولد سزوار خان پانصدي صد و پنجاه سوار -
- سيد خواجه داماد سزوار خان پانصدي صد و پنجاه سوار -
- ابو البقا ولد سيد يوسف گيلاني پانصدي صد و پنجاه سوار -
- حسين ولد اسحق بيگ ترکمان پانصدي صد و پنجاه سوار -
- بافر (باقي ؟) ولد محل دار خان پانصدي صد و پنجاه سوار -
- سيد عبد الغفور پانصدي صد و پنجاه سوار -
- خورشيد نظر ولد خواجه ابو الحسن پانصدي صد و پنجاه سوار -
- دادار بيگ تولکجي پانصدي صد و پنجاه سوار -
- ارجمند برادر زاده جلال ککر پانصدي صد و پنجاه سوار -
- ارسلان بيگ بلوچ پانصدي صد و پنجاه سوار -
- محمد صادق فراهاني پانصدي صد و پنجاه سوار -
- قمر بيگ گيلاني پانصدي صد و پنجاه سوار -
- سيد شير محمد بارهه پانصدي صد و پنجاه سوار -
- حسن سعيد پانصدي صد و پنجاه سوار -
- مير جلال الدين پانصدي صد و پنجاه سوار -
- رفعهود برادر زاده بيتهل داس پانصدي صد و پنجاه سوار -

- لجی سنگه ولد راج سنگه راتهور پانصدي مد و پنجاه سوار -
- ارسلان زاده اله داد خان پانصدي مد و پنجاه سوار -
- عبد الرحيم ولد هادي داد خان پانصدي مد و بيست سوار -
- محمّد واحد پانصدي مد و بيست سوار -
- جهانگیر قلي ولد بهادر بیگ پانصدي مد و بيست سوار -
- خواجه عبد الله پانصدي مد سوار -
- سخي برادر زاده فدائي خان پانصدي مد سوار -
- عنایت الله ولد سعيد خان بهادر پانصدي مد سوار -
- علي اصغر برادر آصف خان جعفر پانصدي مد سوار -
- محمّد ولد مختار بیگ پانصدي مد سوار -
- کریم پانصدي مد سوار -
- صائب ولد باقر خان پانصدي مد سوار -
- طالب بیگ پانصدي مد سوار -
- عبد الرسول بریج پانصدي مد سوار -
- فتحی ولد میرزا عیسیٰ پانصدي مد سوار -
- عسکری ولد جعفر بیگ پانصدي مد سوار -
- جعفر ولد زين العابدين پانصدي مد سوار -
- محمّد مومن ولد شاه بیگ خان پانصدي مد سوار -
- سید احمد کبير ولد سید هژبر خان بارهه پانصدي مد سوار -
- میر حسین برادر زاده خواجه جهان پانصدي مد سوار -
- سید کرم الله داماد خان جهان بارهه پانصدي مد سوار -
- عبد الله داماد مختار خان پانصدي مد سوار -
- سید عالم برادر سید سالار بارهه پانصدي مد سوار -

- سید قطب ولد سید مقبول عالم بارهه پانصدي صد سوار -
- محمد رحيم سلدوز پانصدي صد سوار -
- عسكري فراهاني پانصدي صد سوار -
- ادهم ولد باقي کوهه پانصدي صد سوار -
- محمد ابراهيم صفاهاني پانصدي صد سوار -
- سید شهاب الدين پانصدي صد سوار -
- محمد زمان پانصدي صد سوار -
- احمد بيگ پانصدي صد سوار -
- محمود بيگ خراساني پانصدي صد سوار -
- بهادر بيگ برادر زاده يکه تاز خان پانصدي صد سوار -
- شکر الله ولد جعفر نجم ثاني پانصدي صد سوار -
- سید علي ولد ملک عنبر پانصدي صد سوار -
- رامی سبها چند پانصدي صد سوار -
- خواجه دولت محلي پانصدي صد سوار -
- خواجه طالب محلي پانصدي صد سوار -
- سلطان سنگه سيسوديه پانصدي صد سوار -
- ظاهر بيگ فاسي پانصدي صد سوار -
- اسلام قلبي پانصدي صد سوار -
- نیل کفته برادر رامی رايان پانصدي هشتم سوار -
- نعمت خان پانصدي هشتم سوار -
- صالح بيگ قرارل بيگي پانصدي هشتم سوار -
- خواجه معموري پانصدي هشتم سوار -
- شيعن معين الدين راجگري پانصدي هشتم سوار -

- دلیر همستر، ولد مهابت خان پانصدي هشتاد سوار -
 خان خانان پانصدي هفتاد سوار -
 سيف الله ولد نصر الله پانصدي هفتاد سوار -
 مير معظّم پانصدي هفتاد سوار -
 برخوردار ولد عبد المجيد پانصدي هفتاد سوار -
 مير سيف الدين پانصدي شصت سوار -
 رشيد ولد ميرزا والي پانصدي پنجاه سوار -
 محمد فاضل ولد وزير خان پانصدي پنجاه سوار -
 شهاب الدين قلي ولد فتح الله پانصدي پنجاه سوار -
 خواجه اسحق ولد خواجه فاضل پانصدي پنجاه سوار -
 عبد الله پانصدي پنجاه سوار -
 مير نور الدين پانصدي پنجاه سوار -
 خواجه نور الله پانصدي پنجاه سوار -
 خواجه يحيى پانصدي پنجاه سوار -
 باقي بيگ شاملو پانصدي پنجاه سوار -
 محمد جعفر ولد مقيم خان پانصدي چهل سوار -
 سيد صدقه پانصدي چهل سوار -
 سيد حامد پانصدي چهل سوار -
 قاضي خوشحال پانصدي چهل سوار -
 شميم چاند پانصدي چهل سوار -
 قادر خان پانصدي سي سوار -
 امتياز پانصدي سي سوار -
 مير صالح فرمان نويس پانصدي سي سوار -

(۴۸۹)

حکیم محمد مقیم پانصدی بیست و پنج سوار -
عیسی برادرزاده سلطان خان پانصدی ده سوار -
شیم فضل الله برادرزاده مقرب خان پانصدی ذات *

[جلد سوم و کتاب بنیاد رسید]

‘AMAL-I-ŞĀLIḤ
OR
SHĀH JAHĀN NĀMAH
OF
MUḤAMMAD ŞĀLIḤ KAMBO
(A COMPLETE HISTORY OF THE EMPEROR SHĀH JAHĀN)

~~~~~  
**VOLUME III**  
~~~~~

EDITED BY
GHULAM YAZDANI, O.B.E.

*Director of the Archæological Department in H. E. H. the Nizam's Dominions and
Epigraphist to the Government of India for Persian and Arabic Inscriptions*

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS
PUBLISHED BY THE ROYAL ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

—
CALCUTTA

1939

BIBLIOTHECA INDICA

Work No. 214

— — — — —
'AMAL-I-SĀLIḤ

OR

SHAH JAHAN NĀMAH

